

انتشارات دانشگاه تهران

۲۰۱۶

امثال و حکم

تألیف

محمدبن ابی‌بکر عبدالقادر رازی

(متوفی بسال ۶۶۶)

ترجمه و تصحیح و توضیح

از

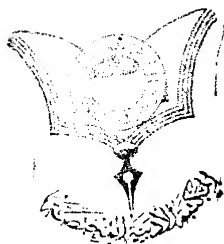
دکتر فیروز حریرچی

دانشیار دانشگاه تهران و عضو فرهنگستان زبان عربی سوریه

با مقدمه

دکتر شاکر الفحام

رئیس فرهنگستان زبان عربی سوریه



بسم الله الرحمن الرحيم



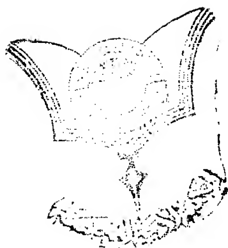
انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۲۰۱۶

شمارهٔ مسلسل ۲۸۷۱

ناشر : مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
تاریخ انتشار : مهرماه ۱۳۶۸
تیراژ چاپ : ۳۰۰۰ نسخه
چاپ مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
مسئولیت صحت مطالب کتاب با مؤلف است

بها : ۷۵۰۰ ریال
۸۰۰



امثال و حکم

تألیف

محمد بن ابی بکر عبدالقادر رازی

(متوفی بسال ٦٦٦)

ترجمه وتصحیح و توضیح

از

دکتر فیروز حریرچی

دانشیار دانشگاه تهران و عضو فرهنگستان زبان عربی سوریه

با مقدّمه

دکتر شاکر الفحام

رئیس فرهنگستان زبان عربی سوریه

مقدمة مترجم ومصحح



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رَبِّ الْعالَمینَ وَالصَّلوةُ والسَّلامُ علی سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ و خاتَمِ النَّبِیّینَ مُحَمَّدٍ (ص) وآلِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ .

خداوند تبارك و تبارك و تعالی درآیات متعدّدی از جمله آیه‌های ذیل اهمیّت ضرب المثلها را بیان فرموده است :

« وتلكَ الأمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتفکَّرُونَ[1] » « وَیَضْرِبُ اللهُ الأمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ[2] » «إنَّ اللهَ لایَسْتَحْیِی أنْ یَضْرِبَ مَثَلاً مَا بَعُوضَةً فَما فَوْقَها[3] »

پروردگار درآیات ذکر شده با سبکی که مخصوص قرآن کریم است غرض مثلها را بیان نموده وهدف کار برد آنها را درنوشته وگفتار با صحیح ترین تعبیر متذکر شده است . ضرب المثلها بخاطر اهمیّتی که دارد بر زبانهای ملتهای گوناگون متداول گشته ونظر دانشمندان وفضلاء وادبای هرزبان را بخود معطوف داشته است چنانکه می‌بینیم اهل ادب وفکراین ضرب المثلها را که هرکدام گنجینه‌ای از حکمت واندرز وتجربه بشمار می‌رود حفظ کرده وآنها را درکتابهای ارزشمندی جمع آوری نموده‌اند تا این آثار نفیس به دست فراموشی سپرده نشود ، واز تطاول روزگار و حوادث سالم و دست نخورده باقی بماند .

اما مطالعهٔ امثال و روشن‌ساختن تطورآنها درخلال اعصار وقرون نیاز به‌تدوین کتابهای مفصّل ونوشتن مقاله‌های مبسوطی دارد که شأن نزول هریک از مثلهـــا و مصطلحاتِ پیچیده و دشوار آنهارا روشن کنـد چنانکه ابوعبید وزمخشری ومیدانی و

دیگر نوابع ادب ضرب المثلهای عربی را جمع آوروی نموده والفاظ دشوار وشأن نزول ونکات صرفی ونحوی آنهارا تاجایی که امکان داشته‌است شرح وتوضیح داده‌اند ولی باید متذکر شد تتبّع در مباحث یاد شده ، خارج از دامنهٔ مقال و تحقیق ماست و ارتباط مستقیمی با موضوع بررسی و تصحیح کتاب ندارد اما همین قدر متذکر می‌شویم که دانشمندان وادیبان ومتفکّران، هریک به نوبه خود برای ضرب المثلها تعریفی خاص نموده وغرض از استعمال آن را با سبکهای مختلف بیان کرده‌اند ولی بهترین غرض از استناد کلام به ضرب المثل همان است که در آیات شریف قرآنی ذکر شد بطور کلی ضرب المثلهای هرزبانی برای آنستکه طبقات مختلف هرملّت ازکودك وجوان وپیر وعالم وعامی ازغفلت وناآگاهی بیدار شده وزندگی خود را براساس عقل ومنطق وتجربه‌های به اثبات رسیده ، تنظیم کنند و اجتماع خویش را بر پایهٔ اخلاق حسنه و استفاده از اندیشه‌های والا ودرست تربیت نمایند ازطرف دیگرهمین ضرب المثلها وحکمتها می‌تواند باعث رشد عقلی و روحی ملتها شده وآنها را برای مقاومت در مقابل حوادث جانکاه وسنگین و خطرها آماده کند . اکنون به پاره‌ای از تعریفهای ضرب المثل درذیل اشاره می‌شود :

ابراهیم نَظّام گفته‌است: « يَجْتَمِعُ في ٱلْمَثَلِ أَرْبَعَةٌ لاتَجْتَمِعُ في غَيْرِهِ مِنَ ٱلْكَلامِ ، ايجازُ ٱللَّفْظِ وإِصابَةُ ٱلْمَعْنَىٰ وَحُسْنُ ٱلتَّشْبِيهِ وَجُوْدَةُ ٱلكِتابَةِ »(٤)

مُبرِّد گفته است : « ٱلْمَثَلُ مَأْخُوذٌ مِنْ ٱلمثالِ وَهُوَ قَوْلٌ سائِرٌ يُشَبَّهُ به حالُ الثانی بالأوَّلِ والأمْثَلُ فيه التَّشْبيهُ » (٥)

وابن مُقَفَّع گفته : «اذا جُعِلَ ٱلكَلامُ مَثَلاً كانَ أوْضَحَ لِلْمَنْطِقِ وَآنَقَ لِلسَّمْعِ وأوْسَعَ لِشُعُوبِ ٱلْحَدِيْثِ »(٦)

چنانکه گفتیم هریک ازعلمای ادب برای ضرب المثل تعریفی ویژه دارد همچنان که زمخشری ومیدانی نیز درتعریف ضرب المثل دردوکتاب خود«المُسْتَقْصَیٰ» ومجمع

الامثال » فصل مشبعی ایراد نموده وبا تفصیل سخن گفته اند ولیکن بعقیدهٔ ما مرزوقی تعریفی را که از ضرب المثل درکتاب خود بنام «شَرْحُ ٱلْفَصِيحِ» آورده حق مطلب را اداکرده است و تعریف وی را از دیگر تعاریف می توان بهتر وأصحّ دانست وی‌گفته: «المثلُ جُملَةٌ مِنَ ٱلقَوْلِ مُقْتَضَبَةٌ مِنْ أَصْلِهَا، أَوْ مُرْسَلَةٌ بِذاتِها فَتَتَّسِمُ بِالْقَبُوْلِ وتشْتَهِرُ بِالتَّداوُلِ، فَتَنْقَلُ عَمَّا وَرَدَتْ فيه، الى كُلِّ ما يَصِحُّ قَصْدُه بها، مِنْ غَيْرِ تَغْيِيرٍ يَلْحَقُها في لَفْظِها وعَمَّا يُوْجِبُهُ الظّاهِرُ إلى أشْباهِهِ مِنَ ٱلْمَعانِي، فَلِذلِكَ تُضْرَبُ وَإِن جَهِلَتْ أَسبابُها الّتي خَرَجَتْ عَلَيْها » (۷)

ترجمه عبارات مذکور بطورخلاصه چنین می‌شود : مثل خلاصه‌ای از سخن است که از اصل خود گرفته شده یا ذاتاً بطور مستقل برزبان جاری گشته است پس مثل ، نشانی از قبول ودر تداول شهرت دارد. مثل از معنی وارد شده به هرمفهومی که غرض ازآن صحیح باشد منتقل می‌گردد بی‌آنکه تغییری درلفظ آن پدید آید یا مثل بر مفهومی که ظاهرش ایجاب می‌کند به معانی شبیه خود منتقل شود بهمین جهت به این سخن مثل می‌زنند اگر علل واسبابی که بخاطر آن گفته شده ناشناخته باشد .

از آنجاکه دانشمندان وادیبان ضرب المثلها را جمع آوری نموده وهریک از آنها را شرح وتوضیح داده‌اند ما نیزکتاب امثال و حکم تألیف محمد بن ابی‌بکر عبدالقادر - رازی را که برای نخستین بار از زوایای گنجینهٔ دهها هزار نسخهٔ خطی به روشنایی چاپ منور می‌شود جهت تصحیح وترجمهٔ وتوضیح برگزیده‌ایم ولی پیش ازمعرفی کتاب بهتراست مختصری درشرح حال نویسندهٔ کتاب بنویسیم .

شرح حال مؤلف :

امام زین الدین محمد بن شمس الدین ابی‌بکر بن عبدالقادر حنفی رازی [۸] در شهر ری متولد شد . مراجعی که شرح حال وی در آن ذکر شده سال تولد وی را ضبط نکرده است . اورا از شمار صوفیان و مفسران وادیبان ولغویان دانسته‌اند وگفته‌اند که

وی مصر وشام را دیده وبه‌سال ٦٦٦ هجری قمری درقونیه بوده‌است واین‌سال مصادف با روزهای واپسین زندگانی‌اوست. بنا برقول اکثرتذکره نویسان وی بسال ٦٦٦ هجری (١٢٦٨ م) [۹] درنجد درگذشته است .

آثار عبد القادر رازی

مراجعی که در دست ماست و شرح احواح رازی در آن ذکر شده مؤلفات وکتب ذیل را از آن وی دانسته است :

۱ــ مُختارُ الصِّحاح جوهری که رازی ازاختیار وتلخیص آن شب اول رمضان سال ٦٦٠ هجری فارغ شده است .

۲ــ شرح المقامات الحريرية

۳ــ حَدائِقُ ٱلحَدَائقِ فی ٱلتَّصَوّفِ

٤ــ أنمُوذَجٌ جَلِيلٌ فی أسئِلَةٍ وَأجوِبَةٍ مِنْ غرائبِ آيِ ٱلتَّنزِيلِ .

٥ــ الذَّهبُ ٱلأبرِيزِ فی تَفسِيرِ ٱلكِتابِ ٱلعَزِيزِ

٦ــ رَوْضَةُ ٱلفَصاحَةِ فی عِلْمِ ٱلبَيَانِ [۱۰].

از آثار مذکور چنین برمی‌آید که محمّد بن ابی بکر بن عبد القادر رازی از فحول علمای عصرخود بوده ودرعلوم اسلامی از قبیل تفسیر وفقه وتصوف وادب عربی احاطهٔ کامل داشته است و همین وسعت معلومات وی موجب شده است که کتابش بنام «مختارالصحاح » از مشهورترین قوامیس عربی محسوب شود ونزد فضلاء ولغویان مورد اعتماد باشد تا جایی که هرگاه صحاح جوهری ذکر می‌گردد درکنارش مختارالصحاح نیز به ذهن متبادر می‌شود چنانکه تذکره نویسان معاصر رازی وکسانی که بعد از وی آمده اند درکنارصحاح جوهری کتاب مختار الصحاح رازی راهم ذکرکرده‌اند .

شایستهٔ توجه است که دانشمندان ادب از معاصران رازی و متاخران و تنظیم کنندگان فهرستهای نسخ خطی مطلقاً اشاره‌ای به کتاب امثال و حکم رازی نکرده‌اند

چنانکه به شرح مفصل لامیة اَلْعَجم که رازی در کتاب امثال وحکم خود از تألیف آن نام می‌برد اشاره‌ای ننموده‌اند رازی درآنجا که ابیاتی ار طغرایی اصفهانی انتخاب می‌کند می‌گوید :

« وهذه اَلْقَصیدةُ اَلّلامیّةُ مِنْ غُرَرِ اَلقَصائِدِ وَدُرَرِ اَلْقَلائِدِ وَقَدْ شَرَحْنَاها بکَمالِها شَرْحاً مُسْتَقِلّاً مَنْ أرادَه فَعَلَیْهِ » .

جای تأسف است که نسخه‌ای از شرح لامیة العجم رازی بدست ما نرسیده است تا بتوانیم از فضل ودانش این علامهٔ ادب درشرح مذکور نیز بهره مند شویم ولی نا امید از رحمت الهی نباید شد و به یاری پروردگار روزی هم ممکن است نسخهٔ خطی شرح لامیة العجم تالیف رازی در کتابخانه‌ای بدست آید چنانکه کتاب امثال و حکم نیز پس از گذشت ۷۴۲ سال بر وفات رازی برای نخستین بار به زیور چاپ آراسته می‌شود .

نسخهٔ خطی کتاب امثال و حکم

چنانکه گفتیم احدی از دانشمندان معاصر ومتأخر رازی نامی ازاین کتاب نبرده است و حتی دانشمندانی که در تدوین فهرست نسخ خطی مهارت دارند نامی از کتاب امثال و حکم بمیان نیاورده‌اند و زلهایم نیز که ازمحقّقان بنام درامثال و حکم اسلامی وعربی است ذکری درکتابش از امثال وحکم ننموده وسخنی هم در بارهٔ آن نگفته‌است. بهرحال برحسب عادت، فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی را که توسط دانشمند عالیقدر محمد تقی دانش‌پژوه تدوین گشته است ورق می‌زدم تا اینکه به مجموعه‌ای تحت شماره ٥٤٥ [11] برخورد کردم دراین مجموعه نوشته شده که اصل این مجموعه به‌شمارهٔ Pco-C. 330 درکتابخانهٔ بودلیان لندن نگاهداری می‌شود ومیکروفیلم آن در خلال میکرو فیلمهای مبادلاتی به کتابخانهٔ مرکزی ارسال شده است پس از چاپ و ظهور میکروفیلم مذکور و مطالعهٔ دقیق آن از بدایت تا نهایت، معلوم شد که کتاب نامش امثال وحکم بوده وتوسط محمدبن ابی‌بکر عبدالقادر رازی تألیف گردیده است وچون فهرست های نسخ خطی و چاپی که دراختیار بود دقیقاً ورق زدم وکسی را نیافتم که به نام کتاب مذکور ویا نسخهٔ خطی آن درجایی اشاره کرده باشد دانستم که نسخهٔ خطی مذکور یگانه ووحید بوده وقدیمترین نسخهٔ کتاب به شمار می‌رود پس برتصحیح وتوضیح وشرح آن به زبان عربی همت گماشتم.

اما نسخهٔ خطی کتاب امثال وحکم توسط فخرسابقانی نوشته شده واین کاتب در محرّم سال ٦٨٦ [12] هجری قمری ازکتابت آن فارغ شده است چنانکه همهٔ مجموعه

مذکور نیز بوسیله همین کاتب نوشته شده است وچنین بنظر می‌رسد نسخه‌ای که اساس تصحیح ما دراین کتاب قرارگرفته قدیم ترین نسخه باشد زیرا بعید است که نسخهٔ دیگری از همین کتاب در جایی پیدا شود که تاریخ کتابت آن مانند همین نسخه درست بیست سال پس از وفات مؤلف باشد وشاید هم این نسخه در زمان حیات مؤلف نوشته شده اگر برخی ازاقوال را بپذیریم که تاریخ وفات رازی را پس از سال ٦٦٦ می‌داند.

اسلوب تصحیح و تحشیه وترجمه

۱– از آنجا که نسخهٔ خطی این کتاب با تفحصی که کردم منحصر ویگانه بود پس از آنکه میکروفیلم ظاهر شد نسخهٔ عکسی را از اول تا انتها خواندم تا بر کامل بودن وصحت نسخهٔ خطی اطمینان کنم خوشبختانه کتاب در همهٔ ابواب و کلمات کامل بود تا حدی هم معرب وخوش خط بنظر می‌رسید. و چنانکه می‌دانیم همین نکات خود بهترین خوش اقبالی در تصحیح نسخه‌ای است که منحصر ویگانه است.

۲– بیشتر اشعاری که در کتاب آمده بی نام شاعر ذکر گردیده است وهمین امر موجب شد که تمام دواوین وجنگها ومجموعه‌ها ودیگر کتب معتبر ادب عربی را تصفح کنم تا بتوانم نام شاعران اشعار را پیدا کنم و آنها را در حواشی ذکر نمایم. از طرف دیگر مؤلف، برخی از اشعار را از روی اشتباه به شاعری که آن را نه سروده است نسبت داده وبرای آنکه از این نکته‌هم رفع اشتباه کنم تا جایی که امکان داشت شاعر حقیقی شعررا پس از تفحص جا نگاهی در کتب ودواوین بدست آوردم وآنها را در حواشی توضیح دادم علاوه بر آن جهت استحکام واعتماد هرشعررا درهرمأخذ معتبری که دیدم آن مآخذ را با ذکر صفحه ونام درحاشیهٔ کتاب درج نمودم تا جایی که گاهی یک شعر ده مآخذ معتبر دارد وشاید کمتر بیتی است که دارای مآخذ معتبری نباشد.

۳– اشعار دربسیاری از موارد ضبط و اعراب نداشت پس همهٔ ابیات را بطور دقیق وبا استفاده از مراجع مهم ومعتبر شکل واعراب گذاشتم واگر کلمه یا کلماتی‌را که می‌بایست بخاطر اشتباه بودنش اصلاح شود، صحیحش را در متن کتاب قرار دادم ولی اصل آنرا در حاشیه نوشتم و تصحیح خود را هم با ذکر دلایل استواری اثبات نمودم.

٤ــ دشواریهای لغوی واعرابی و دیگرمطالبی که برای فهم شعر پیچیده ودشوار می‌نمود توضیح دادم حتی برخی از اشعار را به عربی به تمامی معنی نمودم .

٥ــ متن عربی کتاب با ویژگیها وامتیازاتی‌که شرح آن گفته شد برای نخستین بار توسط رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران درسوریه وبا مقدمهٔ فاضلانه استاد علامه آقای دکترشاکر الفحام رئیس فرهنگستان زبان عوبی سوریه که در این کتاب زینت ـ بخش‌است به‌سال ١٤٠٧ هجری قمری (١٩٨٧) به‌چاپ رسید. کتاب را به‌مدت یکسال در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری به زبان عربی تدریس نمودم ودریافتم که ادراك صحیح معانی این اشعارمتاسفانه برای دانشجویان دوره‌های مذکورهم سخت ودشوارجلوه می‌کند . از طرف دیگر ترجمهٔ این کتاب توسط اینجانب شاید برای آیندگـان وکسانی که می‌خواهند دراب فارسی وتطبیقی پژوهش کنند مفید باشد ودیگرآنکه بسیاری ازاین امثال وحکم در امّهات متون ادب فارسی هم وارد شده و قطعاً ترجمهٔ آنها به شرطی که دقیق و صحیح باشد نفعی عام وفایده‌ای فراگیر خواهد داشت . بهمین خاطر برترجمهٔ کتاب همت گماشتم وآنرا همراه متن عربی به شیوه‌ای که ملاحظه می‌کنید برای چاپ آماده نمودم و اکنون از خداوند تبارك و تعالی سپاسگزارم که مرا درانمام این خدمت ناچیز توفیق داد و از حق تعالی می‌خواهم که هم میهنان مسلمان ومحققان ارجمند هم ازین ترجمهٔ بهره مند شوند .

بررسی کتاب امثال وحکم وامتیازات آن

تاریخ امثال وحکم در زبان عربی به دوره جاهلیت برمی‌گردد اگرچه آنها بخاطر نبودن کتابت درمیان توده اعراب جاهلی، پیش از اسلام تدوین نگردیده و جمع آوری نشده است . چنانکه می‌دانیم بسیاری از امثال و حکمی که امروزهم در زبان عربی نزد خواص وعوام بکار می‌رود ، در دورهٔ جاهیلت هم متداول بوده واصولا زمان وضع وشأن نزول آنها به دوره جاهلیت مربوط می‌شود مانند مثلهای ذیل :

مواعِیدُ عُرْقوبٍ (۱۳) – أوْفَیٰ مِنَ (۱٤) آلسَّمَوْالِ – أعْدَیٰ (۱۵) مِنَ آلشَّنْفَرَیٰ – عِنْدَ جُهَیْنَةَ (۱٦) آلْخَبَرُ آلْیَقِیْنُ – أشْأمُ مِنْ (۱۷) مَنْشِمٍ – أشْأمُ مِنَ (۱۸) آلْبَسُوسِ. امثال بنظر ما ازکهن ترین فرهنگهای عمومی یک ملت است که با ذوق همهٔ مردم ازخواص وعوام مناسبت وسازگاری دارد بهمین جهت این مثلها و حکمتها بر زبانها متداول می‌شود و در طول اعصار و قرون میان یک ملت سیر می‌کند وهمین امرموجب می‌شودکه این نوع سخنها درسینه‌ها محفوظ باشد اگرهم درکتب وجنگ‌ها جمع آوری نشده باشد. ازطرف دیگر این امثال وحکمتها دارای تشبیه‌ها واستعارات وکنایات والفاظ وتعبیراتی است که باشادکامیها وتلخیها وواقعیتهای زندگانی اغلب ملتها تطبیق می‌کند ومردم با استعمال آن مثلها وتعابیر، درواقع می‌خواهند ازخطاها وغفلت‌ها ونا آگاهیها بپرهیزند و دربرخی از مواقع هم آلام و دردهای خود را تسکین دهند .

ازهمین‌جاست که دانشمندان وفضلای ادب‌عربی‌از زمان پیدایش‌تدوین وتألیف

در زبان عربی به جمع آوری امثال و حِکَم پرداخته وآنها را شرح و توضیح داده‌اند . اما کتاب محمد بن ابی‌بکر عبد القادر رازی از کتابهای معمول و متداولی که در امثال و حکم جمع آوری شده است نمی‌باشد وبا همهٔ آنها اختلاف فاحش دارد زیرا دانشمندی درمرتبهٔ علمی و فضیلت رازی نمی‌تواند همان کتابی را تالیف کند که دیگران هم قبل ازاو بدان کار پرداخته اند مانند کتاب امثال ابی عبید و کتاب الفاخر ابی‌طالب مفضل بن سلمة بن عاصم و کتاب مجمع الامثال میدانی وکتاب مستقصای زمخشری . شایان توجه است که رازی تالیفی‌را درامثال از خود بیادگار گذاشته که مانند دیگر کتابهایش بدیع و ابتکاری بشمار میرود و توانسته‌است با تدوین این کتاب برگنجینهٔ میراث ارزشمند اسلامی وایرانی بیافزاید . اگر فهرست کتب خطی وچاپی را ورق بزنیم کتابی‌که دقیقاً نامش باکتاب رازی تطبیق کند پیدا نمی کنیم زیرا کتبی که پیش از رازی تدوین شده و صاحب ایضاح المکنون در ذیل کشف الظنون آنها را ذکر نموده تحت عنوان (کتاب - الامثال) بوده ونه‌کتاب الامثال والحکم برای آنکه این امررا ثابت کنیم بهتر است نام این کتابها را در ذیل درج نمائیم .

۱ـ کتابُ الامثال از عُبَیْد بن شَرْیَة اَلجُرْهُیِ اَلْیَمَنِی

۲ـ کتابُ الامثال ازعُبداللہ بَجلی قمی ملقب به سَمَکَة معلم ابن عمید .

۳ـ کتابُ الامثال از ابوالعباس مفضل بن سلمة الضبی الکوفی

٤ـ کتابُ الامثال از ابوعبدالرحمن یونس بن حبیب (متوفی بسال ۱۸۳ هجری) .

۵ـ کتابُ الامثال از ابوعبیده مُعمَّر بن مُثَنّی

٦ـ کتاب الامثال از ابو محمد عبدالله بن محمد بن هارون (متوفی بسال ۲۳۸) .

۷ـ کتاب امثال از ابن سِکّیت یعقوب اسحاق .

۸ـ کتاب امثال از أصمعی عبدالملک بن قریب

۹ـ کیاب امثال از ابوعثمان سَعدان بن مبارك ضریر [۱۹] .

درکتاب الذَّریعةُ الی تصانیفِ الشَّیعة هم درباب کتبی که حرف اول آنها با

کاف شروع می‌شود جز (کتاب الامثال السائرة من شعر ابی الطیب المتنبی) دیده نمی‌شود[20] ودر کتاب زلهایم (الامثالُ العربیةُ القدیمة) که کتابی بس جامع وشامل در بررسی و معرفی کتب خطی وچاپی است که در زمینهٔ امثال وحکم تدوین شده است نامی تحت عنوان (کتاب الامثال والحکم) بچشم نمی‌خورد کتابها با عنوان (الامثال) شروع شده و به (الامثال والحکم) علی بن ماوَردی ختم می‌شود و ازفهرست کتابهایی که زلهایم آنها را بر می‌شمارد کتاب الامثال ازمؤلفی مجهول و کتاب الحکمة ازعبدالله بن احمد بن حرب نیشابوری دیده می‌شود وتحت عنوان (کتاب الامثال والحکم) کتابی ذکر نگردیده است بنا براین چنین بنظر می‌رسد که رازی درانتخاب این نام هم برای کتاب خود ابتکاری بخرج داده وخواسته است نام کتاب نیز با هدفی که در تدوین آن دنبال می کرده منطبق باشد . اما ابتکار رازی تنها درانتخاب نامی تازه در زمینهٔ امثال منحصر می‌شود. این کتاب دارای امتیازات ومختصات فراوانی است که می‌توان آنها را به شرح ذیل خلاصه نمود .

۱ــ کتابهای امثال تاجایی که ما اطلاع داریم پیش از رازی برحسب موضوع تدوین نگردیده ودانشمندانی مانند میدانی وزمخشری وصاحب (الفاخر) کتابهای خودرا به ترتیب حروف تهجی یا اوزان خاص تنظیم نموده‌اند واین رازی‌است که امثال خودرا در تک بیت‌ها در ده فصل ودر نیم بیتها در هشت فصل براساس موضوع جمع آوری کرده است .

۲ــ امثال وارد شده درکتابها پیش از رازی شامل شعر وغیر شعر می‌شود ولی رازی تنها امثال شعری را تدوین کرده است .

۳ــ صاحبان کتب امثال ، بیشترآن مثلهایی را استخراج نموده‌اندکه غالباً شأن نزول دارد و هر کدام به خاطر مناسبتی گفته شده است ولی رازی پس از تفحص در در دواوین ادب عربی، امثال وحکمتهایی را از اشعار عربی بیرون آورده‌است که تقریباً تمامی‌آنها شان نزول ومناسبتی نداشته تنها بخاطر قبول ذوق عامه وخاصه بر زبانها جاری شده وبصورت ضرب المثل درآمده است ودلیل این امر مراجع ومنابعی‌است که ما به

آنها استناد کرده‌ایم چنانکه دراین منابع نظر کنید خواهید دید که درمنابع اشعار کمتر به مراجعی از قبیل مجمع الامثال میدانی یا مستقصای زمخشری اشاره شده است .

٤- کتاب رازی بخاطر آنکه امثال وحکمتها را درخود جای داده است به تمامی ادب تعلیمی بشمار می‌رود ورازی درحقیقت می‌خواسته مردم مسلمان را حکمت وآداب دینی بیاموزد وخرد و رای آنهارا به درجهٔ اعتلاء ورشد برساند وتقریباً تمام اشعار وارد شده در کتاب رازی بامبادی اخلاق اسلامی تطبیق دارد واگرچند بیتی‌هم احیاناً بامبادی اسلامی منطبق نمی باشد رازی بر آنها معترض شده و خواننده را از این امر آگاه نموده است واین خود بهترین امتیاز برای کتاب رازی محسوب می‌شود .

٥- رازی درتدوین امثال وحکم از تفنّن و نوع مخصوصی بهره مند است و این مؤلف در واقع ازسخن خداوند تبارك و تعالی که می‌فرماید « فَبَشِّرْ عِبادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ[21] » تبعیت نموده وهمهٔ اشعاری راکه از زمان جاهلیت تا روزگارخویش (یعنی قرن هفتم) که جنبه اخلاقی داشته وبخاطر فصاحت وسلاست وعُلوّ معنی بر زبانها ضرب المثل شده است درموضوعاتی سودمند جمع آوری نموده است وبا این کار خود ادب اسلامی را غنی وباروری بخشیده واین ابیات را کـه حقاً از بدیع ترین وزیباترین سرودهای شاعران اسلامی است از دست فراموشی ونابودی محفوظ نگاه داشته است .

٦- اما مراجعی که رازی از آنها استفاده کرده و بهره ورگشته علاوه بر کتب متداول امثال پیش ازخود، دواوین شعرای ادب عربی ، کتب تراجم وتاریخ وغیره است ولی باید متذکر شد که ازمیان منابع معتبر قطعاً از محاضرات راغب اصفهانی والامثال السائرة من شعرالمتنبي تالیف صاحب بن عباد خوشی چینی بیشتر نموده است وبا تحقیقی که در منابع هربیت نموده و آنرا درحاشیه کتاب آورده‌ایم این امر به خوبی مشهود است وجای تذکراست که استفاده رازی از این دو منبع و در برخی موارد اندك ازمجمع الامثال میدانی ومستقصای زمخشری کاملاً با اهدافی که وی آنهارا در کتاب خود

دنبال کرده متفاوت است زیرا رازی خواسته است در هربابی انسجام وهم‌آهنگی موضوعات را رعایت کند وابیات در موضوع انتخاب شده با یکدیگر مناسبت داشته باشد بعبارت دیگر میان ابیات یک باب تاحد زیادی وحدت موضوع به‌چشم می‌خورد.

جای تذکر است که هم زمان با چاپ این کتاب در کشور سوریه ، چاپ دیگری از همین کتاب به‌کوشش آقای دکتر عبد الرّزاق حسین استاد دانشگاه اسلامی سعودی درسال ۱٤۰٦ هجری منتشرشده است و از مقدمهٔ استاد دکتر شاکرالفحام بر تصحیح اینجانب در۱٤۰۷/۱۱/۲٤ به‌خوبی می‌توان دریافت که دومصحح ازکاریکدیگرمطلع نبوده‌اند وتصحیح بنده دراواسط سال ۱٤۰٦ جهت چاپ به رایزنی فرهنگی ایران در سوریه ارسال شده بود . کتاب مذکور توسط استاد دانشمند جناب آقای دکترمهدی- محقق دراختیاراینجانب قرارگرفت ودرهمین جا ازایشان نسبت به‌مساعدتی که نموده‌اند تشکر می‌نمایم . پس از تصفح چاپ آقای دکتر عبدالرزاق دریافتم که چاپ ایشان از کتاب امثال وحکم نه تنها از ارزش تصحیح بنده نمی کاهد بلکه تصحیح کتاب بطور مجدّد آن هم با شیوه‌ای که انتخاب نموده‌ام لازم وضروری به نظر می‌رسد زیرا تصحیح آقای دکترعبدالرزاق چنانکه خود درمقدمهٔ کتاب گفته‌اند از روی نسخه قرن دوازدهم هجری به خط احمد بن عثمان شهری صورت[۲۲] گرفته درحالی که چاپ اینجانب از روی قدیمترین نسخهٔ خطی که درسال ٦۸٦ نوشته شده است فراهم گردیده‌است . وچنانکه مشاهده می کنید اختلاف تاریخ کتابت دونسخه حدود پانصد سال واندی‌است ونسخهٔ مُعْتَمد آقای دکتر عبد الرزاق با مقایسه‌ای که با نسخهٔ خطی خود نمودم قابل اعتماد نمی باشد وآنقدرمطالب نسخهٔ خطی آقای دکترعبدالرزاق، ازقبیل‌عدم ترتیب والحاق وحذفهای بی مورد مخصوصاً در باب نصف بیت‌ها دارد که حقاً صحت انتساب نسخه مذکور را به محمد بن ابی‌بکر رازی مورد تردید قرار می‌دهد از طرف دیگر ارباب فضل ودانش اگر به حواشی وتعلیقات واعراب گذاری ونفاست چاپ بنده نظرافکنند درخواهند یافت که ویژگیهای تصحیح اینجانب همان است که دکترشاکرالفحام آنها

را درمقدمه خود بیان نموده‌اند بهرحال ، این کتاب برای نخستین بار از روی قدیم ترین نسخه به چاپ می‌رسد وبا همهٔ زحمت ودقتی که در تصحیح وتحشیه و ترجمهٔ بعمل آمده است بازهم عیوب ونواقص فراوان دارد واز خداوند تبارك و تعالی مسألت دارم که در چاپهای بعدی با انتقادهایی که ازسوی پژوهندگان وفضلاء خواهد شد عیوب موجودهم برطرف شود بمنه وکرمه .

وَمَنْ ذا الَّذِی تُرْضِي سجاياهُ كُلُّها كَفَى المرءَ نُبْلاً أن تُعَدَّ معايبُه

دکتر فیروز حریرچی
۶۷/۱۰/۲۷

مراجع مقدمـــه

۱ــ سورهٔ (حشر) آیهٔ ۲۱ .

۲ــ سورهٔ (ابراهیم) آیهٔ ۲۵ .

۳ــ سورهٔ (بقره) آیهٔ ۲٤ .

٤ــ امثال قرآن . ص ۲ .

٥ــ امثال قرآن ــ ص ۱

٦ــ امثال قرآن ــ ص ۱

۷ــ الامثال العربیة القدیمة ــ ص ۲٥ .

۷ــ معجم المطبوعات ج ۱ ـ ص ۹۱۸ـ الاعلام ـ ٦ ص ۲۷۹ ـ معجم المؤلفین ـ ۹ ـ ص ۱۱۲ .

۹ــ معجم المؤلفین ـ ۹ ۱۱۲ ـ الاعلام ـ ۲۷۹/٦ .

۱۰ــ اعلام ـ ٦ ـ ۲۷۹ ـ معجم ـ ۹ ـ ۱۱۲ .

۱۱ــ فهرست میکروفیلهای کتابخانه مرکزی ومرکزاسناد، جلد ۳ ـ ص۱۳٦ .

۱۳ــ فهرست میکروفیلمهای کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگـاه تهران جلد ۳ ـ ص ۱۲٦ .

۲۳ــ فرائد اللآل ـ ۲ ـ ص ۲۷۱ .

۱٤ــ فرائد اللآل ـ ۲ ـ ص ۳۳۲ .

۱٥ــ فرائد اللآل ـ ۲ ـ ص ۳۷ .

۱٦ــ فرائد اللآل ـ ۲ ـ ص ۳ .

۱۷ــ فرائد اللآل ـ ۱ ـ ۳۲۳ .

۱۸ــ فرائد اللآل ـ ۱ - ۳۱۹ .

۱۹ــ ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون .

۲۰ــ الذریعة الی تصانیف الشیعة - جلد هفدهم ص ۲٦۸ .

۲۱ــ سوره (الزُّمَرْ) آیهٔ ۱۹ .

۲۲ــ کتاب الامثال الحکم ـ تحقیق دکتر عبدالرزاق حسین استاد دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعود . چاپ ۱٤۰٦ -۱۹۸٦ ص ۳ .

« التقديـم »

الدكتور شاكر الفحام

الأمثال أقوال متخيَّرة أملتها التجربةُ الإنسانية، وتناقلتها الألسنة، تتضمن الخبرة والحكمة والموعظة، وتتجلى فيها طباع الشعوب وأخلاقُها ومُثُلُها وأخيلتها، وأطرافٌ من معتقداتها وأساطيرها. يصل بها الانسان حديثه ليعبّر بايجاز عن حصيلة ما يريد التعبير عنه.

وقد عُنيت العرب بالأمثال أشد عناية، زيّنت بها كلامها، ووشّحت بها خطبها في محافلها، وتداولتها في مكاتباتها ومحاوراتها، فأصابت بها مفصل القول، ولباب المعنى واجتمع لها بذلك ثلاث خلال كما قال أبو عبيد القاسم بن سلام: «ايجاز اللفظ، وإصابة المعنى، وحسن التشبيه».

وتبتدي في كلمات المؤلفين العرب تلك المكانة التي تبوأتها الأمثال، من ذلك قولةُ الزمخشري في صفتها: « . . . ثم هي قصارى فصاحة العرب العرباء، وجوامع كلمها، ونوادر حكمها، وبيضة منطقها، وزبدة حوارها وبلاغتها. . . حيث أوجزت اللفظ فأشبعت المعنى، وقصرت العبارة فأطالت المغزى، ولوَّحت فأغرقت في التصريح، وكَنَتْ فأغنت عن الإفصاح . . ».

وقال ابن عبد ربه منوهاً بها: «هي وشيُ الكلام، وجوهر اللفظ، وحَلْي المعنى. . . فهي أبقي من الشعر، وأشرف من الخطابة، لم يسر شيءٌ مسيرها، ولا عمّ عمومها، حتى قيل: أسير من مَثَل. . . ».

ولما للأمثال من المكانة والشأن تسارع العرب إلى روايتها وجمعها وشرحها وبسطوا القول فيها. وسلكوا في كتبهم طرائق عدة: فسرد بعضهم الأمثال دون ترتيب ناظم (كالمفضل الضبي وأبي فيد السدوسي وأبي عكرمة الضبي)، وآثر بعضٌ ترتيب الأمثال على الموضوعات (كأبي عبيد القاسم بن سلام)، واختار آخرون أن ينسقوا في كتبهم الأمثالَ على حروف الهجاء (كالزّمخشري والمَيداني)، واقتصر بعض على لون واحد من ألوانها لا يجاوزه الى سواه (كحمزة الاصفهاني).

ويستطيع المرء أن يسرد طائفة صالحة من المؤلفين العرب الذين أفردوا الأمثال أو جانباً منها بالتأليف والتفسير والشرح، ثم يضمّ اليها أولئك المؤلفين الذين أحبوا أن يختاروا مقتطفات من الأمثال حلّوا بها تصانيفهم، وزيّنوا بها عروسهم.

ومما يثلج الصدر أن جملة طيبة من كتب الأمثال قد حققت ونشرت في العصر الحاضر، بعد أن ظلت حبيسة الخزائن زمناً طويلاً. والمأمول أن تتضافر الجهود لاظهار سائرها مما أبقت عليه يدُ الحدثان.

ويأتي صنيعُ الأستاذ الدكتور «فيروز حريرجي» خطوة في هذا المضمار، فقد وفّق في العثور على كتاب (الأمثال والحكم) لمحمد بن أبي بكر بن عبد القادر الرازي، فنفض عنه غبار النسيان، وجلاه تحفةً تروق الناظرين، وقرّبه الى الواردين ينهلون منه العذب النمير.

وقد عُني الأستاذ «فيروز حريرجي» بتصحيح الكتاب، وبذل الجهد المضني في تخريج الأشعار، وضبطها وذكر اسماء أصحابها، وردّ ما وهم فيه المؤلف من نسبة الأشعار إلى الصواب. ثم فسّر ما غمض من الألفاظ والمعاني مستعيناً بكتب اللغة والمعجمات. ويدركُ من عانى هذه المصاعب، ودُفع به إلى هذه المضايق مما تتطلب من مراجعة في الكتب والدواوين تستغرق الوقت وتستنفد الطاقة.

فجزاه الله أكرم الجزاء وأوفاه على ما بذل وقدّم كي يأتي عمله متقناً، قد استوفى حظَّه من التدقيق والتجويد.

ولقد بينتُ آنفاً أن المؤلفين العرب قد افتنّوا في تصنيف كتب الأمثال، وسلكوا في ذلك مسالك شتّى، ومن تلك المسالك اقتصار طائفة من المؤلفين على ايراد لون واحد من الأمثال، يتتبعونه في الكتب والدواوين، ليعرضوه منسّقاً مرتباً وفق خطة ومنهجٍ يلتزمان بهما.

وكتاب (الأمثال والحكم) للرازي واحد من كتب هذا الطراز من التأليف، وقد أفصح مؤلفه عن مقصده في فاتحة كتابه فقال: «هذا مختصر جمعتُ فيه ما تفرق من الأبيات المفردة وأنصاف الأبيات التي ما زال الفضلاء يتمثلون بها في مكاتباتهم ومخاطباتهم في المعاني المختلفة والمتفقة، والمباني المؤتلفة والمتفرقة، من الحكم الدينية والدنيوية، وجوامع الكلم العقلية والنقلية، حتى صارت أمثالاً سائرة، ونجوماً في أفلاك البلاغة دائرة، وألفتها الأسماع، وجُبلت على الميل إليها القلوب والطباع، وسارت بها الركبان في البلدان، وأجمع على اختيارها أرباب البلاغة والبيان، فطرّزوا بها حواشي كتبهم، ورصّعوا بها جواهر فضلهم وأدبهم، وفضّلوها على سائر أبيات القصائد، وفصّلوها تفصيل الدرر اليتيمة في القلائد، فنظمتُ ما تناثر من فرائدها اليتيمة...».

فكتاب (الأمثال والحكم) لا يندرج في سلسلة الكتب التي جمعت أمثال العرب المتداولة، أو لوناً واحداً من ألوانها، ولكنه من تلك الكتب التي عُني أصحابها بتصفح الأشعار قديمها وحديثها، ليختاروا منها ما سبق إليه الشعراء من «مثل رائع في فنه، بارع في معناه ولفظه»، يصلح للتمثل به والاتكاء عليه في المذاكرة والمحاورة. وهو أمر لم يكن فيه الرازيُّ نسيج وحده، بل كان له فيه قدوة حسنة اقتدى بهم ونهج على غرارهم. ومن قبلُ جمع الصاحب بن عبّاد (الأمثال السائرة) من شعر المتنبي. أما الثعالبي فقد أورد في فصول من كتبه نماذج من غرر ما يتمثل به من أبيات الشعر السائرة المستحسنة، تجد ذلك في كتابه (التمثيل والمحاضرة) وفي (خاص الخاص) وأمثالهما.

رتب الرازي كتابه على الموضوعات . وقد قسمه قسمين :

القسم الأول: فيما جاء من الأمثال والحكم في الأبيات ، وقد وزعها عشرة فصول طبقاً لمعانيها وأغراضها .

القسم الثاني: فيما جاء من الأمثال والحكم في أنصاف الأبيات ، وجعله في ثمانية فصول .

وأدرج في كل فصل ما يناسبه من الأشعار التي تخيّرها . متتبعاً أقوال الشعراء من الجاهلية الى عصره ، فقدم لنا ذخيرة غالية ابدع في انتقائها وعرضها فأحسن وأجاد .

ويبقى للأستاذ فيروز حريرجي فضل الكشف عن هذا العلق النفيس وتقديمه للناشئة العربية في أجمل صورة مستطاعة .

وعمل الأستاذ فيروز حريرجي ككل عمل انسانيّ يكمل ويتمّ بتضافر الجهود ، وما يقدّمه العلماء الأعلام الذين وقفوا أنفسهم لخدمة الكتاب المنزل الكريم ، والذبّ عن الفصحى المبينة ، ونفي ما علق بها من شوائب الهجنة والغلط .

كنت أود لو خلا الكتاب مما وقع فيه من أغلاط الطبع . أرجو وآمل أن أرى الطبعة الثانية من الكتاب تختال في أفواف موشاة ، قد برئت من كل مأخذ . (١)

﴿ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا﴾ ، (وآخر دعواهم أن الحمد لله رب العالمين) .

الاثنين ٢٤/ ١١/ ١٤٠٧ هـ
٢٠/ ٧/ ١٩٨٧ م

الدكتور شاكر الفحام

نائب رئيس مجمع اللغة العربية بدمشق

١) اغلاط موجود ، درچاپ دوم تصحيح شدواز تذكرات بجاى دوست فاضل و دانشمند جناب آقاى دكتر محمد فاضلى استاد دانشگاه مشهد نيز سپاسگزارى مى‌نمايم .

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِيْنَ وَٱلصَّلَوٰةُ وَٱلسَّلَامُ عَلَىٰ سَيِّدِ ٱلْمُرْسَلِيْنَ وَخَاتِمِ ٱلنَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ (ص) وَآلِهِ ٱلطَّيِّبِيْنَ ٱلطَّاهِرِيْنَ. قَالَ ٱلْعَبْدُ ٱلْفَقِيْرُ إِلَىٰ رَحْمَةِ رَبِّهِ ٱلْغَنِيِّ مُحَمَّدُ بنُ أَبِي بَكْرِ بنِ عَبْدِ ٱلْقَادِرِ ٱلرَّازِيُّ (عَفَا ٱللَّهُ عَنْهُ وَغَفَرَ لَهُ وَلِجَمِيْعِ ٱلْمُسْلِمِيْنَ بِمَنِّهِ وَكَرَمِهِ) : هَذَا مُخْتَصَرٌ جَمَعْتُ فِيْهِ مَا تَفَرَّقَ مِنَ ٱلْأَبْيَاتِ ٱلْمُفْرَدَةِ وَأَنْصَافِ ٱلْأَبْيَاتِ ٱلَّتِي مَا زَالَ ٱلْفُضَلَاءُ يَتَمَثَّلُوْنَ بِهَا فِي مُكَاتَبَاتِهِمْ وَمُخَاطَبَاتِهِمْ فِي ٱلْمَعَانِي ٱلْمُخْتَلِفَةِ وَٱلْمُتَّفِقَةِ وَٱلْمَبَانِي ٱلْمُؤْتَلِفَةِ وَٱلْمُتَفَرِّقَةِ مِنَ ٱلْحِكَمِ ٱلدِّيْنِيَّةِ وَٱلدُّنْيَوِيَّةِ وَجَوَامِعِ ٱلْكَلِمِ ٱلْعَقْلِيَّةِ وَٱلنَّقْلِيَّةِ حَتَّىٰ صَارَتْ أَمْثَالاً سَائِرَةً وَنُجُوْماً فِي أَفْلَاكِ ٱلْبَلَاغَةِ دَائِرَةً وَأَلِفَتْهَا ٱلْأَسْمَاعُ وَجُبِلَتْ[1] عَلَىٰ ٱلْمَيْلِ إِلَيْهَا ٱلْقُلُوبُ وَٱلطِّبَاعُ وَسَارَتْ بِهَا ٱلرُّكْبَانُ فِي ٱلْبُلْدَانِ وَأَجْمَعَ عَلَىٰ ٱخْتِيَارِهَا أَرْبَابُ ٱلْبَلَاغَةِ وَٱلْبَيَانِ فَطَرَّزُوا[2] بِهَا حَوَاشِيَ كُتُبِهِمْ وَرَصَّعُوْا[3] بِهَا جَوَاهِرَ فَضْلِهِم وَأَدَبِهِمْ وَفَضَّلُوْهَا عَلَىٰ

(١) جُبِلَتْ : طُبِعَتْ ـ جَبَلَ اللّهُ فُلاناً عَلَىٰ كَذا : فَطَرَهُ وطَبَعَهُ عَلَيْهِ. (متنُ اللغة ـ مادة : ج ـ ب ـ ل ـ).

(٢) طَرَّزَ ٱلثَّوبَ : أَعْلَمَهُ : جعَلَ لَهُ طِرازاً (معجم متن اللغة مادة ـ ط ـ ر ـ ز).

(٣) رَصَّعُوا : حَلَّوا : رَصَّعوا ٱلتَّاجَ وَغيرَه : حَلَّوهُ بِالْجَواهِرِ ونحوِها(معجم متن اللغة ـ مادة ـ ر ـ ص ـ ع ـ).

سَائِرِ أَبْيَاتِ القَصَائِدِ وَفَصَّلُوْهَا تَفْصِيْلَ ٱلدُّرَرِ «اليتيمة» فِي ٱلْقَلاَئِدِ، فَنَظَمْتُ مَا تَنَاثَرَ[1] مِنْ فَرَائِدِهَا ٱلْيَتِيْمَةِ وَأَلَّفْتُ مَا تَنَافَرَ مِنْ شَوَارِدِهَا ٱلنَّفِيْسَةِ ٱلْقَيِّمَةِ وَسَمَّيْته كِتَابَ ٱلأَمْثَالِ وَٱلْحِكَمِ وَرَتَّبْتُهُ عَلَى عَشَرَةِ فُصُوْلٍ ؛ لِيَسْهُلَ تَنَاوُلُهُ عَلَى تَالِيْهِ[2] وَسَامِعِهِ وحَافِظِهِ ٣ وجَامِعِهِ وَبِاللهِ أَسْتَعِيْنُ وَعَلَيْهِ أَتَوَكَّلُ.

---

(١) تَنَاثَرَ: وَقَعَ متفرّقاً. (معجم متن اللغة ـ مادة ـ ن ـ ث ـ ر).

(٢) تاليه : قارئه.

تَراجِمُ ٱلْفُصُولِ

أَلْفَصْلُ ٱلْأَوَّلُ فِيمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلتَّوَجُّهِ إِلَىٰ اللّٰهِ تَعَالَىٰ وَحْدَهُ وَٱلْاعْتِمادِ عَلَيْهِ لاَ عَلَىٰ غَيْرِهِ.

أَلْفَصْلُ ٱلثَّانِي فِيمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ مِنَ ٱلْحِكَمِ ٱلدِّينِيَّةِ وَهِيَ ٱلزُّهْدِيَّاتُ. ٣

أَلْفَصْلُ ٱلثَّالِثُ فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْقَنَاعَةِ وَشَرَفِ ٱلنَّفْسِ.

أَلْفَصْلُ ٱلرَّابِعُ فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي التَّسَلِّيْ وَٱلتَّعَزِّيْ.

أَلْفَصْلُ ٱلْخَامِسُ فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْحِكَمِ ٱلدُّنْيَوِيَّةِ. ٦

أَلْفَصْلُ ٱلسَّادِسُ فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْغَزَلِ وَٱلْمَدْحِ وَٱلشُّكْرِ.

أَلْفَصْلُ ٱلسَّابِعُ فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلعِتَابِ وَٱلشَّكْوَىٰ.

أَلْفَصْلُ ٱلثَّامِنُ فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْهَجْوِ وَٱلتَّوْبِيْخِ. ٩

أَلْفَصْلُ ٱلتَّاسِعُ فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْمُلَحِ.

أَلْفَصْلُ ٱلْعَاشِرُ فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِيْ أَشْيَاءَ مُخْتَلِفَةٍ.

ترجمهٔ مقدمهٔ کتاب

بنام خداوند بخشاینده مهربان

ستایش خداوندی راکه پروردگار جهانیان است و درود فراوان باد برسرور فرستادگان و خاتم پیامبران حضرت محمد(ص) و برخاندان پاك و پاکیزه او.

بندهٔ نیازمند به‌رحمت‌پروردگار خویش محمدبن‌ابی‌بکر عبدالقادر-رازی (که خداوند از لغزش او درگذرد وبه‌احسان و کرامت خود بر او و همهٔ مسلمانها آمرزش‌کند) گوید:

این کتاب، مختصری است که در آن تك‌بیتها و نیم‌بیتهای پراکنده (دراینجا و آنجا) را که همواره دانشمندان در نوشته‌ها و سخنان خود به‌آنها مثل می‌زنند گرد آورده‌ام در معانیی‌که از یکدیگر جدا باشند یا با هم متفق و هماهنگ وبرمباینی‌که میانشان الفت است یا پراکندگی از قبیل حکمتهای دینی و دنیوی و سخنان جامعی از عقلی و نقلی تا جایی که این اشعار مثلهای سائر است و در آسمان بلاغت ستارگان‌گردان و گوشها با آن الفت دارد و دلها و فطرتها برمیل و رغبت به‌آنها سرشته است و کاروانیان آنها را به‌شهرها و سرزمینها می‌برند و خداوندان بلاغت وبیان برانتخاب آنها اتفاق‌نظر دارند و حواشی‌کتابهای خویش را به‌آنها آراسته می‌کنند وگوهرهای فضل و ادب خودرا از آنها زیور مـی‌بخشند و آنها را برهمهٔ ابیات قصیده برتر می‌شمارند و مانند جداکردن درهای یگانه درگردن‌بندها، برمی‌گزینند.

پس آنچه را که از این درهای یگانه پراکنده بود به‌رشتهٔ نظم‌کشیدم و هرچه راکه از نوادر این مرواریدهای‌گرانبها و ارزشمند با یکدیگر

انسی نداشته به‌الفت درآوردم و آنرا «کتاب الامثال‌والحکم» نام نهاده و در ده باب مرتب ساختم تا دسترسی به‌آن برخواننده و حفظ‌کننده و گردآورنده‌اش آسان شود، از خدا یاری می‌جویم و براو توکل می‌کنم.

شرح فصول :

فصل اول: مثلهایی در توجه به‌خدای والا و یگانه و اعتماد براو.
فصل دوم : مثلهایی در حکمتهای دینی که همان زهدیات است.
فصل سوم : مثلهایی در قناعت و شرف نفس.
فصل چهارم : مثلهایی در تسلی و آرامش نفس.
فصل پنجم : مثلهایی در حکمتهای دنیوی.
فصل ششم : مثلهایی در غزل و مدح و شکر.
فصل هفتم : مثلهایی در عتاب و شکایت.
فصل هشتم : مثلهایی در هجو و سرزنش.

فصل نهم : مثلهایی در لطائف و سخنان نیکو.
فصل دهم : مثلهایی در موضوعات مختلف .

أَلْفَصْـلُ آلْأَوَّلُ

فِيمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي
آلْتَّوَجُّهِ إِلَىٰ اللَّهِ تَعالَىٰ
وَحْدَهُ وَآلاعْتِمادِ عَلَيْهِ لاَ عَلَىٰ غَيْرِهِ

٣

قَالَ آلْنَّبِيُّ (صَلَّىٰ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) : أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ

قَوْلُ لَبِيْدٍ:

١ أَلاَ كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلاَ اللّـهَ باطِلُ   وَكُلُّ نَعِيْمٍ لاَ مَحالَـةَ زائِـلُ[١] ٦

٢ سِوَىٰ جَنَّـةِ آلْفِـرْدَوْسِ أَنَّ نَعِيْمَها   يَدُوْمُ وَأَنَّ اَلْمَـوْتَ لاَ شَكَّ نازِلُ

آخَرُ:

٣ وَاللّـهُ أَنْجَـحُ مَا طَلَبْـتَ بِهِ   وَآلْبِـرُّ خَيْرُ حَقِيْبَـةِ آلْرَّحْـلِ[٢] ٩

---

(٩) عُبيد.

---

(١) الصناعتين ـ ٤٣٤، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١١٨، الشعر والشعراء ـ المستطرف ـ ١ ـ ٣٠، الاعجاز والايجاز ١٤٤، محاضرة الأبرار ـ ١ ـ ٣٩٩.

(٢) البيت لأمرىء القَيْسِ ـ النجح: إدْراكُ ما تَطْلُبُ ـ البِرُّ: العَمَلُ آلصَّالِحُ. خَيْرُ حَقِيبَةِ آلْرَّحل: خَيْرُ ما يَدَّخِرُهُ آلانْسَانُ في حَقِيْبَتِهِ. شرحُ ديوانِ امرىء القيس ـ ١٣١، ديوان المعاني ـ ١ ـ ٨١، الإعجاز والإيجاز ـ ١٣٦، الأغاني ـ ٤ ـ ٤٤.

عَبِيْدُ بنُ ٱلأَبْرَصِ :

٤ مَـنْ يَسْـأَلِ ٱلنَّـاسَ يَحْرِمُوْهُ وَسَـائِـلُ اللّـهِ لاَ يَخِيْـبُ[1]

٣ أَبُوْ نُـوَاسٍ :

٥ إذا كانَ غَيْرُ اللّـهِ لِلْمَـرْءِ عُدَّةً أَتَتْـهُ ٱلـرَّزايا مِنْ وُجُـوْهِ الفَوائِدِ[2]

أَلْبُحْتُرِيُّ :

٦ إذا لَمْ يَكُنْ عَوْنٌ مِنَ اللّـهِ لِلْفَتَىٰ فَأَكْثَـرُ مَا يَجْنِـي عَلَيْهِ إجْتِهادُهُ[3] ٦

مُحَمَّدُ بنُ وُهَيْبٍ :

٧ وَإنّـي لأَرْجُـوْ اللّـهَ حَتّـىٰ كَأَنَّنِي أرىٰ بِجَمِيْلِ ٱلظَّـنِّ ما اللّـهُ صَانِعُ[4]

٩ أَبُوْ ٱلْعَتَاهِيَةِ :

٨ مَـنْ لَمْ يَكُنْ لِلّـهِ مُتَّهِماً لَمْ يُمْسِ مُحتاجـاً إلـىٰ أَحَدِ

أَوْسُ بنُ حَجَرٍ :

٩ وَلَسْـتُ بِحَـابِسٍ لِغَـدٍ طَعَاماً حِذارَ غَدٍ لِكُلِّ غَدٍ طَعَامُ[5] ١٢

---

(١) يُضْرَبُ هذا ٱلْبَيْتُ في الرَّغْبَةِ عَنِ ٱلْناس وسُؤالِهم. ديوانُ عبيد بن الأبرص ٣٦، الشعر والشعراء - ١ - ١٨٩، محاضرات الأدباء - ٢ - ٦٣٧، مجمع الأمثال ١ - ٣٤٤.

(٢) البيتُ لأبي فُراسٍ ٱلحَمدانيِّ وَلَمْ يَرِدْ في ديوانِ أبي نُواسٍ. خاصّ الخاص - ١٤٤، الإعجاز والإيجاز - ٢١١، شرحُ المضنون به على غَيْرِ أَهْلِهِ - ٤٣٣، الشَّوارد ١ - ١٤٧.

(٣) البيت نُسِبَ إلى عليّ بن أبي طالبٍ (ع) وَلَمْ يَأتِ في ديوانِ ٱلْبُحتريّ. ديوانُ عليّ بن أبي طالبٍ - ٣٢، محاضرات - ٢ - ٤٥٣، مرزبان نامه ٣٩٨.

(٤) البيتُ لِمُحمد بنُ وُهَيْبِ ٱلحِمْيَريّ. خاص الخاص - ١١٩، ديوان المعاني - ٢ - ٢١٤، الإعجاز والإيجاز - ١٨٣، رَغْبَةُ ٱلآمِلِ - ٤ - ١٠٨.

(٥) البَيْتُ رُوِيَ لِلنّابِغَةِ بِقليلٍ من الاختلاف: ولستُ (بحابس أو بخابىء لِغَدٍ طَعَاماً - حذارَ غدٍ لكلِّ غدٍ =

آخَرُ:

١٠ كُلُوا ٱلْيَوْمَ مِنْ رِزْقِ الإلهِ وَأَبْشِروا فَإِنَّ عَلَىٰ ٱلرَّحْمٰنِ رِزْقَكُمُ غَدا[1]

= طَعامُ ـ ديوان النابغة ـ ١١٦، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥١٧، الصِّناعتين ـ ٥٧، مجمعُ الأمثال ٢ ـ ٢٠٢.

(١) البَيْتُ لجَميلِ بن مَعْمَرٍ ٱلعُذْرِيِّ ـ الإعجاز والإيجاز ـ ١٥٥.

فصل اول

مثلهایی در توجه به خداوند والا و یگانه و اعتماد بر او

پیامبر (ص) فرموده: راسترین سخنی که شاعری آنرا برزبان آورده است این گفتهٔ لبید می‌باشد:

۱ـ هان! هرچیزی جز خدا باطل است و هرنعمتی بناگزیر ازمیان می‌رود.

۲ـ مگر باغ بهشت که نعمت آن پایدار و جاوید است و مرگ‌هم بی‌گمان خواهد آمد.

دیگری گفته :

۳ـ رستگارترین چیزی که آنرا جستجو کنی خداوند است وبهترین بار و بنه در توشه‌دان مرکبت، کردار نیکوست.

عبیدبن الابرص گفته :

٤ـ هر کس که از مردم دریوزگی کند، آنها اورا محروم سازند وآنکه از خدا چیزی بخواهد ناامید بازنگردد.

ابونواس گفته :

٥ـ هرگاه برای‌انسان ساز وبرگی جزخداباشد، از راههای فائده‌هم، بدبختیها براو درآید.

بحتری گفته :

٦ـ هرگاه برای انسان یار ویاوری از سوی خدا نباشد پس‌کوشش او بیشترین زیان و تباهی را براو پدید آورد.

محمدبن وهیب گفته :

۷ــ من به‌پروردگار امیدوارم تا جایی‌که گویی با خوش‌گمانی خویش آنچه راکه خداکننده است می‌دانم.

ابوالعتاهیه گفته :

۸ــ کسی‌که در (لطف) خدا گمان بد نکند به‌احدی نیازمند نمی‌شود.

أوس بن حجر گفته :

۹ــ از ترس فردا، غذایی برای فردا باقی نمی‌گذارم زیرا که هر فردایی را غذایی است.

دیگری گفته :

۱۰ــ امروز از روزی خدا تناول کنید و مژده دهیدکه روزی شما در فردا برعهدهٔ خدای مهربان است.

أَلْفَصْلُ ٱلثَّانِي

فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ مِنَ ٱلْحِكَمِ ٱلْدِّينِيَّةِ وَهِيَ ٱلْزُّهْدِيَّاتُ

أَبُوْ نُوَاسٍ فِيْ ذَمِّ ٱلْدُّنْيَا: ٣

١١ إذا ٱمْتَحَـنَ ٱلْـدُّنْيَا لَبِيْبٌ تَكَشَّفَتْ   لَهُ عَنْ عَدُوٍّ فِيْ ثِيَابِ صَدِيْقِ[1]

مُحَمَّدُ بنُ حازِمٍ ٱلْبَاهِلِيُّ:

١٢ أَلاَ إِنَّمـا ٱلْـدُّنْيَا عَلَـىٰ ٱلْمَـرْءِ فِتْنَةٌ   عَلَـىٰ كُلِّ حَالٍ أَقْبَلَـتْ أَمْ تَوَلَّتِ[2] ٦

أَبُوْ ٱلْعَتَاهِيَةِ:

١٣ مَا يُحْـرِزُ ٱلْمَـرْءُ مِنْ أَطْرَافِهَـا طَرَفاً   إلاّ وَفاجَـأَهُ النُّقْصَـانُ مِنْ طَرَفِ[3]

---

(١) ديوان أبي نُواس ـ ٦٢١، خاصّ الخاص ـ ١١١، وفيات الأعيان ٢ ـ ٩٧، محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٣٩١، الإعجاز والإيجاز ـ ١٦٣، المثل السائر ـ ٢ ـ ١٤٩، دلائل الإعجاز ـ ٣٧٩، ديوان المعاني ـ ٢ ـ ١٨١، الشعر والشعراء ـ ٢ ـ ٦٩٧، شرح المضنون به على غَيْرِ أَهْلِهِ ـ ٤٥.

(٢) اخلاق محتشمي ـ ٢١٠، الشوارد ـ ١ ـ ١١٠.

(٣) البَيْتُ وَرَدَ في ديوانِ أبي ٱلعَتَاهِيَةِ كما يَلي:

مـا أَحْـرَزَ ٱلمَـرْءُ مِنْ أطرافِهـا طَرَفاً   الاّ تَخَوَّفَـهُ النُّقْصَـانُ مِنْ طَرَفِ

ديوان أبي العَتَاهِيَةِ ـ ١٦٦.

آخرُ:

١٤ ألاَ إنَّما ٱلدُّنْيا غَضارَةُ أيْكَةٍ[١] إذا ٱخْضَرَّ مِنْهَا جانِبٌ جَفَّ جَانِبُ

بَشّارُ بْنُ بُرْدٍ: ٣

١٥ وَمَنْ يأْمَنِ ٱلدُّنْيا يكُنْ مِثْلَ قَابِضٍ عَلَىٰ ٱلْمَاء خَانَتْهُ فُرُوجُ ٱلأَصَابِعِ[٢]

ٱلْمُتَنَبِّىءُ:

١٦ وَمَنْ صَحِبَ ٱلدُّنْيَا تَقَلَّبَتْ عَلَىٰ عَيْنِهِ حَتَّىٰ يَرَىٰ صِدْقَهَا كِذْبا[٣] ٦

وَلَهُ:

١٧ تَفَانَىٰ ٱلرِّجَالُ عَلَىٰ حُبِّها وَمَا يَحْصُلُونَ عَلَىٰ طائِلٍ[٤]

آخرُ في طُوْلِ ٱلأَمَلِ ٩

١٨ وَلَمْ أَرَ شَيْئاً مِثْلَ دَائِرَةِ ٱلْمُنَىٰ تُوَسِّعُهَا ٱلآمَالُ وَٱلْعُمْرُ ضَيِّقُ[٥]

ابْنُ ٱلْجَهْمِ:

١٩ تَمُدُّ ٱلْمُنَىٰ لِلْمَرْءِ أَسْبَابَ عُمْرِهِ وَسَهْمُ ٱلرَّدَىٰ مِنْ لَحْظِ عَيْنَيْهِ أَسْرَعُ ١٢

---

(١) الأَيْكَةُ: الشَّجَرُ ٱلكَثِيرُ ٱلْمُلْتَفُّ وَٱلْجَمْعُ أَيْكٌ وقيلَ: الأَيْكَةُ جماعَةُ الأراكِ (لِسانُ ٱلْعَرَبِ. مادة: أ - ي - ك).

(٢) رَوَىٰ هذا ٱلْبَيْتَ الرَّاغِبُ في محاضَراتِ ٱلأُدَباء بهذه ٱلصُّوْرَةِ: فَأَصبَحْتُ مِنْ لَيْلَىٰ ٱلغَدَاةَ كَقابِضٍ - على ٱلماءِ خانَتْهُ فُرُوْجُ ٱلأصابعِ. محاضرات ٱلأدباء - ٣ - ٧٤، ونَسَبَهُ ٱلْمَرزبانيُّ في معجم الشعراء إلى عَلْبَةَ بن ماعِزِ الحارثِيِّ. أسرارُ ٱلبَلاغَةِ - ١١٠، المستطرف - ٢ - ٣١٦.

(٣) شرح ديوان المتنبّي - ١ - ٤٠، تَرجمةُ الأمثال السائرة - ٤٩.

(٤) شرح ديوان المتنبيّ - ٢ - ٣٨.

(٥) البيتُ لمحمد بن محمد المعروف بالعماد الأصفهاني وذكَرَهُ صاحِبُ معجم ٱلأدباءِ كَما يَلي:

وَلَمْ أَرَ من دَهْري كَدائِرةِ المنى تُوَسِّعُها ٱلآمالُ وَٱلْعُمْرُ ضَيِّقُ

معجم الادباء - ١٩ - ٢٨.

آخَرُ:

٢٠ يَسْعَىٰ ٱلْفَتَىٰ فِي صَلاحِ ٱلْعَيْشِ مُجْتَهِداً   وَٱلدَّهْـرُ مَا عَاشَ فِي إفسَـادِهِ سَاعِ

بَشَّارُ بْنُ بُرْدٍ: ٣

٢١ تَـرْجُـوْ غَداً وَغَـدٌ كَحَامِلَةٍ   فِي ٱلْحَـيِّ لاَ يَدْرُوْنَ مَا تَلِدُ[1]

مُسْلِمُ بنُ ٱلْوَلِيْدِ فِي ٱلاغْتِرَارِ بِمُسَالَمَةِ ٱلزَّمَنِ:

٢٢ يَغُـرُّ ٱلْفَتَـىٰ مَرُّ ٱللَّيَالِـيْ سَلِيْمَةً   وَهُـنَّ بِهِ عَمَّـا قَلِيْلٍ عَوائِرُ[2] ٦

آخَرُ:

٢٣ وَسَالَمَتْـكَ ٱللَّيالِـي فَاغْتَـرَرْتَ بِهَا   وَعِنْدَ صَفْوِ ٱللَّيالِـي يَحْـدُثُ ٱلْكَدَرُ[3]

آخَرُ: ٩

٢٤ مَـنْ يَرْتَشِفْ صَفْـوَ ٱلـزَّمَـا   نِ يَـغَصَّ يَـوْمَـاً بِـالْـكَـدَرِ

آخَرُ:

٢٥ نُسَـرُّ بِمَـا يَفْنَـىٰ وَنَفْـرَحُ بِالْمُنَىٰ   كَمَـا سُرَّ بِاللَّـذَاتِ حَالِـمُ ١٢

آخَرُ:

٢٦ وَلَـمْ تَزَلِ ٱلأمانـي وَهْـيَ بِيْضٌ   تُكَذِّبُهَـا ٱلْمَنَـايَا وَهْـيَ سُوْدُ

---

(١) ديوان بشار بن برد ـ ٣ ـ ٦٣.

(٢) لَمْ يَرِدِ ٱلْبَيْتُ فِي شَرْحِ ديوانِ صَرِيع ٱلغَوَانِي، محاضرات الأُدباء ـ ٤ ـ ٣٩٠، المستطرف ـ ١ ـ ٣٣.

(٣) رُوِيَ ٱلْبَيْتُ لِسَعِيْدِ بن وَهَبٍ وَلِلشافِعيِّ. محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٧٥ و٤ ـ ٣٨٨، المستطرف ـ ٢ ـ ٦٧ و٣١١.

آخرُ:

٢٧ وَمَـا ٱلْمَـالُ وَٱلأَهْلُـوْنَ إلاَّ وَدِيْعَةٌ   وَلاَ بُدَّ يَوْمـاً أَنْ تُرَدَّ ٱلْوَدائِعُ[1]

ابْنُ ٱلرُّوْمِيِّ فِي ٱلاعْتِرَارِ بِمُسَالَمَةِ ٱلزَّمَانِ وَصِحَّةِ ٱلْبَدَنِ: ٣

٢٨ فِي هُدْنَـةِ ٱلدَّهْـرِ مُغْـنٍ عَنْ وَقائِعِهِ   وَٱلْعُمْـرُ أَقْـدَحُ مِبْـرَاةً مِنَ ٱلْوَصَبِ[2]

مَعْنَاهُ: إنَّ في صُلْحِ ٱلدَّهْرِ مَا يُغْنِي عَنْ حَرْبِـهِ فِي هَلاكِ ٱلانْسَـانِ وَإتْلاَفِـهِ وكَذٰلِكَ ذَهَابُ ٱلْعُمْرِ أَبْلَغُ فِي فَناءِ ٱلانْسانِ مِنَ المَرَضِ لأَنَّ ٱلْمَرَضَ قَدْ يُفْضِي إِلَىٰ ٱلْهَلاكِ وَقَدْ لا يُفْضِي بِخَلافِ ذَهَابِ ٱلْعُمْرِ فَإنَّهُ يُفْضِي إِلَىٰ ٱلْهَلاكِ لاَ مَحالَةَ. ٦

وَيَقْرُبُ مِن هَذا ٱلْمَعْنىٰ قَوْلُ آبنُ دُرَيْدٍ

٢٩ إنَّ ٱلْجَـدِيْدَيْـنِ إذا مَا آسْتَوْلَيا   عَلَـىٰ جَدِيْدٍ أَدْنَياهُ لِلْبِلىٰ[3] ٩

أَبُوْ ٱلْعَتَاهِيَةِ فِي ٱلسُّرُوْرِ بِتَجَدُّدِ ٱلأَهِلَّةِ:

٣٠ يَمُـرُّ بِيَ ٱلْهِـلاَلُ لَهَـدْمِ عُمْري   وَأَفْـرَحُ كُلَّمـا طَلَـعَ ٱلْهِلاَلُ

طَرَفَةُ بْنُ ٱلْعَبْدِ فِي ٱلْحَثِّ عَلَىٰ ٱلْجَمِيْلِ: ١٢

٣١ لَعَمْـرُكَ مَـا ٱلأَيَّامُ إلاَّ مُعارَةٌ   فَما آسْطَعْـتَ مِنْ مَعْرُوْفِها فَتَزَوَّدِ[4]

---

(١) البَيْتُ لِلبيدِ بن ربيعة محاضرات الأدباء - ٤ - ٣٨٨، الصناعتين - ٣٣٦، الشعر والشعراء - ١ - ١٩٨، اسرار البلاغة ١٠٧، اخلاق محتشمي - ١٨٧.

(٢) ديوان ابن الرومي - ١ - ١٩٠، خاص الخاص - ١٠٣.

(٣) الجديدان: اللَّيْلُ والنَّهارُ: يَقُوْل: إنَّ الجَدِيْدَيْنِ إذا ما استوليا على شَيْءٍ جَدِيْدٍ، فإنّما يُدْنِيانِهِ بِمرورِهِما مِنَ آلبِلىٰ. شرح مقصورةِ ابن دريد - ٥٠، ديوان ابن دريد - ١١٧٠، مروجُ ٱلذَّهَبِ - ٤ - ٣٢٠.

(٤) ديوان طرفة بن العبد - ٤٤، المستطرف - ١ - ٣٢، المستطرف - ١ - ٦١.

الأخْطَلُ:

٣٢ وإذا ٱفْتَقَرْتَ إلَـىٰ ٱلذَّخَائِـرِ لَمْ تَجِدْ ذُخْـراً يَكُـونُ كَصَالِـحِ ٱلْأَعْمَـالِ[١]

آخَرُ: ٣

٣٣ وَٱلْخَيْرُ أَبْقَـىٰ وَإِنْ طالَ الزَّمـانُ بِهِ وَٱلشَّـرُّ أَخْبَـثُ ما أَوْعَيْتَ مِنْ زادِ[٢]

ويَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ ابْنِ دُرَيْدٍ

٣٤ وَٱلْحَمْـدُ خَيْرُ مَا ٱتَّخَـذْتَ جُنَّةً وَأَنْفَسُ ٱلْأَذْخَـارِ مِنْ بَعْـدِ ٱلتُّقَىٰ[٣] ٦

وَقَوْلُهُ:

٣٥ وَلِلْفَتَـىٰ مِنْ مَالِـهِ مَا قَدَّمَتْ يَـدَاهُ قَبْـلَ مَوْتِـهِ لا مَا اقْتَنَىٰ[٤]

وَقَوْلُهُ: ٩

٣٦ وَإِنَّمَـا ٱلْمَـرْءُ حَدِيثٌ بَعْدَهُ فَكُنْ حَدِيثـاً حَسَنـاً لِمَـنْ وَعَىٰ[٥]

---

(١) شعر الأخطل ـ ١٠٨، وفيات الأعيان ـ ٢ ـ ٢٤٨، الإعجاز والإيجاز ـ ١٥١، المستطرف ـ ١ ـ ٣٣، الأغاني ـ ٨ ـ ٣١١، رغبة الأمل ـ ٤ ـ ١١٦. أخلاق محتشمي ص ٧٤.

(٢) البَيْتُ لعَبِيدِ بنِ الأبرص ـ ديوان المعاني ـ ١ ـ ١١٨. الأغاني ـ ٢٢ ـ ٩٣ ـ مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٩٥٩، الشوارد ـ ١ ـ ١١٧.

(٣) قَوْلُهُ: «الحَمْدُ خَيْرُ ما ٱتخَذْتَ» أيْ إنَّ ٱلْحَمْدَ خَيْرَ ما ٱتَّخَذْتَ عُدَّةً، كَما يُتَّخَذُ ٱلمَالُ عُدَّةً لِلدَّهْرِ وَهُوَ أَنْفَسُ ٱلْأَذْخَارِ أيْ: أَرْفَعُها وأَشْرَفُها. ديوان ابن دريد ـ ١٣٠، شرحُ مقصورة ابن دريد ـ ١٦٦.

(٤) قَوْلُهُ: «لِلْفَتَىٰ مِنْ مالِهِ» أيْ إنَّ لِلْفَتَىٰ مِنْ ما لِهِ ما جادَ بِهِ وما أَخْرَجَهُ في ذاتِ اللّٰهِ جَلَّ اسمُهُ، والّذي أرادَ بِهِ وَجْهَ اللّٰهِ لأنه يَجِدُهُ في ٱلآخِرَةِ وَ«اقتنىٰ» افتعِلَ مَن القُنْيَةِ وهي حِفظُ المالِ. يُقالُ: إقْتَناهُ يَقْتَنِيهِ إقْتِناءً وهُوَ أنْ يَتَّخِذَهُ لِنَفْسِهِ لا لِلْبَيْعِ. ديوان ابن دريد ـ ١٣٢، شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٨٤.

(٥) المَرءُ: الانسانُ. «حَدِيثٌ بَعْدَهُ» أيْ إذا ذَهَبَ وَبَقِيَ ذِكْرُهُ وَصار حَديثاً إمّا خَيْراً و إمّا شرّاً. «فَكُنْ حَدِيثاً حَسَناً لِمَنْ وَعَىٰ» أيْ حَفِظَ. يُقالَ: وَعَىٰ ٱلعِلْمَ يَعِيْهِ إذا حَفِظَهُ. ديوان ابن دريد ـ ١٣٢ ـ شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٨٥.

ألْحُطَيْئَةُ:

٣٧ مَنْ يَفْعَلِ ٱلْخَيْرَ لاَ يَعْدَمْ جَوازِيَهُ لاَ يَذْهَبُ ٱلْعُرْفُ بَيْنَ اللّهِ وَٱلْنَّاسِ [١]

آخَرُ: ٣

٣٨ وإذا هَمَمْتَ بِأَمْرِ سُوْءٍ فاتَّئِدْ وَإذا هَمَمْتَ بِأَمْرِ خَيْرٍ فَاعْجَلِ

آخَرُ:

٣٩ إذا هَبَّتْ رِيَاحُكَ فَاغْتَنِمْهَا فَعُقْبَىٰ كُلِّ خَافِقَةٍ سُكُونُ [٢] ٦

إبْنُ ٱلرُّومِيِّ وَيُرْوَىٰ لابْنِ ٱلْمُعْتَزِّ فِي أَنَّ ٱلْحَذَرَ لا يُنْجِي مِنَ ٱلْقَدَرِ:

٤٠ وإذا أَتَاكَ مِنَ ٱلْأُمُوْرِ مُقَدَّرٌ وَفَرَرْتَ مِنْهُ فَنَحْوَهُ تَتَوَجَّهُ [٣]

آخَرُ: ٩

٤١ إذا كَبَا بِالْفَتَىٰ زَمانٌ لَمْ يُنْجِ حَزْمٌ وَلاَ حِذارُ

زُهَيْرُ بنُ أَبِي سُلْمَىٰ:

٤٢ وَمَنْ هَابَ أَسْبَابَ ٱلْمَنَايَا يَنَلْنَهُ وَلَوْ رَامَ أَسْبَابَ ٱلسَّمَاءِ بِسُلَّمِ [٤] ١٢

ابنُ ٱلْجَهْمِ:

٤٣ وَلَيْسَ لِمَقْدُوْرٍ مِنَ ٱلأَمْرِ مَدْفَعٌ وَلا فِي الَّذي لَمْ يَقْضِهِ اللّهُ مَطْمَعُ

---

(١) الأغاني ـ ٢ ـ ١٧٤، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٢٤١، رغبة الآمل ـ ٥ ـ ١٥٨، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٩٠، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١١٨، الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٦، مرزبان نامه ـ ٨٦، ترجمة الأدب الوجيز ـ ٥٢٥.

(٢) محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٧٤.

(٣) شرح ديوان المتنبيّ ـ ٢ ـ ٨٦، محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٤٨.

(٤) المعلقات العشر ـ ٩٤.

آخَرُ:

٤٤ وَحَـذَرْتُ مِنْ أَمْـرٍ فَمَـرَّ بِجَانِبِي   لَمْ يُنْكِنـي وَلَقِيْتُ مَا لَمْ أَحْذَرِ[1]

ابنُ دُرَيْدٍ: ٣

٤٥ مَنْ لَمْ يَعِظْـهُ ٱلدَّهْـرُ لَمْ يَنْفَعْـهُ ما   راحَ بِهِ ٱلْواعِـظُ يَوْمَـاً أَوْ غَدا[2]

وَلَهُ:

٤٦ مَـنْ لَـمْ تُفِـدْهُ عِبَـراً أَيَّامُهُ   كَانَ ٱلْعَمَـىٰ أَوْلَـىٰ بِهِ مِنَ ٱلْهُدَىٰ[3] ٦

وَلَهُ:

٤٧ وَٱلنَّـاسُ لِلْمَـوْتِ خَلَـىً يَلُسُّهُمْ   وَقَلَّمَـا يَبْقَـىٰ عَلَـى ٱللَّسِّ ٱلْخَلَىٰ[4]

ابن الزقاق ٱلْمَغْرِبيُّ: ٩

٤٨ وَمَـا ٱلنَّـاسُ إلاَّ خَائِضـو غَمْـرَةِ ٱلرَّدَىٰ   فَطَـافٍ عَلَـىٰ ظَهْـرِ ٱلتُّرابِ وَراسِبُ[5]

---

(١) لم يُنْكِني: لَمْ يَغْلِبْنِي وهذا ٱلْفِعْلُ مَزِيدٌ مِن: نكى العدوَّ: أَوْقَعَ بِهِ وَهَزَمَه وَغَلَبَهُ ولَكِنَّ (نكى) لَمْ يَرِدْ في بابِ ٱلافعالِ وَلَوْ كانَ مِنْ نَكَأَ، مهموزاً فإنه إن كان بِمَعْنَىٰ (نكى) معتّلاً لكنَّهُ لَمْ يَدْخُلْ في بابِ ٱلافعالِ أيضاً وإنّنا لَمْ نجِدْ «نكى» أَوْ «نكأ» داخِلاً في بابِ ٱلأفعال في مُعْجمٍ مِنَ ٱلمعاجِمِ ٱلّتي راجعناها. معنىٰ ٱلبَيْتِ: كُنْتُ أخافُ أمراً مَكرُوهاً، فمَرَّ مِنْ جانبي وَلَمْ يُصِبني. في حين لقيت امراً وأصابَني أمْرٌ مَكْروهٌ ما كنتُ أخافُه. دلائِلُ الإعجاز ـ ٣٧١، الموازنة ـ ١ ـ ٢٩٥.

(٢) قَوْلُهُ: «مَنْ لَمْ يَعِظْهُ الدَّهْرُ» أيْ: مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِصرُوفِ الدَّهْرِ وَما يَمُرُّ عَلَيْهِ مِنَ الحوادِثِ لَمْ يَنْفَعْهُ ما راحَ به الواعِظُ. ديوان ابن دريد. ١٣١، شرح مقصورة ابن دريد ١٧٧.

(٣) يَقُولُ: مَنْ لَمْ يَعْتَبِرْ بالأيّامِ وتَصرُّفِها، وما يَحْدُثُ مِنَ الحالاتِ في الخَلْقِ، كانَ ٱلْعَمىٰ ـ الجَهْلُ ـ أقْرَبَ إليهِ مِنَ الهُدىٰ. ديوان ابن دريد ـ ١٣١، شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٧٥.

(٤) خَلَى: الرَّطْبُ مِنَ النَّباتِ. واحِدَتُهُ: خَلاةٌ. اللَّسُّ: نَتْفُ الدَّوابِ الحَشِيْشَ بأسنانِها. معنى ٱلبَيْتِ: إنَّ المنيَّةَ تَأكُلُ الناسَ جَميعاً لأنَّهم كالنبات للمَوْتِ ولا يَبْقَىٰ أحَدٌ سالِماً مِنَ ٱلمَـوْتِ. ديوان ابن دريد. ١٣٢، شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٨٦.

(٥) طَفَا ٱلشَّيْءُ فَوْقَ ٱلْماءِ: عَلا وَلَمْ يَرْسُبْ. (المعجم الوسيط. مادة: ط ـ ف ـ و.) معنى ٱلْبَيْتِ: وما =

ابنُ الرّقاقِ ٱلْمَغْرِبيُّ ٱلتِّهَامِيُّ:

٤٩ ثَــوْبُ ٱلْـرِّيَاءِ يَشِفُّ عَمّـا تَحْتَهُ فإذا ٱلْتحَفْـتَ بِـهِ فَإِنَّــكَ عارِ[1]

= النّاسُ إلاّ أنَّهم يَخُوضُوْنَ غَمْرةَ ٱلْمَوْتِ فَمِنْهُمْ مَنْ يطفو وَيَعْلُو عَلى ظَهْرِ ٱلتُّرابِ ومِنْهُم مَنْ يَرْسُـبُ وَخُلاصَةُ ٱلقَوْلِ أنّ كُلَّ أحدٍ مِنَ ٱلنّاسِ يَنْتَظِرُ حَتْفَهُ.

(١) رُوِيَ هذا ٱلْبَيْتُ لأبي الحَسَنِ ٱلتِّهامِيّ أيْضاً. الشوارد - ١ - ٢١٩.

فصل دوم

در حکمتهای دینی که همان زهدیات است

ابونواس در سرزنش دنیا گفته :

۱۱ـ هرگاه خردمندی این جهان را آزمایش کند دنیا برای او دشمنی درجامهٔ دوست جلوه نماید.

محمدبن حازم باهلی گفته :

۱۲ـ هان! دنیا در هرحالی برای انسان فقط به‌خاطر آزمایش است خواه براو روی‌آورد و یا پشت نماید.

ابوالعتاهیه گفته :

۱۳ـ انسان ازگوشه‌های (نعمتهای) دنیا، کرانی بدست نمی‌آورد مگر آنکه او را بناگهان از سوی دیگر نقصان پدید می‌آید.

دیگری گفته :

۱٤ـ هان! جهان را فقط شادابی مرغزار است‌که هرگاه کناری از آن سبز و خرم شودکناری دیگر خشك گردد.

بشاربن برد گفته :

۱۵ـ کسی‌که از دنیا ایمن و آسوده باشد مانند دارندهٔ آب، برمشت خویش است‌که شکافهای انگشتانش براو خیانت می‌کند (آن آب را بر زمین می‌ریزد).

متنبی گفته :

۱۶ـ کسی‌که با این جهان هم‌صحبتی‌کند احوال او در چشمش دگرگون می‌شود تا جایی‌که راست آنرا دروغ می‌پندارد.

از متنبی است :

۱۷ـ مردان در دوستی دنیا خود را هلاك می‌کنند و حال آنکه سودی‌هم بدست نمی‌آورند.

دیگری در درازی آرزو گفته:

۱۸ـ چیزی را مانند دایرهٔ آرزوها ندیده‌ام‌که آرزوها آنرا وسعت می‌دهد درحالی‌که دامنه عمر تنگ است.

ابن‌جهم گفته :

۱۹ـ آرزوها برای انسان رشتهٔ عمر را دراز می‌کنند وحال آنکه تیر مرگ از نگاه دیدگان او نیز، شتابنده‌تر است.

دیگری گفته :

۲۰ـ جوان با رنج فراوان در سروسامان دادن زندگانی خویش می‌شتابد وحال آنکه روزگار در تباهی آن‌کوشش می‌کند تا زمانی‌که او در حیات است.

بشاربن برد گفته :

۲۱ـ امید به‌فردا داری در حالی‌که فردا چون آبستنی درقبیله است که نمی‌دانند او چه به‌دنیا می‌آورد.

مسلم بن ولید در فریب خوردن به‌سازگاری زمانه گفته :

۲۲ـ روزگار در حالی‌که ایمن (از حوادث) می‌گذرد جوان را فریب می‌دهد و حال آنکه او را پس از اندکی برزمین می‌افکند.

دیگری گفته :

۲۳ــ روزگار با تو سازگاری کرده و توبدان فریب خورده‌ای و حال آنکه هنگام صفای روزگار، کدورت پدیدآید.

دیگری گفته :

۲٤ــ هرکه از زمانه، آب زلال به‌نوشد روزی به‌آب تیره گلوگیر شود.

دیگری گفته :

۲۵ــ به‌چیزی‌که فناپذیر است خوشحال می‌شویم و به‌آرزوها شادمان می‌گردیم همچنانکه بیننده رؤیا، به‌لذات خوشحال گردد.

دیگری گفته :

۲٦ــ مرگ‌ها در حالی‌که سیاه و تیره است، آرزوها را در حالی‌که درخشان و سفید است تکذیب می‌کند (مرگهای سیاه و تیره، آرزوهای درخشان و سفید را دروغ می‌پندارد).

دیگری گفته :

۲۷ــ سرمایه و خانواده، جز امانتی بیش نمی‌باشد وبناچار امانتها روزی برگردانده می‌شوند.

ابن رومی در سازگاری زمانه و تندرستی بدن گفته است :

۲۸ــ آشتی و سازگاری زمانه، از حوادث و پیکارهای خویش (غافل) بی‌نیاز می‌کند وحال آنکه قلم عمر آدمی از بیماری هم نوك‌تیزتر وباریك‌تر است.

معنای بیت چنین است: آشتی و سازگاری زمانه نیازی به‌پیکارخویش در هلاکت و نابودی انسان نمی‌بیند از آنجاکه سپری شدن عمر در فنای انسان از مرض‌هم رساتر و کاملتر است زیرا بیماری ممکن است به‌هلاکت انسان منجر شود یا نشود برخلاف گذشت عمرکه حتماً بفنای انسان ختم می‌گردد.

وگفتهٔ ابن درید به‌این معنی نزدیك است :

۲۹ــ بی‌گمان هرگاه شب و روز بر تازه‌ای چیره شوند آنرا به فرسودگی و تباهی نزدیك کنند.

ابوالعتاهیه در شادمانی به‌برآمدن ماه نو گفته است :

۳۰ــ ماه نو از برابرم برای ویرانی عمر من می‌گذرد وحال آنکه من هرگاه‌که ماه نو برمی‌آید شادمان می‌شوم.

طرفةبن‌العبد در تشویق به‌احسان گفته است:

۳۱ــ سوگند به‌جانت. روزگار، عاریتی بیش نیست پس تا توانی از احسان آن توشه برگیر.

اخطل گفته است:

۳۲ــ هرگاه که به‌ذخیره‌ها نیازمند باشی پس ذخیره‌ای مانندکردار-های نیکو نمی‌یابی.

دیگری گفته :

۳۳ــ نیکی باقی‌تر است اگرچه زمان بسیار برآن بگذرد وبدی پلیدترین توشه‌ای است‌که در انبان‌گرفته‌ای.

وگفتهٔ ابن‌درید به‌دان نزدیك است :

۳٤ــ ستایش پروردگار بهترین سپری است‌که بدست‌گرفته‌ای و پس از تقوی گرانبهاترین اندوخته‌هاست.

وهموگفته :

۳۵ــ جوانمرد را مال همان است‌که آنرا به‌دست خویش پیش ازمرگ احسان کرده است نه آن مالی‌که اندوخته است.

وهموگفته :

۳٦ــ انسان پس از خویش، حدیث وحکایتی بیش نمی‌باشد، پس سخن نیکو باش برای‌کسی‌که آنرا بخاطر می‌سپارد.

حطیئه گفته :

۳۷ـ هرکه کار نیك کند، پاداش آنرا از دست نمی‌دهد و احسان میان خدا و مردم تباه نمی‌گردد.

دیگری گفته :

۳۸ـ چو آهنگ کار بد کنی پس درنگ کن و هرگاه که کار نیکی اراده نمایی پس شتاب نما.

دیگری گفته :

۳۹ـ آنگاه‌که بادهای (کامروابیت) وزیدن گرفت آنها را غنیمت بشمار زیراکه سرانجام هر جنبنده‌ای، سکون و آرامش است.

از ابن‌رومی یا ابن معتز است‌که ترس وخویشتن‌داری را از تقدیر نجاتی نیست:

۴۰ـ هرگاه که مقدری از امور، پیش تو آید و تو از آن بگریزی درحقیقت سوی آن روانه می‌شوی.

دیگری گفته :

۴۱ـ آنگاه‌که روزگار جوانمرد را واژگون کند پس دوراندیشی و بیم و پرهیز اورا رهایی نمی‌بخشد.

زهیربن أبی‌سلمی گفته :

۴۲ـ کسی‌که از طنابهای مرگ در هراس باشد آنها او را درمی‌یابند اگرچه با نردبان برطنابهای آسمان بالا رود.

ابن‌جهم گفته :

۴۳ـ در مقدر از امری، دفاعی نیست و در چیزی‌که خداوند آنرا نخواسته طمعی نتوان بست.

دیگری گفته :

٤٤- از امری‌که حذر داشتم از کنار من گذشت و زیانی نرساند ولی آسیب و ضرر دیدم از چیزی‌که حذر نمی‌کردم.

ابن‌درید گفته :

٤٥- کسی‌که زمانه او را پند نیاموزد از نصیحتی‌که موعظه کننده وی را امروز یا فردا می‌دهد سودی نخواهد برد.

وهمو گفته :

٤٦- کسی‌که روزگار او را با عبرتها سودی نرساند پس‌کوردلی برای او از هدایت سزاوارتر است.

و او گفته :

٤٧- مردم برای مرگ، گیاه‌سبزی هستند که آنها را با دندان خرد می‌کند و کم سبزه‌ای است که با چنین خوردنی باقی بماند.

ابن‌الزقاق مغربی گفته است :

٤٨- مردم جز فرورروندگان در گرداب مرگ نمی‌باشند پس برخی برروی خاك شناورند و بعضی‌هم بزیر آن فرورفته‌اند.

ابن‌الزقاق مغربی تهامی گفته است :

٤٩- جامهٔ ریا آنچه را که در زیر دارد نمایان می‌کند و هرگاه که تو آنرا به‌تن نمودی پس برهنه‌ای.

أَلْفَصْـلُ ٱلْثَّالِثُ

فِيمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْقَنَاعَةِ وَشَـرَفِ ٱلنَّفْسِ

٣

عليٌّ (كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ) :

٥٠ ومَــا ٱلنَّفْسُ إلاَّ حَيْثُ يَجْعَلُهـا ٱلْفَتَىٰ فَإنْ أُطْمِعَــتْ تَاقَــتْ وَإلاَّ تَسلَّتِ[1]

أَبُوْ ذُؤَيْبٍ ٱلْهُذَلِيُّ :

٦

٥١ وَٱلْنَّفْسُ رَاغِبَــةٌ إذا رَغَّبْتَها وَإذا تُرَدُّ إلَـىٰ قَلِيْلٍ تَقْنَعُ[2]

آخرُ :

٥٢ مَا كُلُّ مَا فَوْقَ ٱلْبَسيطَــةِ كافياً وإذا قَنِعْـتَ فَكُلُّ شَيْءٍ كافِ[3] ٩

---

(١) تاقَت مِنْ تاقَ تَوْقًا وَتَوَقاناً : إشْتَاقَ إلَيْهِ ونَزَع . (المعجم الوسيط. مادة. ت ـ و ـ ق) . ديوان علي بن أبي طالب (ع) ص ٢٧ ، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٢٧ .

(٢) محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٩، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٢٠، البيان والتبيين ـ ١ ـ ١٠٧، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٢٧ ـ خاص الخاص . ١٠٤، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ١٢، الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٦ ، معجم الأدباء ـ ١١ ـ ٨٨ ـ أخلاق محتشمي ـ ١٩٩، مرزبان نامه ـ ١٣٥ .

(٣) البيتُ لأبِي فُراسٍ ٱلحَمْدانيِّ ـ يَتيمةُ ٱلدَّهْرِ ـ ١ ـ ٦٢، ديوان أبي فُراسٍ ٱلْحَمْدانيِّ ـ ٨١، المضنون به على غير أهله ـ ١٠٨ .

آخَرُ:

٥٣ نِصْفُ رَغِيفٍ مُشْبِعٌ لِمَــنْ أكَلْ فَالْــذُّلُّ مِنْ أيِّ ٱلْجِهَــاتِ يُحْتَمَلْ

آخَرُ: ٣

٥٤ إذا شِئْــتَ أنْ تحْيَىٰ عَزِيْزاً فَلا تَكُنْ عَلَــىٰ حَالَــةٍ إلاّ رَضِيْتَ بِدُوْنِهَا

أبُوْ ٱلْعَتَاهِيَةِ:

٥٥ إنْ كَانَ لاَ يُغْنِيْكَ مَا يَكْفِيْكَا فَكُلُّ مَا فِي ٱلأرْضِ لاَ يُغْنِيْكَا[1] ٦

وَلَهُ:

٥٦ وَلَرُبَّ شَهْــوَةِ سَاعَــةٍ قَدْ أوْرَثَــتْ حُزْنــاً طَوِيْــلا[2]

آخَرُ: ٩

٥٧ تُنَــافِسُ فِيْ طِيْبِ ٱلْطَّعَــامِ وَكُلُّهُ سَوَاءٌ إذا مَا جَاوَزَ ٱللَّهَوَاتِ[3]

آخَرُ:

٥٨ وَمَــا هِـيَ إلاَّ جَوْعَــةٌ قَدْ سَدَدْتُها وَكُلُّ طَعَامٍ بَيْنَ جَنْبَــيَّ وَاحِدُ[4] ١٢

آخَرُ:

٥٩ لَلُبْسُ عَبَــاءَةٍ وَتَقَــرَّ عَيْنِيْ أحَــبُّ إلَــيَّ مِنْ لُبْسِ ٱلْشُّفُوْفِ[5]

---

(١) ديوانُ أبي العتاهية ـ ٣٦١.

(٢) ديوانُ أبي ٱلعتاهية ـ ٢١٨.

(٣) البَيْتُ لأبي العَتَاهِيَةِ. وقَدْ وَرَدَ فيهِ على هذه ٱلصُّورَةِ:

أُنـافِسُ في طِيبِ الطَّعَـامِ وَكُلُّـهُ سَواءٌ إذا مـا جـاوزَ ٱللَّـهَـوات

ديوان أبي ٱلعَتاهِيَةِ. ٤٦. محاضراتُ ٱلأدباء ـ ٢ ـ ٦٣٣. اللَّهَاةُ: اللَّحْمَةُ المُشْرِفَةُ عَلَى ٱلحَلْقِ. ج لَهَواتٌ ولَهَيَاتٌ ولُهِيٌّ ولَهاً ولِهَاءٌ (المعجم الوسيط. مادة ـ ل ـ هـ ـ و ـ).

(٤) محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٦٣٤، الشَّوارد ـ ١ ـ ١٥٧.

(٥) البَيْتُ يُنْسَبُ إلى امرأةٍ اسْمُها مَيْسُونُ بِنْتُ بَجْدَل وكانَتْ فيما ذكَروا امرأةً من أهْلِ ٱلبَادِيَةِ فتَزَوَّجها =

مَحْمودُ ٱلْوَرَّاقُ:

٦٠ وَإذا غَلاَ شَيْءٌ عَلَـيَّ تَرَكْتُهُ فَيَكُوْنُ أَرْخَصَ مَا يكونُ إذا غَلا[1]

آخَرُ: ٣

٦١ تَجَـرَّدْ مِـنَ آلْـدُّنْيَا فَإِنَّـكَ إنَّما خَرَجْـتَ إلَـىٰ آلْـدُّنْيَا وَأَنْـتَ مُجَرَّدُ

ابْنُ ٱلصَّائغِ:

٦٢ وَمَـنْ تَركَ آلْـدُّنْيَا وَأَصْبَـحَ زَاهِداً فَمَـا لِلأَذَىٰ يَوْمـاً إِلَيْهِ سَبِيْلُ ٦

البُسْتِيُّ:

٦٣ وَذُو آلْقَنَاعَـةِ رَاضٍ عَنْ مَعِيْشَتِهِ وَصَاحِبُ آلْحِرْص يُثْرِي وَهْوَ غَضْبانُ[2]

المُتَنَبِّيءُ: ٩

٦٤ ذِكْرُ آلْفَتَـىٰ عُمْـرُهُ آلْثَّانِـي وَحَاجَتُهُ مَا قَاتَـهُ وَفُضُـوْلُ آلْعَيْشِ أَشْغَالُ[3]

وَيقْرُبُ مِنْ قَوْلِهِ: (وَفُضُوْلُ آلْعَيْشِ أَشْغَالُ) قَوْلُ آلْتِّهامِيِّ:

٦٥ نَزْدَادُ هَمّـاً كُلَّمـا ازْدَدْنَـا غِنىً فَالْهَـمُّ كُلُّ آلْهَـمِّ فِي آلاكْثَارِ[4] ١٢

= معاويةُ بنُ أبي سُفْيَانَ وَنَقَلها إلى الحَاضِرَةِ وَهِيَ أُمُّ وَلَدِهِ يَزيد فَكانَتْ تُكْثِرُ الحَنِيْنَ إلى أَهْلِهَا وَيَشْتَدُّ بِها الوَجْدُ إلى حالِتِها الأولى. الشُّفُوفُ جَمْعُ شِفٌّ وَشَفٌّ: ضَرْبٌ مِنَ الثِّيابِ الرَّقِيقَةِ. (أوضح المسالك ـ ٣ ـ ١٨١، مغنى اللبيب ـ ٢٦٧، شرح ابن عقيل ـ ٢ ـ ٣٥٨، شذور الذهب ـ ٣١٤، شرح قطر الندى ـ ٦٥، الكتاب ـ ١ ـ ٤٢٦.)

(١) محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٧٠.

(٢) لغت نامه دهخدا ـ مادة: أبي الفتح البستي.

(٣) شرح ديوان المتنبيء ـ ٢ ـ ٢٠٤، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبيّ ـ ٨٤.

(٤) ديوان أبي الحَسَنِ التهاميّ ـ ٣١.

وَلِلْمُتَنَبِّيء:

٦٦ وَشَرُّ مَا قَنَصَتْهُ رَاحَتِي قَنَصٌ   شُهْبُ ٱلْبُزَاةِ سَوَاءٌ فِيْهِ وَٱلرَّخَمُ[١]

٣ وَلَهُ:

٦٧ أُطْلُبِ ٱلْعِزَّ فِي لَظَى وَدَعِ ٱلذُّلَّ   وَلَوْ كَانَ فِي جِنَانِ ٱلْخُلُوْدِ[٢]

آخرُ:

٦٨ وَمَا مَنْزِلُ ٱللَّذَّاتِ عِنْدِيْ بِمَنْزِلٍ   إذا لَمْ أُبَجَّلْ عِنْدَهُ وَأُكَرَّمِ[٣] ٦

اللَّجْلاَجُ ٱلْحَارِثِيُّ:

٦٩ إذا ما أهـان آمْـرُؤٌ نَفْسَهُ   فَلاَ أَكْرَمَ اللَّـهُ مَنْ أَكْرَمَهْ[٤]

٩ مَعْنُ بْنُ أَوْسٍ:

٧٠ إذا ٱنْصَرَفَتْ نَفْسِي عَنِ ٱلشَّيْءِ لَمْ تَكَدْ   إِلَيْهِ بِوَجْهٍ آخِرَ ٱلدَّهْرِ تُقْبِلُ[٥]

---

(١) شرح ديوان المتنبيّ ـ ٢ ـ ٢٦٥، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبّي ـ ٥٠ ـ القَنَصُ: المَصِيدُ (المعجم الوسيط). شُهْبُ جَمْعُ أَشْهَبَ وَهُوَ ما فِيهِ بَيَاضٌ يَصْدَعُهُ سَوَادٌ. الرَخَمُ: طائِرٌ مِنَ ٱلْجَوارِحِ الكَبِيرةِ الجُثَّةِ ٱلوَحْشِيَّةِ الطِّباعِ. الواحِدةُ: رَخَمَةٌ. يَقولُ: شَرُّ صَيْدٍ صِدْتُه ما شارَكَتْني فيه اللِئامُ. البُزَاةُ: جَمْعُ ٱلبازِي وَهُوَ جِنسٌ مِنَ ٱلصُّقُورِ ٱلصَّغِيرةِ أوِ ٱلمُتَوَسِّطَةِ ٱلحَجْمِ تَمِيلُ أَجْنِحَتُها إلى ٱلقِصَرِ وَتَمِيْلُ أرجُلُها وأَذْنَابُها إلى ٱلطُّوْلِ. (المعجم الوسيط. مادة: البازي).

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٠٨.

(٣) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٨٩، ترجمةُ ٱلأمثال السائرة مِن شعر المتنبّي ـ ٧٦، شرحُ المضنونِ به على غير أهله ـ ١٠١. بَجَّلَهُ: عَظَّمَهُ وَوَقَّرَهُ (المعجم الوسيط. مادة: ب ـ ج ـ ل).

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ١٩٠. وَنُسِبَ هذا ٱلبَيْتُ إلى ابنِ ٱلْعَمِيدِ أيضاً. يَتيمةُ ٱلدَّهْرِ ـ ٢ ـ ١٧٣.

(٥) يَتيمةُ ٱلدهر ـ ١ ـ ٨٣، دلائل الإعجاز ـ ٣٧٠، رَغْبَةُ الآمل ـ ٥ ـ ١٩١، محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ١٢٩ ـ الأمالي ـ ٢ ـ ٢٦١، شرحُ ٱلمَضنون به على غَيْرِ أهله ـ ٥٣.

ابنُ الجَهْم:

٧١ وليْسَ آللَّيْثُ مِنْ جُوْعٍ بِغادٍ إلَى جِيفٍ تُحِيْطُ بِها كِلابُ[1]

آخَرُ: ٣

٧٢ إنّي رَأيْتُ آللَّيْثَ يألفُ غِيْلَةً كِبْراً وَأوْباشُ آلكِلابِ تَرَدَّدُ

آخَرُ:

٧٣ وَآللَّيْثُ حَيْثُ أقامَ مِنْ أرْضٍ فَذاكَ لَهُ عَرِينُ ٦

آخَرُ:

٧٤ إذا ما نَبَتْ بِي أرْضُ قَوْمٍ تَرَكْتُها وَسِرْتُ وَلِيْ مِنْها وَمِنْ أهْلِها بُدُّ

آخَرُ: ٩

٧٥ وَإذا آمْرُؤٌ لَسَعَتْهُ أفْعَى مَرَّةً تَرَكَتْهُ حِيْنَ يُجَرُّ حَبْلٌ يَفْرَقُ[2]

ابنُ دُرَيْدٍ:

٧٦ مَنْ ظَلَمَ آلنَّاسَ تَحامَوا ظُلْمَهُ وَعَزَّ عَنْهُم جانِبَاهُ وَآحْتَمى[3] ١٢

وَلَهُ:

٧٧ لاَ يَرْفَعُ آللُّبُّ بِلاَ جَدٍّ وَلا يَحُطُّكَ آلْجَهْلُ إذا آلْجَدُّ عَلاَ[4]

---

(١) نُسِبَ هذا البيت في محاضرات الأدباء إلى ابن حجّاجٍ ـ محاضرات الأدباء (٢) ٥٢١.

(٢) يقول: إنَّ آلمرءَ الّذي لَدَغَتْهُ الْحَيَّةُ مَرَّةً تَجعَلُه أنْ يَخافَ حتى مِنَ آلحَبْلِ الّذي يُجَرُّ.

(٣) تحاموا ظُلْمَهُ: تَباعَدوا عَنْهُ وَآمتَنعوا مِنْهُ. عَزَّ عَنْهُم: إمتَنَعَ. إحتمى: افتعل مِن حَمَى يَحْمِي، إذا امْتَنَعَ، يَقُولُ: إذا كانَ آلأنسانُ ظَلوماً لَمْ يَطْمَعْ فيه طامِعٌ وَحماهُ ظُلْمُهُ: مَنَعَهُ مِنْ أنْ يُظْلَمَ. شرح مقصورة ابن دريد. ١٧٠، ديوان ابن دريد. ١٣١.

(٤) «لا يَرْفَعُ آللُّبُّ» رُوِيَ في شَرْحِ مَقصورة آبن دريد (لا ينفع اللبّ) شرح مقصورة ابن دريد ١٧٤ ديوان ابن دريد ١٣١.

وَلَهُ:

٧٨ مَنْ قَاسَ مَا لَمْ يَرَهُ بِمَا رَأَىٰ أَرَاهُ مَا يَدْنُو إِلَيْهِ مَا نَأَىٰ[١]

وَلَهُ: ٣

٧٩ وَٱلنَّاسُ أَلْفٌ مِنْهُمْ كَوَاحِدٍ وَوَاحِدٌ كَالأَلْفِ إِنْ أَمْرٌ عَنَا[٢]

وَلَهُ:

٨٠ وَٱللَّوْمُ لِلْحُرِّ مُقِيمٌ رَادِعٌ وَٱلْعَبْدُ لاَ يَرْدَعُهُ إِلاَّ ٱلْعَصَا[٣] ٦

وَلَهُ:

٨١ وَآفَةُ ٱلْعَقْلِ ٱلْهَوَىٰ فَمَنْ عَلاَ عَلَىٰ هَوَاهُ عَقْلُهُ فَقَدْ نَجَا[٤]

وَلَهُ: ٩

٨٢ مَنْ لَكَ بِالْمُهَذَّبِ ٱلنَّدْبِ الَّذِي لاَ يَجِدُ ٱلْعَيْبُ إِلَيْهِ مُخْتَطَىٰ[٥]

وَلَهُ:

٨٣ إذا تَصَفَّحْتَ أُمُوْرَ ٱلنَّاسِ لَمْ تُلْفِ ٱمْرَءاً جَازَ ٱلْكَمَالَ فَاكْتَفَىٰ[٦] ١٢

---

(١) ما نَأىٰ: ما بَعُدَ ديوان ابن دريد ـ ١٣١، شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٧٨.

(٢) «إنْ أمْرٌ عَنا» أيْ أمْرٌ شَقَّ ـ ديوان ابن دريد ـ ١٣٢، شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٨٤.

(٣) يَقُوْلُ: إنّ ٱللَّوْمَ مُقِيْمٌ لِلحُرِّ مُصْلِحٌ مَا كَانَ فِيهِ مِنَ ٱلْعِوَجِ ورادِعٌ كافٌّ. شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٩٢، ديوان ابن دريد ـ ١٣٢.

(٤) شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٩٢، ديوان ابن دريد ـ ١٣٣.

(٥) «المُهَذَّبُ» الّذي هُذِّبَ مِنْ عُيُوبِهِ أيْ خَلَصَ مِنْ عُيُوبِهِ وَ «النَّدْبُ» المَنْدوبُ لكُلِّ حاجَةٍ يَحْسُنُ تَصَرُّفُهُ فيها وَقِيْلَ: ٱلنَّدبُ الرَّجل الحَفيفُ عِنْدَ ٱلحاجَةِ، «المُخْتَطي» مُفْتَعَلٌ مِنْ خَطا يخطو. يَقُولُ: مَنْ لَكَ بِالْمُهذَّبِ الّذي لا يَجِدُ ٱلعَيبُ إلَيْهِ موضعَ خَطْوِهِ. شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٩٥، ديوان ابن دريد ـ ١٣٣.

(٦) ديوان ابن دريد ـ ١٣٣، شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٩٥.

مِنَ ٱلدُّرَّةِ ٱلْيَتِيمَةِ:

٨٤ أجمِلْ إذا حَاوَلْتَ فِي طَلَبٍ فَالْجَدُّ يُغْنِي عَنْكَ لاَ ٱلْجِدُّ[1]

وَمِنْهَا: ٣

٨٥ هَلْ تَنفعَنَّ السَّيْفَ حِلْيَتُهُ يَوْمَ ٱلْجِلاَدِ إذا نَبَا ٱلْحَدُّ[2]

وَيَقْرُبُ مِنْ هَذا قَوْلُ ٱلْحَرِيرِيِّ:

٨٦ وَفَضِيْلَةُ الدِّيْنَارِ يَظْهَرُ سِرُّهُ مِنْ حَكِّهِ لاَ مِنْ مَلاحَةِ نَقْشِهِ[3] ٦

وَمِنْهَا:

٨٧ لِيَكُنْ لَدَيْكَ لِسَائِلٍ فَرَجٌ إنْ لَمْ يَكُنْ فَلْيَحْسُنِ ٱلرَّدُّ[4]

ٱلْمُتَنَبِّيءُ: ٩

٨٨ لَوْلاَ ٱلْعُقُولُ لَكَانَ أَدْنَى ضَيْغَمٍ أَدْنَى إلَى شَرَفٍ مِن ٱلْانْسَانِ[5]

---

(١) البَيتانِ المَذْكُورانِ وَٱلْبَيْتُ الَّذي يَأتي بَعْدَ ٱلْبَيْتِ لِلحريريّ مِنَ ٱلقَصِيدَةِ الّتي سُمِّيَتْ باليتيمةِ إمّا تَشْبِيهاً لَهَا مِنْ جمالِها، بالدرّةِ ٱليتيمةِ أو لأنَّ صاحِبَها في زعْمِ أسطورتِها، قُتِل عَنْها، فَتَيَتَّمَتْ وَقَدْ ذَكَرَ مَنْ نَشَرَها مِنَ ٱلْمُحْدَثِينَ أنّها لِشَاعِرٍ جاهِلِيٍّ مَعَ أنها لَمْ يَذْكُرْها أَحَدٌ مِنَ ٱلرُّواةِ الأقْدمينَ. وَقالوا «إنّها لأحدِ شُعَراء زمانِنا» وَقالَ ٱلْعُكْبَرِيُّ شارِحُ ديوانِ ٱلمتنبّي حَسَبَ قَوْلِ أبي ٱلفَتْحِ بن فُورَجَة إنّها مِنْ مَنْبِجِيٍّ. فَمَهما يَكُنْ فإنَّ ٱلأقوالَ فِي هذه ٱلقصيدةِ شَتّى وَلِكُلٍّ منها تَفسيرٌ وَتَوْجِيهٌ راجِعْ: (المجاني الحديثة - ٣ - ٣٣١).

(٢) المجاني الحديثة - ٣ - ٣٣٤.

(٣) يَقُولُ: إنّ الدينار يُعْرَفُ صيرَفُهُ مِنَ ٱلغِشّ بِالْمِحَكِّ لا بِمَلاحَةِ وَجَمالِ نُقُوشِهِ. الشوارد - ١ - ٢٨٨.

(٤) هذا ٱلْبَيْتُ مِنَ ٱلدُّرَّةِ اليَتيمةِ أيضاً. المجاني الحديثة - ٣ - ٣٣٥.

(٥) الضَّيْغَمُ: الأَسَدُ ٱلواسِعُ الشِدْقِ (المعجم الوسيط. كلمة ضَيْغَم). أدْنى ضَيْغَمٍ: أخَسُّ وَأحْقَرُ أسَدٍ. أدْنَى إلى شَرَفٍ: أقْرَبَ إلى شَرَفٍ. شرح ديوانِ ٱلمتنبّي - ٢ - ٤٢٥، ترجمة - الأمثال السائرة مِنْ شِعْرِ ٱلْمُتنبّي - ٦٦. شرح المضنون به على غير أهله - ٧٠.

وَلَهُ:

٨٩ مَنْ أَطَـاقَ التماسَ شَيْءٍ غِلاباً وَٱغْتِصَابـاً لَمْ يَلْتَمِسْـهُ سُؤالا[١]

٣ وَلَهُ:

٩٠ وَإذا مَا خَلاَ ٱلْجَبَانُ بِأَرْضٍ طَلَـبَ ٱلطَّعْـنَ وَحْـدَهُ وَٱلنِّزَالاَ[٢]

وَلَهُ:

٩١ تَخَالَفَ ٱلنَّـاسُ حَتَّـىٰ لا ٱتِّفـاقَ لَهُمْ إلاَّ عَلَىٰ شَجَبٍ وَٱلْخُلْفُ فِي شَجَبِ[٣] ٦

وَلَهُ:

٩٢ فَإنَّ ٱلْجُـرْحَ يَنْفِـرُ بَعْـدَ حِيْنٍ إذا كَانَ ٱلْبِنـاءُ عَلَـى فَسادِ[٤]

٩ وَلَهُ:

٩٣ وَإنَّ ٱلْمـاءَ يَجـرِي مِنْ جَمادٍ وَإنَّ ٱلنَّـارَ تَخْـرُجُ مِنْ زِنادِ[٥]

---

(١) يَقُوْلُ: مَنْ أَمْكَنَهُ أنْ يَنالَ مِنَ ٱلنَّاسِ شَيْئاً غَلَبَةً وقَهْراً لم يَتَكَلَّفْ أنْ يَنالَهُ بِذُلِّ ٱلسُّؤال. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ١١٢، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبّي ـ ٦٥.

(٢) هذا ٱلْبَيْتُ يَقْرُبُ مِنْ قَوْلِ ٱلعَرَب: كُلُّ مُجْرٍ في ٱلخَلاءِ يُسَرُّ. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ١٠٩، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبّي ـ ٦٤.

(٣) الشجب: الهَلاكُ. والخُلْفُ: الإختلافُ. يقول: جرىٰ خلف الناس في كلِّ شَيْءٍ وَلَمْ يَتَّفِقوا إلاّ على الهَلاكِ ثُمَّ اختلَفوا في حَقيقَةِ ٱلْهَلاكِ. شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٦٩. ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبّي ـ ٧٠.

(٤) نَفَرَ ٱلْجُرْحُ: هاجَ وَوَرِمَ بَعْدَ ٱلْبُرْءِ. شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٢٣١، محاضرات الأُدباء ـ ١ ـ ٢٤٩، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبّي ١٩ .

(٥) الجماد: الصَخْرُ. الزِّنادُ: جَمْعُ زَنْدٍ وَهُوَ ٱلْعُودُ ٱلَّذي تُقْدَحُ بِهِ ٱلنَّارُ. يَقُوْلُ: إنّ العَداوَةَ تكْمُن في ٱلوِدادِ كُمُوْنَ ٱلنَّارِ في الزِّنادِ والماءِ في ٱلْجَمادِ. شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٣١ .

وَلَهُ :

٩٤ لَعَلَّ عَتْبَكَ مَحْمُودٌ عَوَاقِبُهُ فَرُبَّمَا صَحَّتِ ٱلْأَجْسَامُ بِالعِلَلِ[1]

وَلَهُ : ٣

٩٥ وَمَا يُوْجِعُ ٱلْحِرْمَانُ مِنْ كَفِّ حارِمٍ كَمَا يُوْجِعُ ٱلْحِرْمَانُ مِنْ كَفِّ رازِقِ[2]

وَلَهُ :

٩٦ إذا ٱعْتَادَ ٱلْفَتَىٰ خَوضَ ٱلْمَنَايا فَأَهْوَنُ مَا يَمُرُّ بِهِ ٱلْوُحُوْلُ[3] ٦

وَلَهُ :

٩٧ إنّ السِّلاحَ جَمِيْعُ ٱلنَّاسِ يَحْمِلُهُ وَلَيْسَ كُلُّ ذَواتِ المِخْلَبِ ٱلسَّبُعُ[4]

وَلَهُ : ٩

٩٨ وَفِي تَعَبٍ مَنْ يَحْسُدُ ٱلشَّمْسَ نُوْرَهَا وَيَجْهَدُ أَنْ يَأْتِي لَهَا بِضَرِيبِ[5]

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٧٢ ، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبي ـ ٥٢، مرزبان نامه ـ ٣٥.

(٢) شرح ديوان المتنبي ـ ٤٧١، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبّي ـ ٦١.

(٣) يَقُوْلُ: إذا تَعوَّد آلانسانُ خَوْضَ ٱلْمَهالِكِ الّتي هِيَ أسبابُ ٱلْمَنَايا لَمْ يُبالِ بِالوُحُوْلِ، يُرِيدُ أنّ ٱلوَحَلَ لا يمْنَعُهُ مِنَ ٱلسَّفَرِ لأَنَّهُ تَعَوَّدَ أنْ يَخُوْضَ ما هُوَ أشَدُّ مِنَ ٱلوَحَلِ. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٢٠. المستطرف ـ ١ ـ ٣٠.

(٤) المِخْلَبُ لِلطَّيْرِ والسِّباعِ بِمَنْزِلَةِ الظُّفْرِ للانسانِ. يَقُوْلُ: لَيسَ كَلُّ مَنْ يَحْمِلُ السِّلاحَ شُجاعاً كما أنّه لَيسَ كُلُّ ذي مِخْلَبٍ أسَداً يَفْتَرِسُ. ـ شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٤١٠، تَرجَمةُ آلامثال السائرة مِن شِعْرِ المتنبّي ـ ٤٦.

(٥) مَنْ يَحْسَدُ مُبْتَدأ مؤخّرٌ وَفي تَعَبٍ خَبرٌ مقدّمٌ وَنُورُها بَدَلٌ مِنَ ٱلْشَمْسِ وَٱلْضَرِيبُ: النَّظِيرُ. يَقُوْلُ: مَثَلُ حُسَّادِكَ مَعَكَ مَثَلُ مَنْ يُرِيدُ أنْ يأتِيَ لِلشَّمْسِ بِنَظِيرٍ وهذا في تَعَبٍ لازِبٍ لأنَّهُ يُعالِجُ ٱلْمَحالَ وَكَذلِكَ حُسّادُكَ لأنَّهُ لا نَظِيْرَ لَكَ كَالشَّمْسِ شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٣٩، شرح المضنون به على غير أهْلِهِ ـ ١٥٧، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبي ـ ٢٨.

وَلَهُ:

٩٩ فَحُبُّ ٱلْجَبَانِ ٱلنَّفْسَ أَوْرَدَهُ ٱلتُّقَىٰ   وَحُبُّ ٱلشُّجاعِ ٱلنَّفْسَ أَوْرَدَهُ ٱلْحَرْبا[1]

وَلَهُ: ٣

١٠٠ إذا رَأَيْتَ نُيُوبَ ٱللَّيْثِ بارِزَةً   فَلاَ تَظُنَّنَّ أَنَّ ٱللَّيْثَ مُبْتَسِمُ[2]

وَلَهُ:

١٠١ إذا تَرَحَّلْتَ عَنْ قَوْمٍ وَقَدْ قَدَرُوا   أَنْ لا تُفارِقَهُمْ. فَالرَّاحِلُوْنَ هُمُ[3] ٦

وَلَهُ:

١٠٢ وَٱلْهَجْرُ أَقْتَلُ مِمّا أُراقِبُهُ   أنا ٱلْغَرِيْقُ فَما خَوْفِي مِنَ ٱلْبَلَلِ[4]

وَلَهُ: ٩

١٠٣ وَمَنْ يَجْعَلِ ٱلْضِرْغامَ لِلصَّيْدِ بَازَهُ   تَصَيَّدَهُ ٱلْضِرْغامُ فِيْما تَصَيَّدَا[5]

وَلَهُ:

١٠٤ إذا أَنْتَ أَكْرَمْتَ ٱلْكَرِيْمَ مَلَكْتَهُ   وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ ٱللَّئِيْمَ تَمَرَّدَا[6] ١٢

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ٤٦١ .

(٢) شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٢٦٣ ـ ترجمة الأمثال السائرة مِن شعر المتنبي ـ ٥٠ .

(٣) يَقُوْلُ: إذا سِرْتَ عَنْ قَوْمٍ وَهُمْ قادِرونَ عَلَى إكْرامِكَ حتّىٰ لا تَحْتاجَ إلىٰ مُفارَقَتِهِم فَهُمُ ٱلْمُخْتارُوْنَ لِلارْتحالِ. شرحُ ديوان المتنبيّ ـ ٢ ـ ٢٦٥، محاضرات الأُدباء ـ ٣ ـ ٦٦.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٦٥، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبي ـ ٥٢.

(٥) يَقُوْلُ: مَنْ ٱتَّخَذَ ٱلأَسَدَ بازاً يَصِيْدُ بِهِ أَتىٰ عَلَيْهِ الأَسَدُ فَصادَه. شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ١٩٠، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبي.

(٦) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ١٩١، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبي ـ ٥٦، اسرار البلاغة ٢٤٥، المستطرف ـ ٢ ـ ٨٧، محاضرات الادباء ـ ١ ـ ٢٤١، شرح المضنون به على غير أهله ـ ٥١٨.

وَلَهُ:

١٠٥ وَوَضْعُ ٱلنَّدَىٰ فِي مَوْضِعِ ٱلسَّيْفِ بِالْعُلَىٰ مُضِرٌّ كَوَضْعِ ٱلسَّيْفِ فِي مَوْضِعِ ٱلنَّدَىٰ[1]

وَلَهُ: ٣

١٠٦ وَفِـي ٱلْيَمِيْنِ عَلَـىٰ مَا أَنْـتَ وَاعِدُهُ مَا دَلَّ أَنَّـكَ فِي ٱلْمِيْعَـادِ مُتَّهَمُ[2]

وَلَهُ:

١٠٧ إِلْفُ هَذا ٱلْهَـوَاءِ أَوْقَـعَ فِي ٱلْأَنْـ فُسِ أَنَّ ٱلْحِمَـامَ مُرُّ ٱلْمَذَاقِ[3] ٦

وَلَهُ:

١٠٨ وَٱلْأَسَـىٰ قَبْـلَ فُرْقَـةِ ٱلـرُّوْحِ عَجْزٌ وَٱلْأَسَـىٰ لاَ يَكُونُ بَعْـدَ ٱلْفِراقِ[4]

وَفِي هَذَيْنِ ٱلْبَيْتَيْنِ نَظَرٌ مِنْ جِهَةِ ٱلشَّرِيْعَةِ وَأَنا نَبَّهْتُها عَلَيْهِ لِيُتَجَنَّبَ. ٩

وَلَهُ:

١٠٩ وَٱلْغِنَـىٰ فِي يَدِ ٱللَّئِيْمِ قَبِيْحٌ قَدْرَ قُبْحِ ٱلْـكَرِيْمِ في الإِمْلاَقِ[5]

---

(١) بالْعُلَىٰ مُتعَلِّقٌ بمُضِرٌّ يَقُوْلُ: يَنْبَغِي أَنْ يُعامَلَ كلُّ إنسانٍ حسبَما يَستَحِقُّ فمَنْ ٱستَحقَّ ٱلْعَطاءَ لَمْ يُسْتَعْمَلْ معَهَ السَّيْفُ، وَمَنْ ٱستَحَقَّ ٱلْقَتْلَ لَمْ يُكْرَمْ بِالْعَطاءِ وَمَنْ فَعَلَ هذا أَضَرَّ بعُلاهُ. شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٩١٩، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبي ـ ٥٦.

(٢) يقول: إذا حَلَفْتَ على ما تَعِدُهُ مِنْ نَفْسِكَ دَلَّتِ ٱلْيَمِيْنُ على أَنَّكَ غَيْرُ صادقٍ فيما تَعِدُه لأَنَّ ٱلْصادِقَ لا يَحْتاجُ إلى ٱلْيَمينِ. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٢٩٤ .

(٣) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٥٠٢، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبي ـ ٣٥.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٥٠٢، ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبي ـ ٣٥.

(٥) الإملاقُ: الفقْرُ وَٱلْعُدْمُ. يَقُوْلُ: إنَّ المالَ في يَدِ ٱللَّئيمِ قَبيحٌ لأَنَّهُ يَضَنُّ بِهِ عن حقوقِهِ كَما يَقْبَحُ ٱلفَقْرُ في يَدِ ٱلكَريمِ فَقَوْلُه: قَدْرُ قُبْحِ ٱلْكَريمِ في الإملاقِ يُرِيْدُ أَنْ يَقُوْلَ قَدْرُ قُبْحِ ٱلامَلاقِ في ٱلْكَريمِ فَقَلَبَ لِلضَّرورَةِ والقافيةِ. شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٥٠٢. ترجمة الأمثال السائرة من شعر المتنبّي ـ ٣٥.

لَقَدْ أفْسدَ آلْمعْنَىٰ وذَمَّ آلكَرِيْمَ وأَبْطَلَ ذَمَّ آلْغِنَىٰ فِي يَدِ آللَّئِيْمِ بِتَقْدِيْرِهِ قُبْحَهُ بِمَا لاَ قُبْحَ فِيْهِ فتأَمَّلْ.

وَلَهُ: ٣

١١٠ وَمَكَائِدُ آلسُّفَهَاءِ وَاقِعَةٌ بِهِمْ وَعَداوَةُ آلشُّعَراءِ بِئْسَ آلْمُقْتَنَىٰ[1]

وَلَهُ:

١١١ وَآحْتِمَالُ آلْأَذَىٰ وَرُؤْيَةُ جانِيهِ غِذاءٌ تَضْوَىٰ بِهِ آلْأَجْسَامُ[2] ٦

وَلَهُ:

١١٢ كُلُّ حِلْمٍ أَتَىٰ بِغَيْرِ آقْتِدارٍ حُجَّةٌ لاجِىءٌ إِلَيْهَا آللِّئَامُ[3]

وَلَهُ: ٩

١١٣ مَنْ يَهُنْ يَسْهُلِ آلْهَوَانُ عَلَيْهِ مَا لِجُرْحٍ بِمَيِّتٍ إِيلامُ[4]

وَلَهُ:

١١٤ وَمَنْ يُنْفِقِ آلسَّاعَاتِ فِيْ جَمْعِ مالِهِ مَخافَةَ فَقْرٍ فَالَّذي صَنَعَ آلْفَقْرُ[5] ١٢

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤٤٦، ترجمة الأمثال السائرة ٢٤ .

(٢) تَضْوَىٰ: تَهْزُلُ. يَقُوْلُ: إنَّ الصَّبْرَ على آلأذىٰ ورُؤْيَةَ مَنْ يَجْني عَلَيْكَ الأذىٰ غِذاءٌ يَنْحُلُ عَلَيْهِ آلْبَدَنُ كَما يَنْحُلُ على آلاطْعِمَةِ آلخَبِيثَةِ، يعني يَشُقُّ على آلانسانِ ذلك حَتّىٰ يُفْضِي بِهِ إلىٰ النُّحُولِ وَآلضَّوَىٰ. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٥٦.

(٣) يَقُوْلُ: انّ آلحِلْمَ إذا لم يَكُنْ عَنْ قُدْرَةٍ كانَ عَجْزاً وهُوَ حُجَّةٌ يَحْتَجُّ بِهَا اللِّئامُ يُسَمُّون عَجْزَهُم عَنْ مُكافَأَةِ آلعَدُو حِلْماً. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٥٦، ترجمة الأمثال السائرة ٦٢.

(٤) يَقُوْلُ: إذا كانَ آلانسانُ هَيِّناً في نَفْسِهِ سَهُلَ عَلَيْهِ آحتمالُ آلْهَوَانِ كَالمَيِّتِ الَّذي لا يَتَأَلَّمُ بالجِراحَةِ. شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٣٥٧، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٢٦ .

(٥) يَقُوْلُ: مَنْ يَجْمَعِ آلمالَ خَوْفَ آلفقرِ كانَ ذلك هُوَ الفقْرُ لأنَّهُ إذا جَمَعَ، حُرِمَ وَآلْحِرمَانُ فقرٌ وهذا كما قِيْلَ قَدِيماً، النّاسُ مِنْ خَوْفِ آلْفقرِ في فقرٍ شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٣٥٤، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٢٩، محاضرات الأدباء ٢ ـ ٥٢٣، مرزبان نامه ـ ١٣٧ .

وَلَهُ:

١١٥ لاَ يَسْلَم ٱلشَّرَفُ ٱلرَّفِيْعُ مِنَ ٱلأذَىٰ حَتَّىٰ يُراقَ عَلَىٰ جَوانِبِهِ ٱلدَّمُ[١]

وَلَهُ: ٣

١١٦ وَٱلظُّلْمُ مِنْ شِيَمِ ٱلنُّفُوْسِ فَإِنْ تَجِدْ ذا عِفَّةٍ فَلِعِلَّةٍ لاَ يَظْلِمُ[٢]

وَلَهُ:

١١٧ وَٱلذُّلُّ يُظْهِرُ فِي ٱلذَّلِيْلِ مَوَدَّةً وَأوَدُّ مِنْهُ لِمَنْ يَوَدُّ ٱلأَرْقَمُ[٣] ٦

وَلَهُ:

١١٨ وَمِنَ ٱلْعَداوَةِ ما يَنالُكَ نَفْعُهُ وَمِنَ ٱلصَّداقَةِ ما يَضُرُّ وَيُؤْلِمُ[٤]

وَلَهُ: ٩

١١٩ وَلِلنَّفْسِ أخْلاَقٌ تَدُلُّ عَلَىٰ ٱلْفَتَىٰ أكانَ سَخاءً ما أتَىٰ أمْ تَساخِيا[٥]

وَلَهُ:

١٢٠ وَمَا ٱلْعِشْقُ إلاّ غِرَّةٌ وَطَماعَةٌ يُعَرِّضُ قَلْبٌ نَفْسَهُ فَيُصابُ[٦] ١٢

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٨٣، اسرار البلاغة ـ ٢٤٤. ترجمة الأمثال السائرة ـ ٣١.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٨٣، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٣١، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٢١.

(٣) الأرْقَمُ: ضَرْبٌ مِن الحَيَّاتِ فيه سَوادٌ وَبَياضٌ وَقَوْلُه لِمَنْ يَوَدُّ أيْ لِمَنْ يوَدُّهُ أيْ لِمَنْ يُظْهِرُ لَهُ وُدَّهُ. يَقُوْلُ: إنّ ٱلذَّلِيلَ يُظْهِرُ المَحَبَّةَ لِمَنْ أذَلَّهُ إذ لَيْسَ يَقْدِرُ عَلى مُكافأتِهِ وَلا ٱمْتِناعَ عِنْدَهُ فيَتَوَدَّدُ إلَيْهِ عَلى أنَّ الحَيَّةَ اقربُ إلى المُصافاة مِنَ ٱلذَّلِيْلِ إذا أظْهَرَ ٱلْوُدَّ. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٨٦، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٣١.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٨٦، ترجمة الأمثال السائرة ٣١

(٥) يَقُوْلُ: إنَّ أخْلاَقَ الإنسانِ تَدُلُّ عَلَيْهِ فَيُعْرَفُ جُوْدُه أطَبْعٌ هُوَ أم تَطَبُّعٌ. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٥١١ ترجمة الأمثال السائرة ـ ٧٣.

(٦) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٣٦، ترجمة الأمثال السائرة ٨٨، محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ٤٠.

وَلَهُ:

١٢١ أَعَزُّ مَكَانٍ فِي ٱلْدُّنَا سَرْجُ سَابِحٍ ‌ ‌ وَخَيْرُ جَلِيْسٍ فِي ٱلْزَّمَانِ كِتابُ[١]

وَلَهُ:

٣

١٢٢ وَأَسْرَعُ مَفْعُولٍ فَعَلْتَ تغَيُّراً ‌ ‌ تَكَلُّفُ شَيْءٍ فِيْ طِبَاعِكَ ضِدُّهُ[٢]

وَلَهُ:

١٢٣ وأَتْعَبُ خَلْقِ اللّهِ مَنْ زادَ هَمُّهُ ‌ ‌ وَقَصَّرَ عَمّا تَشْتَهِي ٱلْنَّفْسُ وُجْدُهُ[٣] ٦

وَلَهُ:

١٢٤ فَلاَ مَجْدَ فِي ٱلْدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَالُهُ ‌ ‌ وَلا مَالَ فِي ٱلْدُّنْيَا لِمَنْ قَلَّ مَجْدُهُ[٤]

وَلَهُ:

٩

١٢٥ أُصَادِقُ نَفْسَ ٱلْمَرْءِ مِنْ قَبْلِ جِسْمِهِ ‌ ‌ وَأَعْرِفُها فِي فِعْلِهِ وَٱلتَّكَلُّمِ[٥]

وَلَهُ:

١٢٦ لِمَنْ تَطْلُبُ ٱلْدُّنْيَا إذا لَمْ تُرِدْ بِها ‌ ‌ سُرُورَ مُحِبٍّ أَوْ إِسَاءَةَ مُجْرِمِ[٦] ١٢

وَلَهُ:

١٢٧ وَإذا ٱلْحِلْمُ لَمْ يَكُنْ فِيْ طِبَاعٍ ‌ ‌ لَمْ يُحَلِّمْ تَقَدُّمُ ٱلْمِيْلَادِ[٧]

---

(١) الدُّنَى: جَمْعُ دُنْيا. السَّابحُ: الفَرَسُ السَّرِيعُ ٱلْجَرْي ـ شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ١٣٥، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٨٨، حدائق السحر في دقائق الشعر ـ ٦٧٧.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٥٦، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٧٥.

(٣) الهَمُّ: الهِمَّةُ. الوُجْدُ: السَّعَةُ . شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٥٧، ترجمة الأمثال السائرة، ٧٥.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٥٨، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٧٥، محاضرات الأُدباء ـ ٢ ـ ٥٠٤.

(٥) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٩١، ترجمة الأمثال السائرة ٧٢.

(٦) شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٣٩٦، ترجمة الأمثال السائرة ٧٧.

(٧) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٢٦ ـ ترجمة الأمثال السائرة ـ ٧٩.

وَلَهُ:

١٢٨ لَوْلاَ ٱلْمَشَقَّةُ سَادَ ٱلنَّاسُ كُلُّهُمُ ٱلْجُودُ يُفْقِرُ وَٱلإِقْدامُ قَتَّالُ[1]

٣ وَلَهُ:

١٢٩ تُرِيْدِيْنَ لِقْيَانَ ٱلْمَعَالِي رَخِيْصَةً وَلاَ بُدَّ دُوْنَ ٱلشَّهْدِ مِن إِبَرِ ٱلنَّحْلِ[2]

وَفِي بَعْضِ ٱلنُّسَخِ إِدْرَاكُ ٱلْمَعَالِي إِلاّ أَنَّ ٱلأَوَّلَ رِوَايَةُ ٱبْنِ جِنّي وَهُوَ (لِقيانُ) بِكَسْرِ ٱللاَّمِ وَضَمِّها بِمَعْنَىٰ ٱللِّقَاءِ. ٦

وَيَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ بَعْضِهِم

١٣٠ لا تَحْسِبِ ٱلْمَجْدَ تَمْراً أَنْتَ آكِلُهُ لَنْ تَبْلُغَ ٱلْمَجْدَ حَتّىٰ تَلْعَقَ ٱلْصَّبِرا[3]

٩ وَلَهُ:

١٣١ وَأَتْعَبُ مَنْ نَادَاكَ مَنْ لا تُجِيْبُهُ وَأَغْيَظُ مَنْ عَادَاكَ مَنْ لا يُشاكِلُ[4]

وَلَهُ:

١٣٢ خَلِيْلُكَ أَنْتَ لاَ مَنْ قُلْتَ خِلّي وَإِن كَثُرَ ٱلتَّجَمُّلُ وَٱلكَلامُ[5] ١٢

---

(١) شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٢٠٤، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٨٤، خاص الخاص ـ ١٤٧، الإعجاز والإيجاز ٢١٧.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٢٠٦، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٩٨، ثمار القلوب ـ ٤٠٢.

(٣) قال هذا ٱلْبَيْتَ رَجُلٌ مِنْ بَني أَسَدٍ. شَرْحُ المضنونِ به على غَيْرِ أَهْلِهِ ـ ٤٧٣. لَعِقَ ٱلْعَسَلَ وَنَحْوَهُ: لَحَسَهُ بِلِسَانِهِ أَوْ بِإِصْبَعِهِ (المعجم الوسيط ـ ل ـ ع ـ ق) الصَّبِرُ: عُصَارَةُ شَجَرٍ مُرّ. يَقُوْلُ: لا تَحْسَبِ ٱلْمَجْدَ أَنَّهُ كَتَمْرٍ تَأْكُلُه بَلِ ٱلْمَجْدُ وَٱلْمَعَالي مِنَ ٱلأَشْيَاءِ ٱلَّتي لا تَنَالُها إِلاّ أَنَّ تَسْتَقْبِلَ ٱلأَهْوالَ والمَخَاوِفَ وتَتَحَمَّلَ المَرارَةَ وَٱلصُّعُوْبَةَ.

(٤) شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٩٣، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٥٧.

(٥) شرح ديوان المتنبيّ ـ ٢ ـ ٣٤٠، ترجمة ألأمثال السائرة ـ ١٩.

وَلَهُ:

١٣٣ وَلَمْ تَزَلْ قِلَّةُ ٱلانْصافِ قاطِعَةً   بَيْنَ ٱلرِّجالِ وَلَوْ كانوا ذَوِي ٱلرَّحِمِ [1]

وَلَهُ: ٣

١٣٤ لاَ تَشْكُوَنَّ إِلَىٰ خَلْقٍ فَتُشْمِتَهُ   شَكْوَىٰ ٱلْجَرِيْحِ إِلَىٰ ٱلْغِرْبانِ وَٱلرَّخَمِ [2]

وَكَأَنَّهُ أَخَذَ مِن قَوْلِ عَلِيٍّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)

١٣٥ لاَ تَشْكُوَنَّ إِلَىٰ ٱلْعِبادِ وَإِنَّما   تَشْكُو ٱلرَّحِيْمَ إِلَىٰ ٱلَّذي لاَ يَرْحَمُ [3] ٦

وَبَيْتُ عَلِيٍّ (كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ) أَتَمُّ مَعْنَىً وَإِنْ كانَ بَيْتُ ٱلْمُتَنَبِّي فيهِ زِيادَةُ ٱلتَّشْبِيْهِ.

وَلِلْمُتَنَبِّيء: ٩

١٣٦ وَمَا ٱلْحُسْنُ فِي وَجْهِ ٱلْفَتَىٰ شَرَفاً لَهُ   إِذا لَمْ يَكُنْ في فِعْلِهِ وَٱلْخَلائِقِ [4]

وَلَهُ:

١٣٧ كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ مِنَ ٱلصَّعْبِ فِي ٱلأَنْـ   ـفُسِ سَهْلٌ فِيها إِذا هُوَ كانا [5] ١٢

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤٠٤، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٩٦.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤١٥، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٩٦، خاص الخاص ١٤٨، الإعجاز والإيجاز ـ ٢١٦، دلائل الإعجاز ـ ٤٢٤.

(٣) لم يَرِدْ هذا ٱلْبَيْتُ في ديوانِ أَمِيرِ ٱلمؤمنينَ المطبوعِ بإيرانَ. يَقُوْلُ (ع) لا تَشْتَكِ إلى العِباد لأنَّكَ عِنْدَ ذلك شَكَوْتَ اللَّهَ ٱلرَّحيمَ إلى العَبْدِ ٱلَّذي لا يرْحَمُ.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٤٦٩، ترجمة الأمثالِ السائرة ـ ٦١، شرح المضنونِ بِهِ عَلى غَيْرِ أَهْلِهِ ٦١.

(٥) كُلُّ: مُبْتَدأٌ مِنَ ٱلصَّعْبِ خَبَرُهَا وسَهْلٌ: خَبَرٌ ثانٍ وَيَكُنْ تامَّةٌ وَكَذا كانَ آخِرَ ٱلْبَيْتِ. يَقُوْلُ: إنّما يَصْعُبُ ٱلأَمْرُ عَلَى ٱلنَّفْسِ قَبْلَ وُقُوْعِهِ فإذا وَقَعَ سَهُلَ وَهانَ. شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٤٧٣، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٨٣.

وَلَهُ:

١٣٨ وَكُلُّ ٱمْـرِىءٍ يُوْلِـي ٱلْجَمِيلَ مُحَبَّبٌ   وَكُلُّ مَكَانٍ يُنْبِتُ ٱلْعِـزَّ طَيِّبُ[1]

وَلَهُ:   ٣

١٣٩ وَلَـوْ حِيْزَ ٱلْحِفَـاظُ بِغَيْرِ عَقْلٍ   تَجَنَّـبَ عُنْـقَ صَيْقَلِـهِ ٱلْحُسَامُ[2]

وَلَهُ:

١٤٠ إنَّمـا يُنْجِـحُ ٱلْمَقَالَـةُ فِي ٱلْمَرْءِ   إذا صَادَفَـتْ هَـوىً فِي ٱلْفُؤادِ[3]   ٦

وَلَهُ:

١٤١ وَلَيْسَ يَصِـحُّ فِي ٱلْأَفْهَـامِ شَيْءٌ   إذا ٱحتَـاجَ ٱلنَّهـارُ إلـىٰ دَلِيْلٍ[4]

وَلَهُ:   ٩

١٤٢ وَإذَا كَانَـتِ ٱلنُّفُـوْسُ كِبَاراً   تَعِبَـتْ فِـي مُرادِهَـا ٱلْأَجْسَامُ[5]

وَلَهُ:

١٤٣ خُذْ مَا تَرَاهُ وَدَعْ شَيْئـاً سَمِعْـتَ بِهِ   فِي طَلْعَةِ ٱلشَّمْسِ مَا يُغْنِيْكَ عَنْ زُحَلٍ[6]   ١٢

---

(١) شرح ديوان المتنبيّ ـ ١ ـ ١٢٨، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٨٠، دلائل الإعجاز ـ ٣٧٦، الإعجاز والإيجاز ـ ٢١٧، حدائق السحر ـ ٩٢، خاص الخاص، ١٤٨، أخلاق محتشمي ـ ١٣٤.

(٢) الحِفاظُ: المحافَظَةُ على ٱلْحُقُوقِ ورَعْيُ ٱلذِّمام، الصَّيْقَلُ الَّذي يَعْمَلُ ٱلسُّيُوْفَ. الحُسامُ: السَّيْفُ القاطِعُ يَقولُ: لَوْ كانَ في ٱلامكانِ أنْ يُحافِظَ على ٱلوَفاءِ ورَعْيِ ٱلذِّمامِ ما لا عَقْلَ لَهُ لَكانَ ٱلسَّيْفُ إذا ضُرِبَ به عُنُقُ ٱلصَّيْقَلِ الَّذي صَقَلَهُ لا يَقْطَعُهُ، يَعْني أنَّهم لا عُقُولَ لَهُم ولِذلكَ لَيْسَ لَهُمَ حِفاظٌ. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٤٠، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٢٠.

(٣) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٤٥، ترجمة الأمثال السائرة ٧٨.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ٧٢، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٥٣، دلائل الإعجاز ـ ٢٧٦.

(٥) شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٢٤٥، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٣٨، خاص الخاص ١٤٥، الإعجاز والإيجاز ـ ٢١٤.

(٦) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٦٨، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٥٢، المستطرف ـ ١ ـ ٢٣٣، محاضرات =

وَلَهُ:

١٤٤ وَإِنَّ قَلِيْلَ ٱلْحُبِّ بِالْعَقْلِ صَالِحٌ   وَإِنَّ كَثِيْرَ ٱلْحُبِّ بِالْجَهْلِ فَاسِدُ[١]

وَلَهُ:   ٣

١٤٥ وَمَا إنتفاعُ أخي ٱلدُّنْيا بِناظِرِهِ   إذا ٱسْتَوَتْ عِنْدَهُ ٱلأَنْوَارُ وَٱلظُّلَمُ[٢]

وَلَهُ:

١٤٦ قَدْ ذُقْتُ لَذَّةَ أَيَّامي وَشِدَّتَها   فَمَا حَصَلْتُ عَلَىٰ صابٍ وَلاَ عَسَلِ[٣]   ٦

ٱبْنُ نُبَاتَةَ:

١٤٧ مَثَلٌ خَلَعْتُ عَلىٰ ٱلزَّمانِ رِداءَهُ   عَوَزُ ٱلدَّرَاهِمِ آفَةُ ٱلأَجْوَادِ[٤]

وَلَهُ:   ٩

١٤٨ يَهْوَىٰ ٱلثَّنَاءَ مُبَرِّزٌ وَمُقَصِّرٌ   حُبُّ ٱلثَّنَاءِ طَبِيْعَةُ ٱلإِنْسانِ[٥]

= الأُدباء ـ ١ ـ ٣٣٤.

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ١٨٥، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٤٨.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٢٦١، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٥٠.

(٣) الصَّابُ: شَجَرٌ مُرٌّ. يَقُوْلُ: مَرَّتْ بي مِنَ الدَّهْرِ حلاوَتُهُ وَمرارَتُه فَما حَصَلْتُ مِنْ حُلْوِهِ على عَسَلٍ وَلا مِن مُرِّهِ على صابٍ لِانقضائِهما وسُرعةِ مُرورِهِما فَكَأنّي لَمْ أَذُقْ شَيْئاً مِنْهما. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٦٦.

(٤) البَيْتُ لابن نباتَةَ السَّعْدِيِّ. خَلَعَ عَلَيْه ثَوْبَه: أَعْطاهُ إيّاهُ (المعجم الوسيط). العَوَز: الحاجَةُ وٱختلالُ الحالِ (المعجم الوسيط) يَقُوْلُ: هُوَ مَثَلٌ وَمِثالٌ من ٱلكَرَمِ وَٱلْجُوْدِ بِحَيْثُ أَعْطَيْتُ ٱلأَيّامَ رِداءَ كَرامَتِهِ فإِنَّ الزَّمانَ عطاؤه مِنْ عِنْدَهُ ولكنَّهُ صِفْرُ ٱلْيَدِ الآنَ مِنْ كثرَةِ ٱلاحسانِ وٱلْجُودِ فإِنَّ ٱلفَقْرَ وٱلاعدامَ أَشَدُّ ما يُضِرُّ بالكُرَماء يتيمة الدهر ـ ٢ ـ ٣٩٥، الشوارد ـ ١ ـ ١٩٢.

(٥) يَقُوْلُ: يُحِبُّ ٱلثَّناءَ سابِقٌ وَمُقَصِّرٌ في ٱلذكرِ ٱلجَميلِ لأَنَّ حُبَّ ٱلثَّناء مِنْ شِيمَةِ الإنسانِ ـ يتيمة الدهر ٢ ـ ٣٩٥، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٣٧٩، أخلاق محتشمي ـ ٤١٣.

إبنُ ٱلعَمِيد:

١٤٩ دَاوَىٰ جَوَىً بِجَـوَىً وَلَيْسَ بِحَازِمٍ مَنْ يُطْفِـىءُ ٱلنِّيرَانَ بِالْحَلْفَاءِ[1]

ٱلْبُسْتِيُّ: ٣

١٥٠ وَلاَ يَشْرَبُ ٱلسَّمَّ ٱلذُّعَـافَ أَخُـو حِجىً مُدِلاًّ بِتِـرْيَاقٍ لَدَيْهِ مُجَرَّبِ[2]

وَلَهُ:

١٥١ إذا لَقِيْتَ عَدُوّاً فَالْقَـهُ أَبَداً وَٱلْوَجْـهُ بِالْبِشْـرِ وَٱلاشْـراقِ غَضّانُ ٦

وَلَهُ:

١٥٢ وَٱلنَّـاسُ أَعْـوَانُ مَنْ وَالَتْـهُ دَوْلَتُهُ وَهُـمْ عَلَيْهِ إذا عادَتْـهُ أَعْوَانُ[3]

وَلَهُ: ٩

١٥٣ ما كُلُّ مَاءٍ يُرَوِّي صَدْرَ وَارِدِهِ شُرْباً وَلاَ كُلُّ نَبْـتِ ٱلأَرْضِ سَعْدانُ[4]

وَلَهُ:

١٥٤ وَلاَ تَكُنْ عَجِـلاً فِي ٱلأَمْـرِ تَطْلُبُهُ فَلَيْسَ يُحْمَـدُ قَبْـلَ ٱلنُّضْـجِ بُحْرَانُ[5] ٢

---

(١) رُوِيَ ٱلْبَيْتُ في يتيمةِ ٱلدَّهْرِ على هذه ٱلصُّورَةِ: داوتْ جوىً بجوىً وَلَيْسَ بِحازمٍ مَنْ يَسْتَكِفُّ ٱلنَّارَ بِالْحَلْفاء. الحلفاءُ: نَبْتٌ اطرافُهُ مُحدَّدَةٌ كأطرافِ سَعَفِ ٱلنَّخْلِ، يَنْبُت في مغايِضِ ٱلماء - (المعجم الوسيط) يتيمة الدهر - ٣ - ١٧٧.

(٢) الذُّعَافُ: السُّمُّ يَقْتُلُ مِنْ ساعَتِهِ (المعجم الوسيط) يَقُوْلُ: العاقِلُ لا يَشْرَبُ السُّمَّ ٱلقاتِلَ عارفاً ومُسْتَدِلاً بأنه قد جَرَّبَ التِّرْياقَ فَهُوَ يُشْتَفى بِهِ.

(٣) يتيمة الدهر - ٤ - ٣٠٢.

(٤) السعْدانُ: شَوْكُ النَّخْلِ ونبتٌ ذو شَوْكٍ وَهُوَ مِنْ أَنْجَعِ ٱلمَرْعى. يَقُوْلُ: لا يُعَدُّ كُلُّ ماءٍ شراباً ومشرباً يُرَوّى صَدْرَ مَنْ يَرِدُ، وَلَيْسَ كُلُّ نَباتِ ٱلأَرْضِ بِسَعْدانٍ هو مِن أَنْفَعِ ٱلْمَرْعى للنِياق؛ لغت نامه دهخدا - ديل أبي الفتح البُسْتيّ.

(٥) البُحْرانُ: التَّغَيُّرُ ٱلَّذي يَحْدُثُ لِلْعَليلِ فُجاءةً في ٱلأَمراضِ ٱلحُمِيَّةِ ٱلحَادَّةِ وَيَصْحَبُهُ عَرَقٌ غزيرٌ. =

وَلَهُ:

١٥٥ لاَ تَحْسِبَنَّ سُروراً دائِماً أَبَداً   مَنْ سَرَّهُ زَمَنٌ ساءَتْهُ أَزْمَانُ[1]

الطُّغْرائِيُّ:

٣

١٥٦ أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ مَنْ وَثِقْتَ بِهِ   فَحاذِرِ ٱلنَّاسَ وَٱصْحَبْهُمْ عَلىٰ دَخَلِ[2]

الدَّخْلُ: العَدَاوَةُ والحِقْدُ وَتَحْرِيكُهُ ضَرُوْرَةٌ.

وَلَهُ:

٦

١٥٧ وَإِنَّمـا رَجُلُ ٱلـدُّنْيا وَوَاحِدُها   مَنْ لاَ يُعَوِّلُ فِي ٱلْدُّنْيا عَلىٰ رَجُلِ[3]

وَلَهُ:

١٥٨ وَحُسْنُ ظَنِّكَ بِالأَيَّامِ مَعْجِزَةٌ   فَظُنَّ شَرّاً وَكُنْ مِنْها عَلىٰ وَجَلِ[4]

٩

وهذه ٱلْقَصِيْدَةُ ٱللاَّمِيَّةُ مِنْ غُرَرِ ٱلْقَصَائِدِ وَدُرَرِ ٱلْقَلاَئِدِ وَقَدْ شَرَحْناها بِكَمالِها شَرْحاً مُسْتَقِلاً مَنْ أَرادَهُ فَعَلَيْهِ.

١٢

الأَرَّجانِيُّ:

١٥٩ وَكُلٌّ لَهُ فِي أَوَّلِ ٱلشَّوْطِ مَرْحَةٌ   وَلكن يَبِيْنُ ٱلسَّبْقُ في آخِرِ ٱلْمَدَىٰ[5]

= (المعجم الوسيط) يتيمة الدهر ـ ٤ ـ ٣١٣.

(١) لغت نامه دهخدا ـ ذيل أبي الفتح ٱلبُسْتِيّ.

(٢) ديوان الطُّغْرائيِّ ـ ٥٦، الغَيْثُ المُسْجَمُ في شَرْحِ لاميّةِ ٱلْعَجَمِ ـ ٢ ـ ٢٧٦، وَفياتُ الأعيان ـ ٢ ـ ١٨٧.

(٣) ديوان الطُّغْرَائيِّ ـ ٥٦، الغيث المسجم في شرح لاميّة العجم ـ ٢ ـ ٢٩٣، شرح المضنون به على غير أهلِهِ ـ ١٣٣، وفيات الأعيان ـ ٢ ـ ١٨٧.

(٤) المَرْحَةُ: النَّشاطُ. الشَّوْط: العَدْوُ مَرَّةً إلىٰ ٱلغايَةِ (المعجم الوسيط). يَقُولُ: لِكُلِّ فَرَسٍ نَشاطٌ وَمَرَحٌ في أَوَّلِ ٱلْعَدْوِ والسِّباقِ ولكن لا يَظْهَرُ ٱلْغَلَبَةُ وٱلسَّبْقَةُ إلاّ في النِّهايَةِ. وِمنَ ٱلجَدِيرِ بالذكرِ أَنّنا لَمْ نَجِدْ هذا البَيْتَ فِى ديوانِ الأَرَّجانيِّ الَّذي هُوَ عِنْدَنا.

ٱبْنُ ٱلصَّائِغِ :

١٦٠ ما دُمْـتَ حَيّاً فَدارِ ٱلنّـاسَ كُلَّهُمُ   فَإنَّمـا أنْـتَ فِيْ دارِ ٱلْمُدَارَاةِ[1]

وَلَهُ :

٣

١٦١ لِسَـانُ مَـنْ يَعْقِـلُ فِيْ قَلْبِهِ   وَقَلْـبُ مَنْ يَجْهَـلُ في فِيهِ

آخَرُ :

١٦٢ إذا ضَيَّعْـتَ أَوَّلَ كُلِّ أَمْرٍ   أَبَـتْ أَعْجـازُهُ إلاّ التـواءَ[2] ٦

آخَرُ :

١٦٣ لَعَمْـرُكَ مَا ضَاقَـتْ بِلادٌ بِأَهْلِهَا   وَلَـكِنَّ أَخْـلاَقَ ٱلرِّجَـالِ تَضِيْقُ[3]

آخَرُ :

٩

١٦٤ فِـي سَعَـةِ ٱلْخـافِقَيْنِ مُضْـطَرَبٌ   وَفـي بِلادٍ مِنْ أُخْتِها بَدَلُ[4]

آخَرُ :

١٦٥ إذا كَانَ مَنْ يُعْطِـي فَقِيْراً وَذُو ٱلْغِنىٰ   بَخِيْلاً فَمَـنْ ذا يُسْتَعَـانُ عَلَـىٰ ٱلدَّهْرِ ١٢

آخَرُ :

١٦٦ تَحَمَّـق مَعَ ٱلْحَمْقَـىٰ إذا ما لَقِيْتَهُمْ   وَكُنْ عَاقِـلاً إمَّـا لَقِيْتَ أخـا عَقْلِ

---

(١) نُسِبَ هذا ٱلْبَيْتُ في كُتُبِ الأَدَبِ ٱلْمُعْتَبَرَةِ إلى أبي سُلَيْمانَ ٱلخطّابي. يَتيمةُ ٱلدهر ـ ٤ ـ ٣٣٥، وَفياتُ ٱلأعيانِ ـ٢ ـ ٢١٦، معجم الأدباء ٤ ـ ٢٥٨، خاص الخاص ـ ١٨، معجم الأدباء ـ ١٠ ـ ٢٧٣.

(٢) ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٤٣ .

(٣) ٱلْبَيْتُ لِبشّارِ بن بُرْد (ديوان شعر بشار بن برد ـ ١٦٥). ، ونُسب أيضاً لابن ٱلْهَيْثَمِ . المستطرف ـ ١ ـ ٣٢ و٢ ـ ٤٧، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٧٠٧ .

(٤) الخافِقان : قُطْرا ٱلْهَواءِ وهُما ٱلْمَشْرِقُ وٱلْمَغْرِبُ. المُضْطَرَبُ: مَوْضِعُ الاضطرابِ وَهُوَ ٱلذَّهابُ

آخَرُ:

١٦٧ وَفِـي ٱلنَّـاسِ إنْ فَتَّشْتَهُمْ مَنْ لا يُعِـزُّكَ أَوْ تُذِلَّهُ[1]

آخَرُ:

٣

١٦٨ وَمَا ٱلنَّاسُ إلاّ ٱلـرَّقُّ مِنْـهُ مَصَاحِفُ تَضَمَّـنُ قُرْآنـاً ومِنْـهُ طُبُـولُ[2]

آخَرُ:

١٦٩ لَيْسَ ٱلْعَطَـاءُ مِنَ ٱلْفُضُـولِ سَمَاحَةً حَتّـىٰ تَجُـوْدَ وَمَـا لَدَيْكَ قَلِيْلُ[3] ٦

آخَرُ:

١٧٠ إنَّمـا تُعْـرَفُ ٱلْمُواسَـاةُ فِي ٱلْشِّدَّةِ لاَ حِيْنَ تُرْخَصُ ٱلأَسْعَـارُ[4]

آخَرُ:

٩

١٧١ لاَ يَنْفَـعُ ٱلْبُخْـلُ فِيْ دُنْيَا مُوَلِّيَةً وَلاَ يَضُـرُّ مَعَ ٱلاقْبَـالِ إنْفَاقُ[5]

آخَرُ:

١٧٢ لَيْسَ عَارٌ بِأَنْ يُقَـالَ مُقِلٌّ إنَّمـا ٱلْعَـارُ أَنْ يُقَـالَ بَخِيْلُ[6] ١٢

= وٱلْمَجِيءُ. يَقُوْلُ: ٱلأَرْضُ واسِعَةٌ وَٱلبِلادُ كَثِيرَةٌ فإذا لَمْ يَطِبْ لي مَوْضِعٌ فَلِي عَنْهُ بَدلٌ. شَرْحُ ديوانِ المتنبّي ـ ٢ ـ ١٥٠، الأمثال السائرة شعر المتنبيّ ـ ٢٣.

(١) البيتُ لأبي فُراسٍ ٱلحمدانيّ. (أوْ) أُسْتُعْمِلَتْ هُنا بمعنى (إلاّ أوْ إلىٰ أنْ) فبذلكَ نَصَبتِ ٱلفِعْلَ ٱلْمُضارِعَ بَعْدَها. يَقُوْلُ: إنْ فَتَشْتَ النَّاسَ فَتجِدُ بَيْنَهُمْ مَنْ لا يَحْتَرِمُكَ إلاّ أنْ تَتَصرَّفَ مَعَهُ بِالذِلَّةِ وَٱلْهَوانِ فإنَّه إذا رَأىٰ مِنْ جانِبِكَ الاحْتِقَار فَهُوَ يُعَظِّمُكَ.

(٢) الرَّقُّ: جِلْدٌ رَقِيقٌ. يُكْتَبُ فيه.

(٣) البَيْتُ للمُقَنَّعِ ٱلكِنْدِيِّ. محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٨٨، شَرْحُ المضنون به على غَيْرِ أَهْلِهِ.

(٤) البَيْتُ للمنصور ٱلضَّرِيرِ، الشوارد ـ ١ ـ ٢١٣.

(٥) محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٧ .

(٦) المُقِلُّ: الفَقِيرُ وٱلْمُعْدِمُ. أَقَلَّ فُلانٌ: إفْتَقَرَ (المعجم الوسيط. مادة (ق ـ ل ـ ل ـ).

آخَرُ:

١٧٣ أنْتَ لِلْمَالِ إذا أمْسَكْتَهُ وَإذَا أنْفَقْتَهُ فَالمَالُ لَك

٣ أَبُو ٱلْعَتَاهِيَةِ:

١٧٤ إنَّ ٱلشَّبَابَ وَٱلْفَرَاغَ وَٱلْجِدَة مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ أيُّ مَفْسَدَه[١]

مَحْمُودُ ٱلْوَرَّاقُ:

١٧٥ ما إنْ فَحَصْتَ عَلَى أخِي ثِقَةٍ إلاَّ ذَمَمْتَ عَوَاقِبَ ٱلْفَحْصِ[٢] ٦

اللَّجْلاَجُ ٱلْحَارِثِيُّ:

١٧٦ إذا كُنْتَ مَذْمُوماً مُسِيئاً ومُحْسِناً فَغِشْيَانُ مَاتَهْوَى مِنَ ٱلْأَمْرِ أكْيَسُ[٣]

٩ دِعْبِلُ:

١٧٧ هِيَ ٱلنَّفْسُ مَا حَسَّنْتَهُ فَمُحَسَّنٌ إلَيْهَا وَمَا قَبَّحْتَهُ فَمُقَبَّحُ[٤]

وَلَهُ:

١٧٨ يَمُوتُ رَدِيُّ ٱلشِّعْرِ مِنْ قَبْلِ أهْلِهِ وَجَيِّدُهُ يَبْقَى وَإنْ مَاتَ قَائِلُه[٥] ١٢

---

(١) ديوان أبي العتاهية ـ ٣٦٣، خاص الخاص ـ ١٠٩، محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ٣١٩، معجم الأدباء ، ١٦ ـ ١٢٦، المجاني الحديثة ـ ٣ ـ ٤١.

(٢) الأمالي للقالي ـ ٢ ـ ١٣٨، الشوارد ـ ـ ١ ـ ٢٩٢.

(٣) غَشِيَ ٱلأمرَ غِشْيَاناً: باشَرَه ولابَسَهُ (المعجم الوسيط. مادة ـغ ـش ـي) يَقُولُ: إذا كُنْتَ مَذْموماً وملوماً إنْ أحْسَنْتَ او أسأْتَ فَاقدامُكَ على ما تُحبّ هو أقرَبُ إلى الكِيَاسَةِ وَٱلذَّكاءِ.
محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٣٩ و٢ ـ ٤٠١، الشوارد ـ ١ ـ ١٨.

(٤) شعر دعبل بن علي الخزاعِيّ ـ ١٠٨، شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤٢.

(٥) شعر دعبل بن عليّ الخزاعِيّ ـ ٢٣٠، الإعجاز والإيجاز ـ ١٨٤، خاص الخاص ـ ٧٦ و١٢٠، ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٣٨، الشعر والشعراء ـ ٢ ـ ٧٢٩، رغبة الأمل ـ ٤ ـ ١١٠.

١٧٩ لاَ يَبْرأُ ٱلْمَصْدُوْرُ مِنْ نَفْثَةٍ فِيْ صَدْرِهِ إلاّ إذا نَفَثَا[1]

وَلَهُ:

١٨٠ وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ لاَ يَرَىٰ مَا يَسُوْءُهُ فَلاَ يَتَّخِذْ شَيْئاً يَخَافُ لَهُ فَقْدا[2]

ٱلْبُحْتُرِيُّ:

١٨١ تَنَاسَ ذُنُوْبَ قَوْمِكَ إنَّ حِفْظَ ٱلذُّنُوْبِ إذا قَدُمْنَ مِنَ ٱلذُّنُوْبِ[3]

وَلَهُ:

١٨٢ وَلَمْ أَرَ أَمْثَالَ ٱلرِّجَالِ تَفَاوَتُوا لَدَىٰ ٱلْمَجْدِ حَتَّىٰ عُدَّ أَلْفٌ بِوَاحِدِ[4]

آخَرُ:

١٨٣ تَمُوْتُ مَعَ ٱلْمَرْءِ حَاجَاتُه وَتَبْقَىٰ لَهُ حَاجَةٌ مَا بَقِي[5]

ٱلْمُتَلَمِّسُ:

١٨٤ قَلِيْلُ ٱلْمَالِ تُصْلِحُهُ فَيَبْقَىٰ وَلا يَبْقَىٰ ٱلْكَثِيْرُ مَعَ ٱلْفَسَادِ[6]

---

(١) البَيْتُ لِعَبدِ اللَّهِ بن عَبْدِ اللَّهِ بن طاهرٍ. صُدِرَصَدْراً: شَكَا صَدْرَهُ فهو مَصْدُوْرٌ (المعجم الوسيط. مادة: ص ـ د ـ ر ـ) يَقُوْلُ: إنَّ ٱلْمَصْدورَ لا يَشتفِي وَلا يَرْتاحُ مِنْ نَفْثَةِ صَدْرِهِ حَتَى يُكْثِرَ مِنْ نَفَثاتِهِ. الشوارد ـ ١ ـ ١٢٣.

(٢) خاصّ ٱلخاص ـ ١٣٣، ثمار القلوب ـ ٥٥٧ ـ محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥١٤ و٤ ـ ٥٠٤، الإيجاز والإعجاز ـ ٢٥٢، المستطرف ـ ٢ ـ ٥٤، اخلاق محتشمي ـ ١٨٤.

(٣) ديوان البحتريّ ـ ١ ـ ١٠٣، محاضرات ٱلأدباء ـ ١ ـ ٢٢٨، اخلاق محتشمي ـ ٢٧٢.

(٤) ديوان البحتري ـ ١ ـ ٦٢٥، شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٢٣.

(٥) البَيْتُ لِلصَّلَتان العَبدِيّ. شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٦٩، رغبة الآمل ـ ٧ ـ ١٠١.

(٦) الشعر والشعراء ـ ١ ـ ١١٦، الصناعتين ـ ٣١٥، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٨٦، شرح المضنون به على غَيْرِ أَهْلِهِ ـ ٤٨٧.

أَبُوْ تَمّامٍ:

١٨٥ وَٱلْسَّيْفُ مَا لَمْ يُلْفَ فِيْهُ صَيْقَلٌ   مِنْ أَصْلِـهِ لَمْ يَنْتَفِـعْ بِصِقَالِ[1]

وَلَهُ: ٣

١٨٦ لَيْس ٱلْغَبِـيُّ بِسَيِّدٍ فِيْ قَوْمِهِ   لَكِنَّ سَيِّدَ قَوْمِـهِ المُتَغابي[2]

ابن ٱلْمُعْتَزِّ:

١٨٧ كَـمْ بَيْن وَسْـوَاسِ ٱلْحُلِي   وَبَيْـنَ وَسْوَاسِ ٱلْهُمُوْمِ[3] ٦

وَلَهُ:

١٨٨ مَا ٱلْمَـرْءُ إلاّ كَعَيْرِ ٱلسَّـوْءِ يَضْرِبُهُ   سَوْطُ ٱلزَّمَانِ وَلاَ يَجْرِي عَلَىٰ ٱلْسَّنَنِ[4]

اللَّيْثُ بْنُ سَيَّارٍ: ٩

١٨٩ النَّـارُ لاَ العَـارُ فَكُنْ سَيِّداً   فِـرَّ مِنَ ٱلْعَـارِ إلَـىٰ ٱلْنَّارِ

التِّهَامِيُّ:

١٩٠ لاَ تَحْمَـدِ ٱلْدَّهْـرَ فِي بأْسَـاءَ يَكْشِفُها   فَلَـوْ سَأَلْـتَ دَوَامَ ٱلْبُـؤْسِ لَمْ يَدُمِ[5] ١٢

---

(١) رُوِي «من اصله» في ديوان أبي تمّام «مِنْ سِنْخِهِ ـ ديوان أبي تمام ـ ٢٥٦، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٤٨ .

(٢) تَغابَى فُلانٌ: تَغافَلَ. (المعجم الوسيط ـ مادة ـ غ ـ ب ـ ي) محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٦ و١٥٧، الشوارد ـ ١ ـ ٨٠، الموازنة ـ ١ ـ ١٠٣.

(٣) الوَسواس: الصَّوْتُ ٱلْهَمْسُ وَٱلخَفِيُّ. الحُلِيُّ جَمْعُ ٱلْحَلْي: ما يُتَزَيَّنُ بِهِ من مَصُوغ ٱلْمَعدِنيّات أو ٱلحِجارَةِ. (المعجم الوسيط. مادة. ح ـ ل ـ ي) يَقُوْلُ: هُنـاك فَرْقٌ عَظِيْمٌ بَيْنَ مَنْ يَسْمَـعُ صَوْتَ ٱلْحِلْيَةِ وَبَيْنَ مَنْ يَسْمَعُ صَوْتَ الأحْزانِ.

(٤) العَيْرُ: الحِمارُ. (المعجم الوسيط ـ مادة: ع ـ ي ـ ر) السَّنَنُ: الطَّرِيقُ (المعجم الوسيط. مادة: س ـ ن ـ ن ـ). يَقُوْلُ: ما الإنسان إلاّ كَعَيْرٍ طَمُوحٍ يَضْرِبُه سَوْطُ ٱلأيّامِ وَهُوَ لا يَجْرِي على ٱلجادَّةِ وَٱلْمَحَجَّةِ.

(٥) ديوان أبي ٱلْحَسَنِ ٱلتِّهامِيِّ ـ ٢.

ابنُ ٱلرُّومِيّ :

١٩١ تَظَلُّ ٱلطَّيْرُ تَصْفِرُ آمِناتٍ وَلِلتَّغْرِيدِ قَدْ حُبِسَ ٱلْهَزارُ[1]

وَلَهُ : ٣

١٩٢ وَمُكَلِّفُ ٱلأَيَّامِ ضِدَّ طِباعِهَا مُتَطَلِّبٌ فِي ٱلْمَاءِ جَذْوَةَ نَارِ[2]

وَلَهُ :

١٩٣ إنَّ ٱلْكَوَاكِبَ فِي عُلُوِّ مَحَلِّها لَتَرىٰ صِغاراً وَهْيَ غَيْرُ صِغار ٦

وَقَدْ سَبَقَهُ إلىٰ هَذا المَعْنَىٰ أَبُوْ ٱلْعَلاءِ ٱلْمَعَرِّيُّ وَأَتىٰ بِأَحْسَنَ مَا أَتىٰ بِهِ ٱلتِّهامِيُّ فَقالَ :

١٩٤ وَٱلنَّجْمُ تَسْتَصْغِرُ ٱلأَبْصَارُ رُؤْيَتَهُ وَٱلذَّنْبُ لِلطَّرْفِ لا لِلنَّجْمِ فِي ٱلصِّغَرِ[3] ٩

وَلِلتِّهامِيِّ :

١٩٥ وَٱلْهَوْنُ فِيْ ظِلِّ ٱلْهُوَيْنَا كَامِنٌ وَجَلالَةُ ٱلأَخْطَارِ فِي ٱلأَخْطَارِ[4]

وَلَهُ : ١٢

١٩٦ وَلَرُبَّمَا ٱعْتَصَمَ ٱلْحَلِيْمُ بِجَاهِلٍ لاَ خَيْرَ فِي يُمْنَىً بِغَيْرِ يَسارِ[5]

---

(١) درنسخه خطي بس ان (له) آمده است: وهذا والّذي بَعْدَه للتهاميّ أيضاً.

(١) هذا البَيْتُ كَقَوْلِ الأَرّجانيّ: كالصَحْوِ يَرْتَعُ في ٱلرِّياضِ وَإنَّما ـ حُبِسَ ٱلْهَزارُ لأنَّهُ يَتَرَنَّمُ. متنبيَ وسعدي ـ ٢١٨.

(٢) ديوان أبي الحسن التِهاميّ ـ ٢٧، وفيات الأعيان ـ ٣ ـ ٣٨. الجَذْوَة: الجَمْرَةُ ٱلْمُلْتَهِبَةُ: (المعجم الوسيط، مادة: ج ـ ذ ـ و) يَقُوْلُ: مَنْ يُكَلِّفِ ٱلأَيّامَ ضِدَّ طَبيعَتِها فَكأنَّهُ يَطْلُبُ في ٱلماء جَمْرَةَ نارٍ. يُضْرَبُ هذا في طَلَبِ ٱلمُحَالِ والتَّكَلُّفِ فِيمَا لَيْسَ من طبيعَةِ الإنسانِ.

(٣) شرح ديوان المتنبّي.

(٤)٣٨، وفيات الأعيان ـ ١ ـ ١٦٢ ـ ٣ ـ ديوان ابي الحسن التهاميّ. ٢٩.

(٥) ديوان أبي الحسن التِّهاميّ ـ ٣٣.

وَيقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ بَعْضِهِمْ:

١٩٧ وَٱلْعَاقِلُ ٱلنِّحْرِيْرُ مُحْتَاجٌ إلَىٰ أَنْ يَسْتَعِيْنَ بِجَاهِلٍ طَيَّاشِ[1]

الوَزِيْرُ ٱلمَغْرِبِيُّ: ٣

١٩٨ وَلَيْسَ حَلِيْماً مَنْ تُقَبَّلُ كَفُّهُ فَيَرْضَىٰ وَلٰكِنْ مَنْ تُعَضُّ فَيَحْلُمُ

صَالِحُ بنُ عَبْدِ ٱلقُدُّوْسِ:

١٩٩ لاَ يَمْلأُ ٱلأَمْرُ صَدْرِي قَبْلَ مَوْقِعِهِ وَلا أَضِيْقُ بِهِ ذَرْعاً إذا وَقَعا ٦

آخَرُ:

٢٠٠ مِحَنُ ٱلْفَتَىٰ يُخْبِرْنَ عَنْ فَضْلِ ٱلْفَتَىٰ وَٱلنَّارُ مُخْبِرَةٌ بِفَضْلِ ٱلْعَنْبَرِ

آخَرُ: ٩

٢٠١ تَمْنَعُنِي أنْ أَنُوْحَ نَفْسٌ تَأْنَفُ مِنْ ذِلَّةِ ٱلتَّشَكِّي[2]

آخَرُ:

٢٠٢ وَلاَ أَكُوْنُ كَمَنْ أَلْقَىٰ رِحالَتَهُ عَلَىٰ ٱلْحِمَارِ وَخَلَّىٰ صَهْوَةَ ٱلْفَرَسِ[3] ١٢

---

(١) الطَّيَّاشُ: المُتَرَدِّدُ لا يَقْصِدُ وَجهاً وَ ٱلأَرْعَنُ المُتَسَرِّعُ (المعجم الوسيط. مادة : ط ـ ي ـ ش).

(٢) النَّفْسُ الَّتي تَمْتَنِعُ مِنْ ذِلَّةِ ٱلتَّشَكِّي تَمْنَعُنِي أنْ أَنُوْحَ وأَبُوْحَ بِشَكِيَّتِي.

(٣) البَيْتُ لخِداشِ بن زُهَيْرٍ ـ الرِّحالَةُ: السَّرْجُ أَوْ سَرْجٌ مِنْ جُلُوْدٍ. (المعجم الوسيط. مادة: ر ـ ح ـ ل.) الصَّهْوَةُ: مَقْعَدُ ٱلفارِسِ. (لسانُ العرب مادة: ص ـ هـ ـ و.) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٤٩، الشعر والشعراء ـ ٢ ـ ٥٤١. يَقُوْلُ: لا أَكُونُ كالَّذي أَلْقَى رَحْلَهُ وَسَرْجَهُ عَلَى ٱلحِمارِ وَتَرَكَ صَهْوَةَ ٱلْفَرَسِ. يُضْرَبُ هذا ٱلْبَيْتُ لِمَنْ لا يكون كالَّذي يَتْرُكُ ٱلنَّفِيسَ مِنَ ٱلأشياءِ ،وَيَقْبلُ على ٱلوَضِيعِ وَٱلحَقِيرِ مِنْها.

فصل سوم

مثلهایی در قناعت و شرف نفس

علی(ع) فرموده :

۵۰ـ نفس بناشد مگر در هرجاکه جوان آنرا قراردهد پس اگـــر سوی آزمندی کشانده شود بسیار خواهد وگرنه تســلی یابد.

ابوذؤیب هذلی گفته :

۵۱ـ نفس خواهنده است هرگاه که آنرا به‌خواهش درآوری و چون سوی اندك برگردانده شود به‌دان نیز قناعت کند.

دیگری گفته :

۵۲ـ هرچه برروی زمین است بسنده نباشد و چون قناعت‌کنی هرچیزی کفایت کند.

دیگری گفته :

۵۳ـ نیمه نانـــی خورنده را سیرکند. زیراکه احتمال خواری از هرسویی می‌رود.

دیگری گفته :

۵٤ـ چون خواهی ارجمند زندگی کنی، پس بریك حال مباش مگر آنکه توانی به‌غیر آن حالت‌هم راضی شوی.

ابوالعتاهیه گفته :

۵۵ـ اگر به‌اندازۀ‌کفایت ترا بی‌نیاز نمی‌کند، پس هرچه برروی زمین است ترا بی‌نیاز نخواهد کرد.

۱۵

و او گفته :

۵۶ـ چه‌بسا شهوت و میل لحظه‌ای، اندوه فراوان برجای گذاشته است.

دیگری گفته :

۵۷ـ در خوردن غذای پاکیزه و لذیذ رقابت می‌کنی و حال‌آنکه همه یکسان است آنگاه که از حلق فرورود.

دیگری گفته :

۵۸ـ تنها گرسنگی را مسدود نمودم و هرغذایی نزد من یکسان است.

دیگری گفته :

۵۹ـ پوشیدن عبایی که دیده‌ام بدان شاد شود برای من از به‌تن کردن جامه‌های نازك، دوست داشتنی‌تر است.

محمود وراق گفته :

۶۰ـ هرگاه چیزی برمن گرانبها شود آنرا رها می‌کنم پس ارزانترین چیز می‌شود آنگاه که گران می‌گردد.

دیگری گفته :

۶۱ـ از دنیا برهنه بیرون آی زیرا که چون به‌اینجا آمدی برهنه بوده‌ای.

ابن صائغ گفته است:

۶۲ـ هرکه دنیا را رها کند و پارسا شود، پس اذیت و آزار سوی او روزی، راهی نخواهد داشت.

بستی گفته :

٦٣ـ صاحب قناعت، از زندگی خود راضی مـی‌باشد و آزمند و حریص با آنکه در ثروت و توانگری باشد خشمگین و ناراضی است.

متنبی گفته :

٦٤ـ نام نیك جوان (پس از مرگ) عمر دوبارهٔ اوست و احتیاج او (دراین جهان) به‌اندازه روزی اوست و فزونی ازاین حد زندگی، بی‌فایده و بیهوده است.

وگفتهٔ تهامی به‌این سخن متنبی (فضول‌العیش اشغال) نزدیك است

٦٥ـ غم افزون‌کنیم هرگاه که به‌مال و توانگری خویش می‌افزائیم زیرا همهٔ رنج و اندوه در همین افزودن است.

متنبی گفته :

٦٦ـ بدترین شکاری‌که دست من آنرا صید کرده است شکاری‌است که در آن بازهای سیاه و سفید با کرکسها یکسان است. (یعنی فرومایگان از شعراء نیز در گرفتن عطای تو با من یکسان شده‌اند).

و او گفته :

٦٧ـ عزت را در دوزخ به‌جوی وخواری‌را اگرچه دربهشت جاوید باشد رها کن.

دیگری گفته :

٦٨ـ خانهٔ خوشیها و کامرانیها برای من خانه‌ای بشمار نمی‌رود هنگامی‌که در آن گرامی وبزرگ داشته نشوم.

لجلاج حارثی گفته :

٦٩ـ هنگامی‌که انسان نفس خویش را خوار کند پس خداونـد

گرامی نکند هر که را که وی را گرامی دارد.

معن بن أوس گفته :

۷۰ـ هنگامی که نفس من از چیزی روی به‌گرداند تا پایان عمر به‌طریقی سوی آن روی نیاورد.

ابن‌جهم گفته :

۷۱ـ شیر از گرسنگی به‌هنگام بامداد، سوی مردارهایی که سگان پیرامون آن گرد می‌آیند روی نیاورد.

دیگری گفته :

۷۲ـ من چنین دیده‌ام که شیر از روی بزرگی به‌بیشه خوی می‌گیرد وحال آنکه سگان فرومایه درهمه‌جا رفت وآمد می‌کنند.

دیگری گفته :

۷۳ـ شیر در هرجایی که از زمین خانه کند پس همانجا بیشهٔ اوست.

دیگری گفته :

۷٤ـ چون سرزمین قومی با من سرگرانی کند آنرا رها می‌سازم و بجای دیگر می‌روم در حالی که مرا از آنجا و مردمانش چاره‌سازی میسر است.

دیگری گفته :

۷۵ـ چون انسانی را مار یك‌بار گزیده باشد او را چنان نماید که هرگاه ریسمانی کشیده شود هراسان گردد.

ابن‌درید گفته :

۷٦ـ هرکه برمردم ستم کند از او دور شوند و دو پهلوی او نزدشان نیرومند باشند و او از ستم آنها در امان باشد.

۱۹

و او گفته :

۷۷ـ خرد، بی‌بخت و اقبال، بلندی و رفعت نمی‌بخشد و نادانـی هنگامی‌که بخت بلند باشد ترا خوار ننماید.

و او گفته :

۷۸ـ کسی‌که ندیده را با آنچه‌که دیده ارزیابی‌کند چیز نزدیك سوی او دور نماید.

و او گفته :

۷۹ـ هزار از مردم چون یك تن باشند و یك تن از آنها چون هزار باشد آنگاه‌که کاری دشوار پدید آید.

و او گفته :

۸۰ـ سرزنش، آزاده را از کجی به‌راستی در آورد و او را از کار زشت بازدارد وحال آنکه بنده را جز عصا باز ندارد.

و او گفته :

۸۱ـ هوی و هوس، آفت عقل است و کسی‌که خرد را بر هوای خویش چیره کند پس رستگار گردد.

و او گفته :

۸۲ـ کیست تا برای تو بی‌عیب و سبك حاجتی پیدا کندکه عیب سوی او گامی برنداشته باشد؟

و او گفته :

۸۳ـ چون امور مردمان را به‌خوبی ورق زنی و جستجو کنی، انسانی را نخواهی یافت‌که به‌کمال نایل آمده و کامل شده است.

از درهٔ یتیمه است :

۸٤ـ شکیبایی نما چون در جستجوی چیزی اراده کنی زیرا که بخت و اقبال ترا بی‌نیاز می‌کند نه کوشش و جدیتت.

از همین قصیده است :

۸۵ـ آیا زیور شمشیر در روز نبرد سودی می‌رساند هنگامی که لبهٔ آن کند باشد؟

وسخن حریری به‌این بیت نزدیك است :

۸٦ـ برتری دینار و نابی آن از محك پدید آید نه از ملاحت نقش و نگارش.

واز قصیدهٔ درهٔ یتیمه است :

۸۷ـ خواهنده را نزد تو باید گشایش و فرج باشد و اگر روای حاجت میسر نشد پس جواب باید با لطف و احسان باشد.

متنبی گفته :

۸۸ـ اگر خردها نمی‌بود بی‌گمان پست‌ترین شیر به‌شرف از انسان نزدیك‌تر می‌بود.

و او گفته :

۸۹ـ کسی که می‌تواند چیزی را بزور و چیرگی بخواهد وبستاند آنرا از روی خواهش نمی‌جوید.

و او گفته :

۹۰ـ هرگاه ترسو در سرزمینی با خویشتن خلوت کند، در تنهایی سر نیزه زدن و پیکار جوید.

و او گفته :

۹۱ـ مردم با یکدیگر اختلاف کرده‌اند تا جاییکه آنها را جز در مرگ همداستانی نیست و حال آنکه در حقیقت همین مرگ نیز اختلاف است.

و او گفته :

۹۲ـ بی‌گمان زخم پس از چندی از درون می‌جوشد و ورم می‌کند هرگاه‌که پایهٔ (درمان) برتباهی باشد.

و او گفته :

۹۳ـ بی‌گمان چشمه از صخره روان می‌شود و آتش از آتش زنـه بیرون می‌آید (دشمنی در دوستی پنهان می‌شود و کمین می‌کندهمچنانکه آتش در آتش‌زنه و آب در صخره پنهان می‌گردد).

و او گفته :

۹٤ـ شاید که عتاب ترا سرانجامهایی و پسندیده باشد (یعنی عتاب تو موجب شود تا کاری‌که مستوجب عتاب تو گردد انجام ندهی) وچه بساتن‌ها با بیماریها تندرست می‌شود.

و او گفته :

۹٥ـ محروم شدن از دست محروم‌کننده وبخیل، دردناك نمی‌باشد آنچنانکه محرومیت ازدست روزی‌دهنده و بخشنده دردآور است.

و او گفته :

۹٦ـ هرگاه که جوان به‌فرورفتن درگرداب مرگها خوی‌گرفته باشد پس آسانترین چیزی که از آن می‌گذرد، گل و لای است.

و او گفته :

۹۷ـ بی‌گمان سلاح را همهٔ مردم با خود برمی‌دارند ولی همهٔ دارندگان چنگال، درنده نمی‌باشند.

و او گفته :

۹۸ـ در رنج است کسی که به‌پرتو و روشنایی خورشید رشك برد و کوشش کند که برای آن، هم مانندی بیاورد.

و او گفته :

۹۹ـ دوستی ترسو، نفس‌را، او را به‌پرهیزگاری درآورده است و دوستی دلاور، نفس را، اورا هم وارد در پیکار و جنگ‌کرده است.

و او گفته :

۱۰۰ـ هرگاه به‌بینی که دندانهای شیران نمایان شده است گمان مبرکه شیر خنده برلب دارد.

و او گفته :

۱۰۱ـ هرگاه‌که از نزد قومی رخت سفر بربندی و آنها قادرباشند که از آنها جدا نشوی پس‌کوچ‌کنندگان در واقع آنها می‌باشند.

و او گفته :

۱۰۲ـ دوری و هجران برای من کشنده‌تر است از آنچه که در انتظار آن هستم زیرا من در دریا غرق شده‌ام، پس مرا باکی از این اندك تری نیست.

و او گفته :

۱۰۳ـ کسی‌که شیر را باز خویش برای شکار قراردهد پس شیر او را در آنچه‌که شکار کرده صید نماید.

و او گفته :

۱۰۴ــ هرگاه تو آزاده را گرامی بداری او را بردهٔخویش‌نموده‌ای و هرگاه فرومایه را گرامی بداری اوسرکشی می‌کند.

و او گفته :

۱۰۵ــ نهادن بخشش، در جای بکار بردن شمشیر مانند قراردادن شمشیر در جای بکار بردن بخشش، برای بلندی (و ارکان دولت) زیان رساننده است.

و او گفته :

۱۰۶ــ سوگند برای چیزی‌که آنرا وعده دهی خود دلیل آنستکه تو در وعدهٔ خویش راستگو نمی‌باشی.

و او گفته :

۱۰۷ــ خوی‌گرفتن با این هوا، در جانها افکنده است‌که چشیدن مرگ تلخ است.

و او گفته :

۱۰۸ــ خوردن اندوه پیش از جدایی روان، ناتوانی است و پس‌از جداشدن، اندوه و غم نیست.
دراین دو بیت از لحاظ شریعت جای تأمل است و من آنرا متذکر شدم تا از آن دوری‌کنند.

و او گفته :

۱۰۹ــ توانگری به‌دست فرومایه زشت است چنانکه اندازهٔ زشتی تنگدستی و بی‌نوایی، در دست بخشنده شناخته می‌شود.
شاعر معنی را به‌تباهی‌کشانده و بخشنده را سرزنش نموده و مذمت توانگری را دردست فرومایه باطل ساخته بازشت فرض‌کردن چیزی‌که

زشت نمی‌باشد. پس تأمل کن.

و او گفته :

۱۱۰ـ نیرنگهای نابخردان در خود آنها فرو آینده است و دشمنی با شاعران (برای دشمنی کنندگان) بدترین ذخیره است. (یعنی هجو شاعر برای دشمنش مانند ذخیره‌ای باقی می‌ماند).

و او گفته :

۱۱۱ـ تحمل اذیت و آزار و دیدار مرتکب شوندۀآن، خوراکی است که از خوردن آن بدنها لاغر می‌گردد.

و او گفته :

۱۱۲ـ هربردباریی که از روی ناتوانی و بی‌نیرومندی بکار بسته شود دلیلی است که بدان فرومایگان پناه می‌برند.

و او گفته :

۱۱۳ـ کسی که خوار شود تحمل خواری براو آسان می‌شود، چنانکه مرده را از جراحت دردمندی نیست.

و او گفته :

۱۱۴ـ کسی که اوقات خویش را از ترس تهیدستی دراندوختن مال صرف می‌کند پس همین کاری که می‌کند خود تنگدستی و بی‌نوایی است.

و او گفته :

۱۱۵ـ شرف والا از آزار (دشمنان و سخن‌چینان) سالم نمی‌داند مگر آنکه پیرامون آن شرف خون (دشمنان) ریخته شود.

و او گفته :

۱۱۶- ستم کردن از خوی نفسهاست پس اگر پاك دامنی را پیدا کنی آن هم از روی یك جهت و علتی است که ستم روا نمی‌دارد.

و او گفته :

۱۱۷- خواری، دوستی را در دل مرد ذلیل برای کسی‌که او را خوارکرده آشکار می‌کند ولی زهرآلوده‌ترین مارها برای‌کسی‌که ذلیل به‌او اظهار دوستی می‌کند دوست داشتنی‌تر است.

و او گفته :

۱۱۸- برخی از دشمنی است‌که فایده‌اش به‌تو می‌رسد و برخی از دوستی است‌که زیان می‌رساند و دردمند می‌سازد (دشمنی فرومایه موجب دوری وی از تو می‌شود پس ترا سود می‌رساند و اگر با تو نزدیکی و دوستی‌کند ترا زیان می‌رساند).

و او گفته :

۱۱۹- نفس‌را خویهایی است‌که برجوانمرد دلالت می‌کندکه آیا بخشندگی او از روی سرشت و طبیعت است یا از روی تکلف.

۱۲۰- عشق جز فریب خوردن و آزمندی نیست و دل خویشتن را (نخست) در معرض (عشق) قرار می‌دهد و آنگاه آماج تیر (عشق) می‌شود.

و او گفته :

۱۲۱- ارجمندترین جایگاه در جهان (سوار شدن‌بر) زین اسب سبکروست و بهترین همنشین در روزگار کتاب است.

و او گفته :

۱۲۲- شتابنده‌ترین عمل از سوی‌تو، به‌تغییر و دگرگونی، تکلف

بستن چیزی است که در سرشت تو ضد آن است.

و او گفته :

۱۲۳ــ به‌رنج‌ترین مردم کسی‌است که همتش فراوان‌است وتوان‌او از رسیدن به‌آنچه که نفس آنرا دوست دارد قاصر است.

و او گفته :

۱۲٤ــ دراین جهان بر کسی که اندك سرمایه است مجد و شکوهی نیست و کسی را که مجدش اندك است سرمایه‌ای نیست.

و او گفته :

۱۲۵ــ با نفس انسان (یعنی فضایل و بزرگیهای او) پیش ازجسمش دوستی می‌کنم و به‌آن در کردار و گفتارش پی‌می‌برم.

و او گفته :

۱۲٦ــ برای چه کسی این جهان را می‌جویی هنگامی که (بااین کار) شادمانی دوستی یا زیان دشمنی را نمی‌خواهی.

و او گفته :

۱۲۷ــ هرگاه خرد در سرنوشت و غریزه نباشد، سالمندی، خردمندی ببار نمی‌آورد.

و او گفته :

۱۲۸ــ اگر رنج بردن (در راه رسیدن به‌سیادت) نمی‌بود همه‌سروری می‌کردند (از همین جاست که) بخشندگی، تهیدست کننده و دلآوری، کشنده است.

و او گفته :

۱۲۹ــ دیدار بلندیها را برایگان می‌خواهی وحال آنکه از بودن نیش زنبور در برابر عسل چاره نیست.

در برخی از نسخه‌های خطی (ادراك‌المعانی) بوده جز آنکه‌نخستین روایت ابن‌جنی است ولقیان به‌کسر و ضم لام به‌معنی‌لقاء (دیدار) است.

وبه‌این سخن گفتهٔ یکی از شاعران نزدیك است:

۱۳۰ــ شکوه و عظمت را گمان مبر که خرمایی است‌که تو آنرا می‌خوری. زیرا تاتلخی نچشیده باشی هرگز شکوهی به‌دست نخواهی آورد.

متنبی گفته :

۱۳۱ــ رنج برنده‌ترین کسی‌که ترا ندا در می‌دهدکسی است‌که تو او را پاسخ نمی‌دهی و خشم‌آورترین دشمنی‌که با تو دشمنی‌کند کسی است که با تو همسنگ وبرابر نمی‌باشد.

و او گفته :

۱۳۲ــ دوست خویش، تو خود هستی نه‌آنکسی‌که گفتی: او دوست من است هرچند که از سوی او مجامله و چاپلوسی بسیار شود.

و او گفته :

۱۳۳ــ پیوسته، کمی انصاف پیوند میان مردان را می‌گسلد اگرچه آنها با یکدیگر خویشاوندهم باشند.

و او گفته :

۱۳٤ــ شکایت خودرا مانند شکوهٔ مرغ زخمی به‌عقابها و کرکسها سوی مردمانی مبرکه آنها را به‌شماتت خود وادارکنی.

گویی که متنبی آنرا از این سخن علی(ع) گرفته است:

۱۳۵ـ شکایت سوی بندگان مبر زیرا که از خداوند مهربان سوی کسی که رحم نمی‌کند شکایت می‌کنی.

و او گفته :

۱۳۶ـ زیبائی در چهرهٔ جوان برای او شرفی نیست هرگاه که آن در سرشت و اخلاق او نباشد.

و اوراست :

۱۳۷ـ هرچه که نبوده است (از قبیل دشواری) تحمل آن برجانها سخت است ولی هنگامی که پدید آمد و اتفاق افتاد آسان می‌شود.

و اوراست :

۱۳۸ـ هرانسانی که نیکی کند دوست داشتنی است و هرجایی که ارجمندی برویاند پاکیزه و خوش است.

و اوراست :

۱۳۹ـ اگر بدون خرد نگاهداری پیمان و حق‌شناسی بدست می‌آمد، شمشیر از بریدن گردن صیقل دهندهٔ خویش دوری می‌نمود.

و اوراست :

۱۴۰ـ بی‌گمان گفتار در انسان، رستگاری بدست می‌آورد، هرگاه که در دل با میل و رغبتی برخورد کند.

و اوراست :

۱۴۱ـ چیزی در فهم‌ها، صحیح و درست جلوه نکند هرگاه که روز (برای درك آن) به‌دلیلی نیازمند باشد.

و اوراست :

۱۴۲ــ هرگاه نفسها بزرگ و بلند همت باشد تن‌ها در رسیدن بـه خواستهٔ آنها در رنج می‌افتد.

و اوراست :

۱۴۳ــ بگیر آنچه را که می‌بینی و آنچه را که شنیده‌ای رها کن زیرا که طلوع خورشید ترا از زحل بی‌نیاز می‌کند.

و اوراست :

۱۴۴ــ کسی‌که چیزی را اندك دوست دارد با خرد خویش اصلاح‌ــ پــذیر است و کسی‌که چیزی‌را بسیار دوست دارد با نادانی و حماقت خود تباه و فاسد است.

و اوراست :

۱۴۵ــ صاحب دنیا را از چشم چه‌بهره‌مندی است؟ هرگاه‌که نزد او تیرگیها و روشناییها یکسان باشد.

و اوراست :

۱۴۶ــ شیرینی و تلخی و سختی روزگار را چشیدم ولی از آن به‌تلخیی (سیماهنگی) وشیرینی (عسلی) دست نیافتم.

و اوراست :

۱۴۷ــ نمونه‌ای (در کرامت) است که جامهٔ او را برقامت‌روزگار پوشانده‌ام (یعنی روزگار کرامت خودرا از او بدست آورده) و نیازمندی به‌درهم، آفت بخشندگان است.

وهموگفته :

۱۴۸ــ سبقت‌جوینده و مقصر، ستایش را دوست می‌دارند ودوستی ستایش سرشت انسان است.

ابن عمید گفته است :

۱۴۹ـ سوز دل را با سوز دل درمان‌کرد و هرکه آتش را با گیاه گز خاموش نماید دوراندیش نمی‌باشد.

بستی گفته است :

۱۵۰ـ خردمند زهرکشنده را نمی‌نوشد بخاطر آنکه پادزهر نزد او آزموده شده است.

و اوراست :

۱۵۱ـ هرگاه با دشمنی دیدار کنی او را آنچنان ملاقات کن که چهره‌ات از گشادگی و روشنی باطراوت است.

و اوراست :

۱۵۲ـ مردم یاور کسی هستند که دولت و بخت او را یاری کند و هرگاه دولت با او دشمنی نماید آنهاهم علیه او یاری کنند.

و اوراست :

۱۵۳ـ نه‌هرآبی‌که سینهٔ وارد شونده در آبشخورش را سیراب‌کند نوشیدنی است و نه هرگیاهی‌که روی زمین به‌روید خارخسك (گیاه برای چریدن شتر) است.

و اوراست :

۱۵۴ـ در کاری‌که می‌خواهی شتاب مکن زیراکه ریزش عرق‌بسیار پیش از رسیدن مرض، برای بیمار ستوده نیست.

و اوراست :

۱۵۵ـ هرگز شادمانی را همیشگی می‌پندار زیرا کسی‌که زمانی شاد گردد زمانهای دیگری اندوهگین شود.

طغرایی گفته است :

۱۵۶ـ دشمن‌ترین دشمنانت کسی است که بدو اعتماد کـرده‌ای پس از مردم برحذرباش و باآنها با دشمنی و کینه مصاحبت کن.

دخل : دشمنی و کینه. و حرکت عین‌الفعل آن به‌خاطرضرورت شعری‌است.

و اوراست :

۱۵۷ـ مرد این جهان و یگانهٔ آن کسی است که دراین دنیا برمردی اعتماد نکند.

و اوراست :

۱۵۸ـ خوش‌گمانی تو به‌روزگار سبب ناتوانی است. پس بدگمانی کن و از آن برحذرباش.

واین قصیده از قصاید درخشان و گوهرهای گرانبهاست و ما آنرا به‌تمامی بطور جداگانه شرح کرده‌ایم و خواهنده باید به آن شرح مراجعه کنـــد.

ارجانی گفته است:

۱۵۹ـ هراسبی‌را درآغازمسابقه‌نشاط و کوششی‌است ولی‌سبقت‌گرفتن در پایان آن روشن می‌شود.

ابن‌الصائغ گفته است :

۱۶۰ـ تا زمانی‌که زنده‌ای با همهٔ مردم مداراکن زیرا که تو در سرای نرمی ومدارا کردنی.

و اوراست :

۱۶۱ـ زبان خردمند در دل اوست و زبان نادان در دهان وی.

دیگری گفته است :

۱۶۲ـ هرگاه آغاز هرکاری را تباه کنی پایان آن نیز جز پیچیده و آشفته نباشد.

دیگری گفته :

۱۶۳ـ سوگند به‌جان تو، شهرها برای مردمانش تنگ نشده است ولی اخلاق مردان است که تنگ می‌شود.

دیگری گفته :

۱۶٤ـ به‌وسعت وپهناوری مشرق و مغرب، جای رفت و آمد است و در میان شهرها، هرشهری را مانند خود جانشین و عوض است.

دیگری گفته :

۱۶۵ـ اگر بخشنده تهیدست، وتوانگر بخیل باشد پس از چه‌کسی در سختیهای زمانه کمك و یاری خواهند.

دیگری گفته :

۱۶۶ـ چونابخردان را بینی خودرا به‌حماقت زن و هرگاه با صاحب خرد دیدار کنی عاقل‌باش.

دیگری گفته :

۱۶۷ـ میان مردم اگر خوب جستجو کنی‌کسی است‌که ترا ارجمند نمی‌دارد مگر آنکه او را خوارگردانی.

دیگری گفته :

۱۶۸ـ مردم جز پوستی بیش نمی‌باشند برخی از آن صفحاتی است که قرآن در بردارد و برخی دیگر هم طبلهای میان‌تهی است.

دیگری گفته

۱۶۹ــ بخشیدن تو از چیزی کــه فراوان است بخشندگی بشمار نمی‌رود مگر آنکه بخشش کنی از چیزی که نزد تو اندك است.

دیگری گفته

۱۷۰ــ یاری و مساعدت فقط بهنگام سختی شناخته می‌شود نــه هنگامی که نرخ و قیمتها ارزان باشد.

دیگری گفته

۱۷۱ــ بخل‌ورزی به‌هنگامی که دنیا پشت می‌کند سودی نمی‌رساند و انفاق‌هم با روی آوردن بخت وجهان زیانی ندارد.

دیگری گفته

۱۷۲ــ ننگ آن نیست که گویند فلانی تهیدست و بی‌چیز است بــلکه ننگ آنست که گویند فلانی بخیل است.

دیگری گفته

۱۷۳ــ تو بردهٔ مالی اگر در خرج آن بخل به‌ورزی و چون آنــرا انفاق کنی پس مال بردهٔ توست.

ابوالعتاهیه گفته :

۱۷۴ــ جوانی و بیکاری و توانگری بی‌گمان موجب تباهی وفساد کامل است.

محمود وراق گفته :

۱۷۵ــ صاحب اعتمادی را تفحص ننمودی مگر آنکه سرانجام این تجسس را سرزنش کنی.

لجلاج حارثی گفته :

۱۷۶ـ هرگاه ترا سرزنش کنند چه بدکنی و چه نیك پس انجام هرکاری راکه دوست می‌داری به‌زیرکی نزدیك‌تر است.

دعبل گفته :

۱۷۷ـ نفس است‌که هرچه را نیکو شمارد برایش زیبا جلوه‌می‌کند و هرچه را زشت داند برایش زشت می‌گردد.

و اوراست :

۱۷۸ـ شعر پست و ناپسند پیش از شاعرش از میان می‌رود و شعر نیکو برجای می‌ماند اگر گوینده‌اش از دنیا رفته باشد.

عبیدالله بن طاهر گفته :

۱۷۹ـ کسی‌که گرفتار درد سینه (سینه گرفته است) از دردی‌که برسینه دارد شفا نمی‌یابد مگر آنکه بسیار سرفه‌کند.

و اوراست :

۱۸۰ـ کسی‌که شاد می‌شود از اینکه ناخوشایند نه‌بیند پس نباید چیزی برگزیندکه از فقدان آن هراسان می‌گردد.

بحتری گفته :

۱۸۱ـ برای گناهان قوم خویش، خودرا بفراموشی زن زیرا به‌خاطر داشتن گناهان هنگامی‌که کهنه شدند خود گناه است.

و اوراست :

۱۸۲ـ ندیده‌ام‌که مردان بهنگام مجد و عظمت بایکدیگر تفاوت داشته باشد مگر آنکه هزار تن یك تن بشمار آیند.

دیگری گفته :

۱۸۳ــ همراه مرگ آدمی، حاجاتش نیز از میان می‌رود و حاجتش برجای می‌ماند تا زمانی‌که او زنده است.

متلمس گفته :

۱۸٤ــ اندك سرمایه را اصلاح‌کنی، باقی می‌ماند ولی بسیار مال با تباهی برجای نمی‌ماند.

ابوتمام گفته :

۱۸۵ــ شمشیر هرگاه در اصل خود صیقل نشده باشد از صیقل‌دادن سودی نمی‌برد.

دیگری گفته :

۱۸٦ــ کند ذهن میان قوم خود سرور نمی‌باشد بلکه سرور قوم خود کسی است‌که خویشتن را (در دیدن خطاهایشان) به‌کودنی و نادانی می‌زند.

ابن معتز گفته :

۱۸۷ــ میان صدای زیورها و صدای غمها، فرق بسیار است.

و اوراست :

۱۸۸ــ انسان جز استر سرکش و بدخو نیست‌که تازیانهٔ زمانه او را می‌زند ولی او به‌راه راست نمی‌رود.

لیث بن سیار گفته :

۱۸۹ــ آتش را برگزین و ننگ را انتخاب مکن پس سرور باش و از ننگ سوی آتش به‌گریز.

تهامی گفته :

۱۹۰ــ زمانه را به‌هنگامی که سختی و زیان را می‌زداید ستایش مکن زیرا چون دوام سختی زمانه را بخواهی، دوامی نمی‌یابد. (کار زمانـه برعکس است).

ابن‌رومی گفته :

۱۹۱ــ پرندگان به‌آسودگی سوت می‌زنند و حال آنکه هزاردستان به‌خاطر نغمه‌سرایی در قفس محبوس می‌شود.

و اوراست :

۱۹۲ــ کسی که روزگار را برخلاف طبیعتش تکلیف کند مانند کسی است که میان آب، شعلهٔ آتش جستجو می‌نماید.

و اوراست :

۱۹۳ــ ستارگان را به‌خاطر جایگاه بلندشان کوچك می‌بینی وحال آنکه کوچك نمی‌باشند.

ابوالعلای معری پیش از تهامی این معنی را بیان داشته و بهتر از آنرا گفته است :

۱۹٤ــ دیدگان، دیدار ستاره را کوچك می‌شمارند و حال آنکه گناه ازآن چشم است نه‌آنکه ستاره ریز و خرد است.

و تهامی گفته :

۱۹۵ــ خواری در سایه‌کارهای پست نهفته است و شکوه‌کارهای بزرگ در کارهای پرخطر است.

و اوراست :

۱۹٦ــ چه‌بسا خردمند به‌نادان پناه ببرد چنانکه خیر و برکتی در

دست راست بدون دست چپ وجود ندارد.

و سخن یکی از شاعران به‌او نزدیك است :

۱۹۷ــ خردمند زیرك نیازمند است‌که از نادان سبك عقل، کمك به‌جوید.

وزیر مغربی گفته :

۱۹۸ــ بردبار آنکس نیست‌که دست او را ببوسند تا راضی شود بلکه آنکس است‌که دستش را گاز بگیرند و او بردباری‌کند.

صالح بن عبدالقدوس گفته :

۱۹۹ــ کاری پیش‌از وقوع، سینهٔ مرا (از غم) آکنده نمی‌کند و چون اتفاق می‌افتد از آن دلتنگ‌هم نمی‌شوم.

دیگری گفته :

۲۰۰ــ رنجهای جوان از فضیلت او خبر می‌دهد همچنانکه آتش از برتری عنبر خبر دهد.

دیگری گفته :

۲۰۱ــ نفس آزاده و اباکننده از خواری شکایت، مرا باز می‌دارد از اینکه نوحه برآورم.

دیگری گفته :

۲۰۲ــ نباشم مانند کسی‌که زین خودرا براستر افکند و پشت اسب‌را رها کند.

أَلْفَصْلُ ٱلرَّابِعُ
فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلتَّسَلِّي وَٱلتَّعزِّي

النَّمِرُ بنُ تَوْلَبٍ:

٢٠٣ فَيَوْمٌ عَلَيْنَا وَيَوْمٌ لَنَا وَيَوْمٌ نُسَاءُ وَيَوْمٌ نُسَرُّ[1] ٣

أَيْمَنُ بْنُ خُرَيْمٍ وقِيْلَ إِنَّهُ لِزِيادِ بْنِ زَيْدٍ:

٢٠٤ وَمَا ٱلدَّهْرُ وَٱلْأَيَّامُ إلاّ كَمَا تَرَىٰ رَزِيَّةُ مالٍ أَوْ فِراقُ حَبِيْبِ[2]

صَالِحُ بنْ عَبْدِ ٱلْقُدُّوس : ٦

٢٠٥ كُلُّ آتٍ لاَ شَكَّ آتٍ وَذُو ٱلْجَهْلِ مُعَنًّى وَٱلْحُزْنُ وَٱلْغَمُّ فَضْلُ

الخَالِدِيُّ:

٢٠٦ لاَ تَحْمِلَنَّ هُمُوْمَ أَيَّامٍ عَلَى يَوْمٍ لَعَلَّكَ أَنْ تُقَصِّرَ عَنْ غَدِهِ ٩

---

(١) هذا البَيْتُ مِنْ شَوَاهِدِ سِيبوَيْهِ في الكتاب . الكتاب ـ ١ ـ ٤٤ وَهُوَ لِنَمِرِ بن تَوْلَبٍ ٱلْعُكْلِيِّ. ثمار القلوب ـ ٥١٥، المستطرف ـ ١ ـ ٣٣، محاضَرة الأبرار ـ ١ ـ ٢٩٥، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٧٦.

(٢) نَسَبَ ٱلابشيهيُّ هذا البَيْتَ إلى أبي ٱلأَسْوَدِ الدُّئليّ. المستطرف ـ ٢ ـ ٧١ ، شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٤٨٤. يَقُوْلُ: مِن عادَةِ ٱلأَيَّامِ أنْ تُصيبَنا في أموالِنا أو في أَحبّائنا بِفَراقهم.

أَبُوْ تَمَّامٍ :

٢٠٧ وَلَوْ كانَتِ ٱلْأَرْزَاقُ تَجْرِي عَلَىٰ ٱلْحِجىٰ   هَلَكْنَ إذاً مِنْ جَهْلِهِنَّ ٱلْبَهَائِمُ[1]

وَلَهُ : ٣

٢٠٨ لاَ تُنْكِرِي عُطْلَ ٱلْكَرِيْمِ مِنَ ٱلْغِنَىٰ   فَالسَّيْلُ حَرْبٌ لِلْمَكَانِ ٱلْعَالِي[2]

وَيَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ بَعْضِهِمْ :

٢٠٩ كَالصَّيْدِ يُحْرَمُهُ ٱلرَّامِي ٱلْمُجِيْدُ وَقَدْ   يَرْمِي فَيُحْرِزُهُ مَنْ لَيْسَ بِالرَّامِي ٦

وَقَوْلُ ٱلآخَرِ :

٢١٠ وَٱلرِّزْقُ يُخْطِىءُ بَابَ عاقِلِ قَوْمِهِ   وَيَبِيْتُ بَوَّاباً لِبَابِ ٱلْأَحْمَقِ[3]

وَلِأَبِي تَمَّامٍ : ٩

٢١١ وَمَنْ لَمْ يُسَلِّمْ لِلنَّوَائِبِ أَصْبَحَتْ   خَلائِقُهُ طُرّاً عَلَيْهِ نَوَائِبا[4]

ابْنُ ٱلْجَهْمِ :

٢١٢ وَلاَ عَارَ إنْ زَالَتْ عَنِ ٱلْمَرْءِ نِعْمَةٌ   وَلٰكِنَّ عاراً أَنْ يَزُوْلَ ٱلتَّجَمُّلُ[5] ١٢

كُثَيِّرٌ :

٢١٣ فَقُلْتُ لَهَا يَا عَزَّ كُلُّ مُصِيْبَةٍ   إذا ذُلِّلَتْ يَوْماً لَهَا ٱلنَّفْسُ ذَلَّتِ[6]

---

(١) ديوان أبي تمّام ـ ٢٨٦، الموازنة ـ ١ ـ ١٢٧، متنبّي وسعدي ١٧٨، أخلاق محتشمي ـ ١٢٥.

(٢) محاضرات ٱلأدباء ـ ٢ ـ ٥٠٩ ـ اسرار البلاغة ـ ٢٤٥، الموازنة ـ ١ ـ ٩٩ ، متنبّي وسعدي ١٩٤.

(٣) المستطرف ـ ١ ـ ٣٢.

(٤) ديوان أبي تمام ـ ١٧.

(٥) خاصّ الخاص ـ ١٢٤.

(٦) المصراع الثاني مِنْ هذا ٱلْبَيْتِ قَدْ وَرَدَ في كُتُبِ ٱلأَدَبِ ٱلْمُعْتَبَرَةِ كَما يَلي : إذا وُطِّنَتْ يَوْماً لَها النَّفْسُ ذَلَّتْ. الأمالي ـ ١ ـ ١٩١، خاص الخاص ـ ١٠٧، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٤٢٠، الإعجاز =

إبراهيمُ بن هَرْمَةَ:

٢١٤ قَدْ يُدْرِكُ ٱلشَّرَفَ ٱلْفَتَىٰ وَرِداؤُهُ   خَلَقٌ وَجَيْبُ قَمِيصِهِ مَرْقُوعُ[١]

وَمِثْلُهُ قَوْلُ ٱللَّجْلاَجِ ٱلْحَارِثِيِّ وَنَقَلَ ٱلْبَنْدَهي أَنَّهُ لِلسَّمَوْأَلِ:

٢١٥ إذا ٱلْمَرْءُ لَمْ يَدْنَسْ مِنَ ٱللُّؤْمِ عِرْضُهُ   فَكُلُّ رداءٍ يَرْتَدِيهِ جَمِيلُ[٢]

ابْن دُرَيْدٍ:

٢١٦ هَيْهَاتَ مَهْمَا يُسْتَعَرْ مُسْتَرْجَعٌ   وَفِي خُطُوبِ ٱلدَّهْرِ لِلنَّاسِ أُسَىً[٣]

المُتَنَبّي:

٢١٧ وَلَوْ لَمْ يَعْلُ إلاَّ ذُو مَحَلٍّ   تَعَالَى ٱلْجَيْشُ وَٱنْحَطَّ ٱلْقَتَامُ[٤]

وَلَهُ:

٢١٨ مَا كُلُّ مَا يَتَمَنَّىٰ ٱلْمَرْءُ يُدْرِكُهُ   تَجْرِي ٱلرِّيَاحُ بِمَا لاَ تَشْتَهِي ٱلسُّفُنُ[٥]

= والإيجاز ـ ١٥٤، رغبة الأمل ـ ٣ ـ ٢٠٦، محاضرة الأبرار ١ ـ ٢٨٦، الأمالي للقالي ـ ٢ ـ ١٠٨، الأغاني ـ ٩ ـ ٣٠ و١٧ ـ ١٠١ و٢٤ ـ ٢٠.

(١) الخَلَقُ: البالِي مِنَ الثِّيابِ (المعجم الوسيط. مادة: خ ـ ل ـ ق) المَرْقُوعُ مِنْ رَقَعَ الثَّوْبَ: أَصْلَحَهُ بالرُّقْعَةِ. يَقُوْلُ: قَدْ يَنالُ ٱلفتىٰ الشَّرَفَ مَعَ أَنَّ قَمِيْصَهُ وَرِداءَه باليانِ وَجَيْبَ قَمِيصِهِ مُمَزَّقٌ ومُرَقَّعٌ. ديوان إبراهيم بن هرمة ـ ١٤٣، الشعر والشعراء ـ ٢ ـ ٦٤، الإعجاز والإيجاز ـ ١٥٦، محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٣٦٧.

(٢) البَيْت لِلسَّمَوْأَلِ محتوماً. ثمارُ القلوب ـ ١٠٣، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٥١٠، المستطرف ١ ـ ١٣٣، الأمالي للقالي ـ ١ ـ ٢٦٩، شرح المضنون به على غير أهلِهِ ٣٧، الأغاني ـ ٩ ـ ٢٦٢، المثل السائر ـ ١ ـ ٢٤٥.

(٣) شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٩٨، ديوان ابن دريد ـ ١٣٤.

(٤) القَتَامُ: الغُبَارُ، يَقُوْلُ: إنَّ عُلوَّهُم في ٱلدُّنيا لا يَدُلُّ على مَحلِّهِم وَٱسْتِحقاقِهِم ولَوْ كانَ كَذلك لَمَا ارتفعَ ٱلغبارُ فَوْقَ ٱلجَيْشِ ـ شرح ديوان المتنبّي ٢ ـ ٣٤٠، تَرْجَمَةُ ٱلأمثالِ السائرةِ ـ ٢٠.

(٥) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤٦٩، ترجمة الأمثال السائرة ٨٢.

وَلَهُ:

٢١٩ بِذَا قَضَتِ ٱلْأَيَّامُ مَا بَيْنَ أَهْلِهَا مَصَائِبُ قَوْمٍ عِنْدَ قَوْمٍ فَوَائِدُ[١]

وَلَهُ:

٢٢٠ عَلَى ذا مَضَى ٱلنَّاسُ اجتِماعٌ وفُرْقَةٌ وَمَيْتٌ وَمَوْلُودٌ وَقَالٍ وَوامِقُ[٢]

آخَرُ:

٢٢١ رُبَّما تَجْزَعُ ٱلنُّفُوسُ مِنَ ٱلْأَمْرِ لَهُ فُرجَةٌ كَحَلِّ ٱلْعِقَالِ[٣]

آخَرُ:

٢٢٢ عَسَى ٱلْهَمُّ ٱلَّذِي أَمْسَيْتُ فِيهِ يَكُونُ وَرَاءَهُ فَرَجٌ قَرِيبُ[٤]

آخَرُ:

٢٢٣ إِنَّ رَبّاً كَفَاكَ بِالْأَمْسِ مَا كَانَ سَيَكْفِيكَ فِي غَدٍ مَا يَكُونُ

آخَرُ:

٢٢٤ كَمْ مِنَّةٍ لاَ يُسْتَقَلُّ بِشُكْرِها لِلّهِ فِي طَيِّ ٱلْمَكَارِهِ كَامِنَه[٥]

---

(١) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ١٨٢، ترجمة الأمثال السائرة ٤٨٠.

(٢) يَذْكُرُ المتنبي في هذا ٱلْبَيْتَ أحوالَ النّاسِ واختلافَ الدَّهْرِ بِهِمْ وَيَقُولُ: عَلى هذا مَضى ٱلنَّاسُ قَبْلَنا، لَهُم إجْتِماعٌ مَرَّةً وَفُرْقَةٌ مَرَّةً ومِنْهُم مَيِّتٌ يَمُوتُ وَمَوْلُودٌ يُولَدُ ومِنْهُم قالٍ (أَيْ مُبْغِضٌ) ووامِقٌ (أيْ مُحِبٌّ) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٤٨٣.

(٣) البَيْتُ لأُمَيَّةَ بن أَبي ٱلصَّلْتَ. العِقَالُ: الحَبْلُ الَّذي يُعْقَلُ به ٱلْبَعِيرُ (المعجم الوسيط. مادة: ع ـ ق ـ ل ـ) رُبَّما تَشْتَكِي ٱلنُّفُوسُ مِنَ ٱلأمْرِ الَّذي يَنكَشِفُ ويَنْفرِجُ في آلعاقِبَة كالعَقالِ الَّذي يُحلُّ مِنَ ٱلْبَعِيرِ. الأمالي ـ ١ ـ ٤٨٦، البيان والتبيين ـ ٣ ـ ٣١١، محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٣٩٤، معجم الأدباء ـ ١ ـ ١٨٦، البَدْءُ وٱلتَّاريخ ـ ٣ ـ ٦٥.

(٤) البَيْتُ لِهُدبَةَ بْنِ خَشْرَمٍ ٱلْعُذْرِيِّ ورُوِيَ «الهم» «الكَرْبُ» محاضرات الأُدباء ـ ٣ ـ ١٩٥، رغبة الآمل ـ ٢ ـ ٢٤٣، المستطرف ـ ٢ ـ ٧٨، الأمالي للقالي ـ ١ ـ ٧٢.

(٥) البيتُ لأَبي العتاهية. الصناعتين ـ ٢٢٦.

آخَرُ:

٢٢٥ قَدْ يُنْعِمُ اللّهُ بِالْبَلْوىٰ وَإِنْ عَظُمَتْ وَيَبْتَلِي بَعْضَ ٱلْقَوْمِ بِالنِّعَمِ[١]

آخَرُ: ٣

٢٢٦ وَمَا ٱلدَّهْرُ إلاّ طَرْفَةٌ دُونَها قَذىً فَأَغْضِ قَلِيْلاً سَوْفَ يُقْبِلُ[٢]

آخَرُ:

٢٢٧ رُبَّ عَيْرٍ يَرْعَىٰ وَيُعْلَفُ مَا شَاءَ وَلَيْثٍ يَجُوعُ فِي ٱلْصَحْرَاءِ مُدْبِرُ ٦

آخَرُ:

٢٢٨ هِيَ ٱلْمَقَادِيْرُ تَجْرِي فِي أَعِنَّتِها فَاصْبِرْ فَلَيْسَ لَهَا صَبْرٌ عَلَىٰ حَالِ

ابْنُ ٱلرُّوْمِيِّ: ٩

٢٢٩ إذا عَقَدَ ٱلْقَضَاءُ عَلَيْكَ أَمْراً فَلَيْسَ يَحُلُّهُ إلاّ ٱلْقَضَاءُ[٣]

مَحْمُوْدُ ٱلْوَرَّاقُ:

٢٣٠ وَإذا ٱمْتَلَىٰ قَلْبِي ٱلْهُمُوْمُ صَرَفْتُها فَيَكُوْنُ أَفْرَغَ مَا يَكُوْنُ إذا إمْتَلا ١٢

آخَرُ:

٢٣١ وَمَا مِنْ شِدَّةٍ إلاّ سَيَأْتِي لَهَا مِنْ عِنْدِ مُنْزِلِهَا ٱلرَّخَاءُ

آخَرُ: ١٥

٢٣٢ عَلَى ٱلْمَرْءِ أَنْ يَسْعَىٰ لِمَا فِيْهِ نَفْعُهُ وَلَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يُسَاعِدَهُ ٱلدَّهْرُ[٤]

---

(١) البَيْتُ لأَبِي تمّام. ديوان أبي تمّام ـ ٣١٦، وفيات الأعيان ـ ٢ ـ ٢٥، الصناعتين ـ ٢٢٧.

(٢) المستطرف ـ ٢ ـ ٧٧.

(٣) معجم الأدباء ـ ٥ ـ ٧٢.

(٤) المستطرف ـ ١ ـ ٣١ و٢ ـ ٦٣.

آخَرُ:

٢٣٣ مَتَى إنْ تَكُنْ حَقّاً تَكُنْ أطْيَبَ ٱلْمُنَىٰ وَإلاّ فَقَدْ عِشْنَا بِهَا زَمَناً رَغْدَا[١]

آخَرُ: ٣

٢٣٤ وَإذَا جَفَاكَ ٱلدَّهْرُ وَهُوَ أَبُو ٱلْوَرَىٰ يَوْماً فَلاَ تَعْتُبْ عَلَىٰ أوْلاَدِهِ[٢]

آخَرُ:

٢٣٥ نَفْسِي الّتي تَمْلِكُ ٱلأشْيَاءَ ذاهِبَةٌ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ إذا ذَهَبا[٣] ٦

ابْنُ صُرَّدُرٍ:

٢٣٦ يَسْعَى بِنَا قَدَمُ ٱلرَّجَاءِ وَمَا ٱلّذي يُغْنِي إذا قَعَدَتْ بِنَا ٱلأرْزَاقُ[٤]

آخَرُ: ٩

٢٣٧ وَمَا مِنْ يَدٍ إلاّ يَدُ اللّهِ فَوْقَها وَلاَ ظَالِمٌ إلاّ سَيُبْلَىٰ بِظالِمِ[٥]

آخَرُ:

٢٣٨ وَٱلْحَادِثَاتُ وَإنْ أَصَابَكَ بُؤْسُهَا فَهْوَ الّذي أنباكَ كَيْفَ نَعِيمُها[٦] ١٢

---

(١) البَيْتُ لابنِ ٱلْمُعْتَزِّ - شرح ديوان المتنبّي - ١ - ٢٨٦، محاضرات الأُدباء - ٣ - ١٢٦، الصناعتين، ٧٧، معجم الأُدباء - ١٥ - ٢٣٠.

(٢) البَيْتُ لأبي ٱلْحَسَن التِّهامي. ديوان أبي الحَسَن التهاميّ - ٦٣، وفيات الأعيان - ٣ - ٣٨٠.

(٣) الشوارد - ١ - ٦١.

(٤) يَقُولُ: إذا نُبْتَلىٰ بضيقِ ٱلْعَيْشِ نَسْعَىٰ بأقدامِ ٱلرَّجاءِ إلىٰ مَغَانٍ أكْثَرَ خِصباً ورِزْقاً فإلىٰ أيْنَ نَذْهَبُ وَنَلْتَجِىءُ عِنْدَما ٱلأرْزاقُ أعْرَضَتْ عَنّا.

(٥) ثمار القلوب - ٢٥.

(٦) البَيْتُ لأبي تَمّام. ديوان أبي تمّام. ٢١٠، شرح ديوان المتنبّي - ٢ - ١٥. يَقُولُ: إنّ أصابَتْكَ بَأساءُ ٱلْحادثاتِ فَهِيَ الّتي تُخْبِرُكَ ما هي ٱلنِّعْمَةُ ٱلْكامِنَةُ فيها.

إبْنُ بَابَكَ:

٢٣٩ وَكُنْـتُ أَذُمُّ صَرْفَ ٱلدَّهْـرِ حَتَّىٰ ... عَرفْـتُ بِهِ عَدُوِّي مِنْ صَدِيْقِي[١]

٣

الطُّغرائِيُّ:

٢٤٠ وَإِنْ عَلانِـي مَنْ دُوْنِـي فَلاَ عَجَبٌ ... لِيْ أُسْوَةٌ بِانْحطَاطِ ٱلشَّمْسِ عَنْ زُحَلِ[٢]

٢٤١ فَاصْبِـرْ لَهَـا غَيْرَ مُحْتَـالٍ وَلاَ ضَجِرٍ ... فِي حادِثِ ٱلدَّهْرِ مَا يُغْنِي عَنِ ٱلْحِيَلِ[٣]

مِنَ ٱلدُّرَّةِ ٱلْيَتِيْمَةِ:

٦

٢٤٢ وإذا صَبَـرْتَ لِجَهْـدِ نَازِلَةٍ ... فَكَأَنَّـهُ مَا مَسَّـكَ ٱلْجَهْدُ[٤]

آخرُ:

٢٤٣ صَرْف أَسَـاكَ فَلاَ مَحَالَـةَ وَاقِعٌ ... بِكَ مَا تُحِـبُّ مِنَ ٱلْأُمُـوْرِ وَتَكْرَهُ

٩

آخرُ:

٢٤٤ وَمَـنْ عَاشَ فِي ٱلـدُّنْيَا فَلاَ بُدَّ أَنْ يرىٰ ... مِنَ ٱلْعَيْشِ مَا يَصْفُـوْ وَمَـا يَتَكَدَّرُ[٥]

١٢

آخرُ:

٢٤٥ مَنْ عَاشَ أَخْلَقَـتِ ٱلْأَيَّامُ جِدَّتَهُ ... وَخَانَـهُ ثِقَتَـاهُ ٱلسَّمْـعُ وَٱلْبَصَرُ[٦]

---

(١) نُسِبَ هذا ٱلْبَيْتُ لِعَبْدِ ٱلصَّمَدِ بْنِ بابلَ ـ الإعجاز والإيجاز ـ ٢٠٦.

(٢) شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ ـ ١٣٣.

(٣) معجم الأدباء ـ ١٠ ـ ٦٧.

(٤) البَيْتُ مِنَ ٱلْقَصِيدة التي تُنْسَبُ للمنبجي. المجاني الحديثة ـ ٣ ـ ٣٣٥.

(٥) المُستطرف ـ ١ ـ ٣٣.

(٦) البيت نُسِبَ إلى العُتْبِيّ. الشوارد ـ ١ ـ ٢٤٧.

فصل چهارم

مثلهایی در تسلی و آرامش

نمربن تولب گفته :

۲۰۳ـ روزی به‌زیان ماست و روزی به‌سودما و روزی شاد می‌شویم و روزی‌هم غمگین و بدحال.

أیمن بن خریم و بروایتی زیاد بن زید گفته :

۲۰٤ـ زمانه و روزگار جز این نیستندکه مصیبت از دست دادن مالی را به‌بینی یا جدایی دوستی را.

صالح بن عبدالقدوس گفته است :

۲۰۵ـ هرآینده‌ای بی‌گمان خواهد آمد و نادان در رنج است و خوردن غم و اندوه هم امری زاید است.

خالدی گفته :

۲۰٦ـ غمهای چند روزه به‌دوش یك روز میافکن شایدکه از فردای آن روز قصور کرده باشی.

ابوتمام گفته :

۲۰۷ـ اگر روزیها براساس خرد جاری می‌شد پس دراین صورت چهارپایان بخاطر نادانیشان هلاك می‌گشتند.

و اوراست :

۲۰۸ـ بی‌زیوری و بی‌نصیبی بخشنده را از توانگری، انکار مکن زیراکه سیل هم جایگاه بلند را بغارت می‌برد.

و این گفته شاعر بدان نزدیک است :

۲۰۹ـ مانند شکار که تیرانداز زبردست ازآن محروم می‌شود و گاه‌هم آنکه تیرانداز ماهر نیست تیری می‌افکند و آنرا بدست می‌آورد.

دیگری گفته :

۲۱۰ـ روزی، از درخانهٔ خردمند قوم به‌خطا می‌رود و مانند دربانی بردرخانهٔ احمق شب را به‌صبح می‌رساند.

ابوتمام گفته :

۲۱۱ـ هر که خویشتن را تسلیم مصیبتها نکند پس اخلاق او همه، براو بدبختی می‌شوند.

ابن جهم گفته :

۲۱۲ـ ننگ نیست اگر نعمتی از دست انسان رود بلکه ننگ آنستکه شکیبایی ازدست رود.

کثیر گفته است :

۲۱۳ـ پس به‌او گفتم: ای عزه! هرمصیبتی که روزی نفس را رام آن کنند اوهم رام و فرمانبردار شود.

ابراهیم بن هرمه گفته:

۲۱٤ـ بزرگی و شرف را گاهی جوان با آنکه جامهٔ کهنه به‌تن دارد و گریبان پیراهنش وصله‌دار است به‌دست می‌آورد.

و مانند این گفته است سخن لجلاج حارثی یا سموال بنابرقول بندهی:

۲۱۵ـ هرگاه آبروی انسان از پستی آلوده نگردید پس هرجامه‌ای که برتن کند زیباست.

ابن درید گفته است :

۲۱۶ـ هرچه که به‌عاریه داده شده، بعید است که برگردد و در حوادث روزگار مردم به‌یکدیگر تسلی می‌جویند و آرامش می‌یابند.

متنبی گفته :

۲۱۷ـ اگر جز دارندهٔ منزلت والا به‌رفعت و بلندی نمی‌رسید پس لشکر بربالا و بلندی بود و غبار آن برپایین می‌نشست.

و اوراست :

۲۱۸ـ نه هرچیزی‌راکه انسان آرزو می‌کند بدان می‌رسد چنانکه بادها در جهتی می‌وزدکه کشتیها آنرا دوست ندارد.

و اوراست :

۲۱۹ـ روزگار میان مردم این چنین حکم کرده است که بدبختیها و مصیبتهای قومی برای قومی دیگر دارای فوائد و منافعی است.

و اوراست :

۲۲۰ـ مردم پیش از ماهم این چنین زیسته‌اند. گاهی باهم جمعند و زمانی از یکدیگر جدا می‌شوند. برخی از آنها از دنیا می‌روند و بعضی به‌دنیا می‌آیند. برخی‌هم دوست دارنده و برخی‌هم دشمنی کننده است.

دیگری گفته :

۲۲۱ـ چه‌بسا نفسها بی‌تابی کند از کاری که آنرا مانند بازکردن زانوبند از پای شتر گشایش باشد.

دیگری گفته :

۲۲۲ـ غمی راکه شامگاه بدان درآمده‌ام شاید از پس‌آن بزودی گشایش باشد.

دیگری گفته :

۲۲۳ـ خدایی که ترا ازآنچه که دیروزبوده، بسنده شده است بی گمان برای تو از آنچه که فردا خواهد بود و اتفاق می‌افتد، کفایت می کند.

دیگری گفته :

۲۲٤ـ چه بسا نعمت پروردگار که با سپاس اندك نگردد، اندرون ناخوشایندها نهفته باشد.

دیگری گفته :

۲۲۵ـ گاهی پروردگار به بلا نعمت می‌دهد اگرچه عظیم باشد و گاهی‌هم برخی از قوم را به‌نعمت می‌آزماید.

دیگری گفته :

۲۲٦ـ روزگار جز چشمی نیست که برابرش خاشاك است پس کمی چشمت را فروبند تا بزودی برتو روی کند.

دیگری گفته :

۲۲۷ـ چه‌بسا خری که می‌چرد و اورا هراندازه که می‌خواهد علوفه دهند وحال‌آنکه شیر نگون‌بخت، دربیابان گرسنه است.

دیگری گفته :

۲۲۸ـ تقدیرهاست که درلگامهای‌خویش روان می‌شوند پس‌شکیبایی کن زیرا که تقدیرها را در هیچ حالی صبری نیست.

ابن رومی گفته است:

۲۲۹ـ هرگاه تقدیر، گره زدن امری را برتو اراده کند پس آنرا جز قضا نگشاید.

محمود وراق گفته :

۲۳۰ـ غمها هرگاه دلم را آکنده می‌کند، آنها را تهی می‌کنم، پس دلم تهی‌ترین چیز می‌شود آنگاه‌که از اندوه پرمی‌گردد.

دیگری گفته :

۲۳۱ـ سختی و شدتی نیست مگر آنکه بزودی از سوی فروآورندهٔ آن (پروردگار) فراخی و آسانی خواهد آمد.

دیگری گفته :

۲۳۲ـ برانسان است‌که در هرچه سود اوست‌کوشش‌کند، ولی مساعدت روزگار برعهدهٔ او نمی‌باشد.

دیگری گفته :

۲۳۳ـ آرزوهایی است‌که اگر محقق شوند خوشترین آرزوها باشند. واگر به‌حقیقت نپیوندند، پس زمانی با آنها خوش زیسته‌ایم.

دیگری گفته :

۲۳۴ـ هرگاه زمانه‌که پدر مردم است روزی به‌تو ستم رو دارد، پس برفرزندان او سرزنش مکن.

دیگری گفته :

۲۳۵ـ جان من‌که عنان چیزهای (فانی) را بکف دارد خود نیز از بدن بیرون می‌رود، پس چگونه افسوس خورم برچیزی‌که از دست می‌رود؟

ابن صردر گفته :

۲۳۶ـ قدم امید، ما را به‌سوی روزی می‌برد، پس چه سودی می‌توان برد آنگاه‌که روزی‌هم از ما روی برگرداند؟

دیگری گفته :

۲۳۷ـ دستی نیست مگر آنکه دست خدا بالای اوست و ستمگری نیست مگر آنکه بزودی به‌ستمگر دیگری گرفتار خواهد شد.

دیگری گفته :

۲۳۸ـ تیر سختیهای حوادث، اگرچه تو را آماج خویش می‌کند پس او همانست‌که به‌تو از چگونگی نعمت آن نیز خبر می‌دهد.

ابن بابك گفته :

۲۳۹ـ پیش‌آمد زمانه‌را سرزنش‌می‌کردم تااینکه بدان، دشمن‌خویش را از دوستم بشناختم.

طغرایی گفته :

۲٤٠ـ اگر کسی در رتبت از من فروتر است و برمن برتر شود، پس جای شگفتی نیست زیراکه مرا در فرود آمدن خورشید از برج زحـل (ستاره کم نورتر از خورشید می‌باشد) تسلی خاطر است.

طغرایی گفته :

۲٤۱ـ پس برای پیش‌آمدهای روزگار بی‌آنکه چاره‌اندیش باشی و دلتنگ شوی شکیبایی‌کن زیرا که در حادثۀ زمانه چیزی است‌که ترا از چاره‌سازی‌ها بی‌نیاز می‌کند.

از درۀ یتیمه است

۲٤۲ـ چون بررنج و تعبِ حادثه شکیبایی‌کنی، گویی‌که محنتی برتو نرسیده است.

دیگری گفته :

۲٤۳ـ اندوه خویش رابه‌زدای، زیرا بناگزیر آنچه راکه از کارها

دوست می‌داری و ناپسند می‌شماری به‌تو خواهد رسید.

دیگری گفته :

۲۴۴ـ کسی‌که دراین جهان زندگی کند پس بناچار صفا و کدورت از زندگانی را خواهد دید.

دیگری گفته :

۲۴۵ـ کسی‌که زندگی‌کند، روزگار تازگی (جامهٔ عمر او را) کهنه گرداند و گوش و چشم اوکه مورد اعتمادند براو خیانت کنند.

أَلْفَصْلُ ٱلْخَامِسُ

فِيمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِيْ ٱلْحِكَمِ ٱلْدُّنْيَوِيَّةِ وَهِيَ تَهْذِيْبُ ٱلْأَخْلَاقِ وَبَيَانُ حَقَائِقِ ٱلْأُمُوْرِ

٣

إِمْرُؤُ ٱلْقَيْسِ :

٢٤٦ لَقَدْ طَوَّفْتُ فِي ٱلآفَاقِ حَتَّىٰ ... رَضِيْتُ مِنَ ٱلْغَنِيْمَةِ بِالْإِيَابِ[1]

آخَرُ : ٦

٢٤٧ وَكَانَ رَجائِي أَنْ أَعُوْدَ مُمَلَّكَا ... فَصارَ رَجَائِي أَنْ أَعُودَ مُسَلَّما[2]

ٱلنَّابِغَةُ :

٢٤٨ وَلَسْتَ بِمُسْتَبْقٍ أَخاً لاَ تَلُمُّهُ ... عَلَىٰ شَعَثٍ أَيُّ ٱلرِّجَالِ ٱلْمُهَذَّبُ[3] ٩

---

(١) شرح ديوان امرىء القَيْس ـ ١١ ، البَيَانُ وَٱلتَّبيينُ ـ ٣ ـ ٢٠٧، الفاخر ـ ٢٦١، رغبة الامل ـ ٥ ـ ٨٦، فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢٥٣، ديوان المعاني ـ ٢ ـ ١٩٣، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٥٦، الإعجاز والإيجاز ـ ١٣٦، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٢٩٥، المستقصي ـ ٢ ـ ١٠٠.

(٢) ديوان البحتري ـ ٣ ـ ١٩٨٥، ديوان المعاني ـ ١ ـ ٢٢٠ و٢ ـ ١٩٤.

(٣) ديوان النّابغة ـ ١٨، ديوان المعاني ـ ١٦ و٢ ـ ١٩٢، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ١٠٥، . الإعجاز والإيجاز، ١٣٩، فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢٢، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٢٢، شرح مقصورة ابن دريد ـ ٥١، المثل السائر ـ ٢ ـ ٣٤٢، محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٧١٢، الصناعتين ـ ٥٧ ، الفاخر ـ ٢٨٦، الأمالي ـ ٢ ـ ١٧، خاصّ الخاص ٩٧، الأغاني ـ ٢ ـ ١٩٣ و١١ ـ ٢٢، المستقصى ـ ١ ـ ٤٥٠.

وَيقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ كُثَيِّرٍ:

٢٤٩ وَمَـنْ لاَ يُغَمِّضْ عَيْنَـهُ عَنْ صَدِيقِهِ وَعَنْ بَعْضِ مَا فِيهِ يَمُتْ وَهُـوَ عَاتِبُ[١]

وَقَوْلُهُ:

٢٥٠ وَمَـنْ يَتَتَبَّـعْ جَاهِـداً كُلَّ زَلَّـةٍ يَجِدْهَا وَلاَ يَسْلَـمْ لَهُ ٱلدَّهْـرَ صاحِبُ[٢]

وَقَوْلُ يَزِيْدَ بْن مُحَمَّدٍ ٱلْبَاهِلِيِّ:

٢٥١ وَمَنْ ذا ٱلَّذي تُرْضَـى سَجـاياهُ كُلُّها كَفَـى ٱلْمَـرْءَ فَضْـلاً أَنْ تُعَـدَّ مَعايِبُهُ[٣]

أَوْسُ بْنُ حَجَرٍ:

٢٥٢ إذا أَنْتَ لَمْ تُعْرِضْ عَنِ ٱلْجَهْلِ وَٱلْخَنَى أَصَبْـتَ حكِيمـاً أَوْ أَصابَـكَ جاهِلُ

بَشّارُ بْنُ بُرْدٍ:

٢٥٣ إذا أَنْتَ لَمْ تَشْـرَبْ مِراراً عَلَـى ٱلْقَذَى ظَمِئْـتَ وَأَيُّ ٱلنَّـاسِ تَصْفُـوْ مَشارِبُه[٤]

كَعْبُ بْنُ زُهَيْرٍ:

٢٥٤ وَمَـنْ دَعَـا ٱلنَّـاسَ إلَـى ذَمِّهِ ذَمُّـوْهُ بِالْحَقِّ وَبالْبَاطِـلِ[٥]

---

(٢) عاتب درنسه خطي عايب نيزذكر شده است.

---

(١) محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ١٠، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٤٢٠، مروج الذهب ـ ٣ ـ ١٧٤، الإعجاز والإيجاز ـ ١٥٤.

(٢) محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٦٣٤.

(٣) البَيْتُ لِبَشّارِ بن بُرْد بِالْضَّبْطِ. ديوان شعر بشار بن برد ـ ٤٥، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٣٠٠. فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٣٨، ترجمة الأدب الوجيز ـ ٥٠٩. وَنُسِبَ هذا ٱلْبَيْتُ في ٱلإعجازِ وَٱلإيجازِ إلى أبي بَكْرٍ ٱلْصَّنَوبَرِيِّ. الإعجاز والإيجاز ـ ٢٦٠.

(٤) ديوان شعر بشّار بن برد ـ ٤٥، محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ١٠، المستطرف ـ ١ ـ ١٢٠، ديوان المعاني ـ ٢ ـ ١٩٦، الإعجاز والإيجاز ـ ١٥٧، الأغاني ـ ٣ ـ ١٩٧.

(٥) لم نَجِدْ هذا ٱلْبَيْتَ فِي ديوانِ كَعْبِ بن زُهيرٍ على رِوايَةِ أبي السَّعِيْدِ السُّكَّرِيِّ والبَيْتُ يُنْسَبُ إلى حَكِيمِ ابن قَنْبَرٍ أيضاً. الإعجاز والإيجاز ـ ١٧٣، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٣٩٩.

وَيقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ ٱلْبُحْتُرِيِّ:

٢٥٥ مَتَى أَخْرَجْتَ ذا كَرَمٍ تَخطَّى إِلَيْكَ بِبَعْضِ أَخْلاَقِ ٱللَّئِيمِ [١]

وَقَوْلُ صالِحِ بنِ عَبْدِ ٱلْقُدُّوسِ: ٣

٢٥٦ إذا ظَلَمْتَ آمْرَءاً فَاحْذَرْ عَداوَتَهُ مَنْ يَزْرَعِ ٱلشَّوْكَ لاَ يَحْصُدْ بِهِ عِنَبا [٢]

زُهَيْر بنُ أَبِي سُلْمَى:

٢٥٧ وَمَنْ يَعْصِ أَطْرافَ ٱلزِّجاجِ فإِنَّهُ يُطيعُ ٱلْعَوالِي رُكِّبَتْ كُلَّ لَهْذَمِ [٣] ٦

ٱلزِّجاجُ بِكَسْرِ ٱلزَّاي جَمْعُ زُجٍّ وَهُوَ ٱلحَدِيْدَةُ الَّتي تكونُ فِي أَسْفَلِ ٱلرُّمْحِ وَعالِيَةُ الرُّمْحِ: ما دَخَلَ في ٱلسِّنانِ إِلَى ثُلُثِ ٱلرُّمْحِ واللَّهْذَمُ: السِّنانُ القاطِعُ: وَٱلْمَعْنى: مَنْ لَمْ يَأْتِ باللِّيْنِ جاءَ بالخُشُوْنَةِ وَنَظِيْرُ ذلِكَ قَوْلُ ٱلْعامَّةِ: مَنْ لَمْ يَرْضَ ٩ بِقَضاءِ مُوْسى رَضِيَ بِقَضاءِ فِرْعَوْنَ.

وَلِزُهَيْرٍ أيضاً:

٢٥٨ وَمَنْ لاَ يَذُدْ عَنْ حَوْضِهِ بِسِلاحِهِ يُهَدَّم وَمَنْ لا يَظْلِمِ ٱلنَّاسَ يُظْلَمِ [٤] ١٢

وَلَهُ:

٢٥٩ وَمَنْ لاَ يُصانِعْ فِي أُمُوْرٍ كَثِيْرَةٍ يُضَرَّسْ بِأَنْيابٍ وَيُوْطَأْ بِمَنْسِمِ [٥]

---

(١) ديوان البحتري - ٤ - ٢٠٧٩. يَقُوْلُ: متى جَعَلْتَ كَريماً في مَوْقِفٍ حَرِجٍ فقد تَسَرَّبَ إِلَيْكَ بَعْضُ أخلاَقِ ٱللَّئيمِ.

(٢) رُوِيَ ٱلْمِصراعُ ٱلأَوَّلُ في مَجمع الأمثال هكذا: إذ اوَتَرْتَ امرءاً فاحْذَرْ عداوَتَهُ (مجمع الأمثال - ٢ - ٥٣ و٢ - ٣١٧.) فرائد اللآل - ٢ - ٢٧٧، الأمثال العربية القديمة - ٦٧، الشوارد - ١ - ٤٧.

(٣) المعلّقات العشر - ٩٥، محاضرات الأدباء - ٣ - ١٧٧، الصناعتين - ٣٥٦.

(٤) المعلّقات العشر - ٩٥، خاص الخاص - ٢١، شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ - ٣٤ و٢٦٨. ذاد عن وَطَنِهِ. دافَعَ عنه.

(٥) المعلّقات العشر - ٩٤، خاص الخاص - ٩٦، شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ - ٣٥ - يُضَرَّسُ مِنْ =

وَلَهُ:

٢٦٠ وَمَنْ يَجْعَلِ ٱلْمَعْرُوفَ مِنْ دُوْنِ عِرْضِهِ يَفِرْهُ وَمَـنْ لاَ يَتَّـقِ ٱلشَّتْـمَ يُشْتَمِ [١]

قَوْلُه: يَفِرْهُ مَعْنَاهُ أَنَّ بَذْلَ المالِ يَجْعَلُ ٱلْعِرْضَ سالِماً تامّاً. ٣

وَلَهُ:

٢٦١ وَمَهْمَـا تَكُنْ عِنْـدَ آمْـرِىءٍ مِنْ خَلِيْقَةٍ وَإِنْ خالَهَا تَخْفَى عَلَى ٱلنَّاسِ تُعْلَمِ [٢]

النَّابِغَةُ ٱلْجَعْدِيُّ: ٦

٢٦٢ وَلاَ خَيْرَ فِي حِلْـمٍ إذا لَمْ يَكُنْ لَهُ بَوادِرُ تَحْمِـي صَفْـوَهُ أَنْ يُكَدَّرا [٣]

الخُرَيْمِيُّ فِي ٱلْمَعْنَى:

٢٦٣ أَرَى ٱلْحِلْمَ فِي بَعْضِ ٱلْمَوَاطِـنِ ذِلَّةً وَفِـي بَعْضِهَـا عِزّاً يُسَـوِّدُ فاعِلَه ٩

المُتَنَبّي في ٱلْمَعْنَى:

٢٦٤ مِنَ ٱلْحِلْـمِ أن تَسْتَعْمِـلَ ٱلْجَهْـلَ دُوْنَهُ إذا ٱتَّسَعَـتْ فِي ٱلْحِلْمِ طُرْقُ المَظَالِمِ [٤]

= ضَرَّسَهُ: مُبَالَغَةٌ في ضَرَسَهُ. ضَرَسَ ٱلشَّيْءَ: عَضَّهُ بِأَضْراسِهِ (المعجم الوسيط. مادة ـ ض ـ ر ـ س). المَنْسِمُ: طَرَفُ خُفِّ ٱلْبَعِيْرِ ـ (المعجم الوسيط. مادة ـ ن ـ س ـ م.) يَقُوْلُ: مَنْ لَمْ يَتَصَرَّفْ بِالمُدَاراةِ وَٱلرِّفْقِ فِي كَثِيرٍ مِنَ ٱلأُمُوْرِ فَهُوَ يُضَرَّسُ بِأَنْيابٍ وَيُداسُ تَحْتَ ٱلأَرْجُلِ.

(١) المعلّقات العشر ـ ٩٤، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٢٤١، الفاخر ـ ٢١٢، شرح المضنون به على غير أهْلِهِ ـ ٣٥، الأغاني ـ ٢ ـ ١٦٨، اخلاق محتشمي ـ ١ـ.

(٢) المعلّقات العشر ـ ٩٥. خاص الخاص ـ ٩٦، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٧٦، شرح المضنون به على غير أهْلِهِ ـ ٣٧، شرح قطر الندى ـ ٣٧، مغني اللبيب ـ ١ ـ ٣٣٠.

(٣) الأمالي ـ ١ ـ ٢٦٦، شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٧٢، دلائل الإعجاز ـ ١٨، شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٩، الأغاني ـ ٥ ـ ٨، الشوارد ـ ١ ـ ٢٠٢.

(٤) شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٢٧٢، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٣٠، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٤٠.

آخرُ فِي ٱلْمَعْنَى:

٢٦٥ أظُنُّ ٱلْحِلْمَ أَطْمَعَ فِيَّ قَوْمِي ... وَقَدْ يُسْتَجْهَلُ ٱلرَّجُلُ ٱلْحَلِيْمُ[1]

٣

حسّانُ بْنُ ثَابِتٍ:

٢٦٦ رُبَّ حِلْمٍ أَضاعَهُ عَدَمُ ٱلْمَالِ ... وَجَهْلٍ غَطَّى عَلَيْهِ ٱلنَّعِيْمُ[2]

وَيقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ ٱلْبُسْتِيِّ:

٢٦٧ سَحْبَانُ فِيْ غَيْرِ مَالٍ باقِلٌ حَصِرٌ ... وَبَاقِلٌ فِي ثَراءِ ٱلْمَالِ سَحْبَانُ ٦

زُهَيْرٌ:

٢٦٨ وَٱلسِّتْرُ دُوْنَ ٱلْفَاحِشَاتِ وَلا ... يَلْقَاكَ دُوْنَ الخَيْرِ مِنْ سِتْرِ[3]

وَيَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ بَعْضِهِمْ: ٩

٢٦٩ لَوْ كَانَ مَا أَدَّى إِلَيْكَ سِرارَه ... خَيْراً لَكانَ حَدِيْثُهُ إعلانا

وَلِزُهَيْرٍ أَيْضاً:

٢٧٠ وَأَعْلَمُ مَا فِي ٱلْيَوْمِ وَٱلأَمْسِ قَبْلَهُ ... وَلٰكِنَّني عَنْ عِلْمِ مَا في غَدٍ عَمِي[4] ١٢

طَرَفَة:

٢٧١ ستبْدِي لكَ الأَيّامُ مَا كُنْتَ جاهِلاً ... وَيَأْتِيكَ بِالأَخْبارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدِ[5]

---

(١) البَيْتُ لِقَيْسِ بن زُهَيْرٍ ـ الأمالي ـ ١ ـ ٢١٤، الأمالي لِلْقَالي ـ ٢٦، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٤٠.

(٢) ديوان حسان بن ثابت الأنصاريّ ـ ٨٨، شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٤٦٧.

(٣) محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٠٥ و١ ـ ١٢٨، الصناعتين ـ ٣٨٧، الموازنة ـ ١ ـ ٢٨٠، الأمالي للقالي ـ ١ ـ ٩٠، مرزبان نامه ـ ٤٥٣.

(٤) المُعَلَّقاتُ العَشْرُ ـ ٩٤.

(٥) ديوان طرفة بن العبد ـ ٤١، المعلقات العشر ـ ٨٧، الصناعتين ـ ١٠٨، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٣٢، =

وَمِثْلُهُ قَوْلُ ابْنِ شَرَفٍ ٱلْقَيْروانِيِّ :

٢٧٢ لاَ تَسْـأَلِ ٱلنَّـاسَ وَٱلْأَيَّامَ عَنْ خَبَرٍ ... هُمـا يَبُثَّانِـكَ ٱلْأَخْبـارَ تَطْفِيلا[1]

وَلِطَرَفَةَ أَيْضاً : ١

٢٧٣ وَظُلْـمُ ذَوِي ٱلْقُرْبـى أَشَـدُّ مَضاضَةً ... عَلَى ٱلْمَرْءِ مِنْ وَقْعِ ٱلْحُسَامِ ٱلْمُهَنَّدِ[2]

عَدِيُّ بنُ زَيْدٍ :

٢٧٤ لَوْ بِغَيْرِ ٱلمـاءِ حَلْقِـي شَرِقٌ ... كُنْـتُ كالغَصَّانِ بِالْمَاءِ ٱعْتِصَارِي[3] ٦

الاعتِصارُ : شُرْبُ ٱلْماءِ قَلِيْلاً قَلِيْلاً لإزالَةِ ٱلْغُصَّةِ

آخرُ في ٱلْمَعْنَى :

٢٧٥ مَنْ غَصَّ بالْـزَّادِ ساغَ ٱلْمَـاءُ غُصَّتَهُ ... فَكَيْفَ يَصْنَـعُ مَنْ قَدْ غَصَّ بِالْمَاءِ[4] ٩

الأَعْشَى :

٢٧٦ كَناطِـحٍ صَخْـرَةً يَوْمـاً لِيَفْلِقَها ... فَلَـمْ يَضِرْهَـا وَأَوْهَـى قَرْنَـهُ ٱلْوَعِلُ[5]

= ٣٧٥، الفاخر ـ ٢٩٤، شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ ـ ٨١ ، خاص الخاص ٣٢، المستقصي ـ ٢ ـ ٣٠٤، الإعجاز والإيجاز ، ١٤٠، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ١٢٤، الأغاني ـ ٢ ـ ١٧٤ .

(١) التطفيلُ : السَّيْرُ الرُوَيْدُ (لسان العرب ـ مادة : ط ـ ف ـ ل .) يَقُوْلُ : لا تَحْتَاجُ أنْ تَسْأَلَ ٱلنَّاسَ وَٱلْأَيَّامَ عَنْ خَبَرٍ لأَنَّهما يَتَحَدَّثَانِ عَنِ ٱلأخبارِ بِالسَّيْرِ ٱلْمُتَمَهِّلِ وَٱلرُّوَيْدِ.

(٢) ديوان طرفة بن العبد ـ ٣٦، فرائد اللآل ـ ١ ـ ٣٨٠، شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ ـ ٨٠.

(٣) محاضرات الأُدباء ـ ١ ـ ٢٧٣ ، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ١٥٢، البيان والتبيين ـ ٣ ـ ٣١ الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٢ ، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٨٦ و٣١٧، الأغاني ـ ٢ ـ ١١٤، المستقصي ـ ٢ ـ ٤٠٨، مغنى اللبيب ـ ١ ـ ٢٤٨ .

(٤) البيت لأبي ٱلْحَسَنِ عَلِيِّ بن أَبِي ٱلْبَغْلِ ـ ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٩٢، مرزبان نامه ـ ١٠٨ .

(٥) ديوان الأعشى ـ ١٤٨ ، محاضرات الأُدباء ـ ١ ـ ٣٧٦، ١ ـ ٢٥٢ ، الصناعتين ـ ٣٨٠، شذور الذهب ـ ٣٩٠، شرح ابن عقيل ـ ٢ ـ ١٠٩ ، أوضح المسالك ـ ٢ ـ ٢٤٩ .

يُضْرَبُ لِمَنْ يُعَانِدُ مَنْ هُوَ أقْوَى مِنْهُ لِيَضُرَّهُ فَيَتَضَرَّرُهُ هُوَ وَحْدَهُ.

المُمَزَّقُ ٱلْعَبْدِيُّ:

٢٧٧ فَإِنْ كُنْتُ مَأْكُولاً فَكُنْ أَنْتَ آكِلِي وَإِلاَّ فَأَدْرِكْنِي وَلَمَّا أُمَزَّقِ [1] ٣

ٱلأَضْبَطُ بْنُ قُرَيْعٍ:

٢٧٨ قَدْ يَجْمَعُ ٱلْمَالَ غَيْرُ آكِلِهِ وَيَأْكُلُ ٱلْمَالَ غَيْرُ مَنْ جَمَعَهْ [2]

أَبُوْ ذُؤَيْبٍ ٱلْهُذَلِيُّ: ٦

٢٧٩ وَتَجَلُّدِي لِلشَّامِتِيْنَ أُرَاهُمُ أَنِّي لِرَيْبِ ٱلدَّهْرِ لاَ أَتَضَعْضَعُ [3]

عبد بنُ الطِيبِ:

٢٨٠ إذا لَمْ تَسْتَطِعْ شَيْئاً فَدَعْهُ وَجَاوِزْهُ إِلَىٰ مَا تَسْتَطِيعُ [4] ٩

الخَنْسَاءُ:

٢٨١ وَمَنْ ظَنَّ مِمَّنْ يُلاقِي ٱلْحُرُوْبَ بِأَنْ لاَ يُصَابَ فَقَدْ ظَنَّ عَجْزا [5]

---

(١) البَيْتُ لِشَأْسِ بنِ نَهارٍ ٱلْعَبْدِيّ ٱلْمَعْرُوفِ بِالْمُمَزَّقِ ٱلْعَبْدِيِّ. الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٣١٤، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ١٦٦، شرح مقصورة ابن دريد ـ ١٥٥، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٦٨، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٦٧.

(٢) الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٢٩٩، المستطرف ـ ١ ـ ٣٢، الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٢، الأمالي للقالي ـ ١ ـ ١٠٨، رغبة الآمل ـ ٥ ـ ٧٤ ! الأغاني ـ ١٨ ـ ١٢٧، اخلاق محتشمي ـ ١٨٧.

(٣) خاص الخاص ـ ١٠٤، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٣١، المستطرف ـ ١ ـ ٣٣ ، الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٦، شرح مقصورة ابن دريد ـ ٢٤، معجم الأدباء ـ ١١ ـ ٨٨.

(٤) لا أرى أَنْ يَكُونَ هذا ٱلْبَيْتُ لِعَبْدِ بْنِ الطيبِ وَلكِنَّهُ نُسِبَ إلى عَمْير بْنِ مَعْد يكَرِبَ وَوَرَدَ في ديوانِ إبراهيمَ بنِ هَرْمَةَ أيضاً. ديوان ابراهيم بن هرمة ـ ١٣٩، رغبة الآمل ـ ٢ ـ ٢٥٧، الصناعتين ـ ٣٨٧، الشعر والشعراء ـ ٢٩١، الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٧، وفيات الأعيان ـ ٢ ـ ٢٤٧، المستطرف ـ ١ ـ ٣٠ محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٤٦، الأغاني ـ ١٠ ـ ٤ و١٥ ـ ٢٠٧.

(٥) شرح ديوان الخنساء ـ ٤٨.

القُطَامِيُّ :

٢٨٢ وَخَيْرُ ٱلْأَمْـرِ مَا ٱسْتَقْبَلْـتَ مِنْهُ ... وَلَيْـسَ بِأَنْ تَتَبَّعَـهُ إتّبَاعا[1]

٣

وَلَهُ :

٢٨٣ قَدْ يُدْرِكُ ٱلْمُتَأَنِّي بَعْضَ حاجَتِهِ ... وَقَـدْ يَكُونُ مِنَ ٱلْمُسْتَعْجِـلِ ٱلزَّلَلُ[2]

وَلَهُ :

٢٨٤ وَرُبَّمـا فَاتَ قَوْمـاً نُجْـحُ سَعْيِهِم ... مِنَ ٱلتَّـأَنِّي وَكَانَ ٱلْحَـزْمُ لَوْ عَجِلوا[3] ٦

النُّعْمَانُ بْنُ ٱلْمُنْذِرِ :

٢٨٥ قَدْ قِيلَ ذٰلِكَ إنْ حَقّـاً وَإنْ كَذِباً ... فَمَـا ٱعْتِـذارُك فِي قَوْلٍ إذا قِيلا[4]

٩

ابن مُفَرَّغٍ :

٢٨٦ العَبْـدُ يُقْـرَعُ بِالعَصَـا ... وَٱلْحُـرُّ تَكْفِيْـهِ ٱلْمَلامَـه[5]

وَكَانَ ٱبْنُ دُرَيْدٍ أَخَذَ هذا ٱلْمَعْنَىٰ فِي مَقْصُوْرَتِهِ مِنْ هَذا ٱلْبَيْتِ وَسَوْفَ يَأْتِي ذِكْرُهُ فِي أَبْيَاتِهِ إنْ شاءَ اللّهُ تَعالَىٰ .

١٢

---

(١) ديوان القطامي ـ ٣٥، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢١. مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٥٩، كتاب النمر والثعلب ـ ١١، الشعر والشعراء ـ ٦١٠.

(٢) ديوان القطاميّ ـ ٣٥، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٢٤، الشعر والشعراء ـ ٢ ـ ٦١٢، شرح المضنون به على غير أهْلِهِ ـ ٦١، الأمالي ـ ٢ ـ ١٨، المستطرف ـ ٢ ـ ٦٥، الأغاني ـ ١١ ـ ١٨٨.

(٣) الإعجاز والإيجاز ـ ١٥١ .

(٤) يَقُوْلُ: إن كانَ ذلِكَ ٱلْقَوْلُ حقاً أوْ كَذِباً فَقَدْ قِيل فَما هو اعتذارُكَ مِنْ قَوْلٍ قَدْ قِيلَ وَشاعَ. الأمالي ـ ١ ـ ١٩٣، ٢ ـ البَيْتُ لِيزيدَ بن مُفَرَّغ. الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٢٧٢، البيان والتبيين ـ ٣ ـ ٥٥، رغبة الآمل ٤ ـ ٦٣، الأغاني ـ ١٨، ٢٦١.

(٥) البَيْتُ لِيزيدَ بنِ مُفَرَّغ الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٢٧٢، البيان والتبيين.

الفَرَزْدَقُ:

٢٨٧ لَيْسَ ٱلشَّفِيْعُ ٱلَّذِي يَأْتِيْكَ مُؤْتَزِراً مِثْلَ ٱلشَّفِيْعِ ٱلَّذِي يَأْتِيْكَ عُرْيانا[١]

٣

بَشَّارُ بْنُ بُرْدٍ

٢٨٨ يَأْتِي ٱلْمُقِيْمَ وَمَا سَعَىٰ حَاجَاتُهُ عَدَدَ ٱلْحَصَىٰ وَيَخِيْبُ سَعْيُ ٱلنَّاصِبِ[٢]

سَلْمُ بْنُ عَمْرٍو:

٢٨٩ مَنْ رَاقَبَ ٱلنَّاسَ مَاتَ غَمّاً وَفَازَ بِاللَّذَّةِ ٱلْجَسُوْرُ[٣] ٦

وَلَهُ:

٢٩٠ لاَ تَسْأَلِ ٱلْمَرْءَ عَنْ خَلاَئِقِهِ فِيْ وَجْهِهِ شَاهِدٌ مِنَ ٱلْأَثَرِ[٤]

٩

صالِحُ بْنُ عَبْدِ ٱلْقُدُّوْسِ:

٢٩١ شَرُّ ٱلْمَوَاهِبِ مَا تَجُوْدُ بِهِ فِي غَيْرِ مَحْمَدَةٍ وَلاَ أَجْرِ

أَبُوْ نُواسٍ:

٢٩٢ صَارَ جِدّاً مَا هَزَلْتُ بِهِ رُبَّ جِدٍّ جَرَّهُ ٱللَّعِبُ[٥] ١٢

---

(١) الفاخر ـ ٣١١، الأغاني ـ ٣ ـ ٣٦٤ و٩ ـ ٣٢٣ ـ ٣٢٧ و٢١ ـ ٢٨٧، طبقات الشعراء ـ ٧٧، الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٨. إئتَزَرَ: لَبِسَ ٱلإزارَ (المعجم الوسيط. مادة: أ ـ ز ـ ر.).

(٢) ديوان شعر بشار بن برد ـ ٣١ ـ الإعجاز والإيجاز ـ ١٥٨. ورُوِيَ البيتُ في ديوان بشار هكذا: يَأتِي ٱلْمُقِيْمَ وَمَا سعى حاجاتُه ـ عَدَدَ ٱلحصَىٰ وَيَخِيْبُ سَعْيُ ٱلطَّالِبِ. يَقُوْلُ: رُبَّ مُقِيْمٍ ينالُ لُبانَتَهُ ٱلكَثِيْرَةَ دُوْنَ ٱجْتِهادٍ ولا يَنال حاجَتَهُ مَنْ أَتْعَبَ ونَصَبَ نَفْسَهُ في ٱلْحُصُوْلِ عَلَيْها.

(٣) البديع في نقد الشعر ـ ١٨٤، المختار من كتاب الأوائل ـ ٢٦١، وفيات الأعيان ـ ٢ ـ ٣٥٢، الإعجاز والإيجاز ـ ١٦٦، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٨٦ و٢ ـ ٥٤٤ و٣ ـ ١٠٠، الأغاني ـ ١٩ ـ ٢٦٤، ٢٦٥ ـ الصناعتين ٢١٤، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٤٠٢ ـ الأغاني ـ ٣ ـ ٢٠٠ و٧ ـ ٦١.

(٤) المستطرف ـ ١ ـ ٣٣، الإعجاز والإيجاز ـ ١٦٦، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٤٢.

(٥) ديوان أبي نواسٍ ـ ٢٣٩ ـ ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٥١، الإعجاز والإيجاز ـ ١٦٤.

مَنْصُوْرُ ٱلنَّمِرِيُّ:

٢٩٢ أَقْلِلْ عِقَابَ مَنِ ٱسْتَرَبْتَ بِوُدِّهِ لَيْسَتْ تُنَالُ مَوَدَّةٌ بِقِتَالِ[١]

أَشْجَعُ ٱلسُّلَمِيُّ: ٣

٢٩٤ نَسِيْبُكَ مَنْ أَضْحَىٰ يُنَاجِيْكَ طَرْفُهُ وَلَيْسَ لِمَنْ تَحْتَ ٱلتُّرَابُ نَسِيْبُ[٢]

الخُرَيميُّ:

٢٩٥ وَدُوْنَ ٱلنَّدَىٰ فِي كُلِّ قَلْبٍ ثَنِيَّةٌ لَهَا مَصْعَدٌ حَزْنٌ وَمُنْحَدَرٌ سَهْلُ[٣] ٦

آخَرُ:

٢٩٦ وَمَا كَسَبَ ٱلْمَحَامِدَ طَالِبُوها بِمِثْلِ ٱلْبَذْلِ وَٱلْوَجْهِ الطَّلِيْقِ

آخَرُ: ٩

٢٩٧ وَإِذا دَعَوْتَ فَلاَ تَذَر وإذا طُرِقْتَ فَمَا حَضَرْ[٤]

آخَرُ:

٢٩٨ لاَ تَتْبَعَنْ كُلَّ دُخَانٍ تَرَىٰ فَالنَّارُ قَدْ تُوْقَدُ لِلكَيِّ[٥] ٢

آخَرُ:

٢٩٩ لاَ تَحْمَدَنَّ آمْرَءاً حَتَّىٰ تُجَرِّبَهُ وَلاَ تَذُمَّنَّهُ مِنْ غَيْرِ تَجْرِيْبِ[٦]

---

(١) الإعجاز والإيجاز ـ ١٦٧ .

(٢) وَرَدَ هذا ٱلْبَيْتُ في ديوان أبي ٱلعتاهية أيضاً ـ ١٥، الشوارد ـ ١ ـ ٤٨.

(٣) محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٦٩، البيان والتبيين ـ ١ ـ ١٨٥ و٣ ـ ٢٧، معجم الأدباء ـ ١٥، ٢٦٥ .

(٤) محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ٦٥١.

(٥) البَيْتُ لابْنِ ٱلْمُعْتَزِّ ـ محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٧١٦، ثمار القلوب، ٤٦٦، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٠٢.

(٦) الشوارد ـ ١ ـ ٦٢.

آخَرُ:

٣٠٠ عَلَيْكَ بِأَوْسَاطِ ٱلْأُمُورِ فَإِنَّها نَجَاةٌ وَلاَ تَرْكَبْ ذَلُولاً وَلاَ صَعْبا[1]

٣

آخَرُ:

٣٠١ قُلْ لِلَّذِي يَحْفِرُ بِئْرَ ٱلرَّدَىٰ هَيِّءْ لِرِجْلَيْكَ مَرَاقِيها

آخَرُ:

٣٠٢ وَمَنْ يَحْتَفِرْ فِي ٱلشَّرِّ بِئْراً لِغَيْرِهِ يَبِتْ وَهْوَ فِيهَا لاَ مَحالَةَ وَاقِعُ ٦

آخَرُ:

٣٠٣ إذا ٱلشَّافِعُ ٱسْتَقْصَى لَكَ ٱلْجُهْدَ كُلَّهُ وَإِنْ لَمْ يَنَلْ نُجْحاً فَقَدْ وَجَبَ ٱلشُّكْرُ

آخَرُ:

٩

٣٠٤ وَعَلَيَّ أَنْ أَسْعَىٰ وَلَيْسَ عَلَيَّ إِدْرَاكُ ٱلنَّجَاحِ[2]

آخَرُ:

٣٠٥ إذا أَنْتَ لَمْ تَعْصِ ٱلْهَوَىٰ قَادَكَ ٱلْهَوَىٰ إِلَىٰ بَعْضِ مَا فِيهِ عَلَيْكَ مَقَالُ[3] ١٢

آخَرُ:

٣٠٦ وَلَيْسَ عِتَابُ ٱلْمَرْءِ لِلْمَرْءِ نَافِعاً إذا لَمْ يَكُنْ لِلْمَرْءِ لُبٌّ يُعَاتِبُهُ[4]

١٥

آخَرُ:

٣٠٧ إِنَّ فِي ٱلتَّعْرِيضِ لِلْعَاقِلِ تَصْرِيحَ ٱلْبَيَانِ

---

(١) خاص الخاص ـ ١٨، البيان والتبيين ـ ١ ـ ١٧٣.

(٢) البَيْتُ لِكَشاجم ـ محاضرات الأدباء ـ ١ ـ معجم الأُدباء ـ ٢ ـ ١٦٩ ـ يتيمة الدهر ـ ٤ ـ ٣٥٩.

(٣) محاضراتُ ٱلأُدَباء ـ ٢ ـ ٥٢٦، مروج الذهب ـ ٣ ـ ٢٢٢، رَغْبَةُ الآمل ـ ٤ ـ ١٠٨.

(٤) مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٨٩، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٥٨.

آخَرُ:

٣٠٨ مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْـهُ وَالِداهُ أَدَّبَـهُ اَللَّيْلُ وَاَلنَّهَـارُ

آخَرُ: ٣

٣٠٩ لاَ تَنْظُـرَنَّ إِلَـىٰ اَلْجَهالَـةِ وَاَلْحِجَىٰ وَاَنْظُـرْ إِلَـىٰ اَلإِقْبـالِ وَاَلإِدْبَارِ[1]

آخَرُ:

٣١٠ كُلُّ اِمْـرِىءٍ فِي نَفْسِـهِ عاقِلُ يَا لَيْـتَ شِعْـرِي فَمَـنِ اَلْجَاهِلُ ٦

آخَرُ:

٣١١ إنَّ اَلْمَقَـادِيْرَ إذا سَاعَدَتْ أَلْحَقَـتِ اَلْعَاجِـزَ بِالْحازِمِ[2]

آخَرُ: ٩

٣١٢ إذا كَانَ حَظُّ اَلْمَـرْءِ فِي الشَّـيْءِ مُقْبِلاً تَأَتَّـتْ لَهُ اَلأَسْبَـابُ مِنْ كُلِّ جانِبِ[3]

آخَرُ:

٣١٣ وَعَيْنُ اَلرِّضَـا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيْلَةٌ وَلٰكِنَّ عَيْنَ اَلسُّخْـطِ تُبْـدِي اَلْمَساوِيا[4] ١٢

آخَرُ:

٣١٤ قَدْ يُسْتَـدَلُّ بِظَاهِـرٍ عَنْ باطِنٍ حَيْثُ اَلدُّخَـانُ فَثَـمَّ مُوْقَـدُ اَلنَّارِ

آخَرُ: ١٥

٣١٥ وَرُبَّمـا اَبْتَهَـجَ اَلأَعْمَـىٰ بِحَالَتِهِ لأَنَّـهُ قَدْ نَجَـا مِنْ طِيْرَةِ اَلْعَوَرِ

---

(١) المستطرف ـ ١ ـ ٣٣.

(٢) محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٥.

(٣) محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٥٢.

(٤) البَيْتُ لِعَبْدِ اللّهِ بن مُعاوِيَةَ بن عَبْدِاللّهِ بن جَعْفرِ بن أبي طالِبٍ ، رغبة الأمل ـ ٣ ـ ١٤، وفيات الأعيان ـ ١ ـ ٤٦٧، المستطرف ـ ١ ـ ٢١٣، ثمار القلوب ـ ١ ـ ٢٦١.

آخرُ:

٣١٦ فِي ٱلْمَـوْتِ مِنْ تَعَـبِ ٱلْمَذَلَّـةِ رَاحَةٌ إِنَّ ٱلشَّقِـيَّ حَيَاتُـهُ تَعْذِيبُ

آخرُ: ٣

٣١٧ وَٱلْمَـرْءُ مَا شَغَلَتْـهُ لَذَّةُ فُرْصَةٍ نَاشِـي ٱلْعَوَاقِـبِ آمِـنُ ٱلْحَدَثَانِ

٣١٨ رَأَيْتُ ٱلنَّفْسَ تَكْرَهُ مَا لَدَيْهَا وَتَطْلُـبُ كُلَّ مُمْتَنِـعٍ عَلَيْهَا[1] ٦

آخرُ:

٣١٩ إِحْفَـظْ لِسَانَـكَ أَنْ تَقُـوْلَ فَتُبْتَلَىٰ إِنَّ ٱلْبَـلَاءَ مُوَكَّلٌ بِالْمَنْطِقِ[2]

آخرُ: ٩

٣٢٠ وَٱلصَّمْـتُ أَحْسَـنُ ثَوْبٍ أَنْـتَ لَابِسُهُ كَمْ هَامَـةٍ حَذَفَتْهَـا عَثْـرَةُ بِفَمٍ[3]

آخرُ:

٣٢١ مَنْ عَفَّ خَفَّ عَلَـى ٱلصَّـدِيْقِ لِقَاؤُهُ وَأَخُـو ٱلْحَوَائِـجِ وَجْهُـهُ مَمْلُوْلُ[4] ١٢

آخرُ:

٣٢٢ وَرُبَّمَـا أَوْرَثَـتِ ٱللَّجَاجَـةُ مَا لَيْسَ لِلْمَـرْءِ إِلَيْـهِ حَاجَةٌ

---

(١) البَيْتُ لأَبِي العَتَاهية . ديوان أبي العتاهية ـ ٢٩٦، شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٩٦، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥١٨.

(٢) قِيْلَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ أبو بَكْرٍ ٱلصِّدِيقُ فِيما ذَكَرَهُ ابْـنُ عَبَّـاسٍ . مجمع الأمثال ـ ١ ـ ١٧، محاضرة الأبرار ـ ٢ ـ ٣٠٧، فرائد اللآل ـ ١ ـ ١٨، الفاخر ـ ٣٣٥، محاضرة الأبرار ـ ٢ ـ ١٧٠ .

(٣) يَقُوْلُ: وَالسُّكُوْتُ أَجْمَلُ ثَوْبٍ يَرْتَدِيهِ كلُّ إنسانٍ وَكَمْ رَأْسٍ أَبادَه عَثْرَةُ ٱللِّسانِ في كَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْهُ.

(٤) المستطرف ـ ٢ ـ ٥٩ .

آخَرُ:

٣٢٣ إنَّ ٱلْغُصُونَ إذا قَوَّمْتَها ٱعْتَدَلَتْ   وَلَنْ تَلِينَ إذا قَوَّمْتَها ٱلْخُشُبُ[1]

٣

آخَرُ:

٣٢٤ لَيْسَ بِعِلْمٍ مَا حَوَى ٱلْقِمَطْرُ   مَا ٱلْعِلْمُ إلاَّ مَا حَوَاهُ الصَّدْرُ[2]

آخَرُ:

٣٢٥ إذا لَمْ تَكُنْ حافِظاً وَاعِياً   فَجَمْعُكَ لِلْكُتبِ لاَ يَنْفَعُ[3] ٦

آخَرُ:

٣٢٦ إذا كُنْتَ فِي حَاجَةٍ مُرْسِلاً   فَأَرْسِلْ حَكِيْماً وَلاَ تُوْصِهِ[4]

٩

آخَرُ:

٣٢٧ تَرَفَّقْ إذا إسْتَنْجَزْتَ وَعْداً فَرُبَّمَا   حَمَلْتَ مِنَ الالْحَاحِ سَمْحاً عَلَىٱلْبُخْلِ[5]

آخَرُ:

٣٢٨ وَلَرُبَّمَا مَنَعَ ٱلْكَرِيْمُ وَمَا بِهِ   بُخْلٌ وَلٰكِنْ سُوْءُ حَظِّ ٱلطَّالِبِ[6] ١٢

---

(١) ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٤٤، البيان والتبيين ـ ٢ ـ ١٨٠.

(٢) البَيْتُ لِمُحَمّدَ بن بَشيرٍ. محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٤٩. القِمَطْرُ: ما تُصَانُ فِيهِ ٱلْكُتُبُ ج قَمَاطِرُ. يَقُوْلُ: لَيْسَ ٱلْعِلْمُ ما يُصَانُ وَيُحفَظُ مِن ٱلكُتُبِ بل ٱلعِلْمُ هُوَ ما يَحْفَظُهُ ٱلصَّدْرُ.

(٣) البَيْتُ لِمُحمّد بن بَشيرٍ على رِوَايَةِ ٱلراغِبِ في محاضرات الأدباء وَهُوَ لِمُحمّد بن مَحْمُودٍ ٱلبَغْدادِيِّ فيما ذَكَرَهُ صاحبُ مُعْجَمِ ٱلأدباءِ . محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٤٩، معجم الأدباء ـ ١٩ ـ ٥١.

(٤) البَيْتُ لِطَرَفَةَ بنِ ٱلْعَبْدِ ٱلْبَكرِيّ ـ ديوان طرفة ـ ٦٤ ـ شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٢٠٨، طبقات الشعراء ـ ٦١، الإعجاز والإيجاز ـ ٢٠١، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٠٣، فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢٥٦ ونَسَبَهُ الثَّعالِبِيُّ في خاصّ ٱلْخاص إلىٰ أبي ٱلْحُسَيْنِ أَحْمَدَ بنِ فَارِسٍ . خاص الخاص ـ ١٩٤.

(٥) يَقُوْلُ: إذا سَأَلْتَ ٱلْعَطاءَ مِنْ كَرِيمٍ فَتَرَفَّقْ في سُؤالِكَ لإنَّك إنَ أَلْحَحْتَ وأَلْحَفْتَ في سُؤالِكَ فَرُبَّما حَمَلْتَ ذا سَمَاحَةٍ وَكَرَامَةٍ على ٱلْبُخْلِ .

(٦) المستطرف ـ ١ ـ ٣٣ و١١٤، الشوارد ـ ١ ـ ٩٨ . يَقُوْلُ: طالَما حَرَمَ ٱلْكَرِيْمُ ٱلْعَافِيَ مِنَ ٱلْعَطاء =

آخَرُ:

٣٢٩ فَأَخْلِفْ وَأَتْلِفْ إنَّمـا ٱلْمَـالُ عارَةٌ ... وَكُلْـهُ مَعَ ٱلدَّهْـرِ ٱلَّـذِي هُوَ آكِلَهُ[1]

٣

آخَرُ:

٣٣٠ وَمَا ٱلْخِصْبُ لِلأَضْيافِ أَنْ يُكْثَرَ ٱلْقِرَىٰ ... ولَكِنَّمـا وَجْـهُ ٱلْـكَرِيْمِ خَصِيْبُ[2]

آخَرُ:

٣٣١ وَلَـمْ أَرَ كَالمَعْـرُوْفِ أَمّـا مَذَاقُهُ ... فَحُلْـوٌ وَأَمّـا وَجْهُـهُ فَجَمِيْلُ[3] ٦

آخَرُ:

٣٣٢ كَعُصْفُـوْرَةٍ فِي كَفِّ طِفْـلٍ يَسُوْمُها ... وُرُوْدَ حِياضِ ٱلْمَوْتِ والطِّفْلُ يَلْعَبُ[4]

٩

آخَرُ:

٣٣٣ وَكُلُّ كُسُـوْفٍ فِي ٱلـدَّرارِيِّ شُنْعَةٌ ... وَلٰكِنَّـهُ فِي ٱلشَّـمْسِ وَٱلْبَـدْرِ أَشْنَعُ

آخَرُ:

٣٣٤ وَقَدْ يَنْبُتُ ٱلْمَرْعىٰ عَلىٰ دِمَنِ ٱلثَّرىٰ ... وَتَبْقَىٰ حَزازَاتُ ٱلنَّفْسِ كَمَـا هِيا[5] ١٢

= وَلَيْسَ فِيهِ بُخْلٌ وَلكنَّ هذا الحِرْمانَ لِلسَّائِلِ يَعُوْدُ عَلى سُوْءِ حَظِه ولا غَيْرُ.

(١) البَيْتُ لِعَبْدِ اللّهِ بن هَمّامٍ ٱلسَّلُوْلِيِّ رغبة الآمل ـ ٥ ـ ٧٥.

(٢) البَيْتُ لإسْحاقَ بن حسان بن قوهيّ ٱلْمَعْروفِ بالْخُرَيميّ. البيان والتبيين ـ ١ ـ ١١ ، محاضرات الأُدباء ـ ٢ ـ ٦٥٤، الشعر والشعراء ـ ٢ ـ ٧٣٤، المستطرف ـ ١ ـ ١٨٤. القِرَىٰ: ما يُقَدَّمُ إلى ٱلْضَّيْفِ. (المعجم الوسيط . مادة: ق ـ ر ـ ى.).

(٣) الْبَيْتُ عَلى رِوَايَةِ أبي هلالٍ ٱلعسكريّ لِمُبَشِّرِ بن هُذَيْلِ ٱلشَّمْخيّ وعلى روايةِ ٱلأمالي لِلقالي لِهُذَيلِ ابن مَيْسَرٍ ٱلْفَزارِيِّ ديوان المعاني ـ ١ ـ ٩٠ الأمالي للقالي ـ ١ ـ ٣٩ . البيان والتبيين ـ ٣ ـ ١٩٩، المستطرف ـ ١ ـ ٣٢.

(٤) يَسُوْمُها : يُكَلِّفُها.

(٥) البَيْتُ لِزُفَرِ بن ٱلحارثِ الكِلابيّ ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٠٠، محاضرات الأُدباء ـ ١ ـ ٢٤٠، مروج =

آخَرُ:

٣٣٥ وَقَدْ تُخْرِجُ الحَاجاتُ يا أُمَّ مالِكٍ كَرائِمَ مِنْ ربٍّ بِهِنَّ ضَنِيْنُ[1]

٣ آخَرُ:

٣٣٦ إذا تَمَّ أَمْرٌ بَدَا نَقْصُهُ تَوَقَّعْ زَوالاً إذَا قِيْلَ تَمْ[2]

آخَرُ:

٣٣٧ كُلُّ أَمْرٍ تَنَاهَىٰ تَواهَىٰ وَٱنْتِقَاصُ ٱلْبُدُوْرِ عِنْدَ ٱلتَّمامِ[3] ٦

آخَرُ:

٣٣٨ أَرَى أَلْفَ بانٍ لاَ يَقُوْمُ بِهَادِمٍ فَكَيْفَ بِبَانٍ خَلْفَهُ أَلْفُ هادِمِ

٩ آخَرُ:

٣٣٩ أَوْرَدَهَا سَعْدٌ وَسَعْدٌ مُشْتَمِلْ يَا سَعْدُ مَا تُرْوَىٰ بِهٰذاك ٱلإبِلْ[4]

يُضْرَبُ لِمَنْ يُرِيدُ بُلُوْغَ حَاجَتِه مِنْ غَيْرِ تشْمِيْرٍ وَٱجْتِهادٍ

= الذَّهب ٣ ـ ٩٦، الأغاني ـ ٨ ـ ٢٩٧ و١٩ ـ ١٩٧. الحَزاز: أَلَمٌ يحُزُّ في ٱلْقَلبِ مِنْ وَجَعٍ أَوْ غَيْظٍ أو خَوْفٍ. (المعجم الوسيط. مادة: ح ـ ز ـ ز).

(١) البَيْتُ لأبي ٱلْحَسَنِ عليِّ بنِ أَحمَدَ بنِ عليِّ بن سَلَّكَ الغالي. وفيات الأعيان ـ ٣ ـ ٣١٦، محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٦٣٨ و٢ ـ ٤٧١، معجم الأدباء ١٢ ـ ٢٢٩. يُخَاطِبُ ٱلشاعِرُ أُمَّ مالِكٍ وَيَقُوْلُ لَهَا: في بَعْضِ ٱلأحيانِ تُخرِجُ ٱلحَاجاتُ ٱلنَّفِيْسَ مِنَ ٱلأشياءِ مِنْ صاحِبِها ٱلَّذي يَبْخَلُ عليها.

(٢) ٱلْبَيْتُ مَنْسُوْبٌ إلىٰ أبي بَكْرٍ مُحَمّدِ بنِ ٱلعَبّاسِ ٱلخوارَزميّ ـ محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٥٠ و٤ ـ ٣٨٨، الصناعتين ـ ٢٩، يتيمة الدهر ـ ٤ ـ ٢٢٦، المستطرف ١ ـ ٢٣.

(٣) تَواهَيْ تَراخَيْ وتَخرَّقَ. ولَمْ أَجِدْ في مُعْجَمٍ مِنَ ٱلمعاجِمِ المُعْتَبرَةِ بأَن نُقِلَ (وهِيَ) إلى بابِ ٱلتَفاعُلِ. يَقُوْلُ: كُلُّ أَمْرٍ إذا بَلَغَ نِهايَتَهُ تَراخَىٰ وفَتَرَ كَمَا أَنَّ ٱلْقَمَرَ إذا بَلَغَ مَرْتَبَةَ ٱلْبَدْرِ يَنْتَقِصُ.

(٤) ٱلْبَيْتُ لِمالِكِ بن زَيدِ مَناةَ. يُضْرَبُ لِمَن يُرِيدُ ٱلْمُرادَ بلا تَعَبٍ. مجمع الأمثال. ٢ ـ ٣٦٤. فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٣٢٣.

آخرُ:

٣٤٠ وَمَـا يَنْفَـعُ ٱلْجَرْبَـاءَ قُرْبُ صَحِيحَةٍ إِلَيْهَـا ولٰـكِنَّ ٱلصَّحِيْحَـةَ تَجْرَبُ

آخرُ: ٣

٣٤١ إذا كُنْـتَ فِي دارٍ وَحَاوَلْـتَ تَرْكَهَا فَدَعْهـا وَفِيْهَـا إنْ رَجَعْـتَ مَعَادُ

آخرُ:

٣٤٢ يُخْـرِجُ أَخْبَـارَ ٱلْفَتَـىٰ جَلِيْسُهُ رُبَّ ٱمْـرِىءٍ جاسُوْسُـه أَنِيْسُهُ[1] ٦

آخرُ:

٣٤٣ تَكَاثَـرَتِ ٱلظِّبَـاءُ عَلَـىٰ خِداشٍ فَمَـا يَدْرِيْ خِداشٌ مَا يَصِيْدُ

آخرُ: ٩

٣٤٤ يُوَاسِي ٱلْغُرابَ ٱلذِّئْـبُ فِي كُلِّ صَيْدِهِ وَمَـا صادَهُ ٱلْغِرْبَانُ فِي سَعَفِ ٱلنَّخْـلِ[2]

آخرُ:

٣٤٥ مَطِيَّةُ ٱلضَّيْـفِ عِنْـدي تِلْـوُ صاحِبِهَا لَنْ تُكْرِمَ ٱلضَّيْفَ حَتَّـىٰ تكْرِمَ ٱلْفَرَسا[3] ١٢

آخرُ:

٣٤٦ إنّ ٱلْعَـدُوَّ وَإِنْ أَبْـدَىٰ مُسَالَمَةً إذا رَأَىٰ مِنْـكَ يَوْمـاً فُرْصَـةً وَثَبَا[4]

---

(١) متنبي وسعدي ـ ١٩٣.

(٢) مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٦٠، المستطرف ـ ١ ـ ٣٣.

(٣) المستطرف ـ ١ ـ ص ١٨٣.

(٤) المستطرف ـ ١ ـ

آخَرُ:

٣٤٧ إنَّ ٱلْعَـداوَةَ تَلْقَاهَـا وَإن خَفِيَتْ كَالْعُـرِّ يَكْمُـنُ حِيْنـاً ثُمَّ يَنْتَشِرُ[١]

٣

آخَرُ:

٣٤٨ وَإنَّـك لاَ تَرَىٰ طَرْداً لِحُرٍّ كَإلحـاقٍ بِهِ طَرَفَ ٱلْهَوانِ[٢]

آخَرُ:

٣٤٩ وَحَـلاَوَةُ ٱلـدُّنْيا لِجَاهِلِها وَمَـرارَةُ ٱلـدُّنْيا لِمَـنْ عَقَلاَ[٣]

٦

آخَرُ:

٣٥٠ غُبَـارُ قَطِيْعِ ٱلشَّـاءِ فِيْ عَيْنِ ذِئْبِهَا إذا ما ٱقْتَفَـىٰ آثارَهُـنَّ ذَرورُ[٤]

آخَرُ:

٩

٣٥١ إمَّـاذُ نَابـىٰ وَلاَ تَعْبَـأْ بِمَنْقَصَةٍ أوْ قِمَّةَ ٱلرَّأْسِ وَٱحْذَرْ إنْ تَكُنْ وَسَطا[٥]

---

(١) شِعْرُ الأخطلَ . ـ ١٠٥، خاص الخاص ـ ١٠٦، الإعجاز والإيجاز ـ ١٥٠، رغبة الامل ـ ٦ ـ ٩٩، طبقات الشعراء ـ ١١٥. العُرُّ : الجَرَبُ. (المعجم الوسيط. مادة : ع ـ ر ـ ر). يَقُوْلُ: إنَّ ٱلْعَداوَةَ إنْ خَفِيتْ حِيناً فأنَّها تَبْدُو وَتَظْهَرُ وَأَنْتَ تَلْقَاهَا كَما إنَّ ٱلْجَرَبَ يَخْتَفِي حِيناً ثُمَّ يَنْتَشِرُ وَيَشِيْعُ.

(٢) يَقُوْلُ: إنَّكَ إذا نَظَرْتَ إلىٰ ٱلْحُرِّ بِعَيْنِ ٱلْهَوانِ وَٱلْحَقارَةِ فَهَذا يَكْفِي أن يُطرَدَ ٱلْحُرُ وَيُعْرِضَ.

(٣) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٨٣.

(٤) القَطِيْعُ: الطَّائِفَةُ مِنَ ٱلْغَنَم (المعجم الوسيط. مادة: ق ـ ط ـ ع). الشَّاءُ: جَمْعُ الشَّاةِ: الواحِدَةُ مِنَ ٱلضَّأنِ وَٱلْمَعْز. (المعجم الوسيط . مادة : ش ـ و ـ هـ). الذَّرُورُ: ما يُذَرُّ في ٱلْعَيْنِ وَعَلىٰ ٱلجُرْحِ مِنْ دَواءٍ يابِسٍ (المعجم الوسيط. مادة. د ـ ر ـ ر) يَقُوْلُ: الغُبارُ مِنَ الشِّياهِ الَّتي يَتْبَعُ آثارَها ٱلذِّئْبُ يَبْدُو ويَظْهَرُ في عَيْنِ ٱلذِّئْبِ كَالدَّواءِ الَّذي يُذَرُّ في العَيْنِ شِفاءً. يُضْرَبُ لِتَحمُّل مَشَقَّةٍ في ٱلحُصُولِ عَلىٰ ٱلْمَقْصُودِ.

(٥) يقول: يَنْبَغي لِلأنْسانِ أنْ يَخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ أكْمَلَهُ وأحْسَنَهُ. يَعني أنَّ الإنسانَ إمّا أن يَكونَ ناقِصاً وَلا يُبالِيَ بِنُقْصَانِ. أوْ أنْ يكونَ على قِمَّةِ ٱلجَبَلِ ولكنْ يَجِبُ عَلَيْهِ أنْ يَحْذَرَ أنْ يَكُونَ في وَسَطِ ٱلنُّقْصَانِ وَٱلْكَمالِ.

آخَرُ:

٣٥٢ إذا أَرْضَعْتَهـا بِلِبـانِ أُخْرىٰ أَضَـرَّ بِهَـا مُشَـارَكَةُ الرَّضَاعُ[١]

يُضْرَبُ لِمَنْ يَجْعَلُ فِي حَاجَتِهِ سَفَرَين ٣

آخَرُ:

٣٥٣ إذا ٱعْتَذَرَ ٱلْجَانِي مَحَا ٱلْعُـذْرُ ذَنْبَهُ وَكُلُّ ٱمْرِىءٍ لاَ يَقْبَـلُ ٱلْعُـذْرَ مُذْنِبُ

آخَرُ: ٦

٣٥٤ وإذا أَسَـأْتَ إلىٰ ٱلْمُسِيءِ فَكَيْفَ تُعْـرَفُ بالتَّفَضُّلْ

آخَرُ:

٣٥٥ رَأَيْتُ حَيَاةَ ٱلْمَـرْءِ تُرْخِصُ قَدْرَهُ فإنْ مَاتَ أَغْلَتْـهُ ٱلْمَنَـايَا ٱلْطَّوائِحُ[٢] ٩

آخَرُ:

٣٥٦ كَمَـا يُخْلِقُ ٱلثَّـوْبَ ٱلْجَـدِيْدَ ٱبْتِذالُهُ كَذا تُخْلِـقُ ٱلْمَـرْءَ ٱلعُيُوْن ٱلنَّواظِرُ

آخَرُ: ١٢

٣٥٧ إنَّ ٱلسَّمَـاءَ إذا لَمْ تَبْـكِ مُقْلَتُها لَمْ تَضْحكِ ٱلأَرْضُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ ٱلزَّهَرِ[٣]

آخَرُ:

٣٥٨ لَقَـدْ هَاجَ ٱلْفَـراغُ عَلَيْكَ شُغْلاً وَأَسْبَـابُ ٱلْبَـلاَءِ مِنَ ٱلْفَـرَاغِ ١٥

---

(١) المستطرف ـ ١ ـ ١١٤.

(٢) الشوارد ـ ١ ـ ١٣٣.

(٣) الشوارد ـ ١ ـ ٢١٠.

آخَرُ:

٣٥٩ تَقُولُ سُلَيْمَى لَوْ أَقَمْتَ لَسَرَّنا ... وَلَمْ تَدْرِ أَنِّي لِلْمُقَامِ أَطُوفُ[1]

آخَرُ:

٣٦٠ لاَ تَجُدْ بِالْعَطَاءِ فِيْ غَيْرِ حَقٍّ ... لَيْسَ فِيْ مَنْعِ غَيْرِ ذِي ٱلْحَقِّ بُخْلُ[2]

آخَرُ:

٣٦١ الفَقْرُ فِي أَوْطَانِنَا غُرْبَةٌ ... وَٱلمَالُ فِي ٱلْغُرْبَةِ أَوْطَانُ[3]

آخَرُ:

٣٦٢ الفَقْرُ يُزْرِيْ بِأَقْوَامٍ ذَوِي حَسَبٍ ... وَقَدْ يُسَوِّدُ غَيْرَ ٱلسَّيِّدِ ٱلْمَالُ[4]

آخَرُ:

٣٦٣ كُلُّ ٱلنِّداءِ إذا نادَيْتُ يَخْذُلُني ... إلاَّ نِداءُ إذا نادَيْتُ يا مالِي[5]

آخَرُ:

٣٦٤ صَاحِبُ ٱلْحَاجَةِ أَعْمَىٰ لاَ يَرىٰ إلاَّ قَضَاها[6]

---

(١) البيتُ لعُرْوَةَ بنِ الوَرْدِ ـ شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ١١ ، الموازنة ـ ١ ـ ٧٨ ، رغبة الامل ـ ٢ ـ ٢٦٢ ، الصناعتين ـ ٢٢٠ ـ ٢٢٤ .

(٢) يقول: لا تُعْطِ ٱلاحْسانَ وَٱلحِباءَ إلاّ في ٱلْحَقِّ فإنَّ مَنْعَكَ ٱلْعطاءَ في غَيْرِ ٱلْحَقِّ لا يُعدّ بُخلاً .

(٣) البَيْتُ لأبي مُحَمّد بنِ ٱلْحَسَنِ ٱلزَّبيديّ النَحْويُّ ٱللُّغَوِيُّ ـ يتيمة الدهر ـ ٢ ـ ٧١ ، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٩٣ ، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٥٣ .

(٤) يَقُوْلُ: إنَّ ٱلفقْرَ يَحْتَقِرُ وَيضَعُ أقواماً ذوي أحسَابٍ وَقَدْ يَجْعَلُ المالَ ٱلمَسُوْدَ سَيِّداً .

(٥) هذا مِنْ قَوْلِ أُحَيْحَةَ . فرائد اللآلِ ـ ٢ ـ ١٢٠ . يَقُوْلُ: إنَّ ٱلمالَ هُوَ الَّذي يُجِيْبُ عَنْ نُدائي إذا نادَيْتُهُ وَغَيْرُ مالي لا يُلَبّي دَعوتي ولا يَنْصرني .

(٦) يَقُوْلُ: إنَّ صاحِبَ ٱلْحاجَةِ أَعْمى لا يرى غَيْرَ قَضاءِ حاجَتِهِ .

آخَرُ:

٣٦٥ رَأى ٱلْأَمْـرَ يُفْضِـيْ إلَـىٰ آخِرٍ فَصَيَّـرَ آخِـرَهُ أوَّلاَ

آخَرُ: ٣

٣٦٦ مَنْ ذَمَّ مَنْ كَانَ كُلُّ ٱلنَّـاسِ يَحْمَدُهُ فإنَّمَـا يَرْبَـحُ ٱلتَّكْذِيْـبَ وَٱلتَّعَبا[1]

آخَرُ: ٦

٣٦٧ وَقَدْ كَانَ حُسْنُ ٱلظَّـنِّ بَعْضَ مَذَاهِبِي فَـأَدَّبَنــي هَذا ٱلزَّمَـانُ وَأَهْلُه

---

(١) يَقُوْلُ: الَّذي يَذُمُّ مِنَ النَّاسِ أَحَداً يَحْمَدُهُ ٱلنَّاسُ كُلُّهم فَهُوَ لا يَرْبَحُ مِنْ فِعْلِهِ هذا إلاّ التكْذِيبَ وَٱلْعَنَاءَ لأَنَّهُ أَتْعَبَ نَفْسَه وَجَعَلَ ٱلنَّاسَ يُكَذِّبونَ قَوْلَه.

فصل پنجم

در حکمتهای دنیوی و آن تهذیب اخلاق و حقائق امور است

امرؤالقیس گفته :

۲۴۶ـ در آفاق بسیار گردش نمودم تا اینکه از (بدست آوردن) غنیمت به‌بازگشت راضی شدم.

دیگری گفته :

۲۴۷ـ امید داشتم که پادشاه برگردم ولی اکنون امیدم بجایی رسیده است که در حال تسلیم بازگشت کنم.

نابغه گفته :

۲۴۸ـ دوستی که پراکندگی او را به‌جمعیت مبدل نکنی (عیوب او را تحمل نکنی) نتوانی برای خود باقی گذاری زیرا کدام یك از مردان مهذب و بی‌عیب است؟

وسخن کثیر بدان نزدیك است :

۲۴۹ـ کسی که دیده از (عیب) دوست خویش فرو نبندد و از برخی عیب او چشم‌پوشی نکند از دنیا می‌رود در حالی که عتاب کننده‌است.

و او گفته :

۲۵۰ـ کسی که با رنج فراوان هرلغزشی را جستجو کند آنرا بدست می‌آورد و دوستی بـرای او در طول روزگار، سالم (از عیب) باقـی نمی‌ماند.

یزید بن محمد باهلی گفته :

۲۵۱ـ کیست که همه خـویشهایش پسندیده باشد و راضی کند؟ فضیلت انسان را همین بس که عیبهای او شمرده شود.

أوس بن حجر گفته :

۲۵۲ـ هرگاه تو از نادانی و ناسزا روی برنگردانی، یا صاحب حکمتی را نشانه رفته‌ای و یا اینکه نادانی، ترا آماج تیر خویش کرده‌است.

بشاربن برد گفته :

۲۵۳ـ هرگاه تو بارها با خس و خاشاك آب ننوشی تشنه می‌مانی و کدام یك از مردم است که آبشخورهایش صاف و پاکیزه باشد ؟

کعب بن زهیر گفته :

۲۵٤ـ هرکه مردم را به‌مذمت خویش فراخواند پس آنها او را به‌حق وباطل سرزنش کنند.

واین سخن بحتری بدان نزدیك است :

۲۵۵ـ هرگاه بخشنده را از اندازۀ توانش بیرون آوری، پس پاره‌ای از اخلاق فرومایه در تو راه یافته است.

واین سخن صالح بن عبدالقدوس :

۲۵٦ـ هرگاه به‌انسانی ستم کنی پس از دشمنی او حذرکن زیرا کسی که خارکشت کند حاصلش را انگور برندارد.

زهیر بن أبی‌سلمی گفته :

۲۵۷ـ کسی که از کناره‌های نیزه‌های کوچك سرکشی نماید، پس فرمانبرداری کند ازبالای‌نیزه‌ها که خود سرنیزه‌های بلندی برآنها سوارشده است (یعنی آنکه به‌صلح تن درندهد جنگ او را رام کند).

الزجاج: جمع زج: آهن تیزی که در پایین نیزه است. عالیةالرمح: سرنیزه تا یك سوم نیزه. لهذم: سرنیزه بران.

معنی: کسی که سخن نرم نگوید سخن درشت گوید. و نظیر آن سخن عامه است که گویند: هرکه به‌حکم موسی تن درندهد بـه‌حکم فرعون راضی شود.

و اوراست همچنین :

۲۵۸ـ کسی که با سلاح خود از چشمهٔ شرف و آبروی خویش دفاع نکند نابود گردد و هرکه با مردم ستم روانداردبراو ستم کنند.

و اوراست :

۲۵۹ـ هرکه در کارهای بسیاری با مردم به‌مدارا رفتار نکند بـا دندانها بریده شود و زیرپا لگدمال گردد.

و اوراست :

۲٦۰ـ کسی که برای حفظ آبرو و شرفش نیکی کند، آبرویش فراوان گردد و هرکه از دشنام نپرهیزد دشنام داده شود.

و اوراست :

۲٦۱ـ هرخویی که نزد انسان باشد دانسته می‌شود و اگر گمان کند که آن پنهان می‌ماند یا نمی‌ماند برمردم آشکار می گردد.

نابغهٔ جعدی گفته است :

۲٦۲ـ درآن بردباری که برایش خشمی نباشد تا پاکیزگی آنرا از آلودگی نگاه دارد خیری نیست.

خریمی در همین معنی گفته است :

۲٦۳ـ خردمندی و بردباری را در برخی از جایها خواری می‌بینم و

در برخی دیگر عزتی می‌یابم که کنندهٔ آنرا سرور می‌کند.

متنبی در این معنی گفته است :

۲٦٤ـ از خردمندی و بردباری است که در برابر آن نادانی بکاربندی هر گاه که در (بکاربستن) خردمندی و بردباری، راههای ستم باز و فراخ باشد.

دیگری در این معنی گفته است :

۲٦٥ـ می‌پندارم که خردمندی، قوم مرا به‌طمع بستن درمن کشانیده است (بهمین خاطر) گاهی مرد خردمند می‌خواهد که نادان باشد.

حسان بن ثابت گفته :

۲٦٦ـ چه بسیار خردی که تهیدستی آنرا تباه کرده است وچه بسیار جهالتی که نعمت و ثروت آنرا پوشانده است.

وسخن بستی به‌این قول نزدیك است :

۲٦٧ـ سحبان وائل، بی‌سرمایه چون سحبان باقل، در گفتار، ناتوان است و سحبان باقل با ثروت و توانگری، سحبان وائل جلوه کند.

زهیر گفته :

۲٦٨ـ پرده پوشی در برابر کارهای زشت است. کسی ندیده است که ترا در کار نیك، پرده پوشی باشد.

و سخن یکی از شاعران بدان نزدیك است :

۲٦٩ـ اگر هرچه که نهانش برتو ظاهر می‌گردید، نیکو مـی‌بود پس سخن از آن به‌آشکار گفته می‌شد.

وهمچنین زهیر راست:

۲٧٠ـ هرچه‌را که در امروز است و دیروز بوده است می‌دانم ولی‌از

دانستن آنچه‌که فردا خواهد بود نابینایم.

طرفه گفته است :

۲۷۱ـ روزگار بزودی آنچه را که نمی‌دانی برتو آشکار خواهدکرد وخبرها راکسی‌که از او توشه برنگرفته‌ای پیشِ تو خواهد آورد.

ومانند آن است این سخن ابن شرف قیروانی :

۲۷۲ـ دربارهٔ خبر از مردم و روزگار مپرس زیرا آندو خود خبرها را آهسته و به‌تدریج به‌تو بازگو خواهند کرد.

همچنین طرفه راست :

۲۷۳ـ ستم خویشاوندان برانسان سوزناکتر از ضربهٔ شمشیر هندی است.

علی بن زید گفته است :

۲۷۴ـ اگر حلق من به‌غیر آب گلوگیر شود مانندگلوگیری باشم‌که با نوشیدن آب، گلوی خودرا اندك اندك بازکنم.

اعتصار: نوشیدن آب اندك اندك تا گلوگیری برطرف شود.

دیگری دراین معنی گفته :

۲۷۵ـ هرکه به‌توشه گلوگیر شود گلوگیری خودرا با آب بازکند پس چه‌کند آنکس‌که به‌آب گلوگیر شده است؟

اعشی گفته است :

۲۷۶ـ مانند بزکوهی روزی برصخره‌ای شاخ زند تا آنرا بشکنـد پس او صخره را زیان نرسانده است بلکه شاخ خودرا سست‌گردانیده‌است.

این مثل آورده می‌شود برای آنکه می‌خواهد با کسی‌کـه از وی

نیرومندتر است دشمنی و عناد ورزد تا او را زیانی رساند ولی خود ضرر می‌بیند.

ممزق عبدی گفته :

۲۷۷ـ اگر خوردنی باشم، پس تو خورندهٔ من باش و گرنه مرا دریاب پیش از آنکه قطعه قطعه شوم.

اضبط بن قریع گفته :

۲۷۸ـ گاهی مال را گرد آورد آنکسی‌که آنرا نمی‌خورد و گاهی مال را خوردکسی‌که آنرا گرد نکرده است.

ابوذؤیب هذلی گفته :

۲۷۹ـ با شکیبایی خویش به‌شماتت‌کنندگان بازگو می‌کنم‌که من در حوادث زمانه تزلزل و پریشانی ندارم.

عبد بن طیب گفته :

۲۸۰ـ هرگاه از (انجام) کاری ناتوان باشی آنرا رهاکن و از آن به‌کاری‌که می‌توانی روی‌آور.

خنساء گفته است :

۲۸۱ـ آنکه به‌پندارد کسی‌که به‌دیدار جنگ می‌رود به‌مصیبتی‌گرفتار نخواهد شد، پس گمانی از روی ناتوانی‌کرده است.

قطامی گفته :

۲۸۲ـ بهترین‌کار آنستکه در پیش روی‌داری و آغاز کننده‌ای، نه‌آن کاری‌که تودنباله‌رو آن باشی.

و اوراست :

۲۸۳ـ گاهی درنگ کننده برخی حاجت خویش را بدست می‌آورد و

گاهی‌هم بر شتاب‌کننده، لغزش باشد.

و اوراست :

۲۸٤ـ چه‌بسا بخاطر تأنی، از قومی حاصل کوششان از دست رود واگر شتاب کنند دوری اندیشی باشد.

نعمان بن منذر گفته :

۲۸۵ـ آن سخن‌گفته شده است چه راست باشد و چه دروغ. پس چه پوزش می‌طلبی از سخنی‌که‌گفته شده است.

ابن مفرغ گفته :

۲۸٦ـ بنده را به‌عصا زنند (ادب‌کنند) و آزاده را ملامت کفایت کند.

ابن‌درید این معنی را در مقصوره خود از این بیت برگرفته وبزودی ذکرش در ابیات او خواهد آمد، اگر خداوند والا بخواهد.

فرزدق گفته :

۲۸۷ـ شکایت کننده‌ای‌که جامه پوشیده، نزد تو آید مانند شفیعی نیست‌که سربرهنه‌آید (یعنی‌گاهی شکایت زن از مرد نافذتر است).

بشاربن برد گفته :

۲۸۸ـ سوی برجای نشینده، حاجات بی‌شمارش به‌اندازه ریگهای بیابان روی آورد با آنکه کوششی نکرده است و گاهی تلاش رنج‌برنده به‌ناامیدی دچار گردد.

سلم بن عمرو گفته :

۲۸۹ـ کسی‌که مردم را مراقب خود به‌بیند و از آنها احتیاط کند از

اندوه بمیرد و آنکه گستاخ باشد به‌لذت و خوشی دست‌یابد.

و اوراست :

۲۹۰ـ از مرد دربارهٔ اخلاقش مپرس زیرا در چهرهٔ او گواهی از این نشانه است.

صالح بن عبدالقدوس گفته :

۲۹۱ـ بدترین بخششها آنستکه تو آنرا به‌ستایش و مزد و اجـر ببخشی.

ابونواس گفته :

۲۹۲ـ شوخی و هزلی‌که بکاربستی به‌جد مبدل شد و چه‌بسا جدی که شوخی و بازی آنرا در پی آورده است.

منصور نمری گفته :

۲۹۳ـ کسی را که در دوستی او تردید کرده‌ای بازخواست‌کم‌کن زیرا دوستی و محبت با پیکار و جدال بدست نمی‌آید.

أشجع سلمی گفته :

۲۹٤ـ خویشآوند تو کسی است‌که چشمش با تو مناجات می‌کند و برای‌کسی که به‌زیر خاك است خویشآوندی نیست.

خریمی گفته :

۲۹٥ـ برای رسیدن به‌بخشش، هردلی را گردنه‌ای است‌که آنـرا فرازی درشت و سراشیبی هموار است.

دیگری گفته :

۲۹٦ـ ستایشهارا، جویندگانش با چیزی چون بخشندگی و چهره گشاده به‌دست نیاورده‌اند.

دیگری گفته :

۲۹۷ـ چون کسی را به‌میهمانی خوانی (حق ضیافت را) رها و تباه مکن و آنگاه‌که به‌میهمان ناخوانده (شب آینده) برخورد نمودی پس ماحضر (از پذیرایی) کفایت است.

دیگری گفته :

۲۹۸ـ هردودی راکه می‌بینی دنبال مکن زیرا آتش‌گاهی‌هم برای داغ نهادن برافروخته می‌شود.

دیگری گفته :

۲۹۹ـ انسانی را ستایش مکن مگر اینکه او را بیآزمایی و اورا پیش از آزمودن سرزنش منما.

دیگری گفته :

۳۰۰ـ میانۀکارها را بجوی زیرا این امر رستگاری است و نه بر مرکبی بسیار رام، سوار شود ونه‌سرکش.

دیگری گفته :

۳۰۱ـ به‌کسی‌که چاه نابودی می‌کند بگوی: که نردبان برای دوپایت آماده کن (زیرا خود در چاه خواهی افتاد).

دیگری گفته :

۳۰۲ـ کسی‌که برای بدی چاهی به‌دیگری حفرکند شب‌را به روز آورد درحالیکه بناگزیر خود در آن فروافتد.

دیگری گفته :

۳۰۳ـ چون میانجی، همۀکوشش خودرا بکار بندد اگرچه توفیق نیابد، پس سپاسگزاری براو واجب باشد.

دیگری گفته :

۳۰٤ــ برمن است که کوشش کنم و بدست‌آوردن‌توفیق، دیگر برعهدهٔ من نمی‌باشد.

دیگری گفته :

۳۰۵ــ آنگاه‌که از هوس سرنتابی، هوس ترا به‌برخی از کارهـا می‌کشاند که علیه تو در آن سخن می‌گویند.

دیگری گفته :

۳۰٦ــ عتاب مرد، دیگری را سودی نباشد آنگاه‌که برای مرد خردی نباشدکه او را عتاب کند.

دیگری گفته :

۳۰۷ــ بی‌گمان در سخنِ کنایه، برای خردمند، صراحت گفتار است.

دیگری گفته :

۳۰۸ــ هرکه را پدر و مادر ادب نکنند، پس شب و روز او را ادب نمایند.

دیگری گفته :

۳۰۹ــ به‌نادانی و خردمندی نظر مکن بلکه به‌روی آوردن و پشت کردن بخت بنگر.

دیگری گفته :

۳۱۰ــ هرانسانی در پیش خود خردمند است، ای‌کاش می‌دانستم پس نادان کیست؟

دیگری گفته :

۳۱۱ـ تقدیرها بی‌گمان هنگامی‌که یاری‌کند ناتوان را به(درجهٔ) دوراندیش رساند.

دیگری گفته :

۳۱۲ـ هنگامی‌که بخت انسان در چیزی روی آورنده باشد، سببها برای او از هرسویی فراهم‌آید.

دیگری گفته :

۳۱۳ـ چشم رضا و خشنودی از (دیدن) هرعیبی ناتوان است ولی دیدهٔ خشم بدی‌ها را آشکار می‌کند.

دیگری گفته :

۳۱٤ـ از باطن به‌ظاهر پی‌برده می‌شود، هرجاکه دود است پس همانجا شعلهٔ آتش باشد.

دیگری گفته :

۳۱۵ـ چه‌بسا نابینا به‌حالت خویش شادمان شود زیراکه او از نامبارکی یك چشمی بودن نجات یافته است.

دیگری گفته :

۳۱٦ـ در مرگ، از رنج خواری، آسودگی است زیراکه بدبخت، زندگانیش‌هم عذاب و دردمندی است.

دیگری گفته :

۳۱۷ـ انسان تا زمانی‌که لذت مهلت (عمر) او را مشغول می‌کند از عاقبتها، سرمست و غافل و از حادثه ایمن و آسوده است.

دیگری گفته :

۳۱۸ـ می‌بینیم که نفس آنچه را که در پیش اوست ناپسند می‌دارد و جستجو می کند هرچه را که (رسیدن بدان) براو دشوار و محال است.

دیگری گفته :

۳۱۹ـ زبانت‌را نگاه‌دار از اینکه بگویی و گرفتار شوی زیرا بی گمان (پدیدآمدن) بلا بازبسته به‌گفتار است.

دیگری گفته :

۳۲۰ـ خاموشی بهترین جامه‌ای است که تو پوشندهٔ آنی و چه‌بسا سری که لغزش زبان آنرا برزمین افکنده است.

دیگری گفته :

۳۲۱ـ هر که پاکدامنی کند، دیدار او بردوست سبك گردد و صاحب حاجتها، چهره‌اش ملول و دلتنگ است.

دیگری گفته :

۳۲۲ـ چه‌بسا ستیزه‌گری، چیزی را به‌ارث‌گذارد که انسان بدان نیازی ندارد.

دیگری گفته :

۳۲۳ـ شاخه‌ها را هرگاه که راست‌گردانی، بی‌گمان راست شود ولی چوبها را آنگاه که راست‌گردانی هرگز نرم نشود.

دیگری گفته :

۳۲۴ـ آنچه را که کتاب‌دان دربردارد دانش نیست بلکه علم جز چیزی که سینه آنرا در خود جای داده است نمی‌باشد.

دیگری گفته :

۳۲۵ـ آنگاه که حفظ کننده و نگهدارنده نباشی پس گردآوری کتابها ترا سودی نمی‌رساند.

دیگری گفته :

۳۲۶ـ هرگاه از پی‌حاجتی رسولی را گسیل کنی پس صاحب‌حکمتی را روانه کن و دیگر سفارشی مسپار.

دیگری گفته :

۳۲۷ـ نرمی و مهربانی کن هرگاه که بخواهی وعده‌ای را وفا نمایند زیرا چه‌بسا پافشاری، بخشنده را بربخل وادار کند.

دیگری گفته :

۳۲۸ـ چه بسا بخشنده محروم کند با آنکه در او خست و بخلی نیست ولی (انگیزهٔ این امر) بداقبالی خواهنده است.

دیگری گفته :

۳۲۹ـ به‌بخشای وانفاق کن زیرا که مال عاریت است و مال را بخور با گذشت روزگاری که خورندهٔ آنست.

دیگری گفته :

۳۳۰ـ فراوانی و برکت برای میهمانان آن نیست که پذیرایی بسیار کنند ولی (شادمانی) چهرهٔ بخشنده، خود برکت و فراخی است.

دیگری گفته :

۳۳۱ـ چیزی را مانند نیکی و احسان ندیده‌ام. اما طعم آن شیرین است و چهره‌اش زیباست.

دیگری گفته :

۳۳۲ـ (حال او) مانند گنجشکی در دست کودکی است که طفل او را به‌ورود به‌آبشخور مرگ وادار می‌کند در حالی‌که خود ببازی می‌پردازد (یعنی گنجشک در حال مرگ است ولی طفل بی‌خیال وفارغ از هرچه ببازی مشغول است).

دیگری گفته :

۳۳۳ـ هرگرفتگی در ستاره‌های درخشان زشت است ولی این امر در خورشید و ماه شب چهارده زشت‌تر است.

دیگری گفته :

۳۳٤ـ گاهی گیاه و علف برکنار ویرانه‌های خاك می‌روید وسبز می‌شود چنانکه درد و خشم‌های نفس، برجای می‌ماند همچنانکه بوده است (یعنی خشم دیرینه برجای می‌ماند).

دیگری گفته :

۳۳٥ـ ای ام مالك گاهی حاجتها، چیزهای گرانبها را از کف صاحبش که به‌آنها بخل می‌ورزد بیرون می‌آورد.

دیگری گفته :

۳۳٦ـ چون کاری تمام گردد نقصانش پدید آید، پس زوال آنرا منتظر باش آنگاه که گویند آن‌کار تمام گشت.

دیگری گفته :

۳۳۷ـ هرکاری‌که به‌انتهاء رسد سست شود (چنانکه) کاستی ماههای شب چهارده بهنگام تمامیش پدید آید.

دیگری گفته :

۳۳۸ـ می‌بینیم که هزار بناکننده نتوانند یك ویرانگر را بپادارند پس چگونه باشد حال یك بناکننده که به‌دنبالش هزار ویرانگر باشد.

دیگری گفته :

۳۳۹ـ سعد، شتران را به‌آبشخور درآورد درحالی‌که جامهٔ خـواب به‌تن‌کرده و خوابیده است. ای سعد نتوانی این شتران را سیراب‌کنی.
این بیت را مثل زنند دربارهٔ کسی‌که می‌خواهد بدون آمادگی و کوشش، حاجت، خودرا برآورده نماید.

دیگری گفته :

۳۴۰ـ شترگر را نزدیکی شتر تندرست سودی نمی‌رساند ولیکـن شتر سالم نیز به‌گری مبتلا شود.

دیگری گفته :

۳۴۱ـ هرگاه درخانه‌ای باشی و خواهی از آن جدا شوی پس آنرا رهاکن آنگاه‌که برگردی و برای تو در آن جای بازگشت باشد.

دیگری گفته :

۳۴۲ـ اخبار جوان را همنشین بیرون می‌آورد و آشکار مـی‌کند و چه‌بسا انسان، همدمش جاسوس اوست.

دیگری گفته :

۳۴۳ـ آهوان برگرد خداش انبوه شده است وحال آنکه خـداش نمی‌داندکه چه صید کند.

دیگری گفته :

۳۴۴ـ گرگ در هرشکاری زاغ را یاری می‌کند وحال آنکه چیزی

را که زاغان شکار می کنند میان برگ درختان خرماست (هنگامی که گرگ آهنگ شکار کند زاغ از بالا به‌دنبال گرگ به‌پرواز درمی‌آید تا هرچه از شکار گرگ برجای ماند تناول کند). این مثل در مخالفت میان دو تن بکار برده می‌شود.

دیگری گفته :

۳٤٥ـ مرکب میهمان در نزد من همچو صاحب آن است، پس مهمان را اکرام نکرده‌ای مگر آنکه اسبش را نیز گرامی داری.

دیگری گفته :

۳٤٦ـ دشمن اگر سرآشتی آشکار کند آنگاه که روزی از تو فرصتی بدست آورد جستن آغاز نماید و یورش برد.

دیگری گفته :

۳٤٧ـ عداوت اگر پنهان شود می‌بینی که مانند بیماری گری زمانی ناپدید گردد و سپس منتشر شود.

دیگری گفته :

۳٤٨ـ برای آزاد مرد، طرد وراندنی را چون رساندن گوشهٔ خواری به‌او نه‌بینی.

دیگری گفته :

۳٤٩ـ شیرینی این جهان از برای نادانش و تلخیش از آنِ خردمند است.

دیگری گفته :

۳٥۰ـ غبار گروهی از گوسفندان در دیدهٔ گرگ توتیا است آنگاه که گرگ نشانه آنها را دنبال می‌کند.

دیگری گفته :

۳۵۱ـ یا دنباله روی و عقب را برگزین وبه‌نقصان توجه مکن و یا اینکه سرکوه را انتخاب کن ولی برحذر باش از اینکه در وسط باشی.

دیگری گفته :

۳۵۲ـ چون او را از پستان دیگر شیرخورانی پس انبازی درشیرـ خوارگی، او را زیان رساند. (این را درباره‌کسی‌که برای حاجتی دوبار سفرکند مثل زنند).

دیگری گفته :

۳۵۳ـ گناهکار آنگاه‌که پوزش خواهد‌گناهش‌را بـه‌زداید و هر انسانی‌که عذر را نپذیرد خود گناهکار است.

دیگری گفته :

۳۵٤ـ هرگاه‌که به‌بدکننده‌بدی‌کنی‌چگونه‌به‌احسان شناخته‌می‌شوی.

دیگری گفته :

۳۵۵ـ می‌بینم‌که زندگانی انسان، ارزش او را رایگان می‌کند وچون از دنیا رود مرگ نابود کننده او را گرانبها می‌سازد.

دیگری گفته :

۳۵٦ـ همچنانکه پیش‌پاافتادگی جامهٔ نو را کهنه جلوه می‌دهـد چشمهایی‌هم که پیوسته به‌انسان می‌نگرد و خیره می‌شود او را فـرسوده وبی‌ارج می‌کند.

دیگری گفته :

۳۵۷ـ هرگاه دیدهٔ آسمان (منظور باران) اشك روان نکند زمین به‌چیزی از گل خندان نمی‌شود.

دیگری گفته :

۳۵۸ـ بیکاری و فراغت برتو مشغولیت و گرفتاری پیش آورده است و موجبات بلا و گرفتاری از بیکاری است.

دیگری گفته :

۳۵۹ـ سلیمی می‌گوید: اگر پیش ما می‌ماندی خوشحال می‌شدیم درحالی‌که او نمی‌داندکه بخاطر اقامت سیر و طواف می‌کنم.

دیگری گفته :

۳۶۰ـ بناحق بخشش مکن زیرا در محروم‌کردن کسی‌که حق‌ندارد بخلی نیست.

دیگری گفته :

۳۶۱ـ تهیدستی در وطن‌های ما غریبی و بیگانگی است و مال و ثروت در هنگام غربت وطن است.

دیگری گفته :

۳۶۲ـ تهیدستی اقوام بزرگوار و صاحب مجد را خوار می‌کند و گاهی مال و ثروت کسی‌راکه شایستهٔ سیادت نیست سرور می‌گرداند.

دیگری گفته :

۳۶۳ـ هربانگی‌راکه ندا درمی‌دهم مرا یاری نمی‌کند مگر بانگی‌که بدان می‌گویم: ای مال من.

دیگری گفته :

۳۶۴ـ صاحب حاجت نابینایی است‌که چیزی جز روای حاجت خویش نمی‌بیند.

دیگری گفته :

۳۶۵ـ دیدکه آغاز کار به‌انتها ختم مـی‌شود پس آخر آنرا، اول قرارداد.

دیگری گفته :

۳۶۶ـ هرکه سرزنش کند کسی‌راکـه همهٔ مردم او را ستایش می‌کنند، پس تکذیب و رنج بهره می‌گیرد.

دیگری گفته :

۳۶۷ـ خوش‌گمانی، برخی از روشهای من بود، پس زمانه ومردمش مرا ادب‌کردند.

الفَصْلُ ٱلسَّادِسُ

فِيمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْغزَل وَٱلْمَدْحِ وَٱلشُّكْرِ

العَبَّاسُ بْنُ ٱلأَحْنَفِ: ٣

٣٦٨ أرَىٰ ٱلطَّرِيْقَ قَرِيْباً حِيْنَ أَسْلُكُهُ إلَىٰ ٱلْحَبِيْبِ بَعِيْداً حِيْنَ أَنْصَرِفُ[1]

٣٦٩ دَاءٌ قَدِيمٌ فِي بَنِي آدَمَ فِتْنَةُ إِنْسَانٍ بِإِنْسَانِ[2]

٣٧٠ وَأَبْرَحُ مَا يَكُوْنُ ٱلشَّوْقُ يَوْماً إذا دَنَتِ ٱلدِّيَارُ مِنَ ٱلدِّيَارِ[3] ٦

إسحٰقُ المَوْصِلِيُّ:

٣٧١ وَمَا صَبَابَةُ مُشْتَاقٍ عَلَىٰ أَمَلٍ مِنَ اللِّقَاءِ كَمُشْتَاقٍ بِلاَ أَمَلِ[4]

---

(١) يَقُوْلُ: لَمَّا أَذْهَبُ إلىٰ ٱلْحَبِيبِ أرىٰ ٱلطَّرِيْقَ إِلَيْهِ قَرِيباً وَلكنَّني عِنْدَما أَنْصَرِفُ عَنْهُ أرىٰ ٱلطَّرِيْقَ ٱلَّذي سَلَكْتُهُ بَعِيْداً.

(٢) يَقُوْلُ: إنَّ ٱلنَّاسَ يُمتَحَنُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ وَهذا داءٌ قَدِيمٌ شاعَ بَيْنَ أبناءِ ٱلْبَشَرِ.

(٣) البَيْتُ لإسحاقَ ٱلْمَوْصِلِي. الإعجاز والإيجاز ـ ١٨٣، الأمالي للقالي ـ ١ ـ ٥٥، معجم الأدباء ـ ٦ ـ ٣٣. يَقُوْلُ: أشَدُّ ما يَكُوْنُ مِنَ ٱلشَّوْقِ هو في ٱلْيَوْمِ ٱلَّذي تَدْنُو ٱلدِّيارُ مِنَ ٱلدِّيار.

(٤) البَيْتُ للمتنبيّ بالضَّبْطِ. يَقُوْلُ: إنَّ المشتاقَ ٱلَّذي لا يَأمَلُ لِقاءَ حَبِيْبِهِ أشَدُّ حالاً مِمَّنْ يَأْمُلُ. شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٤٦، تَرْجمة الأمثال السائرة ـ ٥١.

المُتَنَبّي :

٣٧٢ يُـرادُ مِنَ ٱلْقَلْـبِ نِسْيانُكُمْ وَتَأْبِـي ٱلْطِّبـاعُ علـىٰ ٱلنّاقِلِ[1]

وَلَهُ أَيْضاً : ٣

٣٧٣ تَمَتَّـعْ مِنْ شَمِيْمِ عَرارِ نَجْدٍ فَمـا بَعْـدَ ٱلْعَشِيَّةِ مِنْ عَرارِ[2]

آخَرُ :

٣٧٤ تَسَـلَّ فَمَـا عَهْـدُ الـكَثِيْبِ بِعائِدٍ إِلَيْكَ وَلا أَيَّامُـهُ بِرَواجِعِ[3] ٦

آخَرُ :

٣٧٥ وَمـا كُنْـتُ أَهْـوَى ٱلـدّارَ إلاّ بِأَهْلِها عَلـىٰ ٱلـدّارِ بَعْـدَ ٱلظّـاعِنينَ سَلامُ

آخَرُ : ٩

٣٧٦ دُخُـوْلُكَ فِي بَابِ ٱلْهَـوَىٰ إنْ أَرَدْتَهُ يَسِيْرٌ وَلٰـكِنَّ ٱلْخُـرُوْجَ عَسِيْرُ

آخَرُ :

٣٧٧ وَكَيْفَ ٱلْصَّبْـرُ عَنْـكَ وَأَيُّ صَبْرٍ لِعَطْشَـانٍ عَنِ ٱلْمَـاءِ ٱلزُّلاَلِ ١٢

---

(١) يَقُوْلُ : يُرِيْدُ العاذِلُ مِنْ قَلْبِي أَنْ يَنْساكُم وَيَسْلُوَ عَنكُمْ وَأَنا مَطبُوْعٌ على حُبِّكُمْ . فَكَيْفَ أَنْتَقِلُ عن شَيْءٍ طُبِعْتُ عَلَيْهِ وَٱلْطَّبْعُ لا يَقْبَلُ ٱلنَّقْلَ . شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٣٠ . ترجمة الأمثال السائرة ٤٠ .

(٢) لَمْ يَرِدْ هذا ٱلْبَيْتُ في ديوان ٱلْمُتَنَبّي أبداً وقد أخطأَ ٱلْمُؤَلِّفُ في نِسْبَةِ هذا إلى ٱلْمُتَنَبّي لأَنَّهُ مِنَ ٱلْصِّمَّةِ ابن عَبْدَاللّهِ ٱلْقُشَيْرِيّ . لسان العرب . مادة : ع ـ ر ـ ر ـ المثل السائر ـ ١ ـ ٢٤٧ ـ النوادر في اللغة ، مرزبان نامه ـ ١٤١ ـ العَرارُ : بهارُ ٱلبَرِّ وَهُوَ نَبْتٌ طَيِّبُ ٱلرِّيحِ . (لسان العرب ـ مادة ع ـ ر ـ ر) . الشَّمِيمُ : ما يُشَمُّ . يَقُوْلُ : تَمتَّعْ مِنَ ٱلرَّائِحَةِ ٱلطَّيِّبَةِ ٱلَّتي تَفُوْحُ مِنْ عَرارِ نَجْدٍ فلا تَرَى بَعْدَ هذه ٱلْعَشِيَّةِ مِنْ عَرارٍ .

(٣) يَقُوْلُ : تَعَزَّ فإنَّ الزَّمانَ ٱلَّذي قَضَيْتَهُ في ٱلرَّمْلِ لا يَرْجِعُ إِلَيْكَ وَٱلأَيَّامَ ٱلَّتي قَضَيتَها لا تَعُوْدُ إِلَيْكَ .

آخرُ:

٣٧٨ وَإذا الحَبِيْبُ أَتَـى بِذَنْـبٍ واحِدٍ جَاءَتْ مَحاسِنُـهُ بِأَلْفِ شَفيعِ

آخرُ: ٣

٣٧٩ رُبَّ هَجْـرٍ يَكُوْنُ مِنْ خَوْفِ هَجْرٍ وَفِـراقٍ يَكُوْنُ خَوْفَ فِـراقِ

آخرُ:

٣٨٠ وَأَصْبَحْـتُ ذا بُعْـدٍ وَداري قَرِيْبَةٌ فَواعَجَبَـا مِنْ قُرْبِ داري ومِـنْ بُعْدِي ٦

وَيَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ بَعْضِهِم

٣٨١ إذا آمْتَنَـعَ آلْقَـرِيْبُ وَلَـمْ تَنَلْهُ عَلَـىٰ قُرْبٍ فَذَاكَ هُوَ آلْبَعِيْدُ

آخرُ: ٩

٣٨٢ وَحَدَّثْتَنِـي يَا سَعْـدُ عَنْهَـا فَزِدْتَنِي غَرامـاً فَزِدْنِـي مِنْ حَدِيْثِـكَ يا سَعْدُ

آخرُ:

٣٨٣ يُعَـادُ حَدِيْثُهـا فَيَزِيْدُ حُسْناً وَقَـدْ يُسْـتَقْبَحُ آلشَّـيْءُ آلْمُعَـادُ[1] ١٢

آخرُ:

٣٨٤ تداوَيْتُ مِنْ لَيْلَـى بِلَيْلَـى مِنَ آلْهَوَىٰ كَما يَتَـداوَىٰ شَارِبُ آلْخَمْـرِ بِالْخَمْرِ[2]

آخرُ: ١٥

٣٨٥ مَضَـى زَمَـنٌ وَآلنّـاسُ يَسْتَشْفِعُـوْنَ بِي فَهَـلْ لِي إِلَـىٰ لَيْلَـىٰ آلْغَـداةَ شَفِيْعُ[3]

---

(١) البَيْتُ لِكُشاجم ـ ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٣١.

(٢) البَيْتُ لِقَيْسِ بنِ ذُرَيْحٍ. البديع في نقد الشعر ـ ٢٢٦؛ المختارات الشعرية ـ ٣٧٢.

(٣) البَيْتُ لمجنونِ بَني عامِرٍ (قَيْسِ بن المُلَوح العامريّ) ديوان المجنون ـ ١ ـ.

بَشَّارُ بنُ بُرْدٍ فِي ٱلْمَدْحِ :

٣٨٦ تَسْقُطُ ٱلطَّيْرُ حَيْثُ تَلْتَقِطُ ٱلْحَبَّ وَتُغْشَى مَنَازِلُ ٱلْكُرَمَاءِ[١]

أَبُوْ نَوَاسٍ : ٣

٣٨٧ وَلَيْسَ لِلَّهِ بِمُسْتَنْكَرٍ أَنْ يَجْمَعَ ٱلْعَالِمَ فِي وَاحِدِ[٢]

وَلَهُ :

٣٨٨ وَكَلْتَ بالْدَّهْرِ عَيْناً غَيْرَ غَافِلَةٍ مِنْ جُوْدِ كَفِّكَ تَأْسُوْ كُلَّ ما كَلَمَا[٣] ٦

أَبُوْ تَمَّامٍ :

٣٨٩ وَلَوْ صَوَّرْتَ نَفْسَكَ لَمْ تَزِدْهَا عَلَى مَا فِيْكَ مِنْ كَرَمِ ٱلطِّبَاعِ[٤]

وَلَهُ : ٩

٣٩٠ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِي كَفِّهِ غَيْرُ نَفْسِهِ لَجَادَ بِهَا فَلْيَتَّقِ اللَّهَ سَائِلُهُ[٥]

---

(١) ديوان شعر بشار بن برد ـ ١٥ . الصناعتين ـ ٢٠٩. متنبي وسعدي ـ ٢٠٩، الأغاني ـ ٣ ـ ١٩٤.

(٢) محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٩٨، شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ ـ ١٧٨، الإعجاز والإيجاز ـ ١٦٤، دلائل الإعجاز ـ ١٥٣. ديوان أبي نواس ـ ٤٥٤، شرح قطر الندى ـ ١١٤. يَقُوْلُ. إنَّهُ لا يُنْكِرُ أحدٌ أنّ اللّهَ تعالى قادرٌ على أنْ يَجْعَلَ جَمِيْعَ ٱلصِّفاتِ ٱلمَحْمودَةِ مِنَ ٱلنَّاسِ فِي رَجُلٍ وَاحِدٍ.

(٣) رُوِيَ (كَلَمَ) في ديوان أبي نُواسٍ وَغَيْرِهِ مِنَ ٱلْمَرَاجِعِ المُعْتَبَرَة « جَرَحَا» ديوان أبي نواس ـ ٤٥٧، خاص الخاص. ١٠٩، ثمار القلوب ١٦١، يتيمة الدهر ـ ١ ـ ٦٠، المستطرف ـ ١ ـ ٢٣٣، الإعجاز والإيجاز ـ ١٦٣، المثل السائر ـ ٣ ـ ٢٥٩. أسَا الجُرْحَ أسْوَاً وَأساً: أصْلَحَهُ (المعجم الوسيط. مادة أ ـ س ـ و.) كَلَمهُ كَلْماً: جَرَحَهُ (المعجم الوسيط. مادة: ك ـ ل ـ م.) يَقُوْلُ: جَعَلْتَ مِنَ جُوْدِ كَفِّكَ فِي ٱلدَّهْرِ عَيْناً يَقْظَى تُداوِي وتُصْلِحُ كُلَّ جُرْحٍ مِنَ ٱلْجُرُوحِ .

(٤) ديوان أبي تمام ـ ١٩٥، شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٣٤، دلائل الإعجاز ـ ٣٩١، الإعجاز والإيجاز ـ ١٨٧.

(٥) نُسِبَ هذا البَيْتُ إلى أبي بَكْرِ بنِ نِطاحٍ أيضاً. محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٨٥ ، شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ١٧، وذَكَرَ الدكتور الأشْتَرُ أن هذا البَيْتَ نُسِبَ إلى دِعبلٍ ولَيْسَ مِنْهُ. شعر دعبل بن علي =

وَلَهُ:

٣٩١ لَيْسَ ٱلْحِجَابُ بِمُقْصٍ عَنْكَ لِي أَمَلاً ... إِنَّ ٱلسَّمَاءَ تُرَجَّى حِيْنَ تَحْتَجِبُ[1]

وَلَهُ أَوْ لِغَيْرِهِ: ٣

٣٩٢ هُوَ ٱلسَّيْفُ إِنْ لَا يَنْتَهُ لَانَ مَتْنُهُ ... وَحَدَّاهُ إِن خَاشَنْتَهُ خَشِنَانِ[2]

وَيَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ بَعْضِهِم

٣٩٣ كَالنَّحْلِ فِيْ أَفْوَاهِهَا عَسَلٌ ... يَشْفِي وَفِي أَذْنَابِهَا سُمٌّ ٦

وَقَوْلُ آخَرَ فِيْ مَدْحِ ٱلْحَيَّةِ:

٣٩٤ لَئِنْ كَانَ سَمٌّ نَاقِعٌ تَحْتَ نَابِهَا ... فَفِي لَحْمِهَا تَرْيَاقُ غَائِلَةِ ٱلسَّمِّ

وَلِأَبِي تَمَّامٍ فِي ٱلشُّكْرِ: ٩

٣٩٥ وَإِذَا ٱمْرُؤٌ أَرْذَى إِلَيْكَ صَنِيْعَةً ... مِنْ جَاهِهِ فَكَأَنَّهَا مِنْ مَالِهِ[3]

ٱلْبُحْتُرِيُّ:

٣٩٦ كَالْفَرْقَدَيْنِ إِذَا تَأَمَّلَ نَاظِرٌ ... لَمْ يَعْلُ مَوْضِعُ فَرْقَدٍ عَنْ فَرْقَدِ[4] ١٢

= الخزاعي - ٤٥٧، ديوان المعاني - ١ - ٢٥، المستطرف - ١ - ١٦ - محاضرة الابرار - ١ - ٤٤٢، شرح المضنون به على غير أهْلِهِ - ١٥٦، دلائل الإعجاز. ٣٨٧.

(١) خاص الخاص - ١٢، أسرار البلاغة - ٣٠٨ - الموازنة - ١ - ٦٨ الإعجاز والإيجاز - ١٨٥، شرح المضنون به على غير أهْلِهِ - ٤٤٣، المثل السائر ١ - ٢٣، شرح ديوان المتنبي - ١ - ١٢٣، محاضرات الأدباء - ١ - ٢٠٩، وفيات الأعيان - ٣ - ٢٥.

(٢) البَيْتُ لأبي الشِّيِّص - البيان والتبيين - ٢ - ١٤١، الإعجاز والإيجاز - ٥٧٠، الأمالي للقالي - ١ - ٢٣٨. والبَيْتُ قَدْ وَرَدَ في ديوان بشار بن برد. ديوان شعر بشار بن برد - ٣٧٥.

(٣) ديوان أبي تمام - ٢٤١ أرذى: أعْطَى رَذِيَّةً (أيْ ٱلنَّاقَةَ المَهْزُولَةَ) يَقُولُ: إنَّ الانسانَ الذي يَجُوْدُ لَكَ بِشَيْءٍ مِنْ جاهِهِ وَمَنْصَبِهِ فَكَأَنَّهُ أعْطَى لكَ مِن مالِهِ.

(٤) الأمالي - ١ - ١٠٣.

المُتَنَبّي يمْدَحُ تَأْخِيْرَ ٱلعطَا:

٣٩٧ وَمِــنَ ٱلْخَيْرِ بُطْءُ سَيْبِــكَ عَنِّي أَسْـرَعُ ٱلسُّحْــبِ فِي ٱلْمَسِيْرِ ٱلْجَهَامُ[1]

وَلَهُ: ٣

٣٩٨ فإِنْ تَفُــقِ ٱلْأَنَــامَ وَأَنْــتَ مِنْهُمْ فإِنَّ ٱلْمِسْــكَ بَعْضُ دَمِ ٱلْغَزَالِ[2]

وَلَهُ:

٣٩٩ مَا لَنَــا فِي ٱلنَّــدَىٰ عَلَيْكَ ٱقْتِراحٌ كُلُّ مَا يَمْنَــحُ ٱلشَّــرِيْفُ شَرِيْفُ[3] ٦

وَلَهُ:

٤٠٠ مَنْ كَانَ فَوْقَ مَحَلِّ ٱلشَّمْسِ مَوْضِعُهُ فَلَيْسَ يَرْفَعُــهُ شَيْءٌ وَلاَ يَضَعُ[4]

وَلَهُ فِي ٱلتَّمَدُّحِ: ٩

٤٠١ فَالْخَيْلُ وَٱللَّيْلُ وَٱلْبَيْداءُ تَعْرِفُني وَٱلطَّعْنُ وَٱلْضَّرْبُ وَٱلقِرْطَاسُ وَٱلْقَلَمُ[5]

---

(١) البُطْءُ: إسْمٌ مِنَ الابطاءِ وَهُوَ ٱلتَّأَخُّرُ. السَّيبُ العَطاءُ. الجَهامُ: السَّحابُ الَّذِي لا ماءَ فيه. يَقُوْلُ: تَأَخَّرَ عطايُك عَنِي أيْ تَأَخَّرَ وُصولِهِ إليَّ بِسَبَبِ تأَخُّرِ زِيارتي إيّاكَ، يَدُلُّ عَلَىٰ كَثْرَةِ ذلِك العَطاءِ كالسَّحابِ إنّما يُسْرِع مِنْهُ ما كانَ جَهاماً ـ لا ماءَ فيهِ، أمّا ما يَكُونَ فِيه الماءُ فإنَّهُ يَكُونُ ثَقِيْلَ ٱلْمَشْي. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٤٢، المثل السائر ـ ٣ ـ ٢٦٤.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٠، خاص الخاص ـ ١٤٦، ثمار القلوب ـ ٣٨٠، اسرار البلاغة ـ ١٠٩، الإعجاز والإيجاز ـ ٢١٣. يَقُوْلُ: إن فُضِلتَ ٱلنَّاسَ وَأَنْتَ واحِدٌ مِنْهُم فَلا عَجَبَ فَقَدْ يُفَضَّلُ بَعْضُ ٱلشَّيْءِ جُمْلَتَهُ كَالْمِسْكِ وَهُوَ بَعْضُ دَمِ ٱلْغَزَالِ وَقَدْ فَضَلَه فضلاً كثيراً. ترجمة الأمثال السائرة ـ ٣٩.

(٣) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٤٣٧.

(٤) يَقُوْلُ: مَنْ بَلَغَ ٱلغَايَةَ في ٱلرِّفْعَةِ فَليْسَ وَراءَ ٱلْغَايَةِ مَوْضِعٌ. وإذَنْ لا يُرْفَعُ بِنُصْرَةِ أَحَدٍ ولا يَتَضِعُ بِخِذْلانِ أحَدٍ. شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٤٠٨ ـ ترجمة الأمثال السائرة ـ ٤٥. المستطرف ـ ١ ـ ٣٢.

(٥) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٢٤٣.

وَلَهُ فِي ٱلشُّكْرِ:

٤٠٢ وَقَيَّدْتُ قَلْبِي فِي هَوَاكَ مَحَبَّةً ‌ ‌ ‌ وَمَنْ وَجَدَ الاحْسَانَ قَيْداً تَقَيَّدا[1]

ابْنُ بَسَّامٍ: ‌ ‌ ‌ ٣

٤٠٣ مَا فِيْهِ لَيْتَ وَلاَ لَوْلا فَتَنْقُصَهُ ‌ ‌ ‌ وَإِنَّمَا أَدْرَكَتْهُ حِرْفَةُ ٱلْأَدَبِ[2]

مُحَمَّدُ بْنُ أُسَامَةَ:

٤٠٤ يَدُلُّ ٱلْمُعْتَفِينَ عَلَيْهِ بِشْرٌ ‌ ‌ ‌ كَمَا دَلَّ ٱلنَّسِيْمُ عَلَى ٱلرِّيَاضِ[3] ‌ ‌ ‌ ٦

آخَرُ:

٤٠٥ قَلِيْلٌ مِنْكَ يَنْفَعُنِي وَلٰكِنْ ‌ ‌ ‌ قَلِيْلُكَ لاَ يُقَالُ لَهُ قَلِيْلُ

وَمِثْلُهُ قَوْلُ إِسْحٰقَ ٱلْمَوْصِلِيِّ: ‌ ‌ ‌ ٩

٤٠٦ تَلْقَاهُمْ كَكُعُوْبِ ٱلرُّمْحِ أَصْغَرُهُمْ ‌ ‌ ‌ أَدْنَى بِفَضْلِ مَعَالِيهِمْ مِنَ ٱلرَّجُلِ

آخَرُ:

٤٠٧ إذا جَاءَ مُوسَى وَأَلْقَى ٱلْعَصَا ‌ ‌ ‌ فَقَدْ بَطَلَ ٱلسِّحْرُ وَٱلسَّاحِرُ[4] ‌ ‌ ‌ ١٢

آخَرُ:

٤٠٨ يَكُوْنُ أُجَاجاً دُوْنَكُمْ فإذا إنْتَهَى ‌ ‌ ‌ إِلَيْكُم تَلَقَّى نَشْرَكُمْ فَيَطِيْبُ[5]

---

(١) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ١٩٤، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٥٦، دلائل الإعجاز ـ ٣٧٥. يَقُوْلُ: إني إنّما أَقَمْتُ عِندَكَ حُبّاً لكَ لأَنَّكَ قَيَّدْتَني بإحسانِكَ.

(٢) ثمار القُلوب ـ ١٥١، ٥٢٩، الشوارد ـ ١ ـ ٥٦.

(٣) يَقُوْلُ: بَشارةُ وَجْهِهِ عند الإعطاءِ تَهْدِي طالِبي ٱلْعطاءِ إلَيْهِ كَما أنَّ النَّسيمَ يدُلُّ على ٱلرِّياضِ.

(٤) ثمار القلوب ـ ٢٣، المستطرف ـ ١ ـ ٣٠.

(٥) الأجاجُ: ما يَلْدَغُ ٱلفَمَ بِمَرارَتِهِ أَوْ مُلُوحَتِهِ. يَقُوْلُ إنَّ كُلَّ شيْءٍ حضيضٍ يَرْتَقِي إلى ٱلْعلياءِ إذا يَلْتقِي بِكُم كَما أنَّ الماءَ ٱلْمُرَّ إذا يَلْتَقِي بِنَشْرِ رائِحتِكُم ٱلْطَيِّبَةِ يَطِيبُ.

آخَرُ:

٤٠٩ وَمَا نَظَرْتُ إِلَىٰ نَعْمَاءَ سابِغَةٍ ... إلاَّ وَجَدْتُكَ فِيهَا ٱلْأَصْلَ وَٱلسَّبَبا[(١)]

آخَرُ فِيهِ: ٣

٤١٠ وَلَوْ أَنَّ لِي فِي كُلِّ مَنْبِتِ شَعْرَةٍ ... لِسَاناً يَبُثُّ ٱلشُّكْرَ كُنْتُ مُقَصِّرا[(٢)]

زِيادُ بْنُ يَزِيدَ فِي ٱلتَّمَدُّحِ:

٤١١ وَلاَ أَتَمَنَّىٰ ٱلشَّرَّ وَٱلشَّرُّ تارِكِي ... وَلٰكِنْ مَتَىٰ أُحْمَلْ عَلَى ٱلشَّرِّ أَرْكَبِ[(٣)] ٦

ابْنُ ٱلدُّرَيدي فِي ٱلشُّكْرِ:

٤١٢ كُلَّما قُلْتُ أَعْتَقَ ٱلشُّكْرُ رِقِّي ... صَيَّرَتْنِي لَكَ ٱلصَّنائِعُ عَبْدا

---

(١) يَقُولُ: ما نَظَرْتُ إلى نِعْمَةٍ كامِلَةٍ إلاَّ وَجَدْتُ أَنَّها آنْبَعَثَتْ مِنْ كَرَامَتِك يَعْني أَنَّكَ أَصْلُ وَسَبَبُ كُلِّ كَرَمٍ وَجُوْدٍ.

(٢) محاضرات الأدباء - ٢ - ٣٧٥، متنبي وسعدي - ٢٠٦، شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ - ١٨٨.

(٣) البَيْتُ لِزيادَةَ زَيْدِ بنِ مالِكِ بن عامِرٍ. رغبة الآمل - ٨ - ٢٤١، الشوارد - ١ - ٤٦.

فصل ششم

مثلهایی در غزل و مدح و شکر

عباس بن أحنف گفته :

۳٦٨ـ راه را نزدیك می‌پندارم آنگاه‌که از آن‌سوی، دوست گام برمی‌دارم و آنرا دور می‌بینم هنگامی‌که برمی‌گردم.

دیگری گفته :

۳٦٩ـ میان بنی‌آدم، این بیماری کهنه است‌که انسان به‌انسان‌آزموده شود.

دیگری گفته :

۳۷۰ـ شدیدترین اشتیاق، روزی آن هنگام است‌که خانه‌ها به‌خانه‌ها نزدیك باشد.

اسحاق موصلی گفته :

۳۷۱ـ عشق آنکه بـه‌دیدار دوست خویش اشتیاق دارد مـانند عشقِ مشتاقی‌که آرزویی ندارد نیست.

متنبی گفته :

۳۷۲ـ از دل می‌خواهند که عشق شما فراموش‌کند وحال آنکه سرشتی‌که برعشق شماست از انجام این‌کار برکسی‌که می‌خواهد دوستی شما را از دل بجایی دیگر برد خودداری می‌کند.

و اوراست همچنین :

۳۷۳ـ از بوی خوش بهار دشتی نجد، بهره‌برگیر زیراکه پس ازاین شامگاه نشانی از بهار دشتی نخواهد بود.

دیگری گفته :

۳۷٤ـ تسلی جوی زیرا کـه دوران ریگزار و روزگارانش به‌تـو برنمی‌گردد.

دیگری گفته :

۳۷۵ـ خانه را جز به‌اهلش دوست نمی‌داشتم، پس بعد از کوچ کنندگان برآن خانه سلام باد.

دیگری گفته :

۳۷۶ـ اگر خواهی، ورود تو در عشق آسان است ولی بیرون آمدن از آن دشوار می‌باشد.

دیگری گفته :

۳۷۷ـ چگونه از تو شکیبایی کنم و کدامین صبر است برای تشنه از آب زلال؟

دیگری گفته :

۳۷۸ـ هرگاه که دوست یك گناه مرتکب شود، پس محاسنش هزار شفاعت‌کننده جلوه نماید.

دیگری گفته :

۳۷۹ـ چه بسیار هجران‌که از ترس دوری پدید آید و چه بسیار مفارقت‌که از بیم جدایی حاصل شود.

دیگری گفته :

۳۸۰ـ دور گشتم، با آنکه خانه‌ام نزدیك است، پس شگفتا از این نزدیکی خانه و از این دوری.

دیگری گفته :

۳۸۱ـ هرگاه آنکه نزدیك است (از دیدار) خودداری‌کند و تو اورا با نزدیکیش نتوانی بدست آوری پس او در حقیقت، دور است

دیگری گفته :

۳۸۲ـ ای سعد با من دربارهٔ او سخن گفتی و عشق‌مرا فـزودی پس ای سعد برسخن گفتنت از او بیافزای.

دیگری گفته :

۳۸۳ـ سخنش تکرار می‌شود، پس به‌زیبایی می‌افزاید در حالی‌که گاهی چیز مکرر زشت شمرده می‌شود.

دیگری گفته :

۳۸٤ـ از درد عشقِ لیلی به‌لیلی مداوا شدم چنانکه (خمار)باده نوشنده باشراب درمان شود.

دیگری گفته :

۳۸۵ـ گذشت آن روزگاری‌که مردم از من می‌خواستندکه میانجی باشم آیا دراین پگاه مرا سوی لیلی شفاعت‌کننده‌ای هست؟

بشاربن برد در مدح گفته:

۳۸٦ـ پرنده هرجاکه دانه بچیند فرود آید، چنانکه به‌خانـه‌های بخشندگان وارد شوند.

ابونواس گفته :

۳۸۷ـ برخداوند جای انکار نیست‌که صفات همهٔ مردم جهان را در یك تن گردآورد.

و اوراست :

۳۸۸ـ چشمی آگاه از بخشش دستت، در روزگار برگماشتی تا هـر زخمی‌راکه (از فقر) پدید آمده است درمان‌کند.

ابوتمام گفته :

۳۸۹ـ اگر نفس خودرا به‌تصویر می‌کشیدی بخاطر خوی‌کرامتی که در توست چیزی برآن نمی‌افزودی.

و اوراست :

۳۹۰ـ اگر در کف دستش جز روحش چیزی نمی‌بود آنرا می‌بخشید به‌همین‌خاطر خواهندهٔ از او، باید از خدا بترسد (یعنی روحش را بخاطر خدا از وی نخواهد).

و اوراست :

۳۹۱ـ در حجاب بودن نمی‌تواند آرزوی مرا از تو دورکند زیرا که از آسمان ریزش باران امید رود آنگاه‌که با ابرها پوشیده می‌شود.

اوراست یا دیگری گفته :

۳۹۲ـ او شمشیر است‌که اگر به‌نرمی رفتارکنی، لبه‌اش نرم شود و دولبه‌اش خش باشد اگر با او بو بخشونت برخیزی.

سخن برخی از شاعران بدان نزدیك است :

۳۹۳ـ مانند زنبورکه در دهانش شهد شفابخش و در دمش زهر است.

سخن دیگری در مدح مار :

۳۹٤ـ اگرچه زهر کشنده به‌زیر دندان دارد، پس تریاق‌هم که کشندهٔ و ضد زهر است اندرون گوشت اوست.

أبوتمام دربارهٔ شکر گفته:

۳۹۵ـ هرگاه انسانی، بخشی‌از جاه و مقام خودرا چون نعمتی برتو انعام نمود، پس آن بخشش در حقیقت از مال اوست.

بحتری گفته :

۳۹۶ــ مانند فرقدین است که هرگاه بیننده تأمل کند جای فرقدی از فرقدی دیگر را بلندتر نبیند (یعنی مقام آندو در بلندی مانند دوستاره فرقدین مساوی است).

متنبی به‌تأخیر افتادن بخشش را می‌ستاید :

۳۹۷ــ بهتر است که بخشش تو از من به‌تأخیر افتد زیرا با شتاب‌ترین ابرها در سیر و حرکت ، ابر بدون باران است.

و اوراست :

۳۹۸ــ اگر تو برمردم برتر شوی با آنکه از شمار آنهایی جای شگفتی نیست چنانکه مشك نیز برخی از خون آهوست و برآهو برتری دارد.

و اوراست :

۳۹۹ــ ما را در بخشندگی برای تو پیشنهادی نیست. زیرا هرچه را که صاحب شرافت می‌بخشد باشرف است.

و اوراست :

۴۰۰ــ کسی که جایگاهش بربالای جایگاه خورشید باشد، پس نه چیزی مقام او را بالا می‌برد و نه چیزی پست می‌سازد.

اوراست در مدح :

۴۰۱ــ اسب و شب و بیابان مرامی‌شناسند و سرنیزه و شمشیرزدن و کاغذ و قلم‌هم با من آشنایند.

اوراست در شکر :

۴۰۲ــ برای دوست داشتن، خویشتن را در کنف تو به‌بند درآوردم

وهر که بندی از احسان را به‌بیند دربند می‌شود.

ابن بسام گفته :

٤٠٣ـ در سخن او (ای‌کاش و گرنه) وجود ندارد‌که او را نقصان دهد زیرا آیین ادب به‌یاری او رسیده است.

محمد بن أسامه گفته :

٤٠٤ـ گشادگی چهره، خواهندگان بخشش‌را براو راهنمایی می‌کند همچنانکه نسیم به‌سوی‌گلستانها رهنمون می‌شود.

دیگری گفته :

٤٠٥ـ اندك از سوی تو مرا سودمند است ولی به‌ناچیز توهم اندك نتوان گفت.

مانند آن است این سخن اسحاق موصلی :

٤٠٦ـ آنها را چون گره‌های نیزه بینی‌که خردترینشان، به‌فزونی شرفها و بلندی منزلتها، از مرد بزرگسال، نزدیك‌تر است.

و اوراست :

٤٠٧ـ هرگاه‌که موسی رسد و عصا درافکند پس جادو و جادوگر هردو باطل شوند.

دیگری گفته :

٤٠٨ـ آب بی‌شما تلخ و بدبو باشد، پس آنگاه‌که سوی شما رسد و بویتان گیرد خوش‌بو شود.

دیگری گفته :

٤٠٩ـ به‌نعمت کاملی نظر نیافکندم مگر آنکه ترا در آن اصل و سبب دیدم.

دیگری گفته :

٤١٠ـ اگر مرا در هررستنگاه مویی، زبانی باشد که شکر تو گوید بازهم مقصرم.

زیاد بن یزید در مدح گفته :

٤١١ـ بدی را آرزو نمی‌کنم آنگاه‌که شر مرا رهاکننده است، ولی هرگاه مرا برمرکب بدی بنشانند برآن سوار می‌شوم.

ابن دریدی در شکرگزاری گفته :

٤١٢ـ هرگاه که گفتم شکرگزاری مرا از بندگی آزاد کرده است پس احسانهای تو مرا دوباره بنده گردانید.

الفَصْلُ ٱلسَّابِعُ

فِيمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْعِتَابِ وَٱلشَّكْوَىٰ

النَّابِغَةُ: ٣

٤١٣ وَحَمَّلْتَنِي ذَنْبَ ٱمْرِىءٍ وَتَرَكْتَهُ كَذِي ٱلْعُرِّ يُكْوَىٰ غَيْرُهُ وَهُوَ راتِعُ[١]

فَنَظِيرُ هذا قَوْلُ المُتَنَبِّي:

٤١٤ وَجُرْمٍ جَرَّهُ سُفَهاءُ قَوْمٍ فَحَلَّ بِغَيْرِ جانِيهِ ٱلْعَذابُ[٢] ٦

وَيَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ ٱلآخرِ:

٤١٥ وَأَيُّ شَرِيْعَةٍ فِيهَا إذا ما جَنَى زَيْدٌ بِهِ عَمْرٌو يُقَادُ

الفَرَزْدَقُ: ٩

٤١٦ قَوَارِصُ تَأْتِينِي وَتَحْتَقِرُونَها وَقَدْ يَمْلأُ ٱلْقَطْرُ ٱلإِناءَ فَيُفْعَمُ[٣]

---

(١) ديوان النابغة ـ ٨٩ ، ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٤٩ ، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٩٥ أدب الكاتب ـ ٢٤٠ ـ مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٥٨ ، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٢٥ ، شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٥٩ ، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٤٤ ، محاضرة الأبرار ـ ٢ ـ ١٩١ . يَقُولُ: نَسَبْتَ ذَنْبَ إنسانٍ آخرَ إليّ وَتَركْتَ ٱلْمُذْنِبَ كَالنَّاقَةِ ٱلْجَرْباءِ الَّتي تُتْرَكُ في ٱلمَرْعَى حَتّى تَرْتَعَ وَتَأْكُلَ ٱلْمَرْعَى فارِغَةَ ٱلْبالِ في حِيْنٍ أنَّ ٱلنَّاقَةَ ٱلصَّحِيحَةَ تُكْوَى بالمِكْواةِ.

(٢) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٥٩ ، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٥٨ ، خاص الخاص ـ ١٠ و٢٦ .

(٣) ديوان الفرزدق ـ ٢ ـ ١٩٥ ، المثل السائر ـ ٢ ـ ١٢٠ ، طبقات الشعراء ـ ٨٣ ، الأغاني ـ ٢١ ـ =

أَبُو نُوَاسٍ :

٤١٧ لاَ تُهِنِّي بَعْدَمَا أَكْرَمْتَنِي فَشَدِيدٌ عادَةٌ مُنْتَزَعَه[1]

وَيَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ ٱلآخَرِ: ٣

٤١٨ فَمَنْ لِيْ بِالْعَيْنِ ٱلَّتي كُنْتَ مَرَّةً إِلَيَّ بِهَا فِي سَالِفِ ٱلدَّهْرِ تَنْظُرُ[2]

أَبُو تَمَّامٍ :

٤١٩ أَعِنْدَكَ ٱلشَّمْسُ تَجْرِي فِي مَحَاسِنِهَا وَأَنْتَ مُشْتَغِلُ ٱلأَلْحَاظِ بِالْقَمَرِ[3] ٦

الْبُحْتُرِيُّ:

٤٢٠ إذا مَحَاسِنِي ٱللاَّتي أُدِلُّ بِهَا كَانَتْ ذُنُوبِي فَقُلْ لِي كَيْفَ أَعْتَذِرُ[4]

إِبْنُ الرُّومِيِّ : ٩

٤٢١ أَنتَ عَيني وَلَيْسَ مِنْ حَقِّ عَيْنِي غَضُّ أَجْفَانِهَا عَلَى ٱلأَقْذاءِ[5]

= ٣٠٧، محاضرات الأدباء ٣ ـ ١٧٧، الصناعتين ـ ٤١٧، الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٨، متنبي وسعدي ـ ١٩٠. القارِصَةُ : الكلِمَةُ تُنَغِّصُ وَتُؤلِمُ ج ٱلقوارِصُ ـ (المعجم الوسيط) يَقُولُ: هذه الكَلِماتُ وَٱلقَصائِدُ الَّتي تَأْتِي في مَذَمَّتي وَأَنْتُم تَحْتَقِرونَها وَلا تَكْتَرِثُونَ بها قَدْ مَلأَتْ قَلْبِي وَأَرْكَانَ وُجودي غَيْظاً وَغَضَباً وَلَمْ تُبْقِ لي طاقَةً لِلتَّحَمُّلِ كَما أنَّ الغَيْثَ يَسْقُطُ في آلاناءِ قَطْرَةً قَطْرَةً حتى يَمْلأَهُ وَيُفْعِمُهُ وإذ إمْتَلأَ ٱلاناءُ لا يَبْقَى لَهُ مَحَلٌّ فارِغٌ.

(١) مروج الذهب ـ ٣ ـ ٤٥، ونَسَبَه ٱلثعالِبيُّ في الإعجاز والإيجاز إلى أبي ٱلأَسْوَدِ ٱلدُّؤَلِيِّ. الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٧.

(٢) يَقُولُ: كُنْتَ تَنْظُرُ إليَّ في ٱلأَيّامِ ٱلماضِيَةِ بِعَيْنِ ٱلْعِنَايَةِ وَٱلْمَحَبَّةِ فَمَنْ يَأْتِي الانَ بِالْعَيْنِ الَّتي كُنْتَ تَنْظُرُ بِهَا إليَّ في سالِفِ ٱلزَّمَنِ.

(٣) ديوان ـ ٤٠٠ وَرُوِيَ ٱلْمِصْراعُ الثَّانِي في ديوان ٱلشَّاعِرِ هكذا وَأَنْتَ مشْتَغِلُ الأَحْشاءِ بِالْقَمَرِ.

(٤) ديوان البحتري ـ ٢ ـ ٩٥٤، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٣٩، دلائل الإعجاز ـ ٣٧٨ ـ معجم الأدباء ـ ١٦ ـ ٢٩٩ و١٩ ـ ٢٥٣. يَقُولُ: إذ آعْتُبِرَتْ مَحاسني الَّتي أَفْتَخِرُ بها ذُنوباً عليَّ فَعَلِّمْني كَيْفَ أَعْتَذِرُ إلَيْكَ.

(٥) ديوان ابن الرومي ـ ١ ـ ٦٦.

٤٢٢ إذا ذَهَبَ ٱلْعِتابُ فَلَيْسَ بِوُدٍّ وَيَبْقَى ٱلْوُدُّ مَا بَقِيَ ٱلْعِتابُ

وَمِثْلُهُ قَوْلُ ٱلآخَرِ: ٣

٤٢٣ تَرْكُ ٱلْعِتَابِ إذا إسْتَحَقَّ أَخٌ مِنْكَ ٱلْعِتَابَ[1] ذَرِيْعَه

آخَرُ:

٤٢٤ إذا كَانَ وَجْهُ ٱلْعُذْرِ لَيْسَ بِوَاضِحٍ فَإِنَّ اطِّرَاحَ ٱلْعُذْرِ خَيْرٌ مِنَ ٱلْعَتبِ ٦

آخَرُ:

٤٢٥ مَا ضَاقَتِ ٱلدُّنْيَا عَلَيَّ بِأَسْرِها حَتَّى تَرَانِي رَاغِباً فِي زاهِدِ

آخَرُ: ٩

٤٢٦ تَوَدُّ عَدُوِّي ثُمَّ تَزْعَمُ أَنَّنِي صَدِيْقُكَ إنَّ ٱلرَّأْيَ مِنْكَ لَعَازِبُ[2]

آخَرُ:

٤٢٧ إذا أَنْتَ لَمْ تَعْطِفْكَ إلاَّ شَفَاعَةٌ فَلاَ خَيْرَ فِي وُدٍّ يَكُوْنُ بِشَافِعِ[3]

آخَرُ: ١٢

٤٢٨ وَكُلُّ وِلاَيَةٍ لاَ بُدَّ يَوْماً مُغَيِّرَةُ ٱلصَّدِيْقِ عَلَى ٱلصَّدِيْقِ

بَشَّارٌ:

٤٢٩ وَإذا جَفَوْتَ قَطَعْتُ عَنْكَ مَنَافِعِي وَٱلدَّرُّ يَقْطَعُهُ جَفَاءُ ٱلْحالِبِ[4] ١٥

---

(١) يَقُوْلُ: إذا يَسْتَحِقُّ صَدِيقٌ مِنْ أَصْدِقائِكَ ٱلْعِتَابَ وَأَنْتَ تَرَكْتَ ٱلْعِتابَ لَهُ وَلَمْ تَعْتُبْهُ فإنّكَ تَوَسَّلْتَ وَتَذَرَّعْتَ بِذَرِيْعَةٍ وَوَسِيْلَةٍ أُخْرَى تَجلِبُ إلَيْكَ مَحبّتَهُ وَمَودَّتَهُ.

(٢) البَيْتُ لِبَشَّارِ بن بُرْدٍ. ديوان شعر بشار بن برد ـ ٢٢، المستطرف ـ ١ ـ ١٢٣، يَقُوْلُ: إنَّكَ تُحِبُّ عَدوّي ثُمَّ تَدَّعِي أَنَّكَ صَدِيقِي أيضاً فَإنَّ ٱلعَقْلَ وَٱلرَّأْيَ بَعِيدٌ عَنْكَ إذا زَعَمْتَ هذا ٱلزَّعْمَ.

(٣) البَيْتُ لِعباسَ بن ٱلأَحْنَفِ، وفيات الأعيان ـ ٣ ـ ٢١، الأمالي للقالي ـ ١ ـ ١٢٩، محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٣٩٩، شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ ـ ٤٣٩، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٢٥٨.

(٤) ديوان شعر بشار بن برد ـ ٣١، الإعجاز والإيجاز ـ ١٥٨، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٤٦. يُضْرَبُ =

ٱلْمُتَنَبِّي:

٤٣٠ وَهَلْ نَافِعِي أَنْ تُرْفَعَ ٱلْحُجْبُ بَيْنَنا وَدُوْنَ ٱلَّذِي أَمَّلْتُ مِنْكَ حِجَابُ[1]

أَبُوْ عَلِيٍّ ٱلْبَصِيْرُ: ٣

٤٣١ فَلاَ تَعْتَذِرْ بِالْشُّغْلِ عَنَّا فَإِنَّما تُنَاطُ بِكَ ٱلآمَالُ مَا ٱتَّصَلَ ٱلشُّغْلُ[2]

آخَرُ:

٤٣٢ نَفْسَكَ لُمْ يَا مُلْقِياً بَذْرَهُ بَيْنَ سِبَاخٍ إِنْ حَصَدْتَ ٱلْعَنَا[3] ٦

آخَرُ:

٤٣٣ وَخَرَجْتُ أَبْغِي ٱلأَجْرَ مُحْتَسِباً فَرَجَعْتُ مَوْقُوراً مِنَ ٱلْوِزْرِ[4]

آخَرُ: ٩

٤٣٤ لاَ تَجْعَلُونِي كَكَمُّوْنٍ بِمَزْرَعَةٍ إِنْ فَاتَهُ ٱلْمَاءُ أَغْنَتْهُ ٱلْمَوَاعِيْدُ[5]

= هذا لِمَنْ يَتصرَّفُ تَصرُّفَ ٱلسُّوءِ وَٱلْخُشُوْنَةِ ثُمَّ يَتوقَّعُ ٱلاحْسانَ وَٱلتَّفَضُّلَ.

(١) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ١٣٨. يَقُوْلُ: هَلْ يَنْفَعُنِي أَنْ لا حجابَ بَيْنَنا وَما أَرْجُوْهُ مِنْكَ مَحْجوبٌ عَنِّي.

(٢) ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٦٩، دلائل الإعجاز ـ ٣٧٧.

(٣) السِّباخ: جَمْعُ سَبِخَةٍ: ما لَمْ يُعْمَرْ ولَمْ يُحرثْ لِمُلُوحَتِهِ (المعجم الوسيط. مادة: س ـ ب ـ خ). يَقُوْلُ: إذا زَرَعْتَ وحَرَثْتَ أَرْضاً سَبِخَةً فإنَّكَ لا تَحْصُدُ إلاّ ٱلتَّعَبَ والنَّصَبَ فَعِنْدَ ذلِكَ قُمْ بِمَلامَةِ نَفْسِكَ لا غَيْرِكَ.

(٤) يَقُوْلُ: خَرَجْتُ أَطْلُبُ ٱلأَجْرَ والثَّوابَ وَكُنْتُ أَدَّخِرُ ٱلأَجْرَ عِنْدَ الله وَلكِنَّنِي رَجَعْتُ مُثْقَلاً بِالذَّنْبِ ٱلَّذِي يَنُوْءُ على ظَهْرِي كَحَمْلٍ مِنَ ٱلأَحمالِ وَعِبْءٍ مِنَ ٱلأَعْباءِ.

(٥) ثمار القلوب ـ ٤٩٣. الكَمُّوْنُ: نَباتٌ زِراعِيٌّ عُشْبِيٌّ حَوْلِيٌّ مِنَ ٱلفَصِيْلَةِ ٱلْخَيْمِيَّةِ. (المعجم الوسيط. مادة: ك ـ م ـ ن).

آخَرُ:

٤٣٥ وَإذا تَكُونُ كَرِيهَـةٌ أُدْعَـىٰ لَهَا   وإذا يُحاسُ الحَيْسُ يُدْعَـىٰ جُنْدُبُ[1]

آخَرُ:

٣

٤٣٦ وَأَرَاكَ تُولَـعُ بِالْبَيَادِقِ سَاهِيَاً   وَٱلْمَشْـرَفِيَّةُ حَوْلَ شاهِـكَ تَلْمَعُ[2]

آخَرُ:

٤٣٧ إذا بَرِمَ ٱلْمَوْلَـىٰ بِخِدْمَـةِ عَبْدِهِ   تَجَنَّـىٰ لَهُ ذَنْبـاً وَإنْ لَمْ يَكُنْ ذَنْبُ[3] ٦

آخَرُ:

٤٣٨ مِطْـرَفُ خَزٍّ وَجَـوْرَبٌ خَلِقٌ   هَذا وذاكَ لَيْسَ يَتَّفِقُ[4]

---

(١) البَيْتُ نُسِبَ إلى عِدَّةِ أشْخاصٍ مِنْهُم عَمْرو بنُ ٱلْغَوْثِ بن طَيْءٍ، ضَمْرَةُ بنُ جَابِرِ الدارِميُّ، زُرَافَةُ ٱلْبَاهِلِيُّ، هُنَيُّ بنُ أحْمَرَ ٱلكِنانِيُّ ـ محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٨١، الكتاب ـ ١ ـ ١٦١، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٤١٣، فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢١٩، الشوارد ـ ١ ـ ٥٨، لسان العرب ـ مادة: ح ـ ي ـ س. يُحاسُ مِنَ الحَيْس: الخَلْطُ وَالحَيْسُ: الأَقِطُ يُخلَطُ بِالْتَّمْرِ وَٱلسَّمْنِ وَحاسَهُ يَحِيسُهُ حَيْساً: خَلَطَه. لسان العرب. يَقُولُ: إذا تَكُونُ كَرِيهَةٌ أوْ حَرْبٌ أُدْعَىٰ لَهَا وَيُسْتَعانُ بِي فيهَا وَإذا يُخلَطُ ٱلأقِطُ بِالتَّمْرِ وَٱلسَّمْنِ فَيُدْعَىٰ لَهُ جُنْدُبٌ وَأَنا لا أُدْعَىٰ يُضْرَبُ لِمَن يُدْعَىٰ في ٱلْبَأْساء وَلا يُدْعَىٰ في الرَّخاءِ.

(٢) البَيْدَق: الجُنْدِيُّ. الرَّاجِلُ ومِنْهُ بَيْدَقُ الشِّطْرَنْـجِ. (المعجـم الـوسيط. مادة: ب ـ ي ـ د ـ ق). المَشْرَفِيَّةُ: سَيْفٌ يُجْلَبُ مِنَ ٱلْمَشارِفِ كَمَشارِفِ ٱلشَّامِ وَمَشارِفِ ٱلْيَمَن. (المعجم الوسيط ـ مادة: ش ـ ر ـ ف). الشاه: المَلِكُ (فارسيةٌ) وَمِنْهُ الشَّاه ٱلمُسْتَعْمَلُ في رُقْعَةِ الشِّطْرَنْجِ. يَقُولُ: أَراكَ مُولَعاً بِالبَيَادِقِ غافِلاً عَنْ هَزِيمتِكَ في حالةِ أَنَّ ٱلسُّيُوفَ ٱلمَشْرَفِيَّةَ حَوْلَ مَلِكِكَ لامِعَةٌ وَمُحِيطَةٌ بِهِ.

(٣) يَقُولُ: إذا مَلَّ وَسَئِمَ ٱلسَّيِّدُ مِنْ خِدْمَةِ عَبْدِهِ وغُلامِهِ نَسَبَهُ وَٱتَّهَمَهُ في ذَنْبٍ لَمْ يَقْتَرِفْهُ.

(٤) المِطْرَفُ والمُطْرَفُ: رِداءٌ أوْ ثَوْبٌ مِن خَزٍّ مُرَبَّعٍ ذُو أعلامٍ (المعجم الوسيط ـ مادة: ط ـ ر ـ ف). يَقُولُ مَن ٱرْتَدىٰ مِطْرَفَ خَزٍّ وَجَوْرَباً بالِياً لَمْ يَأْتِ بِاتِّفاقٍ وَمُنَاسَبَةٍ في مَلاَبِسِهِ لأَنَّ ٱلجَدِيْدَ لا يَتَّفِقُ ٱلبالِي وَٱلرَّثَّةَ مِنَ ٱلثِّيابِ. يُضْرَبُ هَذا لِمَن لَمْ يَأْتِ بالإنسجامِ والإتّساقِ في أُمُوْرِهِ.

آخَرُ:

٤٣٩ وَلا يَغْـرُرْكَ طولُ ٱلْحِلْـمِ مِنّي فَمـا أَبـداً تُصَـادِفُني حَلِيما[١]

آخَرُ: ٣

٤٤٠ أَسَـدٌ عَلَـيَّ وَفِـي ٱلْحُـرُوْبِ نَعامَةٌ رَبْـداءُ تَنْفِـرُ مِنْ صَفِيْرِ ٱلْصَّافِرِ[٢]

آخَرُ:

٤٤١ وَفِي ٱلنَّـاسِ إنْ رَثَّـتْ حِبـالُكَ واصِلٌ وَفِي ٱلأَرْضِ عَنْ دارِ ٱلْقِلَىٰ مُتَحَوَّلُ[٣] ٦

آخَرُ:

٤٤٢ لَتَقْـرَعَـنَّ عَلَـيَّ ٱلسِّـنَّ مِنْ نَدَمٍ إذا تَذَكَّرْتَ يَوْمـاً بَعْضَ أَخلاقي[٤]

آخَرُ: ٩

٤٤٣ وَجَعَلْـتُ حُبَّكَ شافِعِي فَأَتَيْتُ مِنْ قِبَـلِ ٱلْشَّفِيْـعِ[٥]

---

(١) المستطرف ـ ١ ـ ٣٢.

(٢) البَيْتُ لِعمرانَ الحطان، وفيات الأعيان ـ ٢ ـ ١٥٥. الرَّبْداءُ: مُؤَنَّثُ ٱلأَرْبَدِ: الّذي اخْتَلَطَ سَوَادُه بِكُدْرَةٍ. (المعجم الوسيط ـ مادة: ر ـ ب ـ د). المِصراعُ الثّاني مِن هذا ٱلْبَيْتُ رُوِيَ هَكذا: فَتْخاءُ تَنْفِرُ مِن صَفِيرِ الصَّافِرِ: الفَتْخاءُ: قَلِيْلَةُ ٱللَّحْمِ وَٱلْضَّعِيفَةُ. (المعجم الوسيط. مادة: ف ـ ت ـ خ). يَقُوْلُ: أَنْتَ تُهاجِمُ عليَّ وَلكنَّكَ في ٱلْحُرُوْبِ كَنَعامَةٍ خائِفَةٍ ضَعِيْفَةٍ تَفِرُ مِنْ صَفِيرَ الصَّافِرِ إذا صَفَرَ.

(٣) ديوان المعاني ـ ١ ـ ٨٨. يَقُوْلُ: إن بَلِيَتْ حِبالُكَ وٱنْقَطَعَتْ آمالُكَ فَفي ٱلنَّـاسِ مَنْ يَصِـلُكَ وَفِـي ٱلأَرْضِ عَن دارِ ٱلْعَـداوَةِ وَٱلبُغْضِ لَكَ مَكانٌ تَتَحَـوَّلُ إِلَيْهِ يَعْنِـي أَنَّ ٱلأَرْضَ وَاسِعَـةٌ إذاضَاقَ بَلَـدٌ لإِنْسانٍ، لَهُ أَنْ يَنْصَرِفَ إلى مَكانٍ آخَر.

(٤) البَيْتُ لتأَبَّطَ شراً. الأغاني ٢١ ـ ١٣٣، شرح المضنون به على غَيْرِ أَهْلِهِ ـ ٢١٩، الصناعتين ـ ٤٤٤. قَرِعَ عَلَيْهِ سِنَّهُ: صَكَّها نَدَماً: تَنْدَمُ عَلَىٰ مُفارَقَتِكَ إيّايَ لَمّا تَذَكَّرتَ يَوْماً بَعْضَ أَخلاقي.

(٥) البَيْتُ لأَصرمَ بن حُمَيدٍ. الأغاني ـ ٢٣ ـ ٧٩.

آخَرُ:

٤٤٤ أسَـأْتُ إذا أحْسَنْـتُ ظَنّـي بِكُم ... وَٱلْحَـزْمُ سُوءُ الظَّـنِّ بِالنَّاسِ[1]

٣

آخَرُ:

٤٤٥ شَكَوْتُ وَمَـا ٱلشَّـكْوَىٰ لِمِثْلِـي عادَةٌ ... وَلٰـكن تَفِيْضُ ٱلْعَيْنُ عِنْـدَ ٱمْتِلائِها

آخَرُ:

٤٤٦ أسَـأْتَ فَأَصْبَحْـتَ مُسْتَوْحِشاً ... فَأَحْسِـنْ كَمَـا كُنْـتَ تَسْتَأْنِسُ ٦

زُهَيْرٌ فِي ٱلشَّكْوَىٰ مِنَ ٱلْكِبَرِ:

٤٤٧ سَئِمْـتُ تَكالِيْفَ ٱلْحَياةِ وَمَـنْ يَعِشْ ... ثَمَـانِيْنَ حَوْلاً لاَ أَبَـا لَكَ يَسْأَمِ[2]

وَفِي ٱلْمَعْنَىٰ لابْن سُكَّرَة: ٩

٤٤٨ وَكُلُّ بَازٍ يَمَسُّهُ هَرَمٌ ... تَخْـرَأُ عَلَـىٰ رَأْسِـهِ العَصَافِيْرُ[3]

أَبُوْ نُواسٍ:

٤٤٩ كَفَـىٰ حَزَنـاً أنَّ ٱلْجَـوَادَ مُقَتَّرٌ ... عَلَيْهِ وَلاَ مَعْـرُوْفَ عِنْـدَ بَخِيْلٍ[4] ١٢

---

(١) البَيْتُ لِلعَبّاسِ بنِ ٱلأَحْنَفِ. الأغاني ـ ٨ ـ ٣٥٩، معجم الأُدباء ـ ١٢ ـ ٤٤، شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ ـ ٣٩٣، الشوارد. ١ ـ ٢٧٦.

(٢) المُعَلَّقَاتُ العَشر ـ ٩٤، محاضرات الأُدباء ـ ٣ ـ ٣٣٢، و ٤ ـ ٤٩٨. يقول: مَلِلْتُ تَكالِيْفَ ٱلْحَيَاةِ وَواجباتِهَا وَمَنْ عَاشَ ثَمانِيْنَ عاماً مِثْلي لا بُدَّ أَنَّهُ يَمَلّ مِنَ ٱلْحَيَاةِ وَما فِيها.

(٣) البازي: جِنْسٌ مِنَ ٱلصُّقُوْرِ ٱلصَّغِيْرَةِ أَوِ ٱلْمُتَوَسِّطَةِ الحَجْمِ الْجَمْعُ بوازٍ وَبُزَاةٌ (المعجم الوسيط ـ مادة: ب ـ ز ـ ي). تَخْرَأُ مِن خَرِيءَ: تَغَوَّطَ. (المعجم الوسيط. مادة: خ ـ ر ـ أ). يَقُوْلُ: كُلُّ بازٍ أَصابَهُ هَرَمٌ تَتَغَوَّطُ وَتَسْلَحُ عَلى رَأْسِهِ ٱلْعَصَافِيْرُ. يَعْني أَنَّ كُلَّ قَوِيٍّ إذا تَراخَىٰ وَشَابَ يَغْلِبُهُ كُلُّ ضَعِيفٍ. يُضْرَبُ لِمَنْ كَانَ قَوِيّاً وَعزِيزاً فَأَصْبَحَ ضَعِيفاً وَذَلِيْلاً.

(٤) ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٩، شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٤١، الإعجاز والإيجاز ١٦٤. يَقُوْلُ: كَفَى =

ابن ٱلرُّوميّ:

٤٥٠ عَكَسَتْ أَمْرِي ٱلْخُطُوبُ فَعَنْزِي أَبداً حائِلٌ وَتَيْسِي حَلُوبُ[1]

٣ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُيَيْنَةَ

٤٥١ كُلُّ ٱلْمَصائِبِ قَدْ تَمُرُّ عَلَىٰ ٱلْفَتَىٰ فَتَهُونُ غَيْرَ شَماتَةِ ٱلْحُسَّادِ[2]

المُتَنَبّي:

٤٥٢ وَمِنْ نَكَدِ ٱلدُّنْيا عَلَىٰ ٱلْحُرِّ أَنْ يَرَىٰ عَدُوّاً لَهُ ما مِنْ صَداقَتِهِ بُدُّ[3] ٦

وَلَهُ:

٤٥٣ لَيْتَ ٱلْغَمامَ ٱلَّذي عِنْدِي صَواعِقُهُ يُزِيلُهُنَّ إِلَىٰ مَنْ عِنْدَهُ ٱلدِّيَمُ[4]

٩ وَلَهُ:

٤٥٤ أَنْكَرْتُ طارِقَةَ ٱلْحَوادِثِ مَرَّةً ثُمَّ ٱعْتَرَفْتُ بِها فَصارَتْ دَيْدَنا[5]

= بالحَزَنِ أَنْ يَكُونَ ٱلْكَرِيمُ مُعْدِماً وَمُقَتَّراً وَأَنْ يَكونَ ٱلْبَخِيلُ ثَرِيّاً وَغَنِيّاً في حِينٍ أَنَّهُ لا يَقُومُ بإحسانٍ وَمَعْروفٍ.

(١) ديوان ابن الروميّ - ١ - ٣٢٣، الشوارد - ١ - ٥٤. العَنْزُ: الأُنْثَىٰ مِن ٱلمَعْزِ. جمع أَعْنُزٌ وَعُنُوزٌ (المعجم الوسيط - مادة - ع - ن - ز) الحائِلُ مِنَ ٱلنّاقَةِ الّتي لا تَحْبَلُ أَيْ لا تَأْتي بِالْوَلَدِ. (المعجم الوسيط. مادة: ح - و - ل) التَّيْسُ: الذَكَر مِنَ ٱلْمَعْزِ (المعجم الوسيط - مادة: ت - ي - س). الحَلُوبُ: ذاتُ ٱللَّبَنِ. يَقُولُ: إنَّ حَوادِثَ ٱلدَّهْرِ عَكَسَتْ أُمُوري بِحَيْثُ جَعَلَتْ عَنْزي لا تَأتي بِوَلَدٍ وَجَعَلَت تَيْسي ذا لَبَنٍ يَعْني أَنَّ أُموري وَشُؤوني إضْطَرَبَتْ وَتَشَوَّشَتْ.

(٢) محاضرات الأدباء - ١ - ٢٥٤. يقول: إنَّ ٱلْمَصائِبَ كُلَّها سَهْلَةٌ عَلَىٰ ٱلْفَتى إلاّ شَماتَةَ ٱلْحُسّادِ.

(٣) شرح ديوان المتنبي - ١ - ٢٣٨، خاص الخاص - ١٤٧. الإعجاز والإيجاز - ٢١٥. يَقُولُ مِنْ قِلَّة خَيْرِ الدنيا أَنَّ الكَرِيمَ لا يَجِدُ مَنْدُوحَةً مِنْ إظهارِ ٱلصَّداقَةِ فيها لِعَدُوِّهِ مَعَ عِلْمِهِ أَنَّهُ لَهُ عَدوٌ لِيَأْمَنَ شَرَّهُ.

(٤) شرح ديوان المُتنبي - ٢ - ٦٤. يَقُولُ: لَيْتَ المَمْدُوحَ الّذي يُشْبِهُ ٱلغَمامَ والّذي تُصِيبُني صَواعِقُهُ - يَعْني أَذاه وَسُخْطَهُ - وَيُصيبُ غَيْري مَطَرُهُ يعني بِرُّهُ ورضاه - يُزِيلُ ذلك ٱلأذىٰ إلى مَنْ عِنْدَهُ ذلك البِرُّ فَيَنْتَصِفُ الفَريقانِ.

(٥) شرح ديوان المتنبي - ٢ - ٤٤٠. يَقُولُ: أَنْكَرْتُ حَوادِثَ ٱلدَّهْرِ أَوَّلَ ما طَرَقَتْني وَقُلْتُ لَيْسَتْ تَقْصُدُني =

وَلَهُ:

٤٥٥ مَاذا لَقِيْتُ مِنَ ٱلـدُّنْيا وَأَنْكَدُهَا   أَنّـي لِمَـا أَنـا بَاكٍ مِنْـهُ مَحْسُوْدُ[1]

وَلَهُ: ٣

٤٥٦ وَغَيْظٌ عَلَـىٰ ٱلْأَيَّامِ كَالنَّـارِ فِي ٱلْحَشَا   وَلٰكِنَّـهُ غَيْظُ ٱلْأَسِيْرِ عَلَـى ٱلقِدِّ[2]

الأَرَّجَانِيُّ:

٤٥٧ وَأَسَـأُمُ عُذْرَ جِنَـايَةٍ لَمْ أَجْنِهَا   إِنَّ الشَّقِـيَّ بِمَـا جَنَـىٰ لَسَعِيْدُ[3] ٦

آخَرُ:

٤٥٨ أَرَىٰ مَاءً وَبِـيْ عَطَشٌ شَدِيدٌ   وَلٰـكِنْ لاَ سَبِيْلَ إِلَـىٰ ٱلْوُرُوْدِ

آخَرُ: ٩

٤٥٩ وَكُنَّـا نَسْتَطِـبُّ إِذا مَرِضْنا   فَصَـار ٱلسُّقْـمُ مِنْ قِبَـلِ الطَّبِيْبِ

آخَرُ:

٤٦٠ لَيْسَ مَنْ مَاتَ فَاسْتَـرَاحَ بِمَيْتٍ   إِنَّمـا ٱلْمَيْتُ مَيِّتُ ٱلْأَحْيَاءِ[4] ١٢

= وَإِنّما أَخْطَأَتْ في قَصْدي ثُمَّ لمّا كَثُرَتْ وَتَتَابَعَتْ أَقْرَرْتُ بِها وَعَرَفْتُ أَنَّها تَأْتِيني فَصارَت عادَةً لِي لا تُفارِقُني وَلاَ أَنْفَكُّ مِنْها.

(١) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٢٧٢، ترجمة الأمثال السائرة. ٩١. رُوِيَ «أنكدُها» في ديوان الشاعر «أعْجَبُهُ». يَشْكُو مَا لَقِيَهُ من تصارِيف ٱلدَّهْرِ ونَوازِلِ ٱلدُّنْيا وأحوالِها ثُمَّ يَقُوْلُ: وَأَعْجَبُ ما لَقِيْتُهُ مِنْها أَنّي مَحْسُودٌ بِما أَشْكُوهُ وَما أنا باكٍ مِنْهُ.

(٢) شَرْحُ ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٨٦، ترجمة الأمثال السائرة ـ ١٠٠. القِدُّ: سَيْرٌ يُشَدُّ بِه ٱلأَسِيْرُ. يَقُوْلُ: وَلِي غَيْظٌ عَلَى ٱلْأَيَّامِ يَلْتَهِبُ فِي ٱلْحَشَا إِلْتِهابَ ٱلنّارُ وَلكنَّهُ غَيْظٌ عَلَى مَا لا يَكْتَرِثُ وَلا يُبالِي بِغَيْظي.

(٣) ديوان الأرجاني ـ ١٧٨.

(٤) البيتُ لِعَدِيِّ بن ِ ٱلرَعلاءِ ـ الصناعتين ـ ٣١٥، البيان والتبيين ـ ١ ـ ٨٤، الأغاني ـ ٢١ ـ ٣٠٥، معجم الأدباء ـ ١٢ ـ ٩، شرح قطر الندى ـ ٢٣٤.

آخَرُ:

٤٦١ رُبَّ يَوْمٍ بَكَيْتُ مِنْـهُ فَلَمَّا صِرْتُ فِي غَيْرِهِ بَكَيْتُ عَلَيْهِ(١)

آخَرُ: ٣

٤٦٢ وَمَـا جَاءَ يَوْمٌ أَرْتَجِـي فِيْهِ رَاحَةً فَجَرَّبْتُـهُ إِلاَّ بَكَيْتُ عَلَـىٰ أَمْسِ(٢)

آخَرُ:

٤٦٣ عَتَبْـتُ عَلَـىٰ سَلْـمٍ فَلَمَّـا تَرَكْتُهُ وَجَرَّبْـتُ أَقْوَامـاً بَكَيْتُ عَلَـى سَلْمِ ٦

آخَرُ:

٤٦٤ وَأَلْتَـذُّ مَا أَهْـوَاهُ وَٱلْمَـوْتُ دُوْنَهُ كَشَـارِبِ سَمٍّ فِي إِنَـاءٍ مُفَضَّضِ(٣)

آخَرُ: ٩

٤٦٥ فَعُدْنَـا لَـمْ نَصِـدْ شَيْئاً وَمَـا كَانَ لَنَـا أَفْلَت(٤)

آخَرُ:

٤٦٦ وَفِـي فَمِـي سُكَّرَةٌ حُلْوَةٌ قَدْ نَغَّصَتْهَـا لَوْزَةٌ مُرَّه(٥) ١٢

---

(١) البَيْتُ لِيُونُسَ بن مَيْسَرَةَ ـ المستطرف ـ ١ ـ ٣١.

(٢) البَيْتُ لِداودَ بن جَهْوَةَ وَرُوِيَ ٱلمصراعُ ٱلأَوَّلُ مِنَ ٱلْبَيْتِ هَكَذا: أُقاسِي ٱلبَلا لا أَسْتَرِيحُ إلى غَدٍ. الأمالي للقالي ـ ١ ـ ١٠٨.

(٣) فَضَّضَ ٱلشَّيْءَ: حَلاَّهُ بالفِضَّةِ (المعجم الوسيط. مادة: ف ـ ض ـ ض) يَقُوْلُ إذا أنالُ ما أُحِبُّهُ أَرَى ٱلْمَوْتَ دُوْنَهُ وَهُوَ يُراقِبُني فَبذلِكَ يَتَنَغَّصُ عَيْشي فَكَأَنَّني أَشْرَبُ ٱلسُّمَّ القَاتِلَ في كَأْسٍ مُفَضَّضَةٍ.

(٤) البيتُ لابن طباطبا ٱلعَلَويّ. فَرائِد اللآل ـ ٢ ـ ٢٩٢، الشوارد ـ ١ ـ ١٢٠. يَقُوْلُ: عُدْنا دونَ أَنْ نَصِيْدَ قَنَصاً ،وما كانَ لَنا فاتَنا وَفَرَّ مِنْ أَيْدِينا.

(٥) يَقُوْلُ: حَلاوَةُ هذه ٱلدُّنْيا تَأْتِي بَعْدَها مَرارَةٌ وَنَضارَةُ عَيْشِها تَتَبَدَّلُ بِالضَّنْكِ وَٱلْكُدُوْرَةِ.

آخرُ:

٤٦٧ وَلِكُلِّ صَافِيَةٍ قَذًى وَلِكُلِّ خالِصَةٍ شَوَائبُ[1]

آخرُ: ٣

٤٦٨ وَمَا شَكَرْتُ زَمَانِي وَهْوَ يُصْعِدُني فَكَيْفَ أَشْكُرُهُ فِي حالِ مُنْحَدَرِي[2]

آخرُ:

٤٦٩ ما ٱسْتَقَامَتْ قَنَاةُ رَأْيِيَ إِلاّ بَعْدَمَا عَوَّجَ ٱلزَّمَانُ قَنَاتي[3] ٦

آخرُ:

٤٧٠ لِكُلِّ ثَقِيلٍ فِي ٱلأَنَامِ هِدَايَةٌ إِلَيْنَا وَإِرْشَادٌ بِغَيْرِ دَلِيلِ[4]

آخرُ فِي ٱلشَّكْوىٰ مِنْ مُبادَرَةِ الشَّيْبِ: ٩

٤٧١ عِنْدَ بَدْءِ ٱلشَّبَابِ عاجَلَنِي ٱلشَّيْبُ وَهَذا مِنْ أَوَّلِ ٱلدَّنِّ دُرْدِيّ[5]

---

(١) يَقُولُ. إنَّ هذه الدُّنيا لا تَأْتِي لَنا بِسُرُورٍ إلاّ تُعْقِبُ بَعْدَهُ حزناً وَاكْتِئاباً.

(٢) يَقولُ: ما شَكَرْتُ زَماني لَمّا أَقْبَلَ عَلَيَّ وَعَلانِي إلى مَصاعِدِ الْعَلْيَاءِ وَٱلرَّخاءِ فَكَيْفَ أَشْكُرُ زَماني إذا أَدْبَرَ عَنّيَ وَهَوَىٰ بِي في الانخفاض وَضِيقِ العَيْشِ.

(٣) البَيْتُ لِلبُستيِّ الشوارد - ١ - ١١٠. يَقُولُ: لَمْ تَسْتَقِمْ قَناةُ فِكْرِي إلاّ بَعْدَ أَنْ عَوَّجَها وَعَطَفَها ٱلزَّمانُ يَعني بَعْدَ أَنْ ذُقْتُ حَلاوَةَ الدُّنيا وَمَرارَتَها تَجَرَّبْتُ وَحَصَلْتُ على ٱلحُنْكَةِ.

(٤) يَقُولُ: إنَّ كُلَّ أَمْرٍ ثَقِيلٍ وَمَكْروهٍ يَهْتَدِي إِلَيْنا وَيَرِدُ عَلَيْنا بِغَيْرِ دَليل.

(٥) الدُّرْدِيُّ: ما رَسَبَ أَسْفَلَ ٱلْعَسَلِ وَٱلزَّيْتِ وَنَحْوَهُما مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَقُولُ: عاجَلَني ٱلشَّيْبُ في بِدايَةِ وَعُنْفُوانِ شَبابِي وَهذا عَجيبٌ وَخِلافُ ٱلعادَةِ وَٱلطَّبِيعَةِ لأَنَّ الشَّيْبَ الَّذي يُشْبِهُ ٱلدُّرْدِيَّ يَجِبُ أَنْ يَأْتِي في نِهَايَةِ ٱلْعُمْرِ كَمَا أَنَّ ٱلدُّرْدِيَّ لا يَرْسُبُ إلاّ في قَعْرِ ٱلدنِّ والإناءِ. البَيْتُ لِلدَّيْلَميِّ - ديوان المعاني - ١ - ٢٠١.

فصل هفتم

مثلهایی در عتاب و شکایت

نابغه گفته :

٤١٣ـ گناه دیگری را برمن گماشتی و او ار رها نمودی مانند شترگر که آسوده بچرد و شتر دیگر داغ کرده شود.

سخن متنبی نظیر همین معناست :

٤١٤ـ چه‌بسا گناهی که آنرا نابخردان قوم کرده‌اند شکنجه‌اش به بی‌گناه رسیده است.

سخن شاعر دیگر بدان نزدیك است :

٤١٥ـ کدام قانون در آن‌رواست که زید جنایت کند و عمرو را ببرند؟

فرزدق گفته :

٤١٦ـ سخنان دردناك به‌من می‌رسد درحالی‌که شما آنها را کوچك می‌شمارید با آنکه گاهی قطره‌ها، ظرف را پرمی‌کند و ظرف‌هم لبریز می‌شود.

أبونواس گفته :

٤١٧ـ پس از آنکه مرا گرامی داشتی خوارمگردان زیرا تحمل عادت ترك شده سخت است.

سخن دیگری به‌آن نزدیك است :

٤١٨ـ کیست که بیاورد آن چشم‌عنایتی راکه یکبار بدان در روزگار گذشته برمن نظر افکندی؟

ابوتمام گفته :

۴۱۹ـ خورشید با زیبائیهایش از نزد تو می‌گذرد در حالی‌که تـو دیدگان را به‌ماه مشغول کننده‌ای؟

بحتری گفته :

۴۲۰ـ هرگاه محاسنی‌که به‌آنها می‌نازم گناه شمرده شود پس بگو چگونه پوزش آورم؟

ابن‌رومی گفته :

۴۲۱ـ تو چشم منی و برچشم من شایسته نیست‌که پلکهای خودرا برخاشاك فروبندد

دیگری گفته :

۴۲۲ـ هرگاه عتاب ازمیان برخیزد دوستی برجا نماند و محبت باقی می‌ماند تا زمانی‌که عتاب برجاست.

سخن دیگری مانند آن است :

۴۲۳ـ هرگاه دوستی از سوی تو شایستهٔ عتاب باشد ترك آن خود بهانه و سبب دوستی است.

دیگری گفته :

۴۲۴ـ هرگاه‌که راه پوزش نمایان نباشد پس ترك عذر بهتر از عتاب است.

دیگری گفته :

۴۲۵ـ این جهان به‌تمامی برمن‌تنگ نگردیده مگر بینی‌که من به‌تارك دنیا طمع بسته‌ام. (یعنی‌کسی‌که طمع بندد درکسی‌که گوشهٔ زهد

برگزیده و از این جهان روی برگردانیده حقاً تمامی دنیا براو تنگ‌آمده است).

دیگری گفته :

۴۲۶ـ دشمنم را دوست می‌داری آنگاه مرا دوست خود می‌پنداری پس بی‌گمان خرد و اندیشه از تو به‌دوراست.

دیگری گفته :

۴۲۷ـ هرگاه ترا جز شفاعت، به‌عطوفت و مودت نکشاند پس در محبتی‌که از راه وساطت کننده حاصل شود خیری نمی‌باشد.

دیگری گفته :

۴۲۸ـ هرمودتی بناگزیر روزی دوست را علیه دوست تغییردهنده است.

بشار گفته :

۴۲۹ـ هرگاه‌که ستم‌کنی منافع خَویش را از تو بردارم چنانکه درشتی شیر دوشنده، شیرِ پستان (شتر) را قطع می‌کند.

متنبی گفته :

۴۳۰ـ آیا برای من سودی داردکه حجابها میان ما برداشته شود در حالی‌که حجاب باشد در برابر کسی‌که امید از او دارم؟

ابوعلی بصیر گفته :

۴۳۱ـ پوزش مخواه از اینکه به‌دیگری پرداخته‌ای زیرا که آرزوها به‌تو پیوند شده تا زمانی‌که دل مشغولی برجا یاست.

دیگری گفته :

۴۳۲- ای آنکه تخم در شوره‌زار افکنده‌ای، اگر از کشته خود رنج و تعب دروکنی، پس خویشتن را ملامت‌کن.

دیگری گفته :

۴۳۳- در پی کسب اجری‌که آنرا نزد خداگمان می‌داشتم بیرون آمدم، ولی سنگین شده از بار گناه بازگشتم.

دیگری گفته :

۴۳۴- مراچوزیره‌ای درکشتزار قرار مدهیدکه اگر آب از او فوت شود وعده‌ها اورا بی‌نیاز می‌کند.

دیگری گفته :

۴۳۵- آنگاه‌که جنگ یا امری ناپسند و دشوار باشد مرا خوانند و آنگاه که کشك یا دوغ زده می‌شود جندب را دعوت نمایند (یعنی در سختی و دشواری منم و در نعمت دیگری).

دیگری گفته :

۴۳۶- می‌بینم‌که به‌بیدق‌ها (در صفحه شطرنج) شیفته شده‌ای و از شکست غافلی در حالی‌که شمشیرهای مشرفی پیرامون شاه تو می‌درخشد.

دیگری گفته :

۴۳۷- هرگاه خواجه از خدمت بنده‌اش ملول شود، او را به‌ارتکاب گناه نسبت می‌دهد اگرچه گناهی‌هم نباشد.

دیگری گفته :

۴۳۸- جامهٔ خز و جوراب کهنه، این دو بایکدیگر سازگاری ندارند.

دیگری گفته :

۴۳۹ـ بسیاری بردباری از سوی من ترا مفریبد زیرا که همیشه مرا بردبار نخواهی یافت.

دیگری گفته :

۴۴۰ـ (او) برمن چو شیر است در حالی که در جنگ چون شترمرغ تیره‌رنگ از سوت ِ سوت‌زننده‌هم می‌رمد و می‌گریزد.

دیگری گفته :

۴۴۱ـ اگر رشته‌های دوستیت، پوسیده شود میان مردم کسی هست که به‌تو پیوندد و در روی زمین بجای سرا و سرزمین عداوت، جایی توان یافت.

دیگری گفته :

۴۴۲ـ آنگاه که پاره‌ای از اخلاق (نیکوی من) را روزی بیادآوری دندان ندامت خواهی گزید.

دیگری گفته :

۴۴۳ـ دوستی ِ ترا، میانجی خود قراردادم و از سوی همین شفاعت کننده آماج تیر قرارگرفتم.

دیگری گفته :

۴۴۴ـ بدکردم آنگاه که به‌شما خوش‌گمان شدم با آنکه دوراندیشی، بدگمانی به‌مردم است.

دیگری گفته :

۴۴۵ـ شکوه کردم با آنکه شکایت عادت همچو من نیست ولی دیده بهنگام پری، اشك می‌ریزد.

دیگری گفته :

٤٤٦ـ بدکردی، تنها و وحشت‌زده ماندی، پس نیکی کن آنچنانکه انس داشتی.

زهیر در شکایت از پیری گفته :

٤٤٧ـ از قید و بندهای زندگانی خسته و دلتنگ شدم و هرکه هشتاد سال زندگانی کند ای بی‌پدر دلتنگ می‌شود.

درهمین‌معنی ابن سکره گفته :

٤٤٨ـ هرشاهینی‌که پیری او را لمس‌کند گنجشگان‌هم برسر او تغوط‌کنند.

أبونواس گفته :

٤٤٩ـ اندوه را همین بس‌که بخشنده، تنگ روزی باشد و احسان و نیکوکاری هم نزد بخیل نباشد.

ابن‌رومی گفته :

٤٥٠ـ حوادث‌کار مرا واژگونه کرده است تا جایی‌که بز ماده‌ام ابداً نمی‌زاید و بز نرم شیر می‌دهد.

عبدالله بن عیینه گفته :

٤٥١ـ همهٔ مصیبتهاکه برجوان می‌گذرد آسان گردد مگر زخم‌زبان حاسدان.

متنبی گفته :

٤٥٢ـ از بی‌خبری این جهان برآزاده آنستکه او برای خویش دشمنی ببیندکه وی را از دوستی او گزیری نیست.

و اوراست :

٤٥٣ـ ای کاش ممدوحی که در کرامت چون ابر است و من به خشمهای چو صاعقه‌اش گرفتارم، آن آزار و خشمها را با کسی می‌زدود که نعمت‌های چون باران خویش‌راهم نزد او نهاده است (یعنی خشمها را به‌نزد او می‌برد تا میان من و او تساوی برقرار شود).

و اوراست :

٤٥٤ـ حوادث را در اول انکار کردم و آنگاه اعتراف نمودم تااینکه آنها برمن عادت شدند.

و اوراست :

٤٥٥ـ از این جهان «جز بدبختی و مصیبت» چه دیده‌ام وبدبختیش این است که من به‌چیزی که از دست آن گریانم محسود شده‌ام.

و اوراست :

٤٥٦ـ مرا برروزگار خشمی است که مانند برافروختگی آتش در اندرون است ولیکن آن، مانند خشم اسیر بربند است. «یعنی همچنانکه زنجیر به‌خشم اسیر اعتنایی ندارد روزگار راهم از خشم من باکی‌نیست».

أرجانی گفته :

٤٥٧ـ ازپوزش گناهی که آنرا انجام نداده‌ام دلتنگ وملول می‌شوم زیرا بدبخت است آنکه به‌گناهی که مرتکب‌شده، (ظاهراً) باسعادت است.

دیگری گفته :

٤٥٨ـ آب و چشمه‌ای بینم با آنکه در من تشنگی فراوان است ولی راه ورود به‌آن میسر نیست.

دیگری گفته :

٤٥٩ـ هرگاه بیمار می‌شدیم از طبیب جستجو می‌کردیم ولی‌اکنون بیماری خود از سوی طبیب پدید آمده است.

دیگری گفته :

٤٦٠ـهر که از دنیا رود، نمرده است در حقیقت راحتی یافته است بی‌گمان مرده آنستکه میان زندگان مرده باشد.

دیگری گفته :

٤٦١ـ چه بسیار روزی که از دست آن گریستم و فریاد برآوردم و چو نوبه‌روز دیگری درآمدم برهمان روز حسرت خوردم و اشك ریختم.

دیگری گفته :

٤٦٢ـ روزی نیآمد که در آن راحتی امید داشته باشم مگر اینکه چون او را آزمودم برروز گذشته اشك حسرت روان کردم.

دیگری گفته :

٤٦٣ـ بر (سلم) عتاب کردم پس هنگامی که از او جدا شدم واقوام دیگری را آزمودم برروز گذشته اشك حسرت ریختم.

دیگری گفته :

٤٦٤ـ لذت بردن من (لذت می‌برم) از چیزی کـه آنرا دوست می‌دارم در حالی که مرگ در برابر اوست، مانند آنکس است که زهر را در ظرف سیمین بنوشد.

دیگری گفته :

٤٦٥ـ پس بازگشتیم و شکاری نکردیم و آنچه نصیب ما بود از (کف) گریخت.

دیگری گفته :

٤٦٦ـ در دهانم شیرین شکری است که بادامی تلخ آنرا منغص وتیره کرده است.

دیگری گفته :

٤٦٧ـ هرزلالی را خس و خاشاکی، و هرنابی را شائبه و آمیختگی است.

دیگری گفته :

٤٦٨ـ روزگارم را شکر نکردم با آنکه بختم را به‌بلندی مـی‌برد پس چگونه آنرا شکر گزارم در حالی‌که بختم در سراشیبی است.

دیگری گفته :

٤٦٩ـ نیزهٔ اندیشه‌ام راست نشد مگر پس از آنکه زمانه نیزهٔاندیشه‌ام را کج نمود.

دیگری گفته :

٤٧٠ـ هر ناپسند و گرانـی میان مردم، سوی ما رهنمون مـی‌شود بی‌آنکه نیازی به‌راهنما داشته باشد.

دیگری در شکایت از پیشدستی پیری گفته :

٤٧١ـ در آغاز جوانی پیری سوی من شتافته است و این مانند وجود دردی برسر خمره است.

الفَصْلُ ٱلثَّامِنُ

فِيمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي الْـهَجْــوِ وَٱلتَّوْبِيْخِ

لَبِيْدٌ: ٣

٤٧٢ ذَهَـبَ الَّـذِين يُعَـاشُ فِيْ أَكْنَافِهِم وَبَقِيْتُ فِيْ خَلْفٍ كَجِلْـدِ ٱلْأَجْرَبِ[1]

وَمِثْلُهُ قَوْلُ ٱلآخرِ:

٤٧٣ ذَهَـبَ ٱلَّـذِين يُعَـاشُ فِيْ أَكْنَافِهِمْ وَبَقِـي الَّـذين حَيَاتُهُـمْ لاَ تَنْفَعُ[2] ٦

المُتَلَمِّسُ:

٤٧٤ فَأَطْـرَقَ إِطْـرَاقَ ٱلشُّجَـاعِ وَلَـوْ رَأَىٰ مَسَاغـاً لِنَـابَيْهِ الشُّجَـاعُ لَصَمَّما[3]

---

(١) ديوان المعاني ـ ٢ ـ ١٩٨ محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٣٩٤، الفاخر ـ ٢٦٩، معجم الأدباء ـ ٢ ـ ٣٠١، رغبة الآمل ـ ٨ ـ ١٦٧، الأغاني ـ ١٧ ـ ٦٥، شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ ٣٤٢. يَقُوْلُ: إِرْتَحلَ الَّذينَ كَانَ ٱلْعَيْشُ بِجانِبِهم لَذِيْذاً وَطَيِّباً فَبَقِيْتُ بَعْدَهُمْ وَحِيْداً كَنَاقَةٍ جَرْباءَ يُبْتَعَدُ عَنْهَا.

(٢) المستطرف ـ ٢ ـ ٦٨، يَقُوْلُ: ذَهَبَ وَٱرْتَحلَ أصحابُ ٱلْفَائِدَةِ وَٱلْخَيْرِ وَبَقِي ٱلَّذين لا خَيْرَ في حَياتِهِم.

(٣) محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٣٦٢، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ١١٣، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٤٣١، المستقصي ـ ١ ـ ٢٢١. الشجاعُ: الحَيَّةُ ٱلذَّكَرُ. (لسان العرب ـ مادة: ش ـ ج ـ ع ـ) صَمَّمَ ٱلسَّيْفُ ونَحْوُهُ: مَضَى إلى العَظْمِ. (المعجم الوسيط ـ مادة: ص ـ م ـ م) يَقُوْلُ: أطْرَقَ وَأَمالَ رَأْسَهُ كَالْحَيَّةِ وَلَوْ رَأَىٰ ٱلْحَيَّةَ مَأْكُولاً يَسُوْغُ لِنَابَيْهَا لَأَدْخَلَتْهُمَا في ٱلْعَظْمِ.

الأفْوَهُ:

٤٧٥ لاَ يَصْلُحُ ٱلنَّاسُ فَوْضَى لاَ سَراةَ لَهُمْ وَلاَ سَرَاةَ إذا جُهَّالُهُمْ سَادُوا[١]

٣

حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ:

٤٧٦ وَإنَّ ٱمْرَءاً يُمْسِي وَيُصْبِحُ سالِماً مِنَ ٱلنَّاسِ إلاَّ مَا جَنَى لَسَعِيْدُ[٢]

كَعْبُ بنُ زُهَيْرٍ:

٤٧٧ كَانَتْ مَوَاعِيْدُ عُرْقُوبٍ لَهَا مَثَلاً وَمَا مَوَاعِيْدُهُ إلاَّ ٱلأَباطِيْلُ[٣] ٦

وَلَهُ:

٤٧٨ وَمَا تَمَسَّكُ بِالْوَعْدِ ٱلَّذي وَعَدَتْ إلاَّ كَمَا تُمْسِكُ ٱلْمَاءَ ٱلْغَرابِيْلُ[٤]

مَعْنُ بْنُ أَوْسٍ:

٩

٤٧٩ أُعَلِّمُهُ ٱلرِّمَايَةَ كُلَّ يَوْمٍ فَلَمَّا ٱشْتَدَّ سَاعِدُه رَمَانِي[٥]

---

(١) البَيْتُ لأَفوهَ ٱلأَوْديّ ـ الأمالي للقالي ـ ٢ ـ ٢٢٥ ـ أخلاق محتشمي ـ ٤٠٣، الشوارد ـ ١ ـ ١٤٩. قَوْمٌ فَوْضَى أي لا رئيسَ لَهُم (إلهادي للشادي ـ ١١٥. السَّراة جَمْعُ سَرِيٍّ: الشَّريْفُ (المعجم الوسيط مادة: س ـ ر ـ و).

(٢) ديوان الحسّان ـ ٣٥٢، المستطرف ـ ١ ـ ٨٦، البيان والتبيين ـ ٣ ـ ٣٤، الإعجاز والإيجاز ـ ١٤٥، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٤٤.

(٣) شرح ديوان كعب بن زهير ـ ٨٠، ثمار القلوب ـ ١٠٣، الشعر والشعراء ـ ٩٠، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٣١٣، المستقصي ـ ١ ـ ١٠٨، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٢٧١، الأمثال العربية القديمة ـ ٥٦. يَقُولُ: كَمَا كانَتْ مَواعِيدُ عُرْقوبٍ باطِلَةً فإنّ مَواعِيدَ هذه ٱلْمَرْأةِ (أي سُعَادُ) باطِلَةٌ أيْضاً فالجَدِيرُ أنْ يُتَمَثَّلَ في مَواعِيْدِهَا بِمَوَاعِيْدِ عُرْقوبٍ.

(٤) شرح ديوان كعب بن زهير ـ ٨، ديوان المعاني ـ ١ ـ ٤٠ و٢ ـ ١٩٩، ثمار القلوب ـ ١٠٠٣، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٩٠.

(٥) البيان والتبيين ـ ٣ ـ ١٩١، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٤٦، ثمار القلوب ـ ٢٥، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٢٠٠، شرح مقصورة ابن دريد ـ ٧٦، قال ابنُ بَرِّيٍّ: هَذا البَيْتُ يُنْسَبُ إلى مَعْنِ بنِ أَوْسٍ =

إبراهيمُ بنُ هَرْمَةَ:

٤٨٠ كَتَـارِكَـةٍ بَيْضَـهـا بِالْعَراءِ وَمُلْبِسَـةٍ بَيْضَ أُخْـرَى جَناحا[١]

٣ **بَشَّارُ بْنُ بُرْدٍ:**

٤٨١ الحُـرُّ يُلْحـىٰ وَٱلْعَصَـا لِلْعَبْدِ وَلَيْسَ لِلْمُلْحِفِ مِثْـلُ ٱلرَّدِّ[٢]

صالِحُ بْنُ عَبْدِ ٱلْقُدُّوسِ

٤٨٢ مَا تَبْلُـغُ ٱلْأَعْـداءُ مِنْ جاهِلٍ ما يَبْلُـغُ ٱلْجاهِـلُ مِنْ نَفْسِهِ[٣] ٦

وَلَهُ:

٤٨٣ وِمِنَ العنـاء أَنْ تُفَـهِّـمَ جَاهِلاً وَتَحْسِـبَ جَهْـلاً أَنَّـهُ مِنْـكَ أَفْهَمُ[٤]

= وَقَالَ ابْنُ دُرَيْدٍ: هُوَ لِمالِكِ بن فِهْمٍ ٱلأَزْدِيِّ. الأغاني ـ ٥ ـ ١٧٣.

(١) ديوان إبراهيم بن هرمة ـ ٨٧، محاضرات الأدباء ١ ـ ٢٢ و٤ ـ ٦٧٢، ثمار القلوب ـ ٣٥٣، الإعجاز والإيجاز ـ ١٥٦، مجمع الأمثال ١ ـ ٢٢٥ و٢ ـ ٣٢٣ ونَسَبَهُ الزَّمَخشَرِيُّ إلى أبي دُؤادٍ ٱلأَيادِيِّ: المستقصي ـ ١ ـ ٨٥ ـ العَرَاءُ: الفَضَاءُ لا يُستَتَرُ فِيه بِشَيْءٍ ـ (المعجم الوسيط. مادة ـ ع ـ ر ـ ى) يُضْرَبُ هذا للأَحْمَقِ وِلِمَنْ يَقُومُ بِالحَماقَةِ وَذَكَرَهُ المَيْدانيّ في ذَيْلِ «أَحْمَقُ مِنْ نَعامَةٍ» فالشَّاعِرُ يُشبهُ ٱلأَحْمَقَ بِنَعامَةٍ تَتْرُكُ بَيْضها في ٱلْعَرَاءِ دونَ ٱنستِتارٍ وتُلْبِس جَناحَها بَيْضَةَ نَعامَةٍ أُخرَى.

(٢) ديوان شعر بشار بن برد ـ ٨٥، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٢٧٢، البيان والتبيين ـ ١ ـ ٣٩، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٤٢، الإعجاز والإيجاز ١٥٧. لَحاهُ: لاَمَهُ (المعجم الوسيط ـ مادة: ل ـ ح ـ و) أَلْحَفَ ٱلسَّائِلُ: أَلَحَّ بِالْمَسْأَلَةِ (المعجم الوسيط. مادة: ل ـ ح ـ ف) يَقُولُ: الحُرُّ يُلاَمُ وَيَرْتَدِعُ بِالْمَلاَمَةِ عَنِ ٱرْتِكابِ ٱلْقَبِيحِ وَلكِنَّ ٱلْعَبْدَ لا يُؤَدَّبُ إلاَّ بِالْعَصَا. وَٱلطَّرْدُ وَٱلحِرْمانُ خَيْرُ جوابٍ لِلسَّائِل الّذي يُصِرُّ في ٱلْمَسْأَلَةِ.

(٣) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٢٩٧، وَنَسَبَهُ ٱلثَّعالِبِيُّ في الإعجاز والإيجاز إلى عَبْدِ المَلِكِ بنِ عَبْدِ ٱلرَّحيم الحَلاَّجِ. الإعجاز والإيجاز ـ ١٧٧.

(٤) مِنَ ٱلْعَنَاء أَنْ تحاوِلَ أن تُفهِمَ لِجاهِلٍ شيئاً وَتَحْسَبَ على جَهالَةٍ أَنَّهُ أَفْهَمُ مِنْكَ.

عَبْدُ اللّهِ بْنُ عُيَيْنَةَ:

٤٨٤ مَـا كُنْتُ إلاّ كَلَحْـمِ مَيْتٍ ... دَعَـا إلَـىٰ أكْلِـهِ إضْطِرَارُ[١]

آخَرُ:

٣

٤٨٥ ومِمّـا يَقْتُـلُ ٱلْشُّعَـرَاءَ غَمّاً ... عَدَاوَةُ مَنْ يَقِـلُّ عَنِ ٱلْهِجَاءِ[٢]

آخَرُ:

٤٨٦ وَمَطْرُوْفَـةٍ عَيْنَـاهُ عَنْ عَيْبِ نَفْسِهِ ... وَإنْ لاَحَ عَيْبٌ مِنْ أخِيْهِ تَبصَّرَا[٣] ٦

آخَرُ:

٤٨٧ مَا بَالُ عَيْنِـكَ لاَ تَرَى أقْذَاءَهَا ... وَتَـرىٰ ٱلْخَفِـيَّ مِنَ ٱلْقَـذَىٰ بِجُفُونِي

آخَرُ:

٩

٤٨٨ وَأنْـتَ شَبِيْهُ ٱلْجَـوْزِ يَمْـنَـحُ خَيْرَهُ ... صَحِيحـاً وَيُعْطِـي خَيْرَهُ حِيْنَ يُكْسَرُ[٤]

إبراهيمُ بْنُ ٱلْعَبَّاسِ:

٤٨٩ وَرُبَّ أخٍ نَادَيْتُـهُ لِمُلِمَّةٍ ... فَأَلْفَيْتُـهُ مِنْهَـا أجَـلَّ وَأعْظَمَا[٥] ١٢

البُحْتُرِيُّ:

٤٩٠ شَرِّقْ وَغَـرِّبْ تَجِـدْ مِنْ غَادِرٍ بَدَلا ... فالأرْضُ مِنْ تُرْبَةٍ وَٱلْنَّاسُ مِنْ رَجُلِ[٦]

---

(١) البيان والتبيين ـ ٣ ـ ١١٣، الصناعتين ٢٢٢، الإعجاز والإيجاز، ١٧٧، الأغاني ـ ٢٠ ـ ١٠٥.

(٢) يَقُوْلُ: ممَّا يُهْلِكُ وَيَقْتُلُ آلشعراءَ هو أن يُعادِيَهم مَنْ لا يَسْتَحِقُّ الْهِجاءَ أيضاً.

(٣) يُضْرَبُ لِمَنْ لا يرى آلْعَيْبَ الكَبيرَ مِنْ نَفْسِهِ وَلكِنَّهُ لا يَغْفُلُ عَنْ عَيْبٍ صَغيرٍ في غَيْرِهِ.

(٤) الشوارد ـ ١ ـ ٢١٠.

(٥) المُلِمَّة: الشَّدِيْدَةُ والحَادِثَةُ الَّتي تُلِمُ وَتُحِيطُ بِالْمَرء.

(٦) ديوان البحتري ـ ٣ ـ ١٨٧٤.

عُبَيْدُ اللهِ بْنُ طاهِرٍ:

٤٩١ وَكَمْ مِنْ قَائِـلٍ ما لِي رَأَيْتُـكَ راجِلاً ... فَقُلْـتُ لَهُ مِنْ أَجْـلِ أَنَّـكَ فارِسُ

المُتَنَبّي: ٣

٤٩٢ بِذي ٱلْغَبَـاوَةِ مِنْ إِنْشَادِهـا ضَرَرٌ ... كَمَا تُضِـرُّ رياحُ ٱلْـوَرْدِ بِالْجُعَلِ [١]

آخَرُ:

٤٩٣ وَإِذا أَتَتْـكَ مَذَمَّتـي مِنْ ناقِصٍ ... فَهِـيَ ٱلشَّهَـادَةُ لِي بِأَنّـي فاضِلُ [٢] ٦

وَمِثْلُهُ قَوْلُ بَعْضِهِمْ:

٤٩٤ مـا عَابَنـي إِلاّ اللِّئَـامُ ... وَذَاكَ مِـنْ أَعْلَـى ٱلْمَنَاقِب

وَلِلْمُتَنَبّي: ٩

٤٩٥ إِنّـا لَفِـي زَمَـنٍ تَرْكُ ٱلْقَبِيْحِ بِهِ ... مِنْ أَكْثَرِ ٱلنَّـاسِ إِحْسَـانٌ وَإِجْمَالُ [٣]

وَلَهُ:

٤٩٦ لاَ تَشْتَـرِ ٱلْعَبْـدَ إِلاّ وَٱلْعَصَـا مَعَهُ ... إِنَّ ٱلْعَبِيْدَ لَأَنْجَـاسٌ مَناكيدُ [٤] ١٢

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤١ ـ ترجمة الأمثال السائرة. ٤٢١. يَقُوْلُ: إذا أَنْشَدَ ٱلجاهِلُ شِعري تَضَرَّرَ بِهِ لأَنَّهُ لا يَعْرِفُه وَيُغِيْظُه ذلِكَ فَيَظْهَرُ عَلَيْهِ مِن أَثَرِ ٱلْجهلِ وَٱلغَيْظِ ما يَظْهَرُ عَلَىٰ ٱلجُعَلِ إذا أَصابَهُ رِيْحُ الْوَرْدِ. فَإِنَّهُ يَنالُ مِنْهُ كُلَّ ٱلنَّيْلِ. الجُعَلُ: ضَرْبٌ مِنَ ٱلْخَنافِسِ ١١٠.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ١٨٤، المستطرف ـ ١ ـ ٣٣، ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٣٧، ترجمة الأمثال السائرة ٢٨٠ وقد رُوِي «فاضل» في ديوان الشاعر «كامل» يَقُوْلُ: إذا ذَمَّني ناقِصٌ كان ذَمُّهُ دَلِيْلَ كَمالي وَفَضْلِي لأَنَّ النّاقِصَ لا يُحِبُّ الكامِلَ الفاضِلَ لَما بَيْنَهُما مِنَ ٱلتَّفاضُلِ.

(٣) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٢٠٤ ـ ترجمة الامثال السائرة. ٨٤. يَقُوْلُ: مَنْ يَتَجنَّبِ ٱلْقُبْحَ وَلا يُعامِلْكَ به في هذا ٱلزَّمانِ فَقَدْ أَحْسَنَ إليك وفَعلَ جَميلاً لِكَثْرَةِ مَنْ يُعامِلُكَ بِالْقُبْحِ.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٧٣، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٩١. يَقُوْلُ لا يُؤَدَّبُ ٱلْعَبْدُ إلاّ بِالْعَصا ولِذلِكَ يَنْبَغِي لِلَّذي يَشْتَرِي ٱلْعَبْدَ أنْ يَشْتَرِيَ مَعَهُ عَصاً أَيْضاً لأَنَّ ٱلْعَبِيْدَ غَيْرُ طاهِرِينَ وَقليلُو ٱلْخَيْرِ.

وَلَهُ:

٤٩٧ وَمَنْ يَكُ ذَا فَمٍ مُرٍّ مَرِيضٍ يَجِدْ مُرّاً بِهِ ٱلْمَاءَ ٱلزُّلَالَا[1]

وَيَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُهُ: ٣

٤٩٨ وَكَمْ مِنْ عَائِبٍ قَوْلاً صَحِيحاً وَآفَتُهُ مِنَ ٱلْفَهْمِ ٱلسَّقِيمِ[2]

وَلَهُ:

٤٩٩ لَا يُعْجِبَنَّ جَهُولاً حُسْنُ بِزَّتِهِ فَلَيْسَ يَنْفَعُ مَيْتاً جُودَةُ الكَفَنِ[3] ٦

وَلَهُ:

٥٠٠- إذا سَاءَ فِعْلُ ٱلْمَرْءِ سَاءَتْ ظُنُوْنُهُ وَصَدَّقَ مَا يَعْتَادُهُ مِنْ تَوَهُّمِ[4]

وَلَهُ: ٩

٥٠١- وَأَظْلَمُ أَهْلِ ٱلظُّلْمِ مَنْ ظَلَّ حَاسِداً لِمَنْ بَاتَ فِي نَعْمَائِهِ يَتَقَلَّبُ[5]

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ١٦٢، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٢٤، اسرار البلاغة ـ ١٠٩، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٤٣٧ و٣ ـ ٢٣.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٧٩، ترجمة الأمثال السائرة ٣٤، محاضرات الأُدباء ـ ١ ـ ٤٣.

(٣) رُوِي هذا ٱلْبَيْتُ في ديوان الشاعِر هكذا:

لا يُعْجِبَنَّ مَضِيماً حسنُ بِزّتِهِ وهل يَروق دَفيناً جَوْدَةُ الكفن.

شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٢٥١، ترجمة الامثال السائرة ـ ٢٧. البِزَّةُ: اللباس. المَضِيْمُ: المَظْلُوْمُ. يَقُوْلُ: لا يَنْبَغِي لِلْمَظْلُوْمِ أنْ يُسَرَّ بِسَعَةِ رِزْقِهِ الَتي مِنْ آثارِها حُسْنُ ٱلْبِزَّةِ مَعَ ما هُوَ فِيه مِنَ الذُّلّ فَإِنَّهُ مِثْلُ ٱلْمَيّتِ الّذي دُفِنَ وَٱلْمَيّتُ لا يُسَرُّ بِحُسْنِ كَفَنِهِ.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٩٠، ترجمة الأمثال السائرة. ٧٦ يَقُوْلُ: إذا كانَ فِعْلُ ٱلْمَرْءِ شيئاً قبيحاً ساءَ ظَنُّه بالنّاسِ لِسُوءِ ما انْطَوَىٰ عَلَيْهِ وَإِذا تَوَهَّم في أَحَدٍ رِيْبَةً أَسْرَعَ إِلَىٰ تَصْدِيقِ ما تَوَهَّمَهُ لِما يَجِدُ مِنْ مِثْلِ ذلِكَ في نَفْسِهِ.

(٥) ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ١٢٩، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٨٠، المثل السائر ـ ٢ ـ ٢٧٨. يَقُوْلُ: إنَّ هَؤُلاءِ الحاسِدِينَ يَتَقَلَّبُونَ في نَعْمائِك فما كانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أن يَحْسُدُوكَ لأنَّ أشَدَّ ٱلظّالِمينَ ظُلْماً مَنْ تَقَلَّبَ في نِعْمَةِ انْسانٍ ثُمَّ باتَ يَحْسُدُهُ على تلك ٱلنِّعْمَةِ.

وَلَهُ:

٥٠٢ وَلَمْ أَرَ فِي عُيُوبِ ٱلنَّاسِ عَيْباً كَنَقْصِ ٱلْقَادِرِيْنَ عَلَى ٱلتَّمامِ [١]

وَلَهُ: ٣

٥٠٣ شَيْخٌ يَرَى الصَّلَواتِ ٱلْخَمْسَ نافِلَةً وَيَسْتَحِلُّ دَمَ الحُجَّاجِ فِي ٱلْحَرَمِ [٢]

وَلَهُ:

٥٠٤ وَمَنْ جَهِلَتْ قَدْرَهُ نَفْسُهُ رَأَىٰ غَيْرُهُ مَا لاَ يَرىٰ [٣] ٦

وَلَهُ:

٥٠٥ وَشِبْهُ ٱلشَّيْءِ مُنْجَذِبٌ إِلَيْهِ وأَشْبَهُنَا بِدُنْيَانا ٱلطَّغَامُ [٤]

ابنُ لَنْكَكَ ٩

٥٠٦ عَدِّنا فِي زَمَانِنَا عَنْ حَدِيْثِ ٱلْمَكَارِمِ مَنْ كَفى ٱلنَّاسَ شَرَّهُ فَهُوَ فِي جُوْدِ حاتَمِ [٥]

وَلَهُ:

٥٠٧ وَهَبْكَ كَالشَّمْسِ فِي حُسْنٍ أَلَمْ تَرَنا نَفِرُّ مِنْهَا إذا آلَتْ إِلَىٰ ٱلْضَّرَرِ [٦] ١٢

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤٠٠، ترجمة الأمثال السائرة ٨٦.

(٢) شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٣١٦.

(٣) شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٣٠٠، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٩٣، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٩ ـ ٣١٩.

(٤) شرح ديوان الأمثال السائرة ـ ٩٣، محاضرات الأمثال السائرة ـ ٣٠. يَقُوْلُ: إنَّ ٱلشَيْءَ يمِيْلُ إلى شِبْهِهِ وَٱلدُّنيا خَسِيْسَةٌ فَلِذلِكَ أَلِفَتِ ٱلخِسَاسَ لأَنَّهُمْ أشباهُها في ٱللُّؤْمِ وَٱلخِسَّةِ وَٱلشَكْلُ إلى ٱلشَّكْلِ أَمْيَلُ.

(٥) خاص الخاص ١٤٠. يَقُوْلُ: لا تَتَحدَّثْ في زَمانِنَا عَنْ حَديثِ ٱلْمَكَارِمِ لأنَّ مَنْ كان ٱلنَّاسُ آمِنِينَ مِنْ شَرِّهِ فَهُوَ في كَرَامَةِ حاتَم.

(٦) يَقُوْلُ: تخيَّلْ أَنَّكَ في ٱلْحُسْنِ وَٱلْجمالِ كَالشَّمْسِ أَلَمْ تَرَ أَنَّنا نُعْرِضُ عنها حِينَ تَرْجِعُ وَتمِيلُ إلى ٱلضَّرَرِ

إسماعيلُ الشّاشِيُّ:

٥٠٨ وكُنْتُ أرَى أنَّ ٱلتَّجارِبَ عُدَّةٌ فَخانَتْ ثِقاةُ ٱلنَّاسِ حَتَّى ٱلتَّجارِبُ(١)

الْبُسْتِيُّ: ٣

٥٠٩ مَنْ عاشَرَ ٱلنَّاسَ لاقَى مِنْهُمُ نَصَبا لأَنَّ طَبْعَهُمُ ظُلْمٌ وَعُدْوانُ(٢)

وَلَهُ:

٥١٠ وَمَنْ يُفَتِّشْ عَنِ ٱلإِخْوانِ يَقْلِهِمِ فَكُلُّ إِخْوانِ هذا الدَّهْرِ خَوَّانُ(٣) ٦

الطُّغْرائِيُّ:

٥١١ قَدْ شانَ صِدْقِي عِنْدَ ٱلنَّاسِ كِذْبُهُم وَهَلْ يُطابَقُ مُعَوَّجٌ بِمُعْتَدِلِ(٤)

الخوارَزميُّ: ٩

٥١٢ وَذِي عِلَّةٍ يَأْتِي عَلِيْلاً لِيَشْتَفِي بِهِ وَهْوَ جارٌ لِلْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمِ(٥)

ابْن شَمْسِ الخِلافَةِ

٥١٣ وَرُبَّ جَهُولٍ عابَنِي بِمَحاسِنِي وَيَقْبَحُ ضَوْءُ ٱلشَّمْسِ فِي ٱلأَعْيُنِ ٱلرُّمْدِ(٦) ١٢

---

(١) قد جاء في النسخة الخطية فوق طبعهم: لأنَّ سُوسَهُم بَغْيٌ وَعُدْوانُ.

---

(١) البَيْتُ: لإسماعِيل بن أَحْمَدَ الشَّاشِيِّ خاص الخاص ـ ١٩٦.

(٢) لغت نامه دهخدا ـ ذيل أبي الفتح البستي ـ ١١٠.

(٣) لغت نامه دهخدا ـ ذيل أبي الفتح البستي. يَقُولُ: مَنْ فَتَّشَ عَنِ ٱلأَخْوانِ وَأَخْلاقِهِم يُبْغِضْهُم لأَنَّ إِخْوانَ هذا ٱلزَّمان خَوَنَةٌ.

(٤) شرح المضنون به على غير أَهْلِهِ ـ ٢ ١٣.

(٥) البَيْتُ لأَبي بَكْرٍ ٱلْخُوارَزْمِيِّ ثمار القلوب ـ ٤٧.

(٦) رَمِدَ العَيْنُ رَمَداً: هاجَتْ وَٱنْتَفَخَتْ فَهُوَ أَرْمَدُ وَهِيَ رَمْداءُ (المعجم الوسيط. مادة: ر ـ م ـ د). يَقُولُ: رُبَّ جَهُولٍ يَعِيبُنِي بِمَحاسِنِي وَمِنَ ٱلْبَداهَةِ أَنْ يَكُونَ كَذٰلِكَ لأَنَّ ضَوْءَ ٱلشَّمْسِ يَبْدُو قَبِيحاً فِي الأَعْيُنِ ٱلَّتِي هاجَتْ وَٱنْتَفَخَتْ.

التِّهامِيُّ:

٥١٤ لَيْسَ ٱلْزَّمَانُ وَإِنْ حَرَصْتَ مُسالِماً خُلُقُ ٱلزَّمانِ عَداوَةُ ٱلْأَحْرارِ[1]

وَلَهُ: ٣

٥١٥ ذَهَبَ ٱلتَّكَرُّمُ وَٱلْوَفاءُ كِلاهُما وَتَصَرَّما إلاَّ مِنَ ٱلْأَشْعارِ[2]

ابنُ الزَّقّاقِ المَغْرِبيّ:

٥١٦ وَعَلَّمَنِي صَرْفُ ٱلْزَّمانِ وَأَهْلُهُ بِأَنَّ إقتِناءَ ٱلنَّاسِ شَرُّ ٱلْمَكاسِبِ ٦

الأَرَّجانِيُّ:

٥١٧ أَمَّلْتُهُمْ ثُمَّ تَأَمَّلْتُهُمْ فَلاحَ لِي أَنْ لَيْسَ فِيهِم فَلاح[3]

العَرْقَلَةُ: ٩

٥١٨ أُجازَىٰ عَلَىٰ ٱلْشِّعْرِ ٱلْشَّعِيْرَ وَإِنَّهُ كَثِيرٌ إذا إسْتَخْلَصْتُهُ مِنْ بَهائِمِ[4]

آخَرُ:

٥١٩ دَعَوْتُ نَداكَ مِنْ ظَمائي إلَيْهِ فَلَبَّانِي بِقِيْعَتِكَ ٱلْسَّرابُ[5] ١٢

---

(١) ديوان أبي الحسن التِّهامِيّ ـ ١١٣. يَقُوْلُ: هذا الزَّمانُ لا يُسالِمُك وَإنْ كُنْتَ حَرِيصاً على سِلْمِهِ لأَنَّ عادَةَ ٱلزَّمانِ هِيَ أَنْ يُعادِيَ ٱلأحرارَ.

(٢) ديوان أبي الحسن التهامي ـ ٣٢. يَقُوْلُ: ذَهَبَ ٱالكَرَامَةُ وَٱلْوَفاءُ كِلاهما وَتَقَطَّعَا وَلَمْ يَبْقَيا إلاَّ في ٱلأَشْعارِ.

(٣) ديوان أبي الحسن التِهامِي ـ ٨٣. يَقُوْلُ: كُنْتُ أَرْتجي ٱلنَّاسَ ثُمَّ تَدَبَّرْتُ فيهم فظَهَرَ لِي أَنْ لا يُتَوَقَّع فيهم فَلاحٌ وَنَجاحٌ.

(٤) يَذُمُّ ٱلشَّاعِرُ مَنْ لَمْ يُجازِ شِعْرَهُ وَلَمْ يَعْتَنِ بِهِ فَقال: أُجازَىٰ على شِعْري بِالشَّعِيْرِ وَهذا الشَّعِيْرُ كَثِيرٌ إذا إكْتَسَبْتُهُ مِنَ ٱلْبَهَائِمِ ٱلَّتي لا تَفْهَمُ شيئاً.

(٥) البَيْتُ لِحُسَيْنِ بنِ أَحْمَدَ بنِ ٱلْحَجَّاجِ ٱلْبَغْدادِيّ ـ يتيمةِ الدهرِ ـ ٢ ـ ٢٣٠ ـ مرزبان نامه ـ ٩٠. يَقُوْلُ: نَادَيْتُ كَرامَتَكَ إذ كُنْتُ أَظْمَأُ إلَيْهَا فَأَجابَنِي ٱلسَّرابُ في ساحَتِكَ ٱلْقاحِلَةِ.

آخَرُ:

٥٢٠ إنّ الّـذي يَرْتَجِـي نَداكَ كَمَنْ يَحْلُـبُ تَيْسـاً مِنْ شَهْـوَةِ ٱللَّبَنِ[1]

٣

آخَرُ:

٥٢١ لَقَـدْ هَزَزْتُـكَ لاَ آلُـوكَ مُجْتَهِداً لَوْ كُنْـتَ سَيْفـاً وَلٰكِنّـي هَزَزْتُ عَصَا[2]

آخَرُ:

٥٢٢ لَقَـدْ أَسْمَعْـتَ لَوْ نَادَيْتَ حَيّاً وَلٰـكِنْ لاَ حَيَاةَ لِمَـنْ تُنَادِي[3] ٦

آخَرُ:

٥٢٣ تَحْسِبُـهُ مُسْتَمِعـاً مُنْصِتاً وَقَلْبُـهُ فِي أُمَّـةٍ أُخْـرىٰ[4]

٩

آخَرُ:

٥٢٤ وَلَقَـدْ كَانَ عِنْـدَ نَحْسِـكَ شُغْلٌ عَنْ سَمَـاعِ ٱلْغِنَـا وَشُـرْبِ ٱلْعُقَارِ

آخَرُ:

٥٢٥ وَجَدْتُ أَقَـلَّ ٱلنَّـاسِ عَقْـلاً إذا ٱنتَشَى أَقَلَّهُـمُ عَقْـلاً إذَا كَانَ صَاحِيا[5] ١٢

---

(١) نَسَبَ ٱلثَّعالِبِيّ هذا ٱلْبَيْتَ في ثِمارِ ٱلقُلُوبِ إلى وَالِبَةَ بن الحُبَابِ ونَسَبَهُ ٱلرَّاغِبُ إلىٰ أبي العَتاهية. ثمار القلوب ـ ٣٠٤، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٩٥. يُضْرَبُ هذا في طَلَبِ ٱلْمُحَالِ وَٱلْمُستَحِيْلِ مِنَ ٱلأمُوْرِ. يَقُوْلُ: إنَّ الّـذي يَرْتَجي ٱلْجُوْدَ وَٱلْكَرَمَ مِنْكَ كَمَنْ يَتَوَقَّعُ مِنْ شَهْوَةٍ وَحُبِّ اللَّبَنِ دَرَّ ٱللَّبَنِ مِنَ ٱلذَّكَرِ مِنَ ٱلْمَعْزِ أيْ كَما أنَّ دَرَّ ٱللَّبَنِ مِنَ التَّيْسِ مُحَالٌ فإنَّ التَّحَظِّي بِكَرَمِكَ مُسْتَحِيلٌ أَيْضاً.

(٢) البَيْتُ لِدِعْبِلِ بنِ عليٍّ ٱلْخُزَاعِيِّ. شِعْرُ دعبل بن علي الخزاعي ـ ١٧٣. يَهْجُو أبا نَصْرِ بن حُمَيْدٍ ٱلطُّوسِيَّ. يَقُوْلُ: هَيَّجْتُكَ مُجتهداً لا أُقَصِّرُ في هذا ٱلتَّهْيِيجِ لَوْ كُنْتَ سَيْفاً لَهَزَزْتَ وَتَهَيَّجْتَ وَلكنّي أَخْطَأْتُ في ظَنّي إذ هَزَزْتُ عَصاً لا سَيْفاً.

(٣) نَسَبَ صاحِبُ ٱلأغاني هذا ٱلْبَيْتَ إلىٰ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بنِ ٱلحَكَمِ. الأغاني ـ ١٥ ـ ١١٧ وَنَسَبَهُ الرَّاغِبُ إلى بَشَّار بن بُرْد، محاضرات الأدباء ٢ ـ ٥٥٦، الشوارد ـ ١ ـ ١٥٢.

(٥) يُضْرَبُ هذا لِمَنْ يَسْتَمِعُ في ٱلظَّاهِرِ وَلكنَّ قَلْبَهُ مَشْغُولٌ في مكانٍ آخر. يَقُوْلُ: مَنْ كان أَقَلَّ النَّاسِ في صَحْوِهِ وَيَقْظَتِهِ وَجَدْتُهُ أَقَلَّهم عَقْلاً في سُكْرِهِ وَنَشْوَتِهِ.

آخَرُ:

٥٢٦ أَنَمُّ مِنَ ٱلزُّجَاجِ عَلَى ٱلْحُمَيَّا   وَمِنْ نَشْرِ ٱلنَّسِيمِ عَلَى ٱلرِّيَاضِ

آخَرُ:   ٣

٥٢٧ إِذَا صَوَّتَ ٱلْعُصْفُوْرُ طَارَ فُؤَادُهُ   وَلَيْثٌ حَدِيْدُ ٱلنَّابِ عِنْدَ ٱلثَّرَائِدِ[1]

آخَرُ:

٥٢٨ وَمَا ضَرَّنِي إِلاَّ ٱلَّذِينَ عَرَفْتُهُمْ   جَزَى ٱللَّهُ عَنِّي ٱلْخَيْرَ مَنْ كُنْتُ أَعْرِفُ[2]   ٦

آخَرُ:

٥٢٩ أَبُوْكَ لَنَا غَيْثٌ نَعِيْشُ بِنَبْتِهِ   وَأَنْتَ جَرادٌ لاَ تُبْقِي وَلاَ تَذرُ[3]

آخَرُ:   ٩

٥٣٠ يَقُوْلُوْنَ ٱلزَّمَانُ بِهِ فَسادٌ   وَهُمْ فَسَدُوا وَمَا فَسَدَ ٱلزَّمَانُ

آخَرُ:

٥٣١ سَعِيْدُ ٱلدَّارِ خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ   وَكَلْبُ ٱلدَّارِ خَيْرٌ مِنْ سَعِيدِ   ١٢

---

(١) البَيْتُ لِحَرْثانَ بن عمرو وَرُوِيَ «صَوَّتَ» «هَتَفَ» الأمالي للقالي ـ ١ ـ ١٥٧، شرح ٱلمضنون به على غير أَهْلِهِ ـ ٤٨٢، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٧٤، المستطرف ـ ١ ـ ٣٠ ـ يَقُوْلُ: هُوَ خائِفٌ في ٱلْجِدِ وَٱلشَّدائِدِ. بِحَيْثُ يَطِيْرُ فُؤادُه ويَضطَرِبُ لَمَّا يُصَوِّتُ ٱلْعُصْفورُ ولَكِنَّهُ نَشِيطٌ. وحَدِيْدُ ٱلسِّنِّ في الأَكْلِ.

(٢) يَقُوْلُ: ما لَقِيْتُ ٱلشَّرَّ إلاَّ مِنَ ٱلَّذين أَعْرِفُهُمْ فَجَزَى ٱللَّهُ خَيْرَ ٱلْجَزاءِ ٱلَّذين لا أَعْرِفُهُمْ إذ ما ٱلْتَقَيْتُ بِسُوْءٍ مِنْهُم.

(٣) البَيْتُ لابنِ أَبي عُيَيْنَةَ. وَرُوِيَ ٱلْبَيْتُ هَكذا: أَبُوكَ لَنا غَيْثٌ نَعِيْشُ بِفَضْلِهِ. وأَنْتَ جَرادٌ لَيْسَ يُبْقِي وَلا يَذَرُ. يتيمة الدهر ـ ٤ ـ ٢٣٥، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٩٠، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٣٠، الشعر والشعراء ـ ٢ ـ ٧٥٣، الإعجاز والإيجاز ـ ١٧٦، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٦٦١، الأغاني ـ ٢٠ ـ ١١٥.

آخَرُ:

٥٣٢ أنَــاسٌ أمِنّاهُــم فَنَمُّــوا حَدِيْثَنا فَلَمّــا كَتَمْنَــا ٱلسِّــرَّ عَنْهُــمْ تَقَوَّلُوا[١]

آخَرُ: ٣

٥٣٣ إنْ يَسْمَعــوا ٱلْخَيْرَ يُخْفُــوْهُ وإنْ سَمِعوا شَرّاً أذاعُــوا وإنْ لَمْ يَسْمَعُــوا كَذَبُوا[٢]

آخَرُ:

٥٣٤ لاَ تُؤمِّــلْ أنّــي أقُــوْلُ لَكَ إخْسَأْ لَسْــتُ أسْخُــو بِهَــا لِكُلِّ ٱلْكِلابِ[٣] ٦

آخَرُ:

٥٣٥ أوْ كُلَّمَــا طَنَّ ٱلْذُّبَــابُ زَجَرْتُهُ إنَّ ٱلْذُّبَــابَ إذاً عَلــيَّ كَرِيْمُ[٤]

آخَرُ: ٩

٥٣٦ أتَــىٰ الزَّمَــانَ بَنُــوهُ فِي شَبِيْبَتِهِ فَسَرَّهُــمْ واتَيْنَــاهُ عَلَــىٰ ٱلْهَرِمِ[٥]

آخَرُ:

٥٣٧ وإنّــي وَإعْــدَادِي لِدَهْــرِيَ خالِداً كَمُلْتَمِسٍ إطْفَــاءَ نَارٍ بِنَافِخٍ[٦] ١٢

---

(١) البَيْتُ لِلعَبّاسِ بنِ ٱلأحْنَفِ ـ محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٠٢ .

(٢) البَيْتُ لِطُرَيحٍ ٱلثَّقفِيِّ ـ خريدة القصر ـ ١ ـ ٤٨٥ ـ رغبة الأمل ـ ١ ـ ١٠٤.

(٣) إخْسَأْ مِنْ خَسَأَ الكَلْبُ : بَعُدَ (المعجم الوسيط ـ مادة : خ ـ س ـ أ). يَقُولُ: لا تُؤمِّل أنّي أقُولُ لكَ أبْعُدْ كَما يُقالُ لِلكَلْبِ إخسا لأنّ دَرَجتَكَ ومَنْزِلَتَكَ أقَلُّ وأدْنَىٰ مِنَ ٱلْكَلْبِ بِحَيْثُ لا تَسْتَحِقُّ اللَّفظَ الّذي يُبْعَدُ ويُطْرَدُ بِهِ الكَلْبُ.

(٤) محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٣٩٣.

(٥) البَيْتُ لِلمتنبيّ ـ شرح ديوان المتنبيّ ـ ٢ ـ ٤١٦. يَقُولُ: إنّ بَني الزَّمانِ مِنَ ٱلأُمَمِ ٱلسَّالِفَةِ جاؤوا في حَدَثانِ ٱلدَّهْرِ وَجِدّته فسَرَّهم وأتاهم بما يَفْرَحُوْنَ وَنَحْنُ أتَيْنَاهُ وَقَدْ هَرِمَ وخَرِفَ فَلَمْ نَجِدْ عِنْدَهُ ما يَسُرُّنا.

(٦) البَيْتُ لإبراهيمَ بنِ عَبّاسٍ الصَّوليِّ ـ مرزبان نامه ـ ٣٥٩.

---

(١٢) جاء على هامش النسخة ٱلخطيّة بعد نافخٍ: آخَرُ: وإنيّ وإشْرافي عَلَيْكُمْ بِهِمّتي لَكَالْمُبْتَغِي زُبْداً مِنَ الماءِ بِالمَخْضِ.

آخَرُ:

٥٣٨ المُسْتَغِيثُ بِعَمْرٍو عِنْدَ شِدَّتِهِ كَالمُسْتَجِيرِ مِنَ ٱلرَّمْضَاءِ بِالنَّارِ[١]

آخَرُ: ٣

٥٣٩ طَلَبْتُ بِكَ التَّكْثِيرَ فَازْدَدْتُ قِلَّةً وَقَدْ يَخْسَرُ ٱلْإِنْسَانُ فِي طَلَبِ ٱلرِّبْحِ

آخَرُ:

٥٤٠ إذا لَمْ يَكُنْ فِيكُنَّ ظِلٌّ وَلاَ جَنىً فَأَبْعَدَكُنَّ اللّهُ مِنْ شَجَرَاتِ[٢] ٦

آخَرُ:

٥٤١ سَبَكْنَاهُ وَنَحْسَبُهُ لُجَيْناً فَأَبْدَى ٱلْكِيرُ عَنْ خَبَثِ ٱلْحَدِيْدِ[٣]

آخَرُ: ٩

٥٤٢ تُغَطِّي بِجِلْبَابٍ لَهَا حُرَّ وَجْهِهَا وَتُبْدِي إِسْتَهَا هَذا ٱلْحَيَاءُ ٱلْمُخَالِفُ[٤]

آخَرُ:

٥٤٣ وَفَتِيْلَةُ ٱلْمِصْبَاحِ تُحْرِقُ نَفْسَهَا وَتُضِيْءُ لِلسَّارِي وَأَنْتَ كذاكا[٥] ١٢

---

(١) البَيْتُ مَنسوبٌ إلى كُلَيْبِ بنِ وائلٍ ـ يتيمة الدهر ـ ٣ ـ ٥٦، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١١٦، الفاخر ـ ٩٤، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٧٥، المستقصي ـ ١ ـ ١٩ ـ الشوارد ـ ١ ـ ٢٠٣ .

(٢) المستطرف ـ ١ ـ ٣٠، الشوارد ـ ١ ـ ١١٠.

(٣) الشوارد ١ ـ ١٦٠ . اللُّجَيْنُ: الفِضَّةُ . (المعجم الوسيط ـ مادة : ل ـ ج ـ ن) الكيرُ: جِهَازٌ مِنْ جِلْدٍ أَوْ نَحْوِهِ يَسْتَخْدِمُهُ ٱلحَدَّادُ وغَيْرُهُ لِلنَّفْخِ في ٱلنَّارِ لاشعالِها . (المعجم الوسيط ـ مادة ـ ك ـ ي ـ ر) . الخَبَثُ : ما يَنْفِيهُ الكيرُ مِن ٱلْحَدِيدِ وَنَحْوِهِ عِنْدَ إحمائِهِ وطَرْحِهِ . (المعجم الوسيط ـ مادة : خ ـ ب ـ ث) .

(٤) الحُرُّ : الجُزْءُ ٱلظَّاهِرُ مِن ٱلوَجْهِ (المعجم الوسيط ـ مادة : ح ـ ر ـ ر) . يَقُوْلُ: هذه ٱلْمَرْأَةُ تُغَطِي وَجْهَهَا حَياءً بِجِلْبَابٍ مِنْ طَرَفٍ وَتُبْدِي وتُظْهِرُ ٱسْتَها مِنْ طرفٍ آخرَفَما تَفْعَلُهُ مِنْ أَمْرٍ يُخَالِفُ ٱلْحَيَاءَ لأَنَّ الضِّدَّيْنِ لا يَجْتَمِعَانِ .

(٥) البَيْتُ لِلعَبّاس بن ٱلأَحْنَفِ، نمار القلوب ـ ٤٦٧ .

آخرُ:

٥٤٤ يُحَمْحِمُ لِلشَّعِيْرِ إذا رَآهُ ... وَيَعْبِسُ إنْ رَأى فَأسَ اللِّجامِ[1]

آخرُ:

٥٤٥ إنَّ ٱلْحِمَارَ مَعَ ٱلْحِمَارِ مَطِيَّةٌ ... فَإذا خَلَوْتَ بِهِ فَبِئْسَ ٱلْصَّاحِبُ

آخرُ:

٥٤٦ كَحِمَارِ ٱلْسَّوْءِ إنْ أشْبَعْتَهُ ... رَمَحَ ٱلْنَّاسَ وَإنْ جاعَ نَهَقَ[2]

آخرُ:

٥٤٧ كَمُمْكِنَةٍ مِنْ ضَرْعِهَا كَفَّ حَالِبٍ ... وَدَافِقَةٍ مِنْ بَعْدِ ذلِكَ مَا حَلَبْ[3]

يُضْرَبُ لِمَنْ يَصْنَعُ جميلاً ثُمَّ يُفْسِدُهُ.

آخرُ في ٱلْمَعْنَىٰ:

٥٤٨ يَبْني وَيَهْدِمُ ما يُشَيِّدُهُ ... فَكَأنَّهُ مُتَبَخِّرٌ يَفْسُو[4]

---

(١) حَمْحَمَ ٱلفَرَسُ وَٱلْبِرْذَوْنُ: صَوَّت صَوْتاً دُونَ العالِي. (المعجم الوسيط، مادة: ح - م - ح - م).
فأسُ ٱللِّجام: الحَدِيْدَةُ ٱلْمُعْتَرِضَةُ في فَمِ ٱلفَرَس (المعجم الوسيط ـ مادة: ف ـ أ ـ س). يَقُوْلُ: يُصَوِّتُ هذا ٱلْفَرَسُ إذا يرى ٱلشَّعِيْر ويتجهَّمُ عِنْدَمَا يَلْقي فَأسَ ٱللِّجامِ. يُضْرَبُ هذا لِمَنْ يَطْلُبُ ٱلرَّاحَة وَيُعْرِضُ عَنِ ٱلْجِدِّ وَٱلْعَمَل.

(٢) رَمَحَ الدَّابَّةُ رَمْحاً: رَفَسَتْ: (المعجم الوسيط. مادة: ر ـ م ـ ح) يَقُوْلُ: هُوَ كَحِمارِ السَّوْءِ إن شَبع رَفَسَ ٱلنَّاسَ وَإنْ جاعَ نَهَقَ وَصَوَّتَ. يُضْرَبُ هذا لِمَنْ لا يَهْدأُ وَلا يَسْتَقِرُّ في حالَةٍ مِنَ ٱلأحْوال لأنَّهُ مَطْبُوعٌ علىٰ ٱلشَّرِّ والإضْرار.

(٣) البَيْتُ لابراهيمَ بنِ هَرْمَةَ. ديوان إبراهيم بن هرمة ـ ٥٦٤ الشوارد ـ ٥٤. يَقُوْلُ: هُوَ كَنَاقَةٍ تُيَسِّرُ في ٱلأوَّلِ لِلْحَالِبِ أنْ يَدُرَّ لَبَنَها ثُمَّ تَـدْفَـقُ علىٰ ٱلأرْضِ بما دَرَّهُ ٱلحالِبُ مِنَ ٱللَّبَنِ.

(٤) تَبَخَّرَ بِالْبَخُورِ: تَطَيَّبَ (المعجم الوسيط ـ مادة: ب ـ خ ـ ر). فسا فَسْوَاً وفُسَاءً. أخْرَج ريحاً مِنْ مَفْسَاهُ بلا صَوْتٍ يُسْمَعُ. (المعجم الوسيط. مادة: ف ـ س ـ و ـ) يَقُوْلُ: هُوَ يُشَيِّدُ في ٱلأوَّلِ بالبِنَاءِ ثُمَّ يَهْدِمُهُ فَكَأنَّهُ يُشْبِهُ مَنْ يَتَبَخَّرُ في ٱلأوَّلِ ثُمَّ يَفْسُو فَيَذْهَبُ بِالْبَخُوْرِ الَّذي تَطَيَّبَ بِهِ.

آخَرُ:

٥٤٩ كَعَنْزِ ٱلسَّوْءِ تَنْطِحُ مَنْ دَعَاها وَتَسْقِي مَنْ يَحُدُّ لَهَا ٱلشِّفَارا[1]

آخَرُ: ٣

٥٥٠ إذا ٱلْتَقَتِ ٱلْأَبْطَالُ كُنْتُمْ ثَعالِباً وَأُسْدُ ٱلشَّرَىٰ إنْ هَيَّجَتْكُمْ مَآرِبُ

آخَرُ:

٥٥١ وَكُنْتَ كَذِئْبِ ٱلسَّوْءِ لَمَّا رَأَىٰ دَماً بِصَاحِبِهِ يَوْماً أَحالَ عَلَىٰ ٱلدَّمِ[2] ٦

آخَرُ:

٥٥٢ كَالْكَلْبِ إنْ جاعَ لَمْ يُعْدِمْكَ بَصْبَصَةً وَإنْ يَنَلْ شَبْعَةً يَنْبَحْ مِنَ الأَشَرِ[3]

آخَرُ: ٩

٥٥٣ وَكُلٌّ يَمِيلُ إلَىٰ شَكْلِه كَأُنْسِ ٱلْخَنَافِسِ بِالْعَقْرَبِ[4]

---

(١) البَيْتُ لإبراهيمَ بنِ هَرْمَةَ. ديوانِ إبراهيم بن هرمة ـ ١١٨. نَطَحَهُ ٱلثَّوْرُ: ضَرَبَهُ بِقَرْنِهِ. (المعجم الوسيط ـ مادة: ن ـ ط ـ ح: الشَّفْرَةُ: ما عُرِضَ وَحُدِّدَ مِنَ ٱلحَدِيْدِ كَحَدِّ ٱلسَّيْفِ وَٱلسِكِّيْنِ. الشِّفَارُ جَمْعٌ (المعجم الوسيط ـ ش ـ ف ـ ر).

(٢) البَيْتُ لِلفرزْدَقِ. ديوان الفرزدق ـ ٢ ـ ١٨٧، ثمار القلوب ـ ٣١١، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٤٨، الأغاني ـ ٢ ـ ٢٤٨ و٦ ـ ٧٢ ـ و٢١، ٣٠٦ ـ معجم الأدباء ١٩ ـ ٢٨، طبقات الشعراء ـ ٨٤ ـ المستقصي ـ ١ ـ ١٩٩.

(٣) البَيْتُ لِلْمُسْلِمِ بنِ ٱلْوليدِ ـ ٢ ـ ٥٠٨. بَصْبَصَ ٱلْكَلْبُ: حَرَّكَ ذَنَبَهُ طَمَعاً أَوْ مَلَقاً. (المعجم الوسيط ـ مادة: ب ـ ص ـ ب ـ ص). أشِرَ أَشَراً: مَرِحَ وَنَشَطَ وبَطِرَ وَٱسْتَكْبَرَ (المعجم الوسيط ـ مادة: أ ـ ش ـ ر ـ) يَقُوْلُ: هُوَ كَالْكَلْبِ الَّذِي إنْ جاعَ لا يَفُوْتُ عَنْكَ تَحَرُّكُ ذَنَبِهِ طَمَعاً أَوْ مَلَقاً وإنْ يَشْبَعْ يَعْوِ وَيُصَوِّتْ بَطَراً وَإسْتِكْبَاراً.

(٤) محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ١٤. الخَنَافِسُ جَمْعُ ٱلْخُنْفَساءِ: حَشَرَةٌ سَوْداءُ مُنْتِنَةُ ٱلرِّيحِ يُضْرَبُ لِمَنْ يَنْطَوِي عَلَى خَبَثٍ (المعجم الوسيط. مادة: خ ـ ن ـ ف ـ س).

آخَرُ:

٥٥٤ كَسِنَّوْرِ عَبْدِ اللَّهِ بِيْعَ بِدِرْهَمٍ   صَغِيراً فَلَمَّا شَبَّ بِيْعَ بِقِيْرَاطِ[1]

آخَرُ:   ٣

٥٥٥ عَقْلُهُ عَقْلُ طَائِرٍ   وَهْوَ فِي صُوْرَةِ ٱلْجَمَلِ[2]

آخَرُ:

٥٥٦ وَمَنْ يَكُنِ ٱلْغُرَابُ لَهُ دَلِيْلاً   فَنَاوُوسُ ٱلْقُبُوْرِ لَهُ مَصِيْرُ[3]   ٦

آخَرُ فِيْ رَجُلٍ يُلَقَّبُ بِجَرَادَةَ:

٥٥٧ أَتَرْجُو بِالْجَرَادِ صَلَاحَ أَمْرٍ   وَقَدْ طُبِعَ ٱلْجَرَادُ عَلَى ٱلْفَسَادِ

الصُّوْلِيُّ:   ٩

٥٥٨ نَجَا بِكَ لُؤْمُكَ مَنْجَى ٱلذُّبَابِ   حَمَتْهُ مَقَاذِرُهُ أَنْ يُنَالا[4]

آخَرُ فِيْ الْكِبْرِ وَٱلْعُجْبِ مَعَ ٱلنَّقْصِ

٥٥٩ جَمَعْتَ أَمْرَيْنِ ضَاعَ ٱلْحَزْمُ بَيْنَهُمَا   تِيْهَ ٱلْمُلُوْكِ وَأَخْلَاقَ ٱلْمَمَالِيْكِ[5]   ١٢

---

(١) البَيْتُ لِبَشَّارِ بنِ مُحمَّدٍ - ثمارُ القلوب - ٣٣٧.

(٢) يَقُوْلُ: لَهُ عَقْلٌ قَلِيْلٌ كَعَقْلِ طائرٍ. وَلكِنَّ جُثَّتَهُ ضَخْمَةٌ كَبِيْرَةٌ كَالْجَمَلِ.

(٣) النَّاوُوسُ: مَقْبَرَةُ النَّصارَى. جَمْعُ نَوَاوِيْسَ. يَقُوْلُ: مَنْ جَعَلَ ٱلْغُرَابَ دَلِيْلَه فَإِنَّهُ يُهْدَى وَيُساقُ إلى مَقْبَرَةِ ٱلنَّصارَى لأنَّ الغُرابَ في ٱلأَغْلَبِ يَسْكُنُ وَيَعِيْشُ وَيَسْقُطُ في ٱلْخَرائِبِ وَٱلآثارِ البالِيَةِ وَٱلدِّمَنِ.

(٤) البَيْتُ لإِبْراهيمَ بنِ ٱلْعَبَّاسِ الصُّوْلِيّ - الأمالي - ١ - ٤٨٨، ديوان المعاني - ١ - ١٧٩ - المَقاذِرُ: أَيْضاً: الأَقْذارُ وَهُوَ جَمْعُ قَذَرٍ على غَيْرِ قِياسٍ. (أقرب الموارد). يَقُوْلُ: إن مَلامَتَك إِدَّتْ إلى نجاتِك وَٱبْتِعادِ ٱلنَّاسِ عَنْكَ كَما أنَّ وَسَخَ ٱلذُّبابِ يُؤدِّي إلى أنْ لا يُصادَ وَيُبْتَعَدَ عَنْهُ.

(٥) البَيْتُ لِعَلِيِّ بنِ ٱلْجَهمِ. محاضرات الأدباء - ١ - ٢٦١. يَقُوْلُ: إِجْتَمَعَتْ فِيْكَ ٱلْخَصْلَتانِ اللَّتانِ وضاعَ وَذَهَبَ ٱلْحَزْمُ بَيْنَهُما هُما ٱسْتِكْبارُ ٱلْمُلُوْكِ وَذِلَّةُ ٱلْعُبْدانِ.

آخَرُ:

٥٦٠ وما يَنْفَعُ ٱلأَصْلُ مِنْ هَاشِمٍ ... إذا كَانَتِ ٱلنَّفْسُ مِنْ باهِلَه[1]

٣

آخَرُ:

٥٦١ وإنْ كُنْتَ مِنْ هَاشِمٍ فِي ٱلذُّرَىٰ ... فَقَدْ يَنْبُتُ ٱلشَّوْكُ وَسْطَ ٱلأَقاحِي[2]

آخَرُ:

٥٦٢ لِئَامٌ يَبْخَلُونَ بِكُلِّ شَيْءٍ ... مِنَ ٱلْمَعْرُوفِ حَتَّىٰ بالسَّلَامِ ٦

آخَرُ:

٥٦٣ تُعَاقِبُ مَنْ أَسَاءَ ٱلْقَوْلَ فِيهِمِ ... وَمَنْ يُحْسِنْ فَلَيْسَ لَهُ ثَوَابُ

٩

آخَرُ:

٥٦٤ وَأَخْلَفُ مِنْ بَرْكِ ٱلْبَعِيرِ فَإِنَّهُ ... إذا هُوَ لِلإِقْبَالِ وُجِّهَ أَدْبَرا[3]

آخَرُ:

٥٦٥ وَإذا رَأَىٰ إِبْلِيسُ غُرَّةَ وَجْهِهِ ... وَلَّىٰ وَقَالَ فَدَيْتُ مَنْ لَا يُفْلِحُ ١٢

آخَرُ:

٥٦٦ طَلَبْتَ ٱلْجَمِيْعَ فَفَاتَ ٱلْجَمِيْعُ ... فَمِنْ سُوْءِ رَأْيِكَ لَا ذَا وَلَا ذَا

آخَرُ فِي هَجْوِ مَنْ كَثُرَتْ أَوْلَادُهُ: ١٥

---

(١) ثمار القلوب ـ ٩٢، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٣٣٦ ـ يَقُولُ: إذا كانَتْ نَفْسُكَ لَئِيمَةً لا يَنْفَعُكَ أن تَنْسِبَ أَهْلَكَ إلى قَبِيْلَةٍ رَفِيْعَةٍ عَرِيْقَةٍ وَهِيَ بَنُوْ هاشِمٍ.

(٢) البَيْتُ لأَبْنِ سُكَّرَةَ ٱلهَاشِمِي الشوارد ـ ١ ـ ١٣٤. يَقُوْلُ: إن كُنْتَ مَنْسُوباً في ٱلعَلْيَاءِ إلى قَبِيْلَةِ هاشِمٍ فلا عَجَب وَلا يَزِيدُكَ هذا فَخْراً لأَنَّ ٱلأُقْحُوانَ في بَعْضِ الأَحْيَانِ يَنْبُتُ وَسطَهُ الشَّوْكُ يَعْني أَنَّكَ ٱلشوكُ الَّذي نَبَتَ وَسْطَ ٱلأُقْحُوَانِ الَّذي يُشَبَّهُ بِهِ قَبِيْلَةُ هاشِمٍ.

(٣) بَرَكَ البَعِيْرُ بُرُوكاً: وَقَعَ على بَرْكِهِ. البَرْكُ: الصَّدْرُ وَما يَلِي الأَرْضَ مِنَ صَدْرِ ٱلْبَعِيرِ.

٥٦٧ بُغَـاثُ آلـطَّيْرِ أَكْثَرُهـا نِتاجاً   وَأُمُّ آلصَّقْـرِ مِقْـلاَتٌ نَزُوْرُ(١)

الأَخطلُ يهْجُو الشَّيْب:

٥٦٨ وَإذا دَعَوْنَـكَ عَمَّهُـنَّ فَإنَّهُ   نَسَـبٌ يَزِيْدُكَ عِنْدَهُـنَّ خَبالاَ(٢) ٣

آخَرُ يَذُمُّ آلشَّيْبَ وَيَمْدَحُ آلشَّبابَ:

٥٦٩ كَفَـاكَ بِالشَّيْبِ ذَنْبـاً عِنْـدَ غَانِيَةٍ   وَبِالشَّبَـابِ شَفِيْعـاً أَيُّهـا آلرَّجُلُ(٣)

العُتْبِيُّ يَذُمُّ آلشَّبابَ وَيَمْدَحُ آلشَّيْبَ: ٦

٥٧٠ قَالَـتْ عَهِدْتُـكَ مَجْنُونـاً فَقُلْـتُ لَهَا   إنَّ آلشَّبَـابَ جُنُـوْنٌ بُرْؤُهُ آلْكِبَرُ(٤)

---

(١) هذا آلبَيْتُ مَنْسُوبٍ إلىٰ كُثَيِّرٍ أَوْ إلىٰ عَبّاسِ بنِ مِرْداسٍ آلأَسْلَمِيِّ وَرُوِيَ المِصْرَاعُ آلأَوَّلُ هَكَذا: بُغَاثُ آلطَّيْرِ أَكْثَرُها فِراخاً. الصناعتين ـ ١٠٠، الأغاني ـ ١٣ ـ ٢٦٣ و١٨، ٢٠٥، ثمار القلوب ـ ٣٥٥ ـ الموازنة ـ ١ ـ ٤٥، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٦٢، فرائد اللآل ـ ١ ـ ٥٤ لسان العرب: كلمة مِقلاتٌ. ونزور، مرزبان نامه ٥٣٨. المِقْلاَتُ الّتي لاَ يَعِيْشُ لَهَا وَلَدٌ وَقِيْلَ هِيَ الّتي تَلِدُ واحِداً (لسان العرب. مادة: ق ـ ل ـ ت). النَّزُوْرُ: المَرْأَةُ آلْقَلِيْلَةُ آلْوَلَدِ (لسان العرب. مادة: ن ـ ز ـ ر). البُغَاثُ: طائِرٌ أَبْغَث آللَّوْنِ)البَغَثُ: اللَّوْنُ الّذي كانَ فِيه بُقَعٌ بِيْضٌ وسُوْدٌ) أَصْغَر مِنَ آلرَّخَمِ. يُضْرَبُ هذا في قِلَّةِ آلشَّيْءِ آلنَّفِيْسِ. البُغاثُ يُضْرَبُ لِصِغَرِ آلْجِسْمِ وَآلْهَوانِ وَآلْحَقارَةِ وَآلْصَقْرُ طَيْرٌ مِنَ آلْجَوارِحِ يَصِيْدُ طُيُوْراً أُخرىٰ يَقُوْلُ: إنَّ آلْبُغاثَ الّذي لا قِيْمَةَ لَهُ يَأْتِي بِنِتاجٍ كَثِيْرٍ وبِأَوْلادٍ كَثِيْرةٍ ولكِنَّ أُمَّ آلصَّقْرِ الّتي عُرِفَتْ بِالْشَّجاعَةِ وعُلُوِّ آلْقَدْرِ لا تَأْتِي إلا بِقَليلٍ مِنَ آلْفِراخِ يَعني كُلُّ شَيْءٍ نَفِيْسٍ قَلِيْلٌ وَكُلُّ خَسِيْسٍ كَثِيْرٌ

(٢) شعر الأخطل ـ ٤٣، خاص الخاص ـ ١٠٥، الشعر والشعراء ـ ٤٣٠، وفيات الأعيان ـ ١ ـ ١١. يَقُوْلُ: إنَّ آلنِّساءَ إذا دَعَوْنَكَ وَنادَيْنَكَ يا عَمَّنا فهذا آلنِّداءُ وَآلخِطَابُ لا يَزِيْدُكَ إلاّ فَسادَ آلْعَقْلِ وَآلشَّيْخُوخَةَ يَعني أَنَّ هذا آلخِطاب مِنْهُنَّ يَدُلُّ عَلى أَنّك كَبِرْتَ وَقَلَّ عَقْلُكَ.

(٣) البَيْتُ لِمُحَمّدِ بنِ أَبي حازم ـ الأمالي ـ١ ـ ٦٠٦، الأغاني ـ ١٤ ـ ٩٤، شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٤٥٩. يَقُوْلُ: إنَّ الشَّيْبَ ذَنْبٌ كَبِيْرٌ عِنْدَ آلْغَواني وَإن الشَّبابَ خَيْرُ شَفِيْعٍ يُقَرِّبُ آلْمرءَ إلَيْهِنَّ.

آخرُ في ٱلتَّوْبِيْخ :

٥٧١ ومَتى كَانَتِ الثَّعالِبُ أُسْدَاً   ومَتَى كَانَتِ ٱلنِّسَاءُ رِجَالا

آخرُ :   ٣

٥٧٢ ومَا يُجْدِي عَلَيْكَ لُيُوثُ غَابٍ   بِنُصْرَتِها إذا أَدْمَاك ذِئْبُ

آخرُ :

٥٧٣ أمِنْ بَيْتِ ٱلْكِلاَبِ طَلَبْتَ عَظْماً   لَقَدْ أطْمَعْتَ نَفْسَكَ بِالْمُحَالِ[1]   ٦

آخرُ :

٥٧٤ كُلْ هَنِيْئاً فَالْكَلْبُ يَفْرَحَ بِالْعَظْمِ   ولَكِنْ يَدْمَى إسْتُهُ حِيْنَ يَخْرَى[2]

وَيَقْرُبُ مِنْهُ قَوْلُ الآخرِ :   ٩

٥٧٥ ولاَ تَحْسُدِ ٱلْكَلْبَ أكْلَ ٱلْعِظَامِ   فَفِي وَقْتِ إخْرَاجِهَا تَرْحَمُه

آخرُ :

٥٧٦ وَمَنْ رَبَطَ ٱلْكَلْبَ ٱلْعَقُوْرَ بِبَابِهِ   فَعَقْرُ جَمِيعِ ٱلنَّاسِ مِنْ رَابِطِ ٱلْكَلْبِ[3]   ١٢

---

(٤) البَيْتُ لِمُحَمَدِ بن عَبْدِ اللَّهِ ٱلْعُتْبيّ ـ المستطرفِ ـ ٢ ـ ٣٤، البيان والتبيين ـ ٤ ـ ٣١، الإعجاز والإيجاز ـ ١٧٨.

(١) محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٩٥ وَرُوِيَ ٱلْمِصراعُ الأوّلُ هٰكذا : أمِنْ دارِ ٱلْكِلاَبِ تَرُومُ عَظْماً. كما أنَّ عَظْماً مِنَ ٱلْعِظَامِ لا يُتَوَقَّعُ اكْتِسَابُهُ مِنْ بَيْتِ ٱلْكِلاَبِ فَإنَّ ٱلْمَقُوْلَ فِيهِ هذا ٱلْبَيْتُ لا يُرْتَجىٰ مِنْهُ خَيْرٌ أيْضاً .

(٢) يَقُوْلُ : كُلْ هذا بِكُلِّ هَناءَةٍ لأنَّ هذا الأكْلَ تَغصُّ بِهِ في ٱلْعَاقِبَةِ كما أنَّ ٱلْكَلْبَ يَأكُلُ ٱلْعَظْمَ بِكُلِّ فَرَحٍ. وَلٰكِنَّ يُحِسُّ بِوَجَعٍ مُؤلمٍ ويُدَمّي إسْتَهُ عِنْدَما يَتَغَوَّطُ.

(٣) عَقَرَ ٱلكَلْبُ ٱلْوَلَدَ : عَضَّهُ (المعجم الوسيط. مادة ع ـ ق ـ ر ـ) يَقُوْلُ : إنَّ ٱلْكَلْبَ ٱلَّذي يَعَضُّ جَمِيْعَ ٱلنَّاسِ فَإنَّ ٱلْقُصُوْرَ يَعُوْدُ عَلَى مَنْ شَدَّ ٱلْكَلْبَ بِبَابِهِ.

فصل هشتم

مثلهایی در هجو و سرزنش

لبید گفته :

۴۷۲ـ آنانکه می‌توان درکنارشان زیست رخت بربستند من‌هم در پس آنها چون شتر گر تنها مانده‌ام.

وسخن دیگری مانند آن است :

۴۷۳ـ آنانکه می‌توان درکنارشان زیست رخت بربستند من هم در پس آنها چون شتر گر، تنها مانده‌ام.

متلمس گفته :

۴۷۴ـ او مانند مار سر بزیر افکنده است در حالی‌که مار اگر برای دندان خود جای نرم و گوارایی به‌بیند آنرا تا استخوان فروبرد.

أفوه گفته :

۴۷۵ـ مردم با هرج و مرج و بی‌آنکه بزرگانی داشته باشند سر و سامان نمی‌گیرند وبزرگانی درآنها نیست آنگاه‌که نادانها برآنها فرمانروایی کنند.

حسان بن ثابت گفته :

۴۷۶ـ انسانی‌که شب و روز را به‌سلامت از (شر) مردم به‌پایان برد با سعادت است مگر آنکه گناهی مرتکب شود.

کعب بن زهیر گفته :

۴۷۷ـ وعده‌های عرقوب برای او مثل است و وعده‌های عرقوب جز

دروغ و بیهوده نیست.

و اوراست :

۴۷۸ـ وعده‌ای که نموده، نگاه نمی‌دارد مگر آنچنانکه غربال آب را نگاه دارد.

معن بن اوس گفته :

۴۷۹ـ او را هرروز تیراندازی می‌آموختم، پس هنگامی که بازوانش نیرو گرفت و توانا شد مرا آماج تیر خود نمود.

ابراهیم بن هرمه گفته :

۴۸۰ـ در حماقت مانند شترمرغی است که تخم خودرا در فضای گشاده‌ای رها می‌کند و با پر خود تخم شتر مرغ دیگر را می‌پوشاند.

بشاربن برد گفته :

۴۸۱ـ آزاده را سرزنش کنند و عصا برای بنده بکار رود و برای اصرارکننده چیزی بهتر از طردکردن نیست

صالح بن عبدالقدوس گفته :

۴۸۲ـ خسرانی که به‌نادان از خویشتن می‌رسد از دشمنانش به‌او نمی‌رسد.

و اوراست :

۴۸۳ـ رنج آنستکه چیزی‌را به‌نادان تفهیم کنی و از روی نادانی گمان بری که او از تو بافهم‌تر است.

عبدالله بن عیینه گفته:

۴۸۴ـ نباشم مگر مرده‌ای که ناچاری به‌خوردن آن فراخواند.

دیگری گفته :

۴۸۵ـ دشمنی کسی که شأنش از هجو کردن‌هم کمتر است از اموری است که شاعران را از اندوه نابود می کند.

دیگری گفته :

۴۸۶ـ چشمانش از دیدن عیب خویش فروبسته است وحال آنکه اگر عیبی از دوستنش آشکار گردد آنرا به‌بیند.

دیگری گفته :

۴۸۷ـ چرا چشمانت خس و خاشاك خودرا نمی‌بیند با آنکه خاشاك پنهان را در پلکهای من می‌بیند.

دیگری گفته :

۴۸۸ـ تو بمانند گردویی که در حال درستی، احسان خویش را باز می‌ستاند و چون شکسته شود نیکی خودرا عطا کند.

ابراهیم بن عباس گفته :

۴۸۹ـ چه‌بسا برادری که او را برای دفع حادثه ندا دردادم ولی اورا با شکوه‌تر و عظیم‌تر از حادثه دیدم.

بحتری گفته :

۴۹۰ـ به‌مشرق و مغرب رو تا جانشینی از نیرنگ‌کننده پیدا کنی زیرا که زمین از خاك و مردم از آدم آفریده شده است (یعنی همه‌جا یکسان است).

عبیدالله بن طاهر گفته :

۴۹۱ـ چه‌بسا گوینده‌ای که می گوید: چرا ترا پیاده می‌بینم، پس به‌او گفتم ازبهرآنکه تو سواره‌ای.

متنبی گفته :

۴۹۲ـ کودن را اشعار من زیان‌آور است، همچنانکه بوی گلِ سرخ، سرگین گردانك را زیان می‌رساند.

دیگری گفته :

۴۹۳ـ هرگاه سرزنش من به‌تو از ناقصی رسید همین خود گواه است که کاملم.

سخن یکی از شاعران مانند اوست :

۴۹۴ـ مرا جز فرومایگان عیب نکردند و این خود از برترین منقبتهاست.

۴۹۵ـ ما در روزگاری هستیم که ترك کار زشت در آن ازسوی بیشتر مزدم، خود نکوکاری و احسان است.

و اوراست :

۴۹۶ـ برده را مخر مگر اینکه عصا نیز با او باشد زیراکه بردگان ناپاك و بی‌خیر وبرکتند.

و اوراست :

۴۹۷ـ کسی‌که دارای دهانی تلخ و بیمار باشد بهمین جهت آب‌زلال راهم تلخ می‌یابد.

واین سخن متنبی مانند آنست :

۴۹۸ـ چه بسیار کسی‌که سخنی درست را با عیب می‌شمارد و حال آنکه عیب وبدبختی او از دریافت نادرست خویش است.

و اوراست :

۴۹۹ـ نباید نادان را نکویی جامه‌اش به‌شگفتی اندازد زیرا نکویی

کفن برای مرده فایده‌ای ندارد.

و اوراست :

۵۰۰ـ هرگاه کردار انسان بدو زشت باشد گمانش نیز بد مـی‌شود و پندار و توهمی‌راکه به‌دان عادت‌کرده است تصدیق می‌کند.

و اوراست :

۵۰۱ـ ستم‌گرترین ستم‌گران‌کسی است‌که رشك برنده باشد برکسی که در نعمت او می‌خرامد.

و اوراست :

۵۰۲ـ در میان عیبهای مردم چیزی را بدتر ندیدم مانند ناقص‌ماندن کسانی‌که می‌توانند کامل شوند و به‌کمال رسند.

و اوراست :

۵۰۳ـ شیخی است‌که نمازهای پنجگانه را نافله می‌شمارد و ریختن خون حاجیان را در حرم مباح می‌داند.

و اوراست :

۵۰٤ـ کسی‌که اندازه و قدر خویش را نشناسد دیگری از او می‌بیند آنچه راکه خود نمی‌بیند.

و اوراست :

۵۰۵ـ هرچیز بمانند خود میل و کشش دارد بهمان جهت شبیه‌ترین ما به‌جهان (فرومایه) ما فرومایگان هستند.

ابن لنکک گفته :

۵۰٦ـ از سخن گفتن در بارهٔ مکرمتها در روزگار ما، ما را منصرف

کن زیرا کسی‌که مردم از شراو در امان باشند خود در مقام بخشندگی حاتم است.

و اوراست :

۵۰۷ـ خودرا در زیبایی چو خورشید به‌پندار. آیا نمی‌بینی‌که ما از آن‌هم گریزانیم آنگاه‌که به‌ضرر و زیان‌گرایش پیداکند.

اسماعیل شاشی گفته :

۵۰۸ـ می‌دیدم که تجربه‌ها، ساز و برگ است، پس مورد اعتماد مردم حتی تجربه‌هاهم خیانت‌کردند.

بستی گفته :

۵۰۹ـ هرکه با مردم معاشرت‌کند از آنها رنج بیند زیراکه طبیعت آنها ستمگری و تجاوز است.

و اوراست :

۵۱۰ـ هرکه دربارهٔ دوستان به‌تفتیش و جستجو به‌پردازد با آنها دشمن گردد زیرا دوستان این زمانه همه خیانت پیشه‌اند.

طغرایی گفته :

۵۱۱ـ دروغگویی مردم، راستگویی من را در پیش آنها زشت‌کرده است آیا چیز کج با درست و راست مطابقت می‌کند؟

خوارزمی گفته :

۵۱۲ـ چه بسیار بیماری‌که نزد بیمار دیگر آید تا بدو شفایابد درحالی‌که خود همسایهٔ مسیح‌بن مریم است.

ابن شمس خلافه گفته :

۵۱۳ـ چه‌بسا نادانی‌که مرا به‌حسنهایم عیب‌کرده (آری) روشنایی خورشید در دیدگانی‌که به‌درد چشم گرفتار است زشت نماید.

تهامی گفته :

۵۱۴ـ زمانه سرآشتی ندارد و اگرچه بدان حریص باشی زیرا اخلاق زمانه دشمنی با آزادگان است.

و اوراست :

۵۱۵ـ بزرگواری و وفا هردو رخت بربستند و رشته‌های آندو جز از اشعار گسیخته شده است.

ابن زُقاق مغربی گفته :

۵۱۶ـ حوادث زمانه و مردمش به‌من آموختندکه ذخیره کـــردن مردم (پشت‌گرمی به‌آنها) بدترین کسب و حرفه است.

أرجانی گفته :

۵۱۷ـ در آنها امید بستم و آنگاه تأمل کردم، پس برای من‌نمایان شدکه در آنها رستگاری نیست.

عرقله گفته :

۵۱۸ـ برشعر باجو پاداش داده می‌شوم و این خود بسیار است آنگاه که آنرا از (مردمی) چون چهار پایان بدست آورم.

دیگری گفته :

۵۱۹ـ بخششت را در تشنگی‌ام بدان، فراخواندم پس در بیابان تو سراب مرا لبیك گفت.

دیگری گفته :

۵۲۰ـ آنکه بخششت را امید دارد مانندکسی است که از اشتهای شیر، بز نر به‌دوشد.

دیگری گفته :

۵۲۱ـ بی‌آنکه کوتاهی کنم با همهٔ کوشش ترا به‌اهتزار در آوردم ای‌کاش شمشیر بودی تا به‌جنبش درمی‌آمدی ولیکن من عصا را به‌جنبش درآوردم.

دیگری گفته :

۵۲۲ـ به‌شنیدن درآوردی ای‌کاش زنده‌ای را ندا درمی‌دادی، زیرا برای‌کسی‌که تو او را ندا درمی‌دهی جان و حیاتی نیست.

دیگری گفته :

۵۲۳ـ گمان می‌کنی‌که او گوش کنندء و با جان و دل گوش‌دهنده است در حالی‌که دل او میان جماعت دیگر است.

دیگری گفته :

۵۲۴ـ هنگام نحوستت، از شنیدن آواز و نوشیدن باده، دل فارغی.

دیگری گفته :

۵۲۵ـ دیدم آنکه از همهٔ مردم بهنگام مستی کم خردتر است از همهٔ آنها نیز کم‌عقل‌تر است آنگاه‌که هشیار باشد.

دیگری گفته :

۵۲۶ـ از جام باده و وزیدن نسیم، سخن‌چین‌تر و آشکارکننده‌تـــر است.

دیگری گفته :

۵۲۷ـ آنگاه‌که گنجشك به‌خواند دلش (از ترس) از جای بیرون رود، در حالی‌که بهنگام خوردن ترید (آبگوشت) شیر تیزدندان باشد.

دیگری گفته :

۵۲۸ـ مرا جز کسانی که آنها را می‌شناختم زیان نرساند. پس خداوند جزای خیر دهد از سوی من هر که را که می‌شناختم.

دیگری گفته :

۵۲۹ـ پدرت باران رحمت است که با روییدن سبزی او زندگی می‌کنیم و حال آنکه تو ملخ هستی که چیزی را بقا نمی‌کنی و رها نمی‌سازی.

دیگری گفته :

۵۳۰ـ گویند که زمانه فاسد است و حال آنکه خود فاسد شده‌اند نه آنکه روزگار فاسد گشته است.

دیگری گفته :

۵۳۱ـ سعیدِ (نام شخصی) این خانه بهتر از پدر اوست و حال آنکه سگ این سرا بهتر از سعید است.

دیگری گفته :

۵۳۲ـ مردمی هستند که از آنها ایمن و آسوده بودیم، پس سخن ما را برملا کردند و چون راز خود را از آنها پوشیده داشتیم دروغ بربستند.

دیگری گفته :

۵۳۳ـ گر خیر بشنوند آنرا پنهان کنند و چون بدی به‌شنوند آنرا پراکنده سازند و اگر هیچ نشنوند دروغ بربندند.

دیگری گفته :

۵۳۴ـ آرزو مکن که به‌تو بگویم: دورشو زیرا در گفتن همین لفظ نیز بهر سگی کرامت نمی‌کنم.

دیگری گفته :

۵۳۵ـ آیا من دور می‌کنم مگسان را آنگاه‌که وز وز می‌کنند؟ پس دراین صورت، مقام آنها نزد من باکرامت است.

دیگری گفته :

۵۳۶ـ مردم پیشین بهنگام جوانی روزگار بجهان آمدند، پس روزگار هم آنها را شاد کرد و کامروا ساخت ولی ما بهنگام پیری زمانه پا بعرصهٔ وجود نهادیم و از آن جز غم و اندوه ندیدیم.

دیگری گفته :

۵۳۷ـ و اینکه من خودرا آماده می‌کنم تا در روزگار جاوید بمانم مانند کسی است‌که می‌خواهد با دمیدن، آتش را خاموش سازد.

دیگری گفته :

۵۳۸ـ یاری جوینده از عمرو، بهنگام سختی، مانندکسی است‌که از زمین گرم به‌آتش پناه می‌برد.

دیگری گفته :

۵۳۹ـ از تو فزونی خواستم، پس به‌کمی افزودم و گاهی انسان در جستجوی سود و فایده، زیان می‌بیند.

دیگری گفته :

۵۴۰ـ هرگاه میان شما نه‌سایه‌ای باشد ونه‌میوه‌ای، پس خداوند درختانی چون شما را دور گرداناد.

دیگری گفته :

۵۴۱ـ آنرا در قالب ریختیم و گمان کردیم‌که نقره است، پس کورهٔ آهنگری از ریم آهن بازگو نمود.

دیگری گفته :

٥٤٢ـ با جلبابی وسط چهرهٔ خودرا می‌پوشاند با آنکه دبر خویش را می‌نماید و این خود با شرم و حیا مخالف است.

دیگری گفته :

٥٤٣ـ فتیلهٔ چراغ، خودرا می‌سوزاند و برای شب رونده پرتو می‌افشاند و تو مانند او می‌باشی.

دیگری گفته :

٥٤٤ـ آنگاه که جو بیند فریاد شادی برآورد و چون آهن لگام‌به‌بیند رو ترش کند.

دیگری گفته :

٥٤٥ـ خر با خر شتر جلوه کند و چون با آن خلوت‌کنی و تنها شوی، پس چه بد دوستی باشد.

دیگری گفته :

٥٤٦ـ چون خرِ بد رفتار باشدکه اگر او را سیرکنی به سینهٔ مردم لگد زند و اگر گرسنه شود عرعرکند.

دیگری گفته :

٥٤٧ـ مانند شتری باشدکه در آغاز میسرکندکه دست شیر دوشنده از پستانش شیر به‌دوشد ولی سرانجام هرچه را که دوشیده است برزمین به‌ریزد «گاو ده من شیر».

این مثل است برای کسی‌که کار نیك می‌کند، سپس آنرا تباه می‌سازد.

دیگری گفته :

٥٤٨ـ می‌سازد و آنگاه هرچه را بالا می‌برد ویران‌کند گویی‌که‌او عطر زننده‌ای است‌که از پایین باد درمی‌دهد.

دیگری گفته :

۵٤۹ـ چون بز بدرفتاری که شاخ زند هر که او را فراخواند و شیر دهد و سیراب نماید هر که را چاقو بر او تیز کند.

دیگری گفته :

۵۵۰ـ آنگاه که پهلوانان با یکدیگر رویارو شوند روبهان (ترسو) باشید و چون حاجتها شما را بهیجان و حرکت در آورد شیران سرزمین (شری) باشید.

دیگری گفته :

۵۵۱ـ چون گرگ بد رفتار باشی که هرگاه دوست خودرا زخم خورده و خون آلود به‌بیند براو یورش برد.

دیگری گفته :

۵۵۲ـ چو سگ باشد که اگر گرسنه شود (از روی طمع یاچاپلوسی) برتو دم بجنباند و چون به‌سیری رسد از شرارت و سرکشی پارس کند.

دیگری گفته :

۵۵۳ـ هرچیزی به‌مانند خود میل کند چنانکه سرگین گردانك با عقرب انس گیرد.

دیگری گفته :

۵۵٤ـ مانند گربهٔ عبدالله باشد که در کوچکی به‌درهمی بفروشند و چون بزرگ شود به‌قیراطی (یعنی کمتر از درهم) فروخته شود.

دیگری گفته :

۵۵۵ـ عقلش به‌اندازه عقل پرنده باشد و حال آنکه ظاهرش، شتر جلوه کند.

دیگری گفته :

۵۵۶ـ هر که زاغ راهنما ی‌او باشد راهش به‌گورستان‌گبران منتهی شود.

دیگری دربارهٔ مردی‌که به‌جراد، ملقب است گفته :

۵۵۷ـ آیا از جراد سر و سامان یافتن کاری امید داری؟ وحال‌آنکه جراد برتباهی سرشته شده است.

صولی گفته :

۵۵۸ـ فرومایگی نجا ت‌ترا فراهم کرده است چنانکه مگسها را پلیدیشان از اینکه صید شوند نگاه داشته است.

دیگری در تکبر و خودپسندی همراه با نقصان گفته :

۵۵۹ـ دوامر را با یکدیگر جمع‌کرده‌ای‌که دوراندیشی و عقل میان آندو تباه شده است، آن‌دو، تکبر پادشاهان و اخلاق بردگان است.

دیگری گفته :

۵۶۰ـ بودن گوهر ازبنی‌هاشم سودی‌ندارد آنگاه‌که نفس (فرومایه) از قبیلهٔ باهله است.

دیگری گفته :

۵۶۱ـ اگر در بلندی مقام از قبیلهٔ بنی‌هاشم باشی جای افتخاری نیست، زیراکه گاهی خار میان گلهای بابونه بروید.

دیگری گفته :

۵۶۲ـ فرومایگانی هستندکه از هر نیکی و احسانی حتی از سلام‌هم بخل می‌ورزند.

دیگری گفته :

٥٦٣ــ عقوبت می‌کنی هرکه راکه دربارهٔ آنها سخن بد گفته است وحال آنکه کسی‌هم‌که احسان کند برایش ثوابی نیست.

دیگری گفته :

٥٦٤ــ پس‌روتر و میل‌کننده‌تر از سینهٔ شتر باشد زیرا که سینهٔ او را هرگاه به‌جلو آمدن وادار نمایند او پشت‌کند.

دیگری گفته :

٥٦٥ــ هرگاه‌که شیطان ، سپیدی و طلعت چهره او را بیند روی بگرداند و گوید: فدا شوم‌کسی‌راکه در او فلاح و رستگاری نیست.

دیگری گوید :

٥٦٦ــ همه را خواستی، پس همه نیز از دستت به‌رفت و بخاطر بد اقبالیت نه‌این شد و نه آن.

دیگری در هجو بسیار فرزندگفته :

٥٦٧ــ مرغ ضعیف و مرده‌خوار از همهٔ مرغان بچه‌اش بیشتر است وحال‌آنکه چرغ ماده، کم بچه و اندك زاینده است.

أخطل در هجو پیری گفته :

٥٦٨ــ چون ترا نزد زنان به‌لفظ عمو خطاب‌کنم. پس این لفظ نسبی باشد که برتو نزد آنها کم خردی و پیری بیافزاید.

دیگری در مذمت پیری و ستایش جوانی گفته :

٥٦٩ــ ای مرد ترا کافی است‌که پیری نزد زیبارو، گناه، و جوانی شفاعت‌کننده محسوب گردد.

عتبی در مذمت جوانی و ستایش پیری گفته:

۵۷۰ـ گفت: ترا مجنون شناخته‌ام، پس بدو گفتم: جوانی جنونی است که پیری درمان آن است.

دیگری در سرزنش گفته :

۵۷۱ـ روبهان کی توانند شیر شوند و زنان کی توانند مرد شوند.

دیگری گفته :

۵۷۲ـ یاری شیران بیشه ترا سودی نرساند آنگاه‌که گرگ، ترا خون‌آلود کرده باشد.

دیگری گفته :

۵۷۳ـ آیا از سرای سگان استخوانی خواسته‌ای؟ پس خویش را در محال به‌طمع افکنده‌ای.

دیگری گفته :

۵۷٤ـ گوارا و خوش به‌خور زیرا سگ نیز استخوان را به‌شادی خورد ولی چون تغوط کند از مقعدش خون روان گردد.

سخن شاعر دیگر بدان نزدیك است :

۵۷۵ـ سگ را در خوردن استخوانها حسد مبر زیرا براو ترحم‌کنی آنگاه‌که استخوانها از مقعد او بیرون می‌آید.

دیگری گفته :

۵۷٦ـ هرکه سگ گاز گیرنده و پاچه‌گیر را به‌درخانه خویش به‌بندد، پس گناه گازگرفتن همهٔ مردم برگردن کسی است‌که سگ را بسته است.

الفَصْلُ ٱلتَّاسِعُ

فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْمُلَحِ

دِعْبِلُ:

٥٧٧ جِئْنَـا بِهِ يَشْفَـعُ فِـي حَاجَةٍ فَاحْتَـاجَ فِي ٱلإِذْنِ إِلَـىٰ شَافِعِ[1] ٣

آخَرُ:

٥٧٨ وَٱلْمَـرْءُ لاَ تُرْجَـى ٱلنَّجَـاةُ لَهُ يَوْمـاً إذا كَانَ خَصْمُـهُ ٱلْقَاضِي[2]

آخَرُ: ٦

٥٧٩ مِنْ عَلاَمَـاتِ مُفْلِسٍ أَنْ تَرَاهُ مُسْرِعـاً فِي ٱقْتِضَـاءِ دَيْنٍ قَدِيمِ

آخَرُ:

٥٨٠ ٱلْـكَأْسُ يُظْهِـرُ مَا بالاسْـتِ مِنْ دَنَسٍ إذا تَمَشَّتْ حُمَيَّا ٱلْكَأْسِ فِي ٱلرَّأْسِ[3] ٩

---

(١) شعر دعبل بن علي الخزاعيّ ـ ١٨٦ .

(٢) يَقُولُ: مَنْ كانَ خَصْمُهُ القاضي فلا يُنْتَصَفُ لأنَّ القاضِيَ لا يَحْكُمُ عَلَى نَفسِهِ.

(٣) الحُمَيَّا: الخَمْرُ نَفْسُها: (المعجم الوسيط ـ مادة ـ ح ـ م ـ ي) يَقُولُ: الخَمْرَةُ تُخْبِرُ مَا في الضَّميرِ مِنَ دَنَسٍ وَوَسَخٍ إذا جَرتْ آثارُ هَـا في رأسِ ٱلشَّارِبِ .

أَبُو نُواسٍ :

٥٨١ فَكُلُّ شَيْءٍ رَآهُ ظَنَّـهُ قَدَحاً   وَكُلُّ شَخْصٍ رَآهُ ظَنَّـهُ السَّاقِي[١]

٣

آخَرُ:

٥٨٢ وَكَانَ بَنُو عَمّي يَقُوْلُونَ مَرْحَباً   فَلَمّا رَأَوْنِي مُعْدِماً مَاتَ مَرْحَبُ[٢]

آخَرُ:

٥٨٣ إذا وَصَلَ الدَّقِيْقُ إِلَى الْهَدَايَا   فَذاكَ الْوَيْلُ وَالْحُزْنُ الطَّوِيْلُ ٦

جَحْظَةُ الْبَرْمَكِيُّ:

٥٨٤ كُلَّمَا قُلْتُ قَالَ أَحْسَنْتَ زِدْنِي   وَبِأَحْسَنْتَ لا يُبَاعُ الْدَّقِيْقُ[٣]

٩

آخَرُ:

٥٨٥ رَأَيْتُ الْعَقْلَ لاَ يُغْنِي فَتِيْلاً   إذا مَا قَلَّ فِي الْبَيْتِ الْدَّقِيْقُ

آخَرُ:

٥٨٦ لاَ رَأَى السِّنَّوْرُ فِي أَوْلاَدِهِ   مَا تَمَنَّاهُ لأَوْلاَدِ الْجُرَذْ ١٢

آخَرُ:

٥٨٧ مَنْ حُلِقَتْ لِحْيَةُ جارٍ لَهُ   فَلْيَسْكُبِ الْمَاءَ عَلَى لِحْيَتِهْ

---

(١) يُضْرَبُ هذا لِلْغافِلِ وَلِلْمُنْتَشِي الَّذِي لا يَعْرِفُ الأَشْيَاءَ كَما هِيَ.

(٢) الشوارد ـ ١ ـ ٨٥ . يَقُوْلُ: ما دُمْتُ كُنْتُ غَنِيّاً فَإِنَّ بَنِي عَمّي كَانُوا يَقُوْلُوْنَ أَهْلاً وَسَهْلاً وَمَرْحَباً وَلَكِنْ بَعْدَ أَنْ أَصْبَحْتُ مُعْدِماً وَفَقِيْراً انْتَهى وَتَمَّ السَّلاَمُ وَالتَّرْحِيْبُ.

(٣) البَيْتُ لأَبي الْحَسَنِ جَحْظَة الْبَرْمَكِيِّ ـ خاص الخاص ـ ديوان المعاني، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٦٠٤ و٧١٧ ـ معجم الأدباء ـ ٢ ـ ٢٤٢ . يَقُوْلُ مَتى نَظَمْتُ وَأَنْشَدْتُ لَهُ شِعْراً فَهُوَ يَقُوْلُ لِي أَحْسَنْتَ وأَجَدْتَ فَزِدْنِي إِنْشَادَ أَشْعَارِكَ يَعْنِي أَنَّهُ لا يُعْطِي صِلَةً وجائِزَةً و يَكْتَفِي مِنْهَا بالكلامِ وَلاَ يَدْرِي بِأَنَّ الدَّقِيْقَ لا يُبَاعُ بالكَلامِ وبِقَوْلِهِ: أَحْسَنْتَ أَوْ أَجَدْتَ.

آخَرُ:

٥٨٨ لاَ يُدْبِرُ ٱلْبَقَّالُ إلاّ إذا تَصَالَحَ ٱلسِّنَّوْرُ وَٱلْفَارُ

آخَرُ:

٥٨٩ يُحْلَبُ عَنْزِي وَأَكُونُ الّذِيْ يَرْضَى مِنَ ٱلْعَنْزِ بِقَرْنَيْنِ[1]

آخَرُ:

٥٩٠ وَأَوْبَةُ مُشْتَاقٍ بِغَيْرِ دَرَاهِمٍ إلَى أَهْلِهِ مِنْ أَعْظَمِ ٱلْحَدَثَانِ[2]

(١) يَقُولُ: يَدُرُّ ٱلنَّاسُ ٱلْحَلِيبَ مِنْ عَنْزِي وَأَنا أَبْقَى راضِياً من عَنْزِي بِقَرْنَيْنِ مِنْها. يُضْرَبُ هَذا لِمَنْ يَتَمَتَّعُ ٱلنَّاسُ مِنْ مَنافِعِهِ وَخَيْرِهِ فَهُوَ لا يَحْظَى مِنْها بِشَيْءٍ.

(٢) يَقُولُ مَنْ يَشْتَاقُ إلى رُؤيَةِ عائِلَتِهِ إذا رَجَعَ وَعادَ إلَيْها بِغَيْرِ مالٍ وَهَدِيَّةٍ فَهَذا مِنْ أَشَدِّ ٱلْمَصائِبِ.

فصل نهم

مثلهایی در لطائف و سخنان نیکو

دعبل گفته :

۵۷۷ـ او را آوردیم که برای‌روای حاجتی شفاعت‌کند ولی در اذن دخول، خود به‌میانجی نیازمند شد.

دیگری گفته :

۵۷۸ـ انسان در روزی، نجاتش امید نمی‌رود که خصمش قاضی باشد.

دیگری گفته :

۵۷۹ـ از نشانه‌های مفلس آنستکه به‌بینی او در طلب وام کهنه شتاب می‌ورزد.

دیگری گفته :

۵۸۰ـ جام باده آشکار می‌کند چرکی و آلودگی درون را آنگاه که اثر شراب در سر روان شود.

ابونواس گفته :

۵۸۱ـ هرچه را که بیند قدح به‌پندارد و هرشخصی را بیند ساقی انگارد.

دیگری گفته :

۵۸۲ـ پسرعموهای من می‌گفتند آفرین و مرحبا، پس آنگاه‌که مرا تهیدست و بی‌چیز دیدند گفتنِ مرحبا از میان برخاست.

دیگری گفته :

۵۸۳ـ آنگاه‌که میان هدایا آرد رسیده باشد، پس وای و اندوه

فراوان همین است.

جخطه برمکی گفته :

۵۸۴ـ هرگاه سخنی نیك بگفتم: گفت: آفرین و احسنت و بیشتر گوی. وحال آنکه ندانست به‌احسنت و آفرین، آرد نفروشند.

دیگری گفته :

۵۸۵ـ دیدم که خرد ذره‌ای سودی نمی‌بخشد آنگاه که در خانه آرد اندك باشد.

دیگری گفته :

۵۸۶ـ گربه برای بچه‌های خویش نه‌بیند آنچه راکه برای بچه‌های موش آرزو می‌کند.

دیگری گفته :

۵۸۷ـ هرکه ریش همسایه‌اش را تراشند، پس باید برریش خود آب بریزد.

دیگری گفته :

۵۸۸ـ بقال بخت برگشته باشد، آنگاه‌که گربه و موش بایکدیگر مصالحه کنند.

دیگری گفته :

۵۸۹ـ بزم را می‌دوشند و من چون‌کسی باشم‌که از بزش به‌دوشاخ راضی شود.

دیگری گفته :

۵۹۰ـ آنکه در اشتیاق او هستند بی درهم به‌خانوادهٔ خویش برگردد خود از مصیبتهای عظیمی است.



الفَصْلُ ٱلْعَاشِـرُ

فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي أَشْيَاءَ مُخْتَلِفَةٍ

بَعْضُهُمْ فِيْ مَدْحِ ٱللِّبَاسِ:

٥٩١ وَلَـوْ لَبِسَ ٱلْحِمَـارُ ثِيَابَ خَزٍّ لَقَـالَ ٱلنَّـاسُ يَا لَكَ مِنْ حِمَارِ

ابْنُ ٱلْجَهْمِ: ٣

٥٩٢ وَٱلشَّـمْسُ لَوْلاَ أَنَّهـا مَحْجُوْبَةٌ عَنْ نَاظِـرَيْكَ لَمَـا أَضَـاءَ ٱلْفَرْقَدُ[1]

الْخُرَيْمِيُّ فِي ٱلتَّأَسُّفِ:

٥٩٣ وَأَعْدَدْتُـهُ ذُخْـراً لِكُلِّ مُلِمَّةٍ وَسَهْـمُ ٱلـرَّزَايَا بِالذَّخائِـرِ مُوْلَعُ[2] ٦

---

(١) المستطرف - ٢ - ٧٧. يَقُوْلُ: لَوْلَمْ تَحْتَجِبِ ٱلشَّمْسُ عَنْ عَيْنَيْكَ زَماناً لَمَا أَشْرَقَ الْفَرْقَدُ يعني: يُعْرَفُ قِيْمَةُ مَنْ أَقَلُّ قَدْراً وَدَرَجَةً عِنْدَمَا يَغِيْبُ مَنْ أَعْلَى وَأَسْمَى رُتْبَةً.

(٢) البَيْتُ لإِسحاقَ بن حَسّان ٱلسُّغْدِيِّ الخُرَيْمِيِّ - رغبة الآمل - ٨ - ١٢٧ - الإعجاز والإيجاز - ١٧٤ - محاضرات الأدباء - ٤ - ٥١٥ - خاص الخاص، ١١٤، الأغاني - ٢٠ - ٤٠، البيان والتبيين - ٣٤.
يَقُوْلُ: جَعَلْتُهُ ذَخِيْرَةً وَعَوْناً لِكُلِّ فادِحَةٍ وَلكنّ ٱلنَّوائِبَ وَٱلرَّزايا سَلَبَتْهُ مِنّي لأَنَّ سَهْمَ ٱلشَّدائِدِ يُوْلَعُ كُلَّ ٱلوُلُوْعِ بِسَلْبِ ٱلذَّخائِرِ وَٱلنَّفائِسِ.

أَبُوْ نُواس فِيْهِ أيْضاً:

٥٩٤ فَكُنَّا فِي آجْتِمَاعٍ كَالْثُرَيَّا فَصِرْنَا فُرْقَةً كَبَنَاتِ نَعْشٍ[١]

آخَرُ فِي ٱلتَّأَسُّفِ عَلَىٰ ٱلشَّبَابِ: ٣

٥٩٥ مَا كُنْتُ أُوْفِي شَبَابِي حَقَّ حُرْمَتِهِ حَتَّىٰ انْقَضَىٰ فإذا آلْدُّنْيَا لَهُ تَبَعُ[٢]

آخَرُ فِي ٱلْمَعْنَىٰ:

٥٩٦ لاَ تَخْدَعَنَّ فَمَا ٱلْدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا عَنِ آلْشَّبَابِ بِيَوْمٍ وَاحِدٍ بَدَلُ ٦

العُتْبِيُّ فِي ٱلتَّوَجُّعِ:

٥٩٧ وَحَسْبُكَ مِنْ حَادِثٍ بِامْرِىءٍ يَرَىٰ حاسِدِيهِ لَهُ رَاحِمِيْنا[٣]

وَلَهُ: ٩

٥٩٨ مَا ٱلْعَيْشُ إلاَّ فِي جُنُوْنِ ٱلصِّبَا فَإِنْ تَوَلَّىٰ فَجُنُوْنُ آلْمُدَامِ[٤]

العَطَوِيُّ:

٥٩٩ وَمَنْ حَكَّمْتَ كَأْسَكَ فِيْهِ فَاحْكُمْ لَهُ بِإقَالَةٍ عِنْدَ ٱلْعِثَارِ[٥] ١٢

---

(١) بَنَاتُ نَعْشٍ فِي ٱلْفَلَكِ: مَجْمُوْعَتَانِ مِنَ ٱلْنُّجُوْمِ إحْداهُما ٱلْكُبْرىٰ وَالأُخْرىٰ الصُّغْرىٰ (المعجم الوسيط: مادة: ب ـ ن ـ و).

(٢) البيت لمنصور النَّمَرِيّ. الإعجاز والإيجاز ـ ١٦٦.

(٣) لمحاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٥٣.

(٤) المدام: الخمر (المعجم الوسيط. مادة: د ـ و ـ م). يَقُوْلُ: ما لَذَّةُ ٱلْعَيْشِ آلاّ فِي جُنُوْنِ ٱلشَّبابِ وَٱلْصِّبا فإذا أَدْبَر ٱلْشَّبابُ. فالالْتِذاذُ فِي شُرْبِ ٱلْخَمْرِ وَإدْمانِهِ. فهذا باطِلٌ وخِلافٌ واضِحٌ لِلشَّرِيْعَةِ الإسلاميةِ ٱلْحَنِيْفَةِ.

(٥) منْ جعلْتَ كَأْسَكَ مِن ٱلْخَمْرِ حَكَماً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ لَهُ بالْعَفْوِ وَٱلْصَّرْبِ عن خطِيْئَتِهِ إذا عثر وَزَلَّ.

آخرُ:

٦٠٠ إنّما مَجْلِسُ ٱلشَّرابِ بِساطٌ فإذا ما ٱنْقَضَى طَوَيْنا ٱلْبِساطا

آخرُ في ٱلْكِبَرِ: ٣

٦٠١ مَنْ عاشَ أخلَقَتِ ٱلأيّامُ جِدَّتَهُ وخانَهُ ثِقَتاهُ ٱلسَّمْعُ وٱلْبَصَرُ[1]

آخرُ في ٱلْمَعْنى:

٦٠٢ وإنَّ ٱمْرَءاً قَدْ سارَ خَمْسِيْنَ حِجَّةً إلى مَنْهَلٍ مِنْ وِرْدِه لَقَرِيْبُ[2] ٦

أبُوْ تمّامٍ في مَدْحِ ٱلْكَرَمِ:

٦٠٣ أحْسَنُ مِنْ نَوْرٍ تُفَتِّحُهُ ٱلصَّبا بَياضُ ٱلْعَطايا في سَوادِ ٱلْمَطالِبِ[3]

آخرُ في ٱلشَّيْبِ: ٩

٦٠٤ الشَّيْبُ خَيْرُ نَذيْرٍ لَوْ كانَ يُغْنِي ٱلنَّذِيْرُ

آخرُ فيْه:

٦٠٥ يا عائِبَ ٱلشَّيْبِ لا بُلِّغْتَهُ أبداً إنَّ ٱلْمَشِيْبَ رِداءُ ٱلْعِلْمِ وٱلأدَبِ[4] ١٢

---

(١) يَقُوْل: مَنْ عاشَ طَوِيْلاً أبْلَتِ ٱلأيّامُ جِدَّتَه بِحَيْثُ يَخُونُهُ ٱلشَّيْئانِ وٱلْعُضْوانِ ٱلْمُعْتَمَدُ عَلَيْهِما وهُما ٱلسَّمْعُ وٱلْبصَرُ. يَعْني أنَّ مَنْ عُمِّرَ بِيَضْعُفُ بَصَرُهُ عَنِ ٱلرُّؤْيَةِ وَيَعْجِزُ سَمْعُهُ عَنِ ٱلسَّمْعِ.

(٢) البَيْتُ لأبي مُحَمَّدٍ ٱلتَّيْمِيِّ - الإعجاز والإيجاز - ١٣١، محاضرات الأدباء - ٣ - ٣٣١، الشوارد - ١ - ٦١.

(٣) ديوان أبي تمام ٤٢٠، المستطرف - ١ - ٦١، الموازنة - ١ - ١١٥، معجم الأدباء - ١٨ - ١٧٧. النَّوْرُ: الزَّهْرُ الأبْيَض (المعجم الوسيط - مادة: ن - و - ر). يَقُوْلُ إنَّ عطاياهُ أجْمَلُ وأحْسَنُ مِنْ زَهْرٍ أبْيَض تُفَتِّحُهُ ٱلصَّبا وإنَّها تَلْمَعُ وتَلُوْحُ في سَوادِ ٱلحاجاتِ. عَبَّرَ عَنِ ٱلمَطالِبِ وٱلحاجاتِ بِالسَّوادِ وعَنِ ٱلعَطايا بِالبَياضِ. لأنَّ ٱلحاجاتِ مِنَ ٱلفَقْرِ وٱلآمالَ ما دامَتْ غَيْرَ مَقْضِيَّةٍ فإنَّها تَبْدُو وتَظْهَرُ سَوْداءَ ومُدْلَهِمَّةً عَلَى ٱلْمُحْتاجِ ولكِنَّ ٱلعَطايا ونَيْلَ الآمالِ لا تَظْهَرُ ولا تَبْدُو عَلَى السّائِلِ إلاّ بَيْضاءَ ومُنَوَّرةً.

(٤) الأمالي - ١ - ٥٩٩.

آخرُ فِي ٱلتَّعْلِيقِ بِالْمُحالِ :

٦٠٦ إذا شَابَ ٱلْغُـرابُ أَتَيْتُ قَوْمِي وَصَـارَ ٱلْقِيْرُ كَاللَّبَـنِ ٱلْحَلِيبِ

هذا آخِرُ ٱلقِسْمِ ٱلأَوَّلِ وَٱلْحَمْدُ للّهِ رَبِّ ٱلعَالَمِيْنَ وَٱلْصَّلوٰةُ عَلَىٰ خَيْرِ خَلقِـهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ٱلْطَّيِّبِيْنَ ٱلْطَّاهِرِيْنَ رَحِمَ اللّهُ ناسِخَهُ .

(١) الأمالي ـ ٢ ـ ٢٢١ . يَقُوْلُ : إنّي لَنْ أَعُوْدَ لأَنَّهُ عَلَّقَ عَوْدَتَهُ عَلَىٰ إبْيِضَاضِ ٱلغُرابِ وَاسْوِدادِ ٱللَّبَنِ وَهذا مُسْتَحِيْلٌ .

فصل دهم

مثلهایی در موضوعات مختلف

یکی از شاعران در ستایش جامه گفته :

۵۹۱- خراگر جامهٔ خز برتن کنند مردم گویند: آفرین برخر.

ابن جهم گفته :

۵۹۲- خورشید اگر از دیدگانت در حجاب نمی‌شد ستارهٔ فرقدان تابنده جلوه نمی‌کرد.

خریمی در تأسف گفته :

۵۹۳- او را برای دفع حادثه اندوخته بودم در حالی‌که تیرمصائب برای نشانه رفتن ذخیره‌ها حریص است.

أبونواس در این معنی گفته :

۵۹۴- چون ستارهٔ پروین با یکدیگر بودیم، پس چون ستاره بنات‌النعش از یکدیگر پراکنده گشتیم.

دیگری در تأسف برجوانی گفته :

۵۹۵- من حرمت جوانی خودرا به‌کمال ادا نکرده بودم که جوانی بپایان رسید، پس به‌سرآمدن جهان‌هم برای من در پی آن خواهد بود.

دیگری دراین معنی گفته است :

۵۹۶- خودرا مفریب زیرا که تمامی جهان از یك روز جوانی عوض نمی‌شود.

عتبی در دردمندی گفته :

۵۹۷ـ ترا عبرت همین بس که پیش آمدی برانسان روی آورد و او ببیند کسانی که بر او رشك می‌بردند براو ترحم می کنند.

و اوراست :

۵۹۸ـ لذت زندگانی جز در جنون جوانی نیست، پس اگر جوانی روی برگرداند به‌جنون شراب باید پناه برد. (این معنی از نظر شریعت مردود است. مترجم).

عطوی گفته :

۵۹۹ـ کسی را که جام بادهٔ خویش را براو حاکم نمودی (یعنی او را به‌باده‌نوشی با خود وادارکردی) آنگاه که لغزش کند پس برگذشت از خطای او حکم کن.

دیگری گفته :

۶۰۰ـ بی‌گمان محفل باده بساطی است، پس آنگاه‌که بپایان رسید آنرا برچیدیم.

دیگری در پیری گفته :

۶۰۱ـ هرکه زندگی کند روزگار جامهٔ عمر او را کهنه کند و گوش و چشم‌هم‌که برآنها اعتماد نموده است بر او خیانت کنند.

دیگری در این معنی گفته :

۶۰۲ـ مردی‌که پنجاه سال راه عمر را پیموده است، پس ورودش به‌آبشخور مرگ نزدیك است.

ابوتمام درستایش کرامت گفته :

۶۰۳ـ درخشندگی و سپیدی بخششها، میان تیرگی خواسته‌ها زیباتر

از شکوفه‌ای است که باد صبا آنرا بشکفد.

دیگری در پیری گفته :

۶۰۴ـ پیری بهترین بیم دهنده است ای کاش این بیم‌دهنده سودی داشت.

دیگری در این معنی گفته :

۶۰۵ـ ای آنکه پیری را عیب می‌کنی هرگز بدان نرسی زیرا که پیری جامهٔ دانش و ادب است.

دیگری در تعلیق به‌محال گفته :

۶۰۶ـ هرگاه زاغ به‌رنگ سفید و قیر به‌رنگ شیر شود، پیش قوم خود برمی‌گردم.

این پایان بخش نخستین است. والحمدلله رب‌العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین (رحم‌الله ناسخه؛ خداوند رحمت کناد برنویسندهٔ کتاب).

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَمَا تَوْفِيْقِي إلاَّ بِاللّهِ

الفَصلُ ٱلْثَّانِي مِنَ ٱلْكِتَابِ ٣
فِيْمَا جَاءَ مِنَ ٱلْأَمْثَالِ وَٱلْحِكَمِ
فِي أَنْصَافِ ٱلْأَبْيَاتِ وَهِيَ ثَمَانِيَةُ
فُصُوْلٍ ٦

بسم الله الرحمن الرحیم

توفیق من جز به پروردگار نباشد

بخش دوم کتاب

امثال و حکم وارده

در نیم‌بیتها و آن هشت فصل است

الفَصْـلُ ٱلْأَوَّلُ

فِيْمَا يُتَمَثَّلُ فِي ٱلزُّهْدِيَّاتِ

قَالَ بَعْضُهُمْ:

٦٠٧ الخَيْرُ أَجْمَـعُ فِيْمَـا يَصْنَـعُ اللّهُ

٣

آخَرُ:

٦٠٨ كِفَـايَةُ اللّـهِ خَيْرٌ مِنْ تَوَقِّيْنَا[1]

٦

آخَرُ:

٦٠٩ وَمَـا لاَ تَرَىٰ مِمَّـا يَقِـي اللّـهُ أَكْثَرُ

آخَرُ:

٦١٠ وَمَـا يَشْعُـرُ ٱلْإِنْسَـانُ ما اللّـهُ صانِعُ[2]

٩

آخَرُ:

٦١١ وَلَيْسَ لِرَجُـلٍ حَطَّـهُ اللّـهُ حامِلُ[3]

---

(١) الشّعر لِعَبْد الله بن سُلَيْمانَ بن وهب والمصراعُ الأوّلُ مِنَ ٱلْبَيْتِ كَمَا يَلي: وعادَةُ اللّهِ في ٱلْماضِين تَكْفِينا. (المستطرف - ١ - ٢١٣).

(٢) يَقُوْلُ: إنّ ٱلإنسانَ لاَ يَدْرِي وَلاَ يَعْرِفُ مَا يُقَدِّرُهُ وَمَا يَفْعَلُهُ ٱللّهُ.

(٣) يَقُوْلُ: لَيسَ لِرَجُلٍ خَفَضَهُ اللّهُ مَنْ يَحْمِلُهُ وَيَرْفَعُهُ.

آخَرُ:

٦١٢ وَلَيْسَ لِمَا تَبْنِي يَدُ اللّهِ هادِمُ

٣

آخَرُ:

٦١٣ إذا اللّهُ سَنَّى عَقْدَ أمْرٍ تَيَسَّرَا[1]

آخَرُ:

٦

٦١٤ مَنْ أَحْسَنَ ٱلظَّنَّ بِالرَّحْمٰنِ لَمْ يَخِبِ

آخَرُ:

٦١٥ وَفِي ٱلأَنَام وَٱلْأَيَّامِ مُعْتَبَرُ

٩

آخَرُ:

٦١٦ الْمَرْءُ يَجْمَعُ وَٱلزَّمَانُ يُفَرِّقُ

آخَرُ:

١٢

٦١٧ والدَّهْرُ بِالإِنْسَانِ دَوَّارِيُّ[2]

آخَرُ:

٦١٨ تُقَطِّعُ أَعْنَاقَ ٱلرِّجَالِ ٱلْمَطَامِعُ[3]

---

(١) الأمالي للقالي ـ ١ ـ ٢٣٥ . يَقُوْلُ: إذا يَسَّرَ اللّهُ عَقْدَ أَمْرٍ تَيَسَّرَ.

(٢) المِصْرَاعُ مِنَ البَيْتِ الَّذِي قالَهُ ٱلْحَجَّاجُ وَٱلْمِصْرَاعُ ٱلثَّانِي هكذا: أَفْنَى القُرُوْنَ وَهْوَ قَعْسَرِيُّ ـ الدَّوَّارِيُّ: الدَّهْرُ ٱلدَّائِرُ بِالإِنسَانِ أَحْوَالاً. (لسان العرب ـ مادة: د ـ و ـ ر). القَعْسَرِيّ: الصُّلْبُ ٱلشَّدِيْدُ والقَعْسَرِيّ صِفَةُ ٱلدَّهْرِ شَبَّهَ ٱلدَّهْرَ بِالْجَمَلِ الشَّدِيْدِ، (لسان العرب ـ مادة: ق ـ ع ـ س ـ ر) يقول: الدَّهْرُ يَأْتِي لِلإنسانِ بِأَحْوَالٍ عَدِيْدَةٍ وَيُدْخِلُهُ مِنْ حَالَةٍ إِلَى حالَةٍ أُخْرَى وَهْوَ كَالْجَمَلِ ٱلشَّدِيْدِ الَّذي يُفْنِي ٱلنَّاسَ الَّذِينَ يَعِيْشُوْنَ فِي ٱلْقُرُوْنِ.

(٣) هذا ٱلْمِصْرَاعُ لِلْبَعِيْثِ ٱلْهَاشِمِيِّ وَٱلْمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: طَمِعْتُ بِلَيْلَى أَنْ تَرِيْعَ وإنّما ـ الأمالي للقالي ـ =

آخَرُ:

٦١٩ مَا كَانَ مِنْ رِزْقِكَ لاَ يَفُوتُ

٣

آخَرُ:

٦٢٠ حَيَاةُ ٱلْمَرْءِ ثَوْبٌ مُسْتَعَارُ[1]

آخَرُ:

٦ ٦٢١ وَحَسْبُكَ داءً أَنْ تَصِحَّ وَتَسْلَمَا[2]

آخَرُ:

٦٢٢ وَكُلُّ جَدِيْدٍ بِالْجَدِيْدَيْنِ يُخْلَقُ[3]

٩

آخَرُ:

٦٢٣ وَعِنْدَ صَفْوِ اللَّيَالِي يَحْدُثُ ٱلْكَدَرُ[4]

آخَرُ:

١٢ ٦٢٤ وَأَيُّ نَعِيمٍ لاَ يُكَدِّرُهُ ٱلدَّهْرُ[5]

= ١ - ١٩٦، الاغاني - ٢ - ٣٤ و٣٥، المستقصى - ٢ - ٣٠. راعَ الشَّيْءُ: عادَ وَرجعَ: (المعجم الوسيط - مادة: ر - ي - ع).

(١) الشعر لِلأَفْوَهِ ٱلأَوْدِيّ. الْمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: إِنَّما نِعْمَةُ قَوْمٍ مُتْعَةٌ الشعر والشعراء - ١ - ١٤٩، أسرار البلاغة - ١٠٧.

(٢) الشعر لِحُمَيدِ بن ثَوْرِ الهلاليِّ. الْمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: أرى بَصَرِي قَدْ رَابَني بَعْدَ صِحَّةٍ. رغبة الامل - ٣ - ٢٤ و٧ - ٣٢، البيان والتبيين - ١ - ١٠٧، محاضرات الأدباء - ٤ - ٣٨٥، الصناعتين - ٣٨، الشعر والشعراء - ١ - ١٢ و٣٠٦، الإعجاز والإيجاز - ١٤٥.

(٣) يَقُوْلُ: كُلُّ جَدِيْدٍ يُبْلَى بِاللَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ.

(٤) رُوِيَ هذا ٱلشِّعْرُ لِسَعِيْدِ بْن وهب ولِلشَّافِعِيّ. الْمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: وَسَالَمتْكَ ٱللَّيالِي فاغْتَرَرْتَ بها. محاضرات الأدباء - ١ - ١٧٥، و٤ - ٣٨٨، المستطرف - ٢ - ٦٧ و٣١١.

(٥) يَقُوْلُ: مَا مِنْ نِعْمَةٍ إِلاَّ وَيُكَدِّرُهَا ٱلدَّهْرُ.

آخَرُ:

٦٢٥ وَأَيُّ نَعِيمِ ٱلدُّنْيَا لاَ يَزُوْلُ

آخَرُ:

٦٢٦ وَدُوْنَ آمالِ ٱلْفَتَىٰ ٱلآجَالُ[1]

آخَرُ:

٦٢٧ وَحَسْبُكَ مِنْ غِنىً شِبَعٌ وَرِيٌّ[2]

الطُّغْرَائِيُّ:

٦٢٨ مَا أَضْيَقَ ٱلْعُمْرَ لَوْلا فُسْحَةُ ٱلأَمَلِ[3]

---

(١) يَقُوْلُ: إنَّ ٱلْمَنِيَّةَ تعُوْقُ وَتَحُوْلُ دُوْنَ آمالِ الفَتَى.

(٢) الشِّعْرُ مِنْ آمْرِىءِ ٱلْقَيْسِ. المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: فَتُوْسِعُ أَهْلَها أَقِطاً وسمْناً ـ شرح ديوان امرىء القيس ـ ١٠٣، الأمالي ـ ١ ـ ١٨، فرائد اللآل ـ ١ ـ ١٦٢، الأمالي للقالي ـ ٢ ـ ٢٦٢، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ١٩٥. الأَقِط: شيْءٌ مِثْلُ ٱلْجُبْنِ يُتَّخَذُ مِنَ ٱللَّبَنِ ٱلْمَخِيْض. يقُوْلُ: هذه المِعــزَى تَمْلأُ أَهْلَها من أَقِطٍ وسَمْنٍ وَكَفاكَ مِن ٱلْغِنَى والثَّراءِ أن تشْبَعَ وترْوَى يَعْني هذه النِّيَاقُ الّتي ذَهَبَتْ كانتْ تُشْبِعُ وتُرْوِي أَهْلَهَا وكَانَتْ خَيْرَ ثراءٍ وغِنىً لأَصْحابِها لأَنَّ ٱلْمالَ لاَ يُنْفَقُ في ٱلأَغْلَبِ إلاّ في ٱلشَّبَعِ وَٱلرِيِّ.

(٣) الْمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ مِنَ ٱلشِّعْرِ: أُعلِّلُ النَّفْسَ بِالامالِ أَرْقُبُها ـ شرح المضنون به على غير أهله ـ ١٣٢.

---

(٨) كتب في النسخة الخطية فوق العمر: العَيْشُ وقَدْ جاء (العمر) بضَمِّ الرّاء وهذا خطأٌ واصبحٌ لأنه المفعول به لِفعلِ ٱلتعجّب.

فصل اول

مثلهایی در زهدیات

یکی از شاعران گفته :

۶۰۷ـ خیر در هرچه که خدا می‌کند فراهم‌تر است.

دیگری گفته :

۶۰۸ـ کفایت پروردگار بهتر از خویشتن‌داری ماست.

دیگری گفته :

۶۰۹ـ آنچه راکه خداوند نگاه می‌دارد و تو آنرا نمی‌بینی بیشتر است.

دیگری گفته :

۶۱۰ـ انسان نداندکه خداوند چه می‌کند.

دیگری گفته :

۶۱۱ـ انسانی راکه خداوند او را به‌زیر کشد بردوش کشنده و بلندکننده‌ای نیست.

دیگری گفته :

۶۱۲ـ ویران کننده‌ای نیست برای چیزی که خداوند آنرا بنا می‌کند.

دیگری گفته :

٦١٣ــ هرگاه پروردگار انجام امری را اراده‌کند فراهم گردد.

دیگری گفته :

٦١٤ــ هرکه به‌خداوند مهربان خوش‌گمان شود ناامید نگردد.

دیگری گفته :

٦١٥ــ میان مردم و روزگار جای عبرت است.

دیگری گفته :

٦١٦ــ انسان مال می‌اندوزد و زمانه آنرا می‌پراکند.

دیگری گفته :

٦١٧ــ روزگار انسان را در احوال گوناگون درآورد.

دیگری گفته :

٦١٨ــ طمعها گردن مردان بزرگ را از بدن جدا کند.

دیگری گفته :

٦١٩ــ هرچه از روزی بهره‌داری از تو فوت نگردد.

دیگری گفته :

٦٢٠ــ زندگانی انسان جامهٔ عاریتی است.

دیگری گفته :

٦٢١ــ ترا بیماری همین بس‌که سالم و تندرست باشی.

دیگری گفته :

٦٢٢ــ هرتازه‌ای با گذشت شب و روز کهنه شود.

دیگری گفته :

۶۲۳ـ بهنگام صفای روزگار، کدورت پدیدآید.

دیگری گفته :

۶۲۴ـ کدام نعمتی است که روزگار آنرا تیره نگرداند؟

دیگری گفته :

۶۲۵ـ کدام نعمت دنیاست که زایل نشود؟

دیگری گفته :

۶۲۶ـ مرگها در برابر آرزوهای جوانمرد است.

دیگری گفته :

۶۲۷ـ سیری و سیرابی ترا از توانگری کفایت می کند.

طغرایی گفته :

۶۲۸ـ دامنهٔ عمر چقدر تنگ است، اگر دامنهٔ آرزو پهناور نمی‌بود.

الفَصْلُ ٱلثَّاني

فِيْما يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلتَّسَلِّي وَٱلتَّعزِّي

بَعْضُهُمْ:

٦٢٩ وَمَا خَلاَ ٱلدَّهْـرُ مِنْ صَابٍ وَمِـنْ عَسَلِ[1]

آخَرُ:

٦٣٠ وَٱلْمَـرْءُ يَشْـرَقُ بِالـزُّلاَلِ ٱلْبَارِدِ[2]

آخَرُ:

٦٣١ يَغَصُّـكَ ٱلْمَشْـرُوْبُ وَهْـوَ سَائِغُ[3]

آخَرُ:

٦٣٢ وَٱلْقَلْـبُ يَعْمَـى مِثْـلَ مَا يَعْمَـى ٱلْبَصَرْ

---

(١) الصَّابُ: شَجَرٌ مُرٌّ لَهُ عُصَارَةٌ بَيْضَاءُ كَاللَّبَنِ بالِغَةُ ٱلْمَـرَارَةِ إذا أصابَـتِ ٱلْعَيْنَ أتْلَفَتْهـا. (المعجـم الوسيط. مادة: ص ـ و ـ ب).

(٢) شَرِقَ فُلاَنٌ بِالْمَاءِ شَرَقاً وَشُرُوقاً: غَصَّ (المعجم الوسيط. مادة: ش ـ ر ـ ق) يَقُوْلُ: يَغَصّ ٱلْمَرْءُ بالزُّلالِ آلبارِدِ.

(٣) الشِّعْرُ لابنِ دُرَيد ـ ديوان ابن دريد ـ ٢٨.

آخَرُ:

٦٣٣ لاَ تَنْفَعُ ٱلْحِيْلَةُ فِيْ مَاضِي ٱلْقَدَرِ[1]

آخَرُ:

٦٣٤ لِفُرْقَةٍ كُلُّ إجْتِماعِ اثنَيْن

آخَرُ:

٦٣٥ وَأضيَقُ ٱلْأَمْرِ أَدْنَاهُ إلَىٰ ٱلْفَرَجِ[2]

آخَرُ:

٦٣٦ يَخْشَىٰ ٱلْفَتَىٰ شَيْئاً وَلاَ يَضُرُّهُ[3]

آخَرُ:

٦٣٧ هَذا بِذَاكَ فَلاَ عَتبُ عَلَىٰ ٱلزَّمَنِ

المُتَنَبّي:

٦٣٨ وَلاَ يُرُدُّهُ عَلَيْكَ ٱلْفَائِتَ ٱلْحَزَنُ[4]

آخَرُ:

٦٣٩ وَلَنْ يُرْجِعَ ٱلْمَوْتَىٰ بُكَاءُ ٱلْمَآتِمِ

---

(١) الشعر لابن دريد ديوان ابن دريد ـ ٢٧ .

(٢) المِصْرَاعُ ٱلْأَوَّلُ: إذا تَضَايَقَ أَمْرٌ فانْتَظِرْ فَرَجا. المستطرف ـ ٢ ـ ٨١، البيان والتبيين ـ ٣ ـ ٢٦ .

(٣) الشعر لابن دريد ـ ديوان ابن دُرَيد ـ ٢٨ .

(٤) الشعر للمتنبّي وَٱلْمِصْرَاعُ الأَوَّل: فَما يَدومُ سُرُورٌ ما سُرِرْت بِهِ. شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤٦٧، المَأْتَمُ: الجماعةُ مِنَ النَّاسِ في حَزَنٍ أوفَرحٍ وغلَب آستِعْمالُهُ على ٱلحُزْنِ. (المعجم الوسيط. مادة ـ أ ـ ت ـ م) يَقُوْلُ: إنّ الّذينَ يَبْكُونَ على الأَمْواتِ فإنَّ بكاءَهم لَن يُعيدَهم إلى هذه ٱلدُّنيا.

آخَرُ:

٦٤٠ وَٱلصَّبْـرُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَائـتٍ خَلَفُ[١]

٣

آخَرُ:

٦٤١ سَحَابَـةُ صَيْفٍ عَنْ قَلِيْلٍ تَقَشَّعُ[٢]

طَرَفَةُ:

٦

٦٤٢ حَنَانَيْكَ بَعْضُ ٱلشَّـرِّ أَهْـوَنُ مِنْ بَعْضِ[٣]

آخَرُ:

٦٤٣ وَأَيُّ عارٍ عَلَـىٰ عَيْنٍ بِلاَ حَوَرٍ[٤]

٩

آخَرُ:

٦٤٤ طِوَالَ ٱلدَّهْـرِ عِشْـتُ بِغَيْرِ لَيْلَىٰ

---

(١) يَقُوْلُ: الصَّبْرُ بَدَلٌ وَعِوَضٌ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَاتَ مِنْ يَدِ الإنسانِ.

(٢) الشِّعْرُ لابن شُبْرُمَةَ. والمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: رُوِيَ: « أَرَاها وإن كانت تُحَبُّ فَإِنَّها » ورُوِيَ أيْضاً: « فإن كانَتِ الدُّنيا تُحَبُّ فإنَّها » البيان والتبيين ـ ٣ ـ ١٢٩، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٨٨ و ٤ ـ ٣٨٤، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٤٤، شرح المضنون به على غير أهْلِه، ٧٧، المستطرف ـ ١ ـ ٨٧. تَقَشَّعَ عَنْهُ الشَّيْءُ: إنْقَشَعَ وَٱنْقَشَعَ ٱلسَّحَابُ عَنِ ٱلْجَوِّ: ذَهَبَ وَتَفرَّقَ (المعجم الوسيط ـ مادة: ق ـ ش ـ ع). يَقُوْلُ: إن كانتِ ٱلدُّنْيا محْبُوبَةً لَدَىٰ كُلِّ إنْسانٍ فإنَّها فانِيَةٌ غَيْرُ بَاقِيَةٍ كَمَا أَنَّ سَحَابَةَ صَيْفٍ لاَ تَظْهَرُ في ٱلسَّمَاءِ إلاَّ بَعْدَ قَلِيْلٍ تَنْكَشِفُ وَتَزُوْلُ. وَيُضْرَبُ هذا في انقضاءِ ٱلشَّيْءِ بِسُرْعَةٍ.

(٣) الشِّعْرُ لطرفةَ بنِ العَبْدِ وَٱلْمِصْـراعُ الأوَّلُ: أبا مُنْذِرٍ أَفْنَيْتَ فَاسْتَبْقِ بَعْضَنا. ديوان طرفة بن العبد ـ ٦٦، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٢٧، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٩٤، رغبة الأمـل ـ ٥ ـ ١٧٣، معجم الأدباء ـ ١٩ ـ ١١٣. حَنَانَيْك: أيْ ارحمْني رَحْمَةً بَعْدَ رَحْمَةٍ وَهُو مِنَ ٱلْمَصادِرِ ٱلْمُثَنَّاةِ التي لا يَظْهَرُ فِعْلُها كَلَبَّيْكَ وَسَعْدَيْك وقالُوا: حَنانَك وَحَنَانَيْكَ: تَحَنَّنْ عَلَيَّ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَىٰ وَحَنَاناً بَعْدَ حَنَانٍ. (لسان العرب ـ مادَّة: ح ـ ن ـ ن) يَقُوْلُ: يَا أَبا مُنْذِرٍ قَتَلْت وَأَبَدْتَ كَثِيراً مِنّا فَارْحَمْ وتَحَنَّنْ عَلَيْنا وأَبْقِ بَعْضَنا لأَنَّكَ إن أَمْلَكْتَ بَعْضَنا وَأَحْيَيْتَ بَعْضَنا فَإِنَّ تَحَمُّلَ هذا الشَّرِّ أَسْهَلُ وَأَهْوَنُ عَلَيْنا مِن شرٍّ آخَرَ وَهُـوَ إهْلاكُكَ إيّانا جَمِيْعاً ويُضْرَب هذا البَيْتُ لِلشَّرَّيْنِ بينهما تَفَاوتٌ.

(٤) الشِّعْرُ لأبي عُثمانَ ٱلْخالِدِيِّ. ٱلْمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: لا عار يَلْحَقُنِي بِلا نَشَبٍ (الشوارد ـ ١ ـ ٢٠٨) النَّشَبُ: المالُ (المعجم الوسيط ـ مادة: ن ـ ش ـ ب).

فصل دوم

مثلهایی در تسلی

دیگری گفته :

۶۲۹ـ هرچه در زمانه می‌گذرد تلخ و شیرین است.

دیگری گفته :

۶۳۰ـ انسان به‌آب صاف و خنک‌هم گلوگیر می‌شود.

دیگری گفته :

۶۳۱ـ با نوشیدنی گلوگیر می‌شود با آنکه نوشیدنی بلعیدنش آسان است.

دیگری گفته :

۶۳۲ـ دل گرفتار کوری می‌شود آنچنانکه چشم نابینا می‌گردد.

دیگری گفته :

۶۳۳ـ چاره‌سازی در تقدیری‌که نافذ است سودی نبخشد.

دیگری گفته :

۶۳۴ـ برجدایی هراجتماعی دوتن باید.

دیگری گفته :

۶۳۵ـ کاری‌که دامنه‌اش تنگ‌تر است به‌گشایش وفرج نزدیک‌تر است.

دیگری گفته :

۶۳۶ـ جوان می‌ترسد از چیزی با آنکه او را زیانی نمی‌رساند.

دیگری گفته :

۶۳۷ـ این بجای آن است، پس جای ملامت برزمانه نیست.

دیگری گفته :

۶۳۸ـ خوردن اندوه چیز ازدست رفته را برتو برنمی‌گرداند.

دیگری گفته :

۶۳۹ـ نالهٔ شیون کنندگان هرگز مردگان را برنمی‌گرداند.

دیگری گفته :

۶۴۰ـ شکیبایی جانشین هرچیز ازدست‌رفته است.

دیگری گفته :

۶۴۱ـ ابر تابستان بزودی از آسمان پاك می‌شود.

دیگری گفته :

۶۴۲ـ برمن رحم کن، زیراکه پاره‌ای از بدی بهتر از دیگری است.

دیگری گفته :

۶۴۳ـ چه عار است برچشمی‌که سیاه نباشد؟

دیگری گفته :

۶۴۴ـ سراسر روزگار بی‌لیلی هم زندگی کرده‌ام.

الفَصْلُ ٱلثَّالِثُ

فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْحِكَمِ ٱلدُّنْيَوِيَّةِ
وَهِيَ تَهْذِيْبُ ٱلأَخْلاقِ
وَبيَانُ حَقَائِقِ ٱلأُمُوْرِ

٣

بَعْضُهُمْ:

٦٤٥ وَلِلْعُقُوْلِ تُضْرَبُ ٱلأَمْثَالُ[1]

آخَرُ:

٦

٦٤٦ وَلَكِنْ كَمَا يَشْدُوْ لَكَ ٱلدَّهْرُ فَارْقُصِ[2]

آخَرُ:

٦٤٧ وَلَيْسَ يَعَافُ ٱلرَّنْقَ مَنْ كَانَ صَادِيا[3]

٩

آخَرُ:

٦٤٨ إنَّ ٱلْغَرِيْقَ بِكُلِّ حَبْلٍ يَعْلَقُ

---

(١) الشِّعْرُ لابن دُرَيد. ديوان ابن دريد - ٢٧.

(٢) شَدَا شَدْوَاً: تَرَنَّم وَتَغَنَّى (المعجم الوسيط - مادة: ش - د - و). يَقُوْلُ: فَارْقُصْ كَيْفَمَا ٱلدَّهْرُ يَتَغَنَّى لَكَ يَعْني دُرْ مَعَ ٱلدَّهْرِ كَيْفَمَا يَدُوْرُ.

(٣) عَافَ ٱلشَّرَابَ عَيْفاً وعِيَافاً: كَرِهَهُ. (المعجم الوسيط - مادة: ع - ي - ف). الرَّنْقُ: الماءُ الكَدِرُ. (المعجم الوسيط - مادة: ر - ن - ق). يَقُوْلُ: إنَّ ٱلعَطْشَانَ لا يَكْرَهُ ٱلْمَاءَ الكَدِرَ.



آخرُ:

٦٤٩ وَكُلُّ غَرِيْبٍ لِلْغَـرِيْبِ نَسِيْبُ[1]

آخرُ:

٦٥٠ كَذَا كُلُّ نَارٍ رُوِّحَـتْ تَتَوَهَّجُ

آخرُ:

٦٥١ مَنْ يَزْرَعِ ٱلثُّـوْمَ لاَ يَجْنِيهِ رَيْحَانا

آخرُ:

٦٥٢ مَنْ يَزْرَعِ ٱلشَّـوْكَ لاَ يَحْصُـدْ بِهِ عِنَبا[2]

آخرُ:

٦٥٣ وعِنْـدَ ٱلتَّنَاهِـي يَقْصُـرُ المُتَطَاوِلُ[3]

آخرُ:

٦٥٤ إنَّ ٱلْمُحِـبَّ بِسُـوءِ ٱلظَّـنِّ مُتَّهَمُ

آخرُ:

٦٥٥ ومـا نَفَـعَ ٱلسِّهَـامُ بِـلاَ نِصَالِ

---

(١) الشعر لامرىءِ ٱلْقَيْسِ والمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: أيا جارَتا إنّا غَرِيْبَانِ هيهُنا ـ رغبة الآمـل ـ ٨ ـ ٢٠٥، الشعر والشعراء ـ ٦٣، البيان والتبيين ـ ٣ ـ ٢١٣. البَدْءُ وَٱلتَّارِيخُ ـ ٣ ـ ٢٠٢، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٣٧، الأغاني ـ ٩ ـ ١٠١، شرح مقصورة ابن دريد ٥٧، معجم الأدباء ١٨، ٢٢٥.

(٢) الشِّعْرُ لِصالِح بن عَبْدِ ٱلْقُدُّوسِ ـ الشوارد ـ ١ ـ ٤٧.

(٣) يَقُوْلُ إنَّ ٱلْمُعْتَدِيَ إذا بَلَغَ نِهايَةَ ٱلْعُدْوَانِ وَٱلْجَوْرِ فإنَّ الظُّلْمَ عِنْدَ ذلِكَ يَنْتَهِي وَيَتِمُّ.

آخرُ:

٦٥٦ إنّ ٱلْسَّفِيْنَـةَ لا تَجْـرِي عَلَـى ٱلْيَبَسِ[١]

آخرُ: ٣

٦٥٧ لَيْسَ يَخْفَىٰ إلاّ ٱلّـذي لاَ يَكُوْنُ[٢]

آخرُ:

٦٥٨ وَٱلْمَنْـدَلُ الرَّطْـبُ فِي أوْطانِـهِ حَطَبُ[٣] ٦

آخرُ:

٦٥٩ رِضَـى ٱلْمُجْتَنِـي غَايَةٌ لَيْسَ تُدْرَكُ[٤]

آخرُ: ٩

٦٦٠ فَضَـحَ ٱلتَّطَبُّـعَ شِيْمَـةُ ٱلْمَطْبُوعِ[٥]

آخرُ:

٦٦١ وَهَـلْ يُصْلِـحُ ٱلْعَطّـارُ ما أفْسَـدَ ٱلْدَّهْرُ[٦] ١٢

---

(١) الشِعْرُ لأبي العتاهِيةِ وَٱلْمِصْرَاعُ ٱلأوّلُ: تَرْجُوْ ٱلنَّجاةَ وَلَمْ تَسْلُكْ مَسالِكَهَا. ديوان أبي العتاهية ١٣٣.
(٢) يَقُوْلُ: كُلُّ أمْرٍ يَكْتَشِفُ وَيَتَفَشَّى إلاّ ٱلأمْرِ الّذي لاَ يَحْدُثُ وَلاَ يَكُوْنُ.
(٣) المَنْدَلُ: العُوْدُ ٱلطَّيِّبُ ٱلرَّائِحَةِ: وهٰذا المَثَلُ يضرَب لِمَنْ لايُعْرَف قَدْرُه في موطِنِهِ وبَيْنَ أهْلِهِ
(٤) يَقُوْلُ: إن إرْضاءَ ٱلْمُعْتَدِي أمْرٌ لاَ يَتَحَصَّلُ أبداً.
(٥) يَقُوْلُ: شِيمَةُ ٱلْمَطبوعِ وَغَيْرُ المُتَكَلِّفِ تَفْضَحُ ٱلتَّكَلُّفَ.
(٦) يَقُوْلُ: إنّ ما أفْسَدَهُ وَأنْتَنَهُ ٱلدَّهْرُ لاَ يَصْلَحُ حَتّى بِعُطُوْرِ ٱلْعَطّارِ. الموازنة ـ ١ ـ ٢٠٣، الشوارد ـ ١ ـ ٢٣٤

آخَرُ:

٦٦٢ وَٱلنَّفسُ تَعْلَمُ مَنْ أَخُوهَا ٱلنَّافِعُ[١]

آخَرُ:

٦٦٣ وَجُرْحُ ٱللِّسَانِ كَجُرْحِ ٱلْيَدِ[٢]

آخَرُ:

٦٦٤ لاَ بُدَّ لِلْمَصْدُوْرِ مِنْ أَنْ يَنْفُثا[٣]

آخَرُ:

٦٦٥ دَمِّثْ لِجَنْبِكَ قَبْلَ ٱلنَّوْمِ مُضْطَجَعا[٤]

آخَرُ:

٦٦٦ عَلَى قَدْرِ جِرْمِ ٱلْفِيْلِ تُبْنَى قَوَائِمُهُ

آخَرُ:

٦٦٧ لِكُلِّ أُنَاسٍ فِي بَعِيرِهِم خُبْرُ

---

(١) فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٢٩٨.

(٢) الشعر لامرىءِ ٱلقَيْس. شرح ديوان امرىء القيس ـ ١٢٦، الصناعتين ـ ٣٩٣، البيان والتبيين ـ ١ ـ ١٠٨، الإعجاز والإيجاز ـ ١٣٦، محاضرة الأبرار ـ ١ ـ ٤٢. يَقُوْلُ: يَبْلُغُ أَثَرُ ٱللِّسانِ فِي ٱلْمَلام وَٱلذَّمِّ ما يَبْلُغُ ٱلسَّيْفُ مِنَ ٱلأَثَر

(٣) هذه كَلِمة تُوازِنُ نِصْفَ بَيْتٍ مِنَ الرَّجَز وَهِيَ مِنْ كَلامِ عبيد اللّهِ بن عَبْدِ الله بن عُتْبَةَ، قالَ لَهُ إِبْنُ عَبْدِ ٱلعَزِيْزِ حَتّى مَتى تَقُوْلُ هذا ٱلشِّعْرَ فَقالَ: لا بُدَّ إلخ. أدب الكاتب ـ ٢٥٢، فرائد اللآل ـ ٢٠٥. لسان العرب ـ مادة: ص ـ د ـ ر ـ غَيْرَ أَنَّ الشِّعْرَ في لسانِ العربِ رُوِيَ هكذا: لا بُدَّ للمصدور مِنْ أَنْ يَسْعُلا.

(٤) هُوَ مِنْ قَوْلِ لَقيط. رغبة الآمل ـ ٥ ـ ١٠٢، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٢٦٥، فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢١٧، المستقصي ـ ٢ ـ ٨١، الأغاني ـ ٢٢ ـ ٣٥٧. يَقُوْلُ: إِسْتَعِدَّ للنَّوائِبِ قَبْلَ حُلولِها.

آخَرُ:

٦٦٨ تَعْـدُو ٱلْذِّئـابُ عَلَـىٰ مَنْ لاَ كِلاَبَ لَهُ[1]

آخَرُ: ٣

٦٦٩ كُلُّ كَلْـبٍ بِبَابِـهِ نَبَّاحُ[2]

آخَرُ:

٦٧٠ وَكُلُّ حَدِيْثٍ جَاوَزَ إِثْنَيْنِ شائِعُ[3] ٦

آخَرُ:

٦٧١ وَمِـنَ ٱلْعَنَـاءِ رِيَاضَـةُ ٱلْهَرِمِ[4]

آخَرُ: ٩

٦٧٢ وَرُبَّ مُسْتَحْسِـنٍ مَا لَيْسَ بِالْحَسَنِ

آخَرُ:

٦٧٣ وَآفَـةُ ٱلتِّبْـرِ ضَعْفُ مُنْتَقِدِهِ ١٢

---

(١) الشِّعْرُ للنَّابغة. خاص الخاص ـ ٢١، المِصْرَاعُ الثَّاني: وتَتَقِي صَوْلَةَ ٱلْمُسْتَأْسِدِ ٱلْحَامِي. قصص العرب ـ ٤ ـ ٢٦٢.

(٢) مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٣٥.

(٣) لَعَلَّ البَيْتَ لجميل بن مَعْمَرٍ العُذْرِيّ إذ قال: وَلاَ يَسْمَعَنْ سِرّي وَسِرَّكَ ثالِثٌ ـ ألا كُلُّ سِرٍّ جاوَزَ إِثْنَيْنِ شائع. رغبة الامل ـ ٦ ـ ١٠٠ ـ.

(٤) الشِّعْرُ لِلشّاري. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: أَتَرُوض عِرْسَكَ بَعْدَمَا كَبِرَت. مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٣٠١، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٤٨.

آخَرُ:

٦٧٤ وَيَقْبحُ ضَوْءُ ٱلشَّمْسِ فِي ٱلأَعْيُنِ ٱلرُّمْدِ[١]

٣

آخَرُ:

٦٧٥ وَأَفْضَلُ أَخْلاَقِ ٱلرِّجالِ ٱلتَّفَضُّلُ[٢]

آخَرُ:

٦

٦٧٦ وَيَدُ ٱلْخِلاَفَةُ لاَ تُطَاوِلُهَا يَدُ

آخَرُ:

٦٧٧ ومَا عاقِلٌ فِي بَلْدَةٍ بِغَريبِ[٣]

٩

آخَرُ:

٦٧٨ وَهَلْ يَنْهَضُ ٱلْبَازِيُّ بِغَيْرِ جَناحِ[٤]

آخَرُ:

١٢

٦٧٩ لَيْسَ يَقْوَىٰ أَلْفُ كُرْكِيٍّ بِبازٍ[٥]

---

(١) البَيْتُ لابْنِ شَمْسِ ٱلْخِلافَةِ كَمَا قَالَ مُؤَلِّفُ هذا ٱلكِتابِ في ٱلصَّفَحاتِ ٱلسَّابِقَةِ ٱلْمِصْراعُ ٱلأَوَّلُ: وَرُبَّ جَهُوْلٍ عابَني بِمَحاسِني. وَقَدْ سَبَقَ شَرْحُ هذا ٱلْبَيْتُ في مَوْضِعِهِ.

(٢) الشِّعْرُ لِعَلِيّ بنِ ٱلْجَهْمِ. خاص الخاص - ١٢٤.

(٣) المِصْراعُ ٱلأَوَّلُ مِنَ هذا ٱلشِّعْرِ: وإِن حَلَّ أَرْضاً عاشَ فيها بِعَقْلِهِ. الشوارد - ١ - ٧٧.

(٤) الشِّعْرُ لِمِسْكِيْنِ ٱلدَّارِمِيِّ. المِصْراعُ ٱلأَوَّلُ: وإِنَّ ابنَ عَمِّ ٱلْمَرْءِ فاعْلَمْ جَناحُهُ. فرائد اللآل - ١ - ٢٢، مجمع الأمثال - ٢ - ٤٠٤، فرائد اللآل - ٢ - ٣٥٤، معجم الأدباء - ١١ - ١٣١، الأغاني - ٢ - ٢٠٨، المستقصي - ٢ - ٣٩٢، الشوارد - ١ - ١٣٨.

(٥) الكُرْكِيّ: طائرٌ كَبيرٌ أَغْبَرُ ٱللَّوْنِ طَوِيلُ ٱلْعُنُقِ والرِّجْلَيْنِ، أَبْتَرُ ٱلذَّنَبِ، قَلِيلُ ٱللَّحْمِ، يَأْوي إلى ٱلْماءِ أَحْياناً (المعجم الوسيط. مادة: ك - ر - ك).

آخَرُ:

٦٨٠ مَا ٱلْعِشْـقُ آلاّ شُغْـلُ قَلْـبٍ فارِغٍ

٣

آخَرُ:

٦٨١ وأعْظَـمُ أسْبَـاب ٱلْفُضُـولِ ٱلتَّفَرُّغُ[1]

آخَرُ:

٦

٦٨٢ وَإذا نَبابِـكَ مَنْـزِلٌ فَتحَوَّلِ[2]

آخَرُ:

٦٨٣ إذا شِئْـتَ أنْ تَزْدادَ حُبّـاً فَزُرْ غِبّا[3]

٩

آخَرُ:

٦٨٤ وَلَـوْ لَـمْ تَغِـبْ شَمْسُ ٱلنَّهـارِ لَمُلَّتِ[4]

آخَرُ:

١٢

٦٨٥ وَفِـي طُوْلِ ٱلْمُعَاشَـرَةِ ٱلتَّقالِي[5]

---

(١) يَقُوْلُ: أعْظَمُ ٱلْبَوَاعِثِ لِلْفُضُوْلِ والتَّدَخُّلُ فِيما لا يَعْني ٱلإنسَانَ، التَّفرغُ وعَدَمُ ٱلاشْتِغالِ بِعَمَلٍ مِنَ ٱلأعْمالِ ٱلْمُفِيْدَةِ.

(٢) هذا الشِّعْرُ لِحارِثَةَ بن بَدْرٍ، المِصْرَاع ٱلأوَّلُ: واحْذَر مَكانَ السُّوءِ لاَ تَحْلُلْ به ـ الأمالي ـ ١ ـ ٣٨٣.

(٣) هذا الشِّعْرُ مِن جارِيَةٍ يُقَال لَها حَلُوبُ. المِصْرَاعُ ٱلأوَّلُ: إذا شِئْتَ أنْ تُقْلَى فَزُرْ مُتَواتِراً. مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٢٣، الفاخر ـ ١٥١، معجم الأدباء ـ ١٥ ـ ١٥، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٢٣. يَقُوْلُ: إن شِئْتَ أن تُبْغَض فَزُر مُتَواتِراً وإن حاوَلْتَ أنْ تَزْداد مَحَبَّتك فَزُرْ غَيْرَ مُتَواتِرٍ.

(٤) الشِّعْرَ لِبَعْضِ شُعراءِ بَني أسَدٍ، المِصْرَاعُ ٱلأوَّلُ: تَغَيَّبْتُ كَيْ لا تَجْتَويني دِيارُكم. الموازنة ـ ١ ـ ٧٤. إجتوى ٱلْبَلَدَ: كَرِهَ المُقَامَ فِيه (المعجم الوسيط ـ مادة: ج ـ و ـ ي). يَقُوْلُ: غِبْتُ عَنْكُمْ بُرْهَةً حَتّى لاَ تَكْرَهُني دِيارُكُمْ وَتَزْدادُ مَحبتي بَيْنَكُم كما أنّ ٱلشَّمْسَ لَوْ لَمْ تَغِبْ لأصْبَحَتْ مُمِلَّةً.

(٥) يَقُوْلُ: كَثْرَةُ ٱلْمُعَاشَرَةِ تُفْضِي إلى ٱلتَّعادِي وَٱلْبَغْضاءِ.

آخَرُ:

٦٨٦ وَٱلسُّقْمُ يُنْسِيكَ ذِكْرَ ٱلْمَالِ وَٱلْوَلَدِ[١]

٣

آخَرُ:

٦٨٧ الصَّبْرُ عِنْدَ ٱلصَّدْمَةِ ٱلْأُولَى[٢]

آخَرُ:

٦٨٨ إنَّ جُهْدَ المُقِلِّ غَيْرُ قَلِيلِ[٣]

٦

آخَرُ:

٦٨٩ إنَّ الحَدِيْثَ طَرَفٌ مِنَ ٱلْقِرىٰ[٤]

٩

آخَرُ:

٦٩٠ وإنَّمَا ٱللَّيْلُ نَهارُ ٱلْأَدِيبِ[٥]

آخَرُ:

٦٩١ قَبْلَ ٱلرِّمَاءِ تُمْلأُ ٱلْكَنَائِنُ[٦]

١٢

---

(١) المِصْرَاعُ ٱلْأَوَّلُ: المَالُ زَيْنٌ وَفِي ٱلْأَوْلَادِ مَكْرُمَةٌ ـ الشوارد ـ ١ ـ ١٨٠.

(٢) يَقُوْلُ: إنَّ ٱلصَّبْرَ فِي كُلِّ فَادِحَةٍ عِنْدَ الصَّدْمَةِ ٱلْأُوْلَى لأنَّ الانسانَ إذا تَعَوَّدَ على ٱلْفَادِحَةِ فَتَظْهَرُ ٱلْكَارِثَةُ لَدَيْهِ عَادِيَةً.

(٣) ثمار القلوب ـ ٥٣٧.

(٤) الشِّعْرُ لِلشَمّاخِ في عَبْدِ اللَّهِ بنِ جعفر وَقَبْلَهُ: وَرُبَّ ضَيْفٍ طَرَقَ ٱلْحَيَّ سُرى ـ صادَفَ زاداً وَحَدِيْثاً ما أشْتَهى ـ الأمالي ـ ١ ـ ٤٩٣، البيان والتبيين ـ ١ ـ ١٠، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٣٣، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٦٥٣. يَقُوْلُ: رُبَّ ضَيْفٍ دَخَلَ ٱلقَبِيْلَةَ لَيْلاً أُسْتُقْبِلَ بِزَادٍ وَحَدِيْثٍ يَشْتَهِيْهِ فإنَّ ٱلْحَدِيْثَ ٱلْجَمِيْلَ جَانِبٌ وَقِسْمٌ مِنَ ٱلْقِرى لِلضَّيْفِ.

(٥) ٱلْمِصْرَاعُ ٱلْأَوَّلُ: فَبَادِرِ اللَّيْلَ بِمَا تَشْتَهِي ـ مروج الذهب ـ ٣ ـ ٣٧٨.

(٦) مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٠١ ـ رَاماهُ مُرَامَاةً وَرِمَاءً: رَمَى كُلٌّ مِنْهُما صاحِبَهُ. وفي المَثَلِ « قَبْلَ الرِّمَاءِ =

آخَرُ:

٦٩٢ النَّــاسُ أَخْيَافٌ وَشَتَّــىٰ فِي ٱلْشِّيَمِ[1]

آخَرُ:

٣

٦٩٣ وَمُبْلِــغُ نَفْسٍ عُذْرَهــا مِثْــلُ مُنْجِحِ[2]

آخَرُ:

٦٩٤ وَمَـا عَلَــى مُجْتَهِـدٍ عَتبُ

٦

آخَرُ:

٦٩٥ لأَمْـرٍ مَا يُسَــوَّدُ مَنْ يَسُوْدُ[3]

آخَرُ:

٩

٦٩٦ وَبيْتُ ٱلْغِنَــىٰ يُهْــدَى لَهُ وَيُزَارُ

= تُمْلأُ ٱلكَنائِنُ » يُضْرَبُ فِي تَهْيئَةِ ٱلالَةِ قَبْل ٱلْحاجَةِ إلَيْها. (المعجم الوسيط ـ مادة: ر ـ م ـ ي).
الكَنائِنُ جمع ٱلكِنانَةِ: جَعْبَةٌ صَغِيْرَةٌ مِن أدَمٍ لِلنَّبْل. (المعجم الوسيط. مادة: ك ـ ن ـ ن).

(١) الأَخْيَافُ مِن ٱلنَّاسِ: الضُّرُوبُ ٱلْمُخْتَلِفَةُ لِلْأَخْلاقِ وَالْأَشْكالِ. (المعجم الوسيط. مادة: خ ـ ي ـ ف).

(٢) الشِّعْر لِعُرْوَةَ بنِ ٱلْوَرْدِ. المِصْرَاعُ ٱلْأَوَّلُ: لِيَبْلُـغَ عُذراً أَوْ يُصِيْبَ رَغِيْبَـةَ. ثمـار القلـوب ـ ٨٠، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٩٣، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٨١ ـ فرائد اللآل ـ ١ ـ ٣٦٨، المثل السائر ـ ٣ ـ ٢٣٦، الأغاني ـ ٣ ـ ٨٦. يَقُوْلُ: خَرَجْتُ فِي طَلَبِ ٱلرِّزْقِ. فإن نِلْتُ ما أَرْغَبُ فيه فَلا بَأْسَ عليَّ وإنْ لَمْ أَنلْ ما أُحِبُّه مِنَ ٱلرِّزْقِ فَأَكُوْنُ مَعْذُوراً ثمّ يَقُوْلُ ٱلشَّاعِرُ: الّذي يَبْلُغُ مِنْ نَفْسِهِ عُذْرَهَا مِثْلُ مَن نَجَحَ.

(٣) المِصْرَاعُ ٱلْأَوَّلُ: عَزَمْتُ عَلَى إقَامَةِ ذي صَباحٍ. فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٦٦، المستقصي ـ ٢ ـ ٢٤١، البيان والتبيين ٣ ـ ٢٧ و١٨٠، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٩٦.

آخَرُ:

٦٩٧ قَدْ أَفْلَحَ المُتَّئِدُ آلصَّمُوتُ[١]

آخَرُ:

٦٩٨ الصَّمْتُ إنْ ضَاقَ الكَلامُ أَوْسَعُ[٢]

آخَرُ:

٦٩٩ جَوَابُ سُوْءِ آلْمِنْطِقِ آلسُّكُوتُ[٣]

آخَرُ:

٧٠٠ زَمَّ آلْكَلامَ حَذَرَ آلْجَوابِ[٤]

آخَرُ:

٧٠١ وَآلْقَوْلُ يَنْفُذُ مَا لاَ يَنْفُذُ آلإِبَرُ[٥]

آخَرُ:

٧٠٢ وَآلْمَرْءُ تَوَّاقٌ إِلَىٰ مَا لَمْ يَنَلْ[٦]

---

(١) الشِّعْرُ لابن دُرَيْدٍ - ديوان ابن دريد - ٢٨. المُتَّئِد: مِن إتَّأد: تَرَزَّنَ وَتَأنّىٰ وتَمَهَّلَ. (المعجم الوسيط - مادة: وَ - أ - د) الصَّمُوتُ: السِّكِّيتُ (المعجم الوسيط. مادة: ص - م - ت).

(٢) الشِّعْرُ لأبي آلْعَتَاهِيَةِ. المِصْرَاعُ آلأَوَّلُ: كذا قَضَى اللّٰهُ فكَيْفَ أَصْنَعُ. الاغاني - ٤ - ٣٧.

(٣) الشِّعْرُ لابن دُرَيد. ديوان ابن دريد - ٢٨.

(٤) زَمَّ فُلانٌ كَلِمَتَهُ: جَعَلَ لَها مِنَ آلصَّوابِ غرضاً يَرْمي إلَيْهِ. يَقُوْلُ: أتَى بِكَلامٍ صَحِيْحٍ مُقْنِعٍ أَغْنَى عَنْ جوابٍ.

(٥) الشِّعْرُ للأَخْطَلِ، المصراع الأَوَّلُ: حتّى أصَرّوا وَهُمْ مِنّي على مَضَضٍ. البيان والتبيين - ١ - ١٠٩، الصناعتين - ٣٩٣، الاعجاز والايجاز - ١٥٠.

(٦) محاضرات الأدباء - ٢ - ٥٢٥. يَقُوْلُ: المَرْءُ كَثِيرُ الاشْتِيَاقِ إلى مَا لَم يَنَلْهُ.

آخَرُ:

٧٠٣ أَحَبُّ شَيْءٍ إِلَى ٱلإِنسانِ ما مُنِعا[1]

آخَرُ:

٣

٧٠٤ وَكُلُّ ٱمْرِئٍ مِنْ هَمِّ صَاحِبِهِ خالِ

آخَرُ:

٧٠٥ كُلُّ مَقامٍ فَلَهُ مَقَالُ

٦

آخَرُ:

٧٠٦ لِكُلِّ زَمانٍ دَوْلَةٌ وَرِجَالُ[2]

آخَرُ:

٩

٧٠٧ حَسَنٌ فِيْ كُلِّ عَيْنٍ مَنْ تَوَدُّ

آخَرُ:

٧٠٨ وَٱلْخُنْفَسَاءُ تُسَمِّي بِنْتَها ٱلْقَمَرا

١٢

آخَرُ:

٧٠٩ وَكُلُّ إناءٍ بِالَّذي فِيْهِ يَرْشَحُ[3]

---

(١) محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٧٢، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٢٨٣.

(٢) يَقْرُبُ مِنْ هذا قَوْلُ ابن دُرَيْدٍ إذ قال: فَكُلُّ زَمانٍ فَلَهُ رِجالُ. ديوان ابن دريد ـ ٢٧، .

(٣) الشِّعْرُ لِلْكَشاجم وَٱلْمِصْراعُ الأَوَّلُ: وكُلُّ إناءٍ بالَّذي فيهِ يَرْشَحُ. محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٣٨١ و٣ ـ ٩، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٦٢، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٣٠.

آخَرُ:

٧١٠ وَٱلْكَوْكَبُ النَّحْسُ يَسْقِي ٱلْأَرْضَ أَحْيانا[١]

٣

آخَرُ:

٧١١ وَقَدْ يَنْبَعُ ٱلْمَاءُ ٱلزُّلَالُ مِنَ الصَّخْرِ[٢]

آخَرُ:

٦

٧١٢ هَلْ يُرْتَجَى مَطَرٌ بِغَيْرِ سَحَابِ

آخَرُ:

٧١٣ يَذْهَبُ يَوْمُ ٱلْغَيْمِ لاَ يُشْعَرُ بِهِ[٣]

٩

آخَرُ:

٧١٤ وأَوَّلُ ٱلْغَيْثِ قَطْرٌ ثُمَّ يَنْسَكِبُ[٤]

آخَرُ:

١٢

٧١٥ ما أَقْصَرَ ٱللَّيْلَ عَلَى ٱلرَّاقِدِ[٥]

---

(١) الشِّعْرُ لِخليلِ بنِ أحْمَد. وَٱلْمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: لا تَعْجَبَنَّ بِخَيْرٍ زَلَّ عَنْ يَدِهِ. خاص الخاص ـ ٢٢، شرح المضنون به على غَيْرِ أَهْلِهِ ٥٤٦، ديوان المعاني ـ ١ ـ ١٨٥، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٩٩.

(٢) الشِّعْرُ لأَبِي ٱلْحَسَنِ ٱلتِّهاميِّ ـ ديوان أبي ٱلْحَسَنِ ٱلتِّهاميِّ ـ ٤٤.

(٣) قال أبو عُبيدٍ يُضْرَبُ لِلسَّاهِي عَنْ حاجَتِهِ حتى تَفُوتَهُ ـ مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٤١٥، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٣٦٤.

(٤) الشِّعْرُ نُسِبَ إلى ٱلْبُحْتُرِيِّ وَٱلْمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ رُوِيَ: « وَأَزْرَقُ ٱلْفَجْرِ يَبْدُو قَبْلَ أَشْهَبِهِ » ورُوِيَ: « وأَبْيَضُ الفَجْرِ يَبْدُو بَعْدَ أَسْوَدِهِ » الموازنة ـ ١ ـ ٣٥٧، محاضرة الأبرار ـ ٢ ـ ٤٥٩، الشوارد ـ ١ ـ ١٠٣.

(٥) يَقُولُ: ما أقْصَرَ اللَّيْلَ على ٱلنَّائِمِ.

آخَرُ:

٧١٦ مَا أَطْوَلَ ٱللَّيْلَ عَلَىٰ ٱلسَّاحِرِ[1]

آخَرُ:

٧١٧ كَلامُ ٱللَّيْلِ يَمْحُوْهُ ٱلنَّهارُ[2]

آخَرُ:

٧١٨ وَمَا لاَ تَرَاهُ ٱلْعَيْنُ لاَ يُوْلِمُ ٱلْقَلْبَا

آخَرُ:

٧١٩ وَكُلُّ قَرِيْبٍ لا يُنَالُ بَعِيْدُ

آخَرُ:

٧٢٠ وَأَبْعَدُ شَيْءٍ مُمْكِنٍ لَمْ يَجِدْ عَزْما

آخَرُ:

٧٢١ وَمَا ٱلْعَزْمُ إلاَّ أَنْ تَهُمَّ فَتَفْعَلاَ

آخَرُ:

٧٢٢ إنَّ الرَّثِيْئَةَ مِمَّا تَفْثَأُ ٱلغَضَبا[3]

مِنْ أَمْثَالِ ٱلْعَرَبِ: الرَّثِيْئَةُ تَفْثَأُ ٱلْغَضَبَ وَٱلرَّثِيْئَةُ: ٱلْحَلِيْبُ يُحْلَبُ عَلَىٰ ٱلْحَامِضِ فَيَخْثُرُ وَتَفْثَأُهُ: أَيْ تُكْفِئُهُ وتُسَكِّنُهُ وَأَصْلُهُ أَنَّ رَجُلاً غَضِبَ عَلَىٰ قَوْمٍ

(١) يَقُوْلُ: ما أَطْوَلَ ٱللَّيْلَ على ٱلذي لا يَنامُ ويَسْحَرُ.

(٢) الشِعْرُ لِبَدْرِ ٱلدِّين الدَّمامِيْنيِّ ـ المستطرف ـ ٢ ـ ١٦، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٤٠.

(٣) فرائد اللآل ـ ١ ـ ١٤، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ١٠، يُضْرَبُ فِي ٱلْهدِيَةِ تُوْرِثُ ٱلْوفاق.

وَكَانَ جَائِعاً فَسَقَوهُ رَثِيْثَةً فَسَكَنَ غَضَبُهُ وَكَفَّ عَنْهُمْ فَضَرَبوا لَهُ ذٰلك ٱلْمَثَلَ.

ٱلْبُحْتُرِيُّ:

٧٢٣ وَرُبَّمَا ضَرَّ فِي الحَاجَةِ ٱلْمَطَرُ[1] ٣

آخَرُ:

٧٢٤ قَدْ يُهْلِكُ ٱلْمَرْعِيَّ عُنْفُ ٱلرَّاعِي

آخَرُ: ٦

٧٢٥ وَلاَ جَدِيْدَ لِمَنْ لاَ يَلْبَسُ ٱلْخَلَقَا

آخَرُ:

٧٢٦ إلْبَسْ لِكُلِّ حَالَةٍ لَبُوْسَهَا[2] ٩

آخَرُ:

٧٢٧ وَمِنَ ٱلْبِرِّ مَا يَكُوْنُ عُقُوقَا

زُهَيْرٌ: ١٢

٧٢٨ وَمَنْ لَمْ يُكَرِّم نَفْسَهُ لَمْ يُكَرَّمِ[3]

بَشَّارُ بنُ بُرْدٍ:

٧٢٩ وَلاَ تَبْلُغُ ٱلْعَلْيَا بِمِثْلِ الدَّرَاهِمِ ١٥

---

(١) يَقُوْلُ: رُبَّ مَطَرٍ يُضِرّ بِالْحَاجَةِ.

(٢) الشِّعْرُ لبَيْهَس وَٱلْمِصْرَاعُ ٱلثَّاني: إمَّا نَعِيْمهَا وإمَّا بُؤْسَها.

(٣) المعلقات العشر ـ ٩٥، خاص الخاص ـ ٩٦.

آخَرُ:

٧٣٠ ما لَكَ إلاّ مَا بَذَلْتَ مالُ[١]

آخَرُ:

٧٣١ لَمْ يَغْلُ شَيْءٌ وَهْوَ مَوْجُوْدُ ٱلثَّمَنْ[٢]

أَبُوْ ٱلْعَتَاهِيَةِ:

٧٣٢ وَكُلٌّ غَنِيٍّ فِي ٱلْعُيُوْنِ جَلِيْلُ[٣]

آخَرُ:

٧٣٣ وَكُلٌّ فَقِيْرٍ فِي ٱلْعُيُوْنِ ذَلِيْلُ

آخَرُ:

٧٣٤ إنَّ ٱلْغَنِيَّ طَوِيْلُ ٱلذَّيْلِ مَيَّاسُ[٤]

آخَرُ:

٧٣٥ إنَّ ٱلْحَبِيْبَ إلَىٰ ٱلإخْوَانِ ذُو ٱلْمَالِ

آخَرُ

٧٣٦ مَنْ عَفَّ لَمْ يُسْأَمْ وَلَمْ يُمَلَّ[٥]

---

(١) يقُوْلُ: ما لَكَ مالٌ إلاّ ما بَذَلْتَ.

(٢) الشِّعْرُ لأبي ٱلْعَتَاهِيَةِ وَٱلمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: سامِحْ إذا سِمْتَ وَلاَ تَخْشَ ٱلْغَبَن. ديوان أبي العتاهية ـ ٣٦٣.

(٣) المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: أَجَلَّكَ قَوْمٌ حِيْنَ صِرْتَ إلىٰ ٱلْغِنَىٰ ـ الأمالي ـ ٢ ـ ٢٢٩، ديوان أبي العتاهية ـ ٢٣١.

(٤) المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: تَأْبَى الدَّرَاهِمُ إلاّ كَشْفَ أَرْؤُسِها. فرائد اللآل ـ ١ ـ ٣١، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٠٨.

(٥) الشِّعْرُ لابن دُرَيد. ديوان ابن دريد ـ ٢٨.

آخَرُ:

٧٣٧ وَأَيُّ ٱلنَّـاسِ لَيْسَ لَهُ عُيُوْبُ

٣

آخَرُ:

٧٣٨ وَكَيْفَ جُحُـودُ ٱلْقَلْـبِ وَٱلْعَيْنُ تَشْهَدُ

العَبَّاسُ بْنُ أَحْنَفَ:

٦

٧٣٩ وَلاَ خَيْرَ فِي وُدٍّ يَكُوْنُ بِشَافِعِ[1]

مَنْصُوْرٌ ٱلْنَمَرِيُّ:

٧٤٠ وَكَمْ لاَئِـمٍ قَدْ لاَمَ وَهْـوَ مُلِيْمٌ[2]

٩

أَبُوْ عَلِيٍّ ٱلْبَصِيْرُ:

٧٤١ وَعَلـىٰ ٱلْمُـرِيْبِ شَوَاهِـدٌ لا تُدْفَعُ

آخَرُ:

١٢

٧٤٢ كَادَ ٱلْمُـرِيْبُ بِأَنْ يَقُـوْلَ خُذُوْنِي[3]

---

(١) مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٢٥٨، وفيات الأعيان ـ ٣ ـ ٢١، الأمالي لِلْقَالي ـ ١ ـ ١٢٩، محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٣٩٩، شرح المضنون به على غَيْرِ أَهْلِهِ ـ ٤٣٩.

(٢) أَلامَ فُلاَنٌ: أَتَىٰ بِمَا يُلامُ عَلَيْهِ أَوْ صَارَ ذَا لاَئِمَةٍ فهُوَ مُليمٌ وفي المثل: رُبَّ لائم مُليمٌ (المعجم الوسيط. مادة: ل ـ و ـ م). مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٢٩٩ ـ الشعر لمسلم بن الوليد ـ البيان والتبيين ـ ٣ ـ ٣٤ ـ فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢٤٤.

(٣) الذي يَرتَابُ كثيراً كاد أنْ يقُولَ: خُذُوني حتى لا أسْقُط. يعْني أنه في شَكٍّ شَدِيْدٍ بِحَيْثُ يَظُنُّ أَنَّهَ يَسقُطُ فبِذَلِكَ يَقُولُ: خُذُوْني.

آخَرُ:

٧٤٣ وَفِي عُنُقِ ٱلْخَائِنِ ٱلْجُلْجُلُ[1]

٣

الْمُتَنَبّي:

٧٤٤ إنّ المعارف فِي أَهْلِ ٱلنُّهَىٰ ذِمَمُ[2]

وَلَهُ:

٦

٧٤٥ وَمِنْ فَرَحِ ٱلنَّفْسِ مَا يَقْتُلُ[3]

وَلَهُ:

٧٤٦ إذا عَظُمَ ٱلْمَطْلُوبُ قَلَّ ٱلْمُسَاعِدُ[4]

٩

وَلَهُ:

٧٤٧ أَنَا ٱلْغَرِيْقُ فَمَا خَوْفِي مِنَ ٱلْبَلَلِ[5]

وَلَهُ:

١٢

٧٤٨ لَيْسَ ٱلتَّكَحُّلِ فِي ٱلْعَيْنَيْنِ كَالكَحَلِ[6]

وَلَهُ:

٧٤٩ لِكُلِّ ٱمْرِىءٍ مِنْ دَهْرِهِ مَا تَعَوَّدَا[7]

---

(١) الجُلْجُلُ: الجَرَسُ ٱلصَّغِيْرُ - (المعجم الوسيط - مادة: ج - ل - ج - ل). يقُوْلُ: إنّ ٱلْخِيانة تبْدُو مِنْ ظاهِرِ ٱلْخَائِنِ كَأَنَّ ٱلْخِيَانَة جُلْجُلٌ عُلِّقَ على عُنُقِهِ وهُو يُصَوِّتُ ويُخْبِرُ عمَّا فِي ضميْرِهِ مِن ٱلْخِيانةِ.

(٢) ديوان المتنبّي - ٢ - ٢٦٣، ترجمة الأمثال السائرة - ٥٠.

(٣) شرح ديوان المتنبي - ٢ - ٦٠.

(٤) شرح ديوان المتنبّي - ١ - ١٧٩، ترجمَة الأمثال السائرة ٤٧٠.

(٥) شرح ديوان المتنبّي - ٢ - ٦٥ - ترْجمةُ الأمثال السائرة - ٥٢.

(٦) شرح ديوان المتنبّي - ٢ - ٧٣، ترجمة الأمثال السائرة ٥٢٠، محاضرات الأدباء - ٣ - ٢٩٨.

(٧) شرح ديوان المتنبّي - ١ - ١٨٥، ترجمة الأمثال السائرة ٥٠٦.

وَمِثْلُهُ قَوْلُ ٱلآخَرِ:

٧٥٠ وَإِنَّمَا ٱلنَّفْسُ كَمَا تُعَوَّدُ

وَلِلْمُتَنَبِّي:

٧٥١ وَمَنْ وَجَدَ ٱلاحْسَانَ قَيْداً تَقَيَّدا[1]

وَلَهُ:

٧٥٢ عَلَىٰ قَدْرِ أَهْلِ ٱلْعَزْمِ تَأْتِي ٱلْعَزَائِمُ[2]

وَمِثْلُهُ قَوْلُ ٱلآخَرِ:

٧٥٣ نَتِيْجَةُ ٱلسَّعْيِ بِقَدْرِ ٱلسَّاعِي

وَلِلْمُتَنَبِّي:

٧٥٤ وأَغْيَظُ مَنْ عَادَاكَ مَنْ لاَ يُشَاكِلُ[3]

وَلَهُ:

٧٥٥ آلرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ ٱلشُّجْعَانِ[4]

وَلَهُ:

٧٥٦ وَٱلْجُوْعُ يُرْضِي ٱلأُسُوْدَ بِالْجِيَفِ[5]

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ١٩٤ ـ ترجمة الأمثال السائرة ٥٤.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٢٦٩، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٤٦ ـ ترجمة الأمثال السائرة ـ ٥٩.

(٣) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٩٣، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٥٧.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤٢٥، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٦٦.

(٥) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٤٣٨، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٤٥، ترجمة الأمثال السائرة ١٧٠.

وَلَهُ:

٧٥٧ رُبَّ عَيْشٍ أَخَفُّ مِنْهُ ٱلْحِمَامُ[1]

وَلَهُ:

٧٥٨ وَحِلْمُ ٱلْفَتَىٰ فِيْ غَيْرِ مَوْضِعِهِ جَهْلُ[2]

وَلَهُ:

٧٥٩ نَظَرُ ٱلْعَدُوِّ بِمَا أَسَرَّ يَبُوحُ[3]

وَلَهُ:

٧٦٠ وَكُلُّ اغتيابٍ جُهْدُ مَنْ مَا لَهُ جُهْدُ[4]

وَلَهُ:

٧٦١ وَمَنْ ذَا ٱلَّذي يَدْرِيْ بِمَا فِيْهِ مِنْ جَهْلِ[5]

وَلَهُ:

٧٦٢ وَفِي ٱلتَّوَدُّدِ مَا يَدْعُو إِلَىٰ ٱلتُّهَمِ[6]

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٥٦، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٢٦ ـ.

(٢) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ١٣٥، المستطرف ـ ١ ـ ١٥٧، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٤٠ ـ ترجمة الأمثال السائرة ـ ١٨.

(٣) شرح ديواق المتنبّي ـ ١ ـ ١٦٩.

(٤) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٤٠، ترجمة الأمثال السايِرَة ـ ٣٠.

(٥) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤١٤ ـ ترجمة الأمثال السائرة ـ ٩٨ المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: كَدَعْوَاكَ كُلٌّ يَدَّعِي صِحَّةَ ٱلْعَقْلِ.

(٦) شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٤١٤، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٩٦. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: تَوَهَّمَ القَوْمُ أَنَّ العَجْزَ قَرَّبَنَا.

وَلَهُ:

٧٦٢ مَا زَالَ عِنْـدَ ٱلتَّعَمُّـقِ ٱلزَّلَـلُ[١]

٣

آخَرُ:

٧٦٤ وَصَعْـبٌ عَلَـىٰ ٱلانْسَـانِ مَا لَمْ يُعَوَّدِ

آخَرُ:

٦

٧٦٥ وَٱلنَّفْسُ مُوْلَعَـةٌ بِحُـبِّ ٱلْعَاجِلِ[٢]

آخَرُ:

٧٦٦ وَيَأْتِيْكَ بِالأَخْبَـارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدِ[٣]

٩

آخَرُ:

٧٦٧ كَفَـى ٱلْمَـرْءَ فَضْـلاً أَنْ تُعَـدَّ مَعَايِبُهُ[٤]

---

(١) شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ١٥٧، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٦١، ترجمة الأمثال السائرة ـ ٢٣، المِصْراعُ الاوّلُ: أَبْلَغُ ما يُطْلَبُ ٱلنَّجاحُ بِهِ ٱلْطَبْعُ.

(٢) الشِّعْرُ لِجرِيْر. الْمِصْرَاعُ ٱلْأَوَّلُ: إِنّي لأَرْجُو مِنْك خَيْراً عاجِلاً. خاص الخاص ـ ١٠٥، ديوان جرير ـ ٣٣١، البيان والتبيين ـ ٢١١، الاعجاز والايجاز ١٤٩، المستقصي ـ ١ ـ ٣٥٤، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٢٩٨.

(٣) الشِّعْرِ لِطَرفة بن ٱلْعَبْدِ ـ ديوان طرفة بن العبد ـ ٤١. يَقُوْلُ في ٱلْمِصْرَاعِ ٱلأَوَّلِ: ستُبْدِي لَكَ ٱلأَيَّامُ ما كُنْتُ جاهِلاً، فخُلاصَةُ ٱلقَوْلِ: سَتُطْلِعُكَ الأَيَّامُ عَلَى مَا تَغْفَلُ عَنْهُ وَسَيَنْتَقِلُ إِلَيْكَ بِالأَخْبَارِ مَنْ لَمْ تُزَوِّدِ.

(٤) الشِّعْرُ لِبَشَّار بن بُرْدٍ. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: وَمن ذا ٱلّذي تُرْضِي سجاياه كُلُّها ديوان شعر بشار بن برد ـ ٤٥. محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٣٠٠، الاعجاز والايجاز ـ ٢٦٠، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٣٨، ترجمة الأدب الوجيز ـ ٥٠٩.

آخَرُ:

٧٦٨ وَٱلْدَّهْـرُ لَيْسَ بِمُعْتِـبٍ مَنْ يَعْتُبُ[1]

٣

آخَرُ:

٧٦٩ مَنْ يَشْتَـكِ ٱلْدَّهْـرَ يُطِـلْ فِي ٱلْشَّكْوَىٰ

آخَرُ:

٦

٧٧٠ وَصَاحِـبُ ٱلْحِـرْصِ عَظِيْمُ ٱلْبَلوىٰ

آخَرُ:

٧٧١ وَكُلُّ ٱمْـرِىءٍ يُجْـزَى بِمَـا كَانَ ساعِيا

آخَرُ:

٩

٧٧٢ وَكُلُّ ٱمْـرِىءٍ فِيْ شَأْنِـهِ سَاعِ

آخَرُ:

١٢

٧٧٣ ألاَ كُلُّ مَا قَرَّتْ بِهِ ٱلْعَيْنُ صَالِحُ[2]

آخَرُ:

٧٧٤ لاَيِـنْ إذا عَزَّكَ مَنْ تُخاشِنُهُ

١٥

آخَرُ:

٧٧٥ مَا لِحُـبِّ ٱلْبُثُـورِ تُطْلَـىٰ ٱلْبُثُوْرُ[3]

---

(١) والدهر لا يُرضي مَنْ يَعْتُبُ ويَلُوْمُ.

(٢) فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٣٧. يَقُوْلُ: ألا كُلُّ ما تُسَرُّ بِهِ العَيْنُ صالِحٌ.

(٣) البُثُوْرُ: جَمْعُ البَثْرُ: خُراجٌ صِغَارٌ (المعجم الوسيط. مادة: ب ـ ث ـ ر). طَلَى ٱلْشَّيْءَ بِكَذا: دَهَنَهُ بما يَسْتُرُهُ. (المعجم الوسيط ـ مادة: ط ـ ل ـ ي).

آخَرُ:

٧٧٦ وَمَنْ خَطَبَ آلْحَسْنَاءَ لَمْ يُغْلِهَا آلْمَهْرُ[١]

آخَرُ:

٧٧٧ وَأَكْثَرُ مَا يَضُرُّكَ مَا تُحِبُّ[٢]

مِنَ آلْدُّرَّةِ آلْيَتِيْمَةِ:

٧٧٨ وَآلْضِّدُّ يُظْهِرُ حُسْنَهُ آلْضِّدُّ[٣] ٦

آخَرُ:

٧٧٩ مَا كُلُّ ماشِيَةٍ بِالْرَّحْلِ شِمْلَالُ[٤]

ابنُ سِينا: ٩

٧٨٠ وَآلْعِلْمُ يَرْفَعُ كُلَّ مَنْ لَمْ يُرْفَعِ

---

(١) الشِّعْرُ لأبي فراسِ آلْحَمْدانيِّ. الْمِصراعُ الأوَّلُ: تَهُوْنُ عَلَيْنا في آلْمَعَالي نُفُوسُنا: يتيمة الدهر ـ ١ ـ ٦٣، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٤٦، محاضَرات الأدباء ـ ٣ ـ ١٤٣، ديوان أبي فُراس آلْحَمْدَانيِّ ـ ٩٣، شرح المضنون به على غير أهْلِه ـ ٢١٣، حَدَائِقُ الشِّعْرُ في دقائقِ الشعر ـ ص ٦٧٥، شَرْحُ آلْمَضنون به على غَيْرِ أهْلِهِ ـ ٢١٣. يَقُوْلُ: إنَّنا نُرْخِصُ أنْفُسنا في طَلَبِ آلْمَعَالِي لأنَّ غِلاءَ آلْمَعَالي لا يَعْدِلُه شَيْءٌ كما أنَّ مَن يَخطبُ آلْحَسْنَاءَ لا يَعُدُّ مَهْرَها غالِياً.

(٢) الشِّعْرُ لِمُحَمَّدِ بنِ خلفٍ آلْبَصْرِيِّ المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: فضُوْلُ آلْعَيْشِ أكْثَرُها هُمُوْمُ ـ الشوارد ـ ١ ـ ٦٠.

(٣) البَيْتُ مِنَ القَصِيْدَةِ الَّتي يُقَالُ لِلْمَنْبِجيِّ (المجاني الحديثة ـ ج ـ ٣ ـ ٣٣٢) المِصْراعُ الأَوَّلُ: ضِدَّانِ لَمَّا اسْتَجْمَعا حَسُنَا.

(٤) الشِّعْرُ لِلْمُتَنَبِّي ـ شرح ديوان المتنبي ـ ٢ ـ ٢٠٤. المصْراعُ الأَوَّلُ: وإنّما يَبْلُغُ الإنْسَانُ طَاقَتَهُ. الشِمْلالُ: النَّاقَةُ آلْقَوِيَّةُ آلْخَفِيْفَةُ آلْمَشْيِ آلْسَّرِيْعَةُ يَقُوْلُ: كُلُّ إنسانٍ يَجْرِي فِي آلْسِيادَةِ على قَدْرِ طاقَتِهِ فَلَيْسَ كُلُّ أحدٍ أهْلاً لِلاضْطِلاعِ بِأعْبَاءِ آلْسِّيَادَةِ حَتَّى يَسْتَطِيْعَ أنْ يَسُودَ ويَبْلُغَ مَبْلَغَ آلْمَمْدُوحِ كَما أنَّهُ لَيْسَ كُلُّ ناقَةٍ مَشَتْ بالرَّحْلِ شِمْلالاً. ترجمة الأمثال السائرة ـ ٨٤.

ٱلْأَرَّجَانِيُّ:

٧٨١ وَرُبَّ خِطَابٍ ثَارَ مِنْـهُ خُطُوْبُ

وَلَهُ:

٧٨٢ وَكَمْ سُقِيَتْ أَرْضٌ وَفِـي غَيْرِهـا ٱلْقَحْطُ

ابنُ خَفَاجة ٱلْمَغْرِبيُّ:

٧٨٣ وَمِـنَ ٱلْصَوَامِـتِ ما يُشِيْرُ فَيَنْطِقُ[1]

٣

٦

(١) الشِّعْرُ لابْنِ خَفَاجَةَ ٱلْمَغْرِبِيِّ. لا تُودِعَنَّ ولا الجمادَ سَرِيرةً. (المصراعُ الأَوَّلُ) ديوان ابن خَفَاجة - ٦٢.

فصل سوم

مثلهایی در حکمتهای دنیوی و آن در بارهٔ تهذیب اخلاق و بیان‌حقایق امور است

دیگری گفته :

٦٤٥ــ برای عقلها، مثل زنند.

دیگری گفته :

٦٤٦ــ ولیکن زمانه هرطور برایت می‌خواند توهم همانطور برقص.

دیگری گفته :

٦٤٧ــ هرکه تشنه باشد آب گل‌آلود را ناپسند نمی‌دارد.

دیگری گفته :

٦٤٨ــ غریق به‌هر ریسمانی چنگ می‌زند.

دیگری گفته :

٦٤٩ــ هربیگانه‌ای برای بیگانه خویشاوند است.

دیگری گفته :

٦٥٠ــ آری هر آتشی‌که باد برآن وزد، فروزان شود.

دیگری گفته :

٦٥١ــ کسی‌که سیرکشت‌کند، ریحان نچیند.

دیگری گفته :

٦٥٢ــ هرکه خارکشت کند، انگور به‌دست نیاورد.

دیگری گفته :

۶۵۳ـ ستمگر چون به‌نهایت ستم رسد دست‌کوتاه کند.

دیگری گفته :

۶۵۴ـ دوست دارنده به بدگمانی متهم است.

دیگری گفته :

۶۵۵ـ تیرهای بی‌پیکان سودی نرساند.

دیگری گفته :

۶۵۶ـ کشتی برخشکی روان نگردد.

دیگری گفته :

۶۵۷ـ پنهان نماند مگر چیزی‌که نباشد.

دیگری گفته :

۶۵۸ـ چوب خوش‌بو در وطن خود هیزم جلوه کند.

دیگری گفته :

۶۵۹ـ خشنودی خاطر گناهکار هدفی‌است‌که حاصل نمی‌شود.

دیگری گفته :

۶۶۰ـ خوی آنکه برفطرت و طبیعت است تکلف را رسوا کند.

دیگری گفته :

۶۶۱ـ آیا عطار خوشبو می‌کند و سر و سامان می‌دهد آنچه‌را که زمانه آنرا تباه کرده است.

دیگری گفته :

۶۶۲ـ نفس می‌داند‌که دوست بافایدهٔ او کیست.

دیگری گفته :

۶۶۳ــ زخم زبان، مانند زخم دست و شمشیر است.

دیگری گفته :

۶۶۴ــ سینه گرفته را گزیری نیست از اینکه سرفه کند.

دیگری گفته :

۶۶۵ــ خوابگاه نرمی پیش از خوابیدن برای خود ترتیب ده (یعنی برای حوادث آماده شو).

دیگری گفته :

۶۶۶ــ به‌اندازهٔ تنهٔ فیل، پاهایش بنا می‌شود.

دیگری گفته :

۶۶۷ــ همهٔ مردم به‌شتر خویش خبره‌اند.

دیگری گفته :

۶۶۸ــ گرگان بر کسی که سگ نداشته باشد یورش برند.

دیگری گفته :

۶۶۹ــ هرسگ به‌در خانه‌اش پارس کند.

دیگری گفته :

۶۷۰ــ هر سخنی که از دو تن تجاوز کند برملاشود.

دیگری گفته :

۶۷۱ــ ریاضت وتربیت پیر، رنج و مشقت است.

دیگری گفته :

۶۷۲ــ چه بسیار کس تحسین کند چیزی‌را که حسنی ندارد.

دیگری گفته :

۶۷۳ـ آفت طلا، از ضعف کسی است که آنرا برمحك نقد می‌زند.

دیگری گفته :

۶۷۴ـ پرتو خورشید در پیش چشمانِ بیمار، زشت جلوه کند.

دیگری گفته :

۶۷۵ـ بهترین خوی مردان، احسان و نیکوکاری است.
۶۷۶ـ نیرویی نمی‌تواند بردست خلافت چیره شود.

دیگری گفته :

۶۷۷ـ خردمند در سرزمینی بیگانه نیست.

دیگری گفته :

۶۷۸ـ آیا بازتواند بی‌بال از زمین برخیزد؟

دیگری گفته :

۶۷۹ـ هزارکاروانك را یاری چیرگی، به‌بازی نباشد.

دیگری گفته :

۶۸۰ـ عشق جــز گرفتاری دلِ فارغ نباشد.

دیگری گفته :

۶۸۱ـ بزرگترین موجبات فضولی، فراغت و بیکاری است.

دیگری گفته :

۶۸۲ـ چون سرایی با تو سرسنگین شود، پس از آن رخت بربند.

دیگری گفته :

۶۸۳ـ چون خواهی برمحبت بیافزایی، پس گاه بگاه زیارت کن.

دیگری گفته :

٦٨٤ـ اگر خورشید روزهم، پنهان نشود ملال‌آور گردد.

دیگری گفته :

٦٨٥ـ از بسیاری معاشرت، دشمنی خیزد.

دیگری گفته :

٦٨٦ـ بیماری ترا از یاد مال و فرزند در فراموشی افکند.

دیگری گفته :

٦٨٧ـ شکیبایی بهنگام ضربهٔ نخستین باشد.

دیگری گفته :

٦٨٨ـ کوشش تهیدست و بی‌چیز، اندك نیست.

دیگری گفته :

٦٨٩ـ سخن خوش برخی از ابزار پذیرائی است.

دیگری گفته :

٦٩٠ـ شب، روز خردمند باشد.

دیگری گفته :

٦٩١ـ پیش از تیراندازی، جعبه‌های تیررا پر کنند.

دیگری گفته :

٦٩٢ـ مردمان در خوی و اخلاق مختلف باشند.

دیگری گفته :

٦٩٣ـ کسی که عذر خویش را به‌قبول می‌رساند مانند کسی است که

رستگار و موفق شده است.

دیگری گفته :

۶۹۴ـ بر کسی‌که کوشش می‌کند عتابی نیست.

دیگری گفته :

۶۹۵ـ به‌علتی، سروری‌کند آنکه او را سیادت دهند.

دیگری گفته :

۶۹۶ـ خانهٔ توانگری و ثروت را هدیه برند و زیارت کنند.

دیگری گفته :

۶۹۷ـ هر که تامل کند و خاموشی گزیند رستگار شود.

دیگری گفته :

۶۹۸ـ دامنهٔ خاموشی وسیع‌تر است آنگاه‌که سخن تنگ‌آید.

دیگری گفته :

۶۹۹ـ خاموشی جواب زشت‌گفتاری است.

دیگری گفته :

۷۰۰ـ سخن را از ترس جواب، با درستی و هدف ادا نمود.

دیگری گفته :

۷۰۱ـ سخن نفوذ می‌کند در جایی‌که سوزن (یا نیش عقرب و مار) نافذ نمی‌شود.

دیگری گفته :

۷۰۲ـ انسان بسیار اشتیاق دارد به‌چیزی‌که آنرا بدست نیاورده

است.

دیگری گفته :

۷۰۳ـ هرچیزی که انسان را از آن منع کنند نزد او محبوبترین چیز است.

دیگری گفته :

۷۰٤ـ هرانسانی از غم دوست خویش فارغ است.

دیگری گفته :

۷۰۵ـ هرمقامی را سخنی است.

دیگری گفته :

۷۰٦ـ هرزمانی را دولت و مردانی است.

دیگری گفته :

۷۰۷ـ در پیش هرچشم آنکه را دوست داری زیباست.

دیگری گفته :

۷۰۸ـ سرگین گردانك، دخت خودرا ماه می‌نامد.

دیگری گفته :

۷۰۹ـ از هر ظرفی همان تراودکه دراوست .

دیگری گفته :

۷۱۰ـ ستاره نحس‌هم گاهی زمین را (با باران خویش) سیراب کند.

دیگری گفته :

۷۱۱ـ گاهی آب زلال از دل صخره بیرون‌آید.

دیگری گفته :

۷۱۲ــ آیا از باران بی‌ابر امید ریزش توان داشت؟

دیگری گفته :

۷۱۳ــ روز باران سپری گردد بی‌آنکه دانسته شود.

دیگری گفته :

۷۱۴ــ آغاز باران، قطره قطره باشد که سپس ریزش کند.

دیگری گفته :

۷۱۵ــ شب برآنکه می‌خوابد چقدر کوتاه است.

دیگری گفته :

۷۱۶ــ شب برآنکه شب زنده‌دار باشد چقدر دراز است.

دیگری گفته :

۷۱۷ــ سخن شب را، روز محو و نابود کند.

دیگری گفته :

۷۱۸ــ هرچه که دیده آنرا نبیند دل را به‌درد نیآورد.

دیگری گفته :

۷۱۹ــ هر نزدیکی که بدست نیآید دور باشد.

دیگری گفته :

۷۲۰ــ دورترین چیز اگرچه (دسترسی بدان‌هم) ممکن باشد اراده و آهنگی برای جستجویش نمی‌یابد.

دیگری گفته :

۷۲۱ـ عزم و اراده نباشد مگر آنکه همت کنی وانجام دهی.

دیگری گفته :

۷۲۲ـ ماست (هدیه) خشم را فرو نشاند.
از امثال عرب است که گویند: الرثيئة تفثا الغضب: ماست غضب را فرونشاند.
الرثيئة : شیر تازه که با شیر ترش مخلوط شود و چون ماست درآید. تفثأ: آرام می‌کند و واژگون می‌سازد. واین مثل آنستکه مردی برقومی خشم گرفت درحالی که گرسنه بود، پس او را ماست خوراندند. خشم او آرام گرفت و از آنها دست‌برداشت، پس این جمله را درباره اومثل زدند.

بحتری گفته :

۷۲۳ـ چه‌بسا ریز ش‌باران به‌حاجت، زیان رساند.

دیگری گفته :

۷۲۴ـ خشونتِ چوبان، گاهی گیاه را نابود و هلاك کند.

دیگری گفته :

۷۲۵ـ تازه‌ای نباشد برای کسی که کهنه را به‌تن نکند.

دیگری گفته :

۷۲۶ـ برای هرحالتی جامهٔ مخصوص آنرا برتن کن.

دیگری گفته :

۷۲۷ـ هرچه که عصیان باشد از نیکی واحسان به‌شمارآید.

دیگری گفته :

۷۲۸ـ هر که خویشتن را گرامی ندارد گرامی نشود.

بشاربن برد گفته :

۷۲۹ـ به‌بلندی و رفعت با چیزی چون درهمها، نایل نشوی.

دیگری گفته :

۷۳۰ـ مال تو نباشد مگر آنچه را که می‌بخشی

دیگری گفته :

۷۳۱ـ چیزی گران نگردد تا زمانی که قیمتش معلوم است.

ابوالعتاهیه گفته :

۷۳۲ـ هرتوانگری در پیش چشمها، با جلالت است.

دیگری گفته :

۷۳۳ـ هر فقیری، در پیش دیدگان خوار نماید.

دیگری گفته :

۷۳٤ـ توانگر، دامن‌کشان و خراما ن‌است.

دیگری گفته :

۷۳۵ـ صاحب مال، برای دوستان محبو ب‌است.

دیگری گفته :

۷۳٦ـ آنکه پاکدامنی کند از او ملول نشوند.

دیگری گفته :

۷۳۷ـ کدام‌یك از مردم است که عیبهایی نداشته باشد؟

دیگری گفته :

۷۳۸ـ دل چگونه انکار کند با آنکه دیده گواهی می‌دهد.

عباس بن أحنف گفته

۷۳۹ـ در مودتی که با شفاعت کننده حاصل شود خیری نباشد.

منصور نمری گفته :

۷۴۰ـ چه بسا کسی سرزنش کند با آنکه خود شایسته ملامت است.

ابوعلی بصیر گفته :

۷۴۱ـ برشکاك شواهدی است که برطرف نگردد.

دیگری گفته :

۷۴۲ـ شکاك نزدیك است که گوید: مرا برگیرید و نگاه‌دارید.

دیگری گفته :

۷۴۳ـ زنگ خیانت، برگردن خیانت کننده آویزان است.

متنبی گفته :

۷۴۴ـ بی‌گمان معرفتها و آشنائیها را میان خردمندان حق‌نگاهداری

و اوراست :

۷۴۵ـ برای نفس شادی همان چیزی است که جان را بستاند.

و اوراست :

۷۴۶ـ هرگاه خواستهٔ انسان بزرگ و عظیم باشد یاور اندك می‌شود.

و اوراست :

۷۴۷ـ من در دریا غرق شده‌ام، پس مرا باکی از این اندک‌تـری نیست.

و اوراست :

۷۴۸ـ به‌زور، سرمه‌کردن در دو چشم، مانند سیاه‌چشمی نیست.

و اوراست :

۷۴۹ـ هرمردی‌را ازروزگار خویش خویی است‌که بدان عادت‌کرده است.

سخن شاعر دیگر مانند آن است :

۷۵۰ـ نفس آنچنان باشدکه او را عادت دهند.

متنبی گفته :

۷۵۱ـ هرکه بندی از نیکوکاری را به‌بیند دربند شود.

و اوراست :

۷۵۲ـ باندازهٔ همت صاحبان اراده، کارهای بزرگ انجام می‌شود.

سخن شاعر دیگر مثل آن است :

۷۵۳ـ نتیجهٔ کوشش به‌اندازه (همت وسعی) کوشش‌کننده است.

متنبی گفته :

۷۵۴ـ خشم‌آورترین دشمنی‌که با تو دشمنی کند کسی است‌که با تو برابر و همسنگ نمی‌شود.

و اوراست :

۷۵۵ـ اندیشه و خرد پیش از دلاوری دلیران است.

و اوراست :

۷۵۶ـ گرسنگی شیران را، به‌خوردن مردارها راضی می‌سازد.

و اوراست :

۷۵۷ـ چه‌بسا زندگی‌که مرگ از آن سبکتر و آسان‌تر است.

و اوراست :

۷۵۸ـ خردمندی و بردباری جوان، در غیر جای خود نادانی است.

و اوراست :

۷۵۹ـ نگاه دشمن آشکار می‌سازد آنچه‌را که پنهان کرده است.

و اوراست :

۷۶۰ـ در پنهانی عقوبت‌کردن و بدگویی نمودن‌کوشش وتوان‌کسی است‌که توان و نیرویی (به‌رویارویی با دشمن) ندارد.

و اوراست :

۷۶۱ـ چه‌کسی است پی‌ببرد به‌نادانیی‌که دراوست؟

و اوراست :

۷۶۲ـ در دوستی چیزی است‌که به‌تهمتها می‌کشاند.

و اوراست :

۷۶۳ـ همیشه در بکاربستن تکلف و زیاده‌روی، لغزش و خطاست.

دیگری گفته :

۷۶۴ـ برانسان سخت است آنچه‌که به‌دان عادت نکرده است.

دیگری گفته :

۷۶۵ـ نفس به‌دوستی احسان شتابنده، حریص است.

دیگری گفته :

۷۶۶ـ اخبار را نزد تو کسی آورد که تو از وی توشه برنگرفته‌ای.

دیگری گفته :

۷۶۷ـ مرد را فضیلت همین بس که عیبهای او شمرده شود.

دیگری گفته :

۷۶۸ـ زمانه عتاب‌کننده را راضی نمی‌سازد.

دیگری گفته :

۷۶۹ـ کسی که از زمانه شکایت کند، شکوه بسیار نماید.

دیگری گفته :

۷۷۰ـ صاحب حرص، گرفتاریش بسیار است.

دیگری گفته :

۷۷۱ـ هر انسان را جزا دهند به‌کوششی که انجام داده است.

دیگری گفته :

۷۷۲ـ هر انسانی برای خویش کوشش می‌کند.

دیگری گفته :

۷۷۳ـ هان: هرچیزی که دیده بدان شاد گردد، صالح و نیکوست.

دیگری گفته :

۷۷۴ـ آنگاه که برتو دشوار شد که با کسی خشونت کنی پس با او

به‌نرمی رفتار کن.

دیگری گفته :

۷۷۵ـ برای دوست داشتن جوشهای چرکی نیست‌که آنها را روغن مالند .

دیگری گفته :

۷۷۶ـ کسی‌که از زیبارو خواستگاری‌کند، مهر اورا گران نشمارد.

دیگری گفته :

۷۷۷ـ بیشترین چیزی‌که ترا زیان می‌رساند چیزی است‌که تو آنرا دوست می‌داری.

و اوراست :

۷۷۸ـ زیبایی ضد را، ضدِ دیگر پدید آرد.

از درهٔ یتیمه است :

۷۷۹ـ نه‌هر چهارپایی‌که زین براوست شتری نیرومند و تندرواست.

ابن‌سینا گفته :

۷۸۰ـ دانش بالا می‌برد منزلت کسی را که والا نبوده است.

أرجانی گفته :

۷۸۱ـ چه بسیار سختی‌که از آن مصیبتها جوشش‌کند و پدیدآید.

و اوراست :

۷۸۲ـ چه بسیار زمینی‌که آبیاری شود با آنکه در دیگری قحطی و خشکسالی باشد.

ابن خفاجهٔ مغربی گفته :

۷۸۳ـ برخی از موجوداتِ خاموش، اشاره‌کند وسخن‌گوید.

الفَصْلُ ٱلْرَّابعُ

فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْغَزَلِ وَٱلْمَدْحِ

بَعْضُهُمْ:

٧٨٤ وَلَيْلُ ٱلْمُحِبِّ بِلا آخِرِ[1]

آخَرُ:

٧٨٥ مَا ٱلْحُبُّ إلاّ لِلْمُحِبِّ ٱلأَوَّلِ[2]

آخَرُ:

٧٨٦ وَلِلنَّاسُ فِيْمَا يَعْشَقُوْنَ مَذَاهِبُ[3]

٣

٦

---

(١) الشِّعْرُ لخالِدٍ ٱلكاتِبِ. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: « رَقَدْتَ وَلَمْ تَرْثِ لِلسَّاهِرِ. ثمار القلوب ـ ٥٠٩، الإعجاز والإيجاز ـ ١٧٩، دلائل الاعجاز ـ ٣٧٦.

(٢) الشِّعْرُ لأبي تَمَّام، المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: نَقِّلْ فُؤَادَكَ حَيْثُ شِئْتَ مِنَ ٱلْهَوَى. البيان والتبيين ـ ٤ ـ ٢٢، محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ٢٣ و٢ ـ ٥١، الصناعتين ـ ٢٤، أسرار البلاغة ـ ١٠٨، محاضرة الأبرار ـ ١ ـ ٢٧٨، دلائل الاعجاز ـ ٣٧٩، مرزبان نامه ـ ١٧٧.

(٣) الشِّعْرُ لأَبي فِرَاسٍ ٱلْحَمَدانِيِّ ـ المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: وَمِنْ مَذْهَبِي حُبُّ ٱلدِّيَارِ وأَهْلِهَا. ديوان أبي فراس ـ ٩٢.

آخَرُ:

٧٨٧ لَوْ صَحَّ مِنْكَ آلْهَوَى أُرْشِدْتَ لِلْحِيَلِ

العَبَّاسُ بْنُ ٱلْأَحْنَفِ: ٣

٧٨٨ مَنْ عَالَجَ آلشَّوْقَ لَمْ يَسْتَبْعِدِ آلدَّارا

المُتَنَبّي:

٧٨٩ إنَّ آلْقَلِيْلَ مِنَ آلْحَبِيبَ كَثِيرُ[١] ٦

آخَرُ فِي آلْمَدْحِ:

٧٩٠ وَهَلْ يَخْفَى عَلَى آلنَّاسِ آلنَّهارُ[٢]

آخَرُ: ٩

٧٩١ وَآلْمَنْهَلُ آلْعَذْبُ كَثِيْرُ آلزِّحَامِ[٣]

آخَرُ:

٧٩٢ فإنَّكَ ماءُ آلْوَرْدِ إنْ ذَهَبَ آلْوَرْدُ[٤] ١٢

دُرَيْد بنُ آلْصِّمَةِ:

٧٩٣ يَضَعُ آلْهِنَاءَ مَوَاضِعَ آلنُّقَبِ[٥]

---

(١) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٣٤٢. المصراعُ آلأوَّلُ: وَقَنِعْتُ باللُّقيا وأوّلِ نَظْرَةٍ.

(٢) محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٢٨، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٣٦١.

(٣) الشِّعْرُ لِبَشَّار بن بُرْدٍ. المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: يَزْدَحِمُ آلنَّاسُ عَلى بابِهِ. ديوان شعر بشار بن برد ـ ٢١٣، ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٤٤، معجم الأدباءِ ـ ٦ ـ ٢٢٦، الصناعتين ـ ٢٠٩، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٠٣ و٥٣٢.

(٤) الشعر للمتنبّي ـ المصراع الأوَّلُ: شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٤٢، الإعجاز والايجاز ـ ٢١٤، خاص الخاص ـ ١٤٦، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٣٣٤ ـ ٥٠٩.

(٥) المصراع الأوَّلُ: مُتَبَذِّلاً، تَبْدُو مَحاسِنُهُ. الهِناءُ: القَطْرانُ (المعجم الوسيط ـ مادة: هـ ـ ن ـ أ). =

آخَرُ:

٧٩٤ كذا ٱلْذَّهَبُ ٱلإِبْرِيْزُ يَصْفُو علىٰ ٱلسَّبْكِ[1]

٣

العَرَبُ:

٧٩٥ إِنَّـكَ أَجْـدَىٰ مِنْ تَفَـارِيقِ ٱلْعَصَا[2]

وَلَهُم:

٧٩٦ وعِنْـدَ جُهَيْنَـةَ ٱلْخَبَـرُ ٱلْيَقِيْنُ[3] ٦

وَلَهُم:

٧٩٧ نَفْسُ عِصَـامٍ سَوَّدَتْ عِصامـا[4]

٩

وَلَهُمْ:

٧٩٨ شِنْشِنَـةٌ أَعْـرِفُهـا مِنْ أَخْزَم[5]

= النَّقبُ: القِطَعُ ٱلْمُتَفَرِّقَةُ مِنَ ٱلْجَربَ وَقِيل هِيَ أَوَّلُ ما يَبْدُو مِنَ ٱلْجَرَبِ. البيان والتبيين ـ٢ ـ ٧٦، لسان العرب، مادة ـ ن ـ ق ـ ب).

(١) الشِّعْرُ لإِبْراهيمَ بن هلالٍ ٱلصّابي. المصراع الأَوَّلُ: صَلِيتُ بِنَارِ ٱلْهَـمِّ فازْدَدْتُ صَفْـوَةً. معجم الأدباء ـ ٢ ـ ٩١. الإبريز: الذهب الخالص ـ (المعجم الوسيط ـ مادة: أ ـ ب ـ ر).

(٢) الشِّعر لغُنَيَّةَ الأَعْرابيَّةِ. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: أَحْلِفُ بِالمَرْوَةِ حقّاً وٱلصَّفا. وَرُوِيَ ٱلْمِصْرَاعُ ٱلثَّاني هكذا أَيْضاً: إِنَّكَ خَيْرٌ مِنْ تَفارِيقِ ٱلْعَصَا. قِيلَ لأَعرابيٍّ: ما تَفارِيقُ ٱلْعَصَا؟ قَال العَصَا تُقْطَعُ سَاجُـوراً (وَهُوَ ٱلْقِلادَةُ ٱلَّتي تُوضَعُ فِي عُنُقِ ٱلْكَلْبِ) وَٱلْسَّواجِيْرُ تَكُون لِلْكِلاَبِ وَلِلأَسْرَىٰ مِنَ ٱلنَّاسِ يُضْرَبُ فِيمَـنْ نَفْعُـهُ أَعَـمُّ مِنْ نَفْعِ غَيْرِهِ. مجمع الأمثـال ـ ١ ـ ٣٧، محاضـرات الأدبـاء ـ ٣ ـ ١٧٣، المستقصى ـ ١ ـ ٢٧.

(٣) الشِّعْرُ لأَخْنَسَ. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: تُسائِلُ عَنْ حُصَيْنٍ كُلَّ رَكْبٍ. مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٥، الأغاني ـ ١٤ ـ ٣، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٣، الفاخر ـ ١٢٦ قصص العرب ـ ٢ ـ ١٤.

(٤) الشِّعْرُ لِلنَّابِغة. وَٱلْمِصْرَاعُ ٱلثَّاني: وَعَلَّمَتْهُ ٱلكَرَّ وَالاقْدَما. ثمار القلـوب ـ ١٠٧، ديوان النابغـة ـ ١١٨، مجمع الأمثال ٢ ـ ٣٣١، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٢٩٦، دلائل الاعجاز ٤٢٨، الفاخر ـ ١٧٧، المستقصي ـ ٢ ـ ٣٦٩.

(٥) الشِّعْرُ لابي أَخْزَمَ ٱلْطَّائيِّ. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: إِنّ بَنِيَّ رَمَّلُوْنـي بِالـدَّم. البيان والتبيين ـ ١ ـ ٢٢١، =

وَلَهُمْ:

٧٩٩ إنَّ آلْجَوادَ عَيْنُهُ فُرارُهُ[1]

آخَرُ: ٣

٨٠٠ وَأَحْسَنُ مِنْ عِقْدِ آلْعَقِيْلَةِ جِيْدُها

آخَرُ:

٨٠١ وَلَوْ سَكَتُوا أَثْنَتْ عَلَيْكَ آلْحَقَائِبُ[2] ٦

المُتَنَبِّي:

٨٠٢ بِجَبْهَةِ آلْعَيْرِ يُفْدَىٰ حافِرُ آلْفَرَسِ[3]

= الأمالي ـ ١ ـ ٣٠٨، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٦١ و٢ ـ ٣١٣. الشِّنْشِنَةُ. العادَةُ آلْغالِبَةُ. « شِنْشِنَةٌ أَعْرِفُها مِنْ أَخْزَمَ » يُضْرَبُ في قُرْبِ الشَّبَهِ في آلْخُلُقِ (المعجم الوسيط ـ مادة: ش ـ ن ـ ش ـ ن).

(١) الفِرارُ بِالكَسْرِ: النَّظَرُ إلى أَسْنانِ آلْدَّابَّةِ لِتَعرُّفِ قَدْرِ سِنِّها وَهُوَ مَصْدَرٌ وَمِنْهُ قَوْلُ الحَجّاجِ « فُرِرْتُ عَنْ ذَكاءٍ » ويُروى فُرارُ بِالضَّمِّ وَهُوَ آسْمٌ مِنْهُ يُضْرَبُ لِمَنْ يَدُلُّ ظاهِرُهُ عَلى باطِنِهِ فَيُغْنِي عن إختِبارِهِ. مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٩ ـ فرائد اللآل ـ ١ ـ ١٣.

(٢) الشِّعْرُ لِنُصَيْبٍ. المِصْرَاعُ آلأَوَّلُ: فَعاجوا فَأَثْنَوا بِالّذي أَنْتَ أَهْلُهُ. الأمالي ـ ١ ـ ٦١، معجم الأدباء ـ ١٩ ـ ٢٣١، الاعجاز والايجاز ـ ١٥٥، رغبة الأمل ـ ١ ـ ٤٣ الصناعتين ـ ٢١٤، المستطرف ـ ١ ـ ٢٣٨، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٣٧٦، الأغاني ـ ١ ـ ٣٣٧، المختار من كتاب الأوائل ـ ١٥٩، المثل السائر ـ ٣ ـ ٧٠. يَقُوْلُ: إنَّ هؤلاءِ آلنَّاسَ آلّذين لَقِيتُهم وسأَلْتُهمْ عَنْك قَدْ أَثْنَوْا عَلَيْك وَذَكروا مِنْ كَرَمِكَ وَمَحَاسِنِ أَخلاقِك وَشَرِيْفِ سَجاياك ما أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ، ولو أَنّهم لَمْ يَمْدَحُوا بِأَلْسِنَتِهِمْ لَتَكَلَّمَتْ حَقَائِبُهُمْ، يُرِيْدُ أَنَّ حَقائِبَهُم كانَتْ مُمْتَلِئَةً بِعَطَاياهُ. (شذور الذهب ـ ٣١).

(٣) شرح ديوان المتنبي ـ ١ ـ ٣٨٩ ـ ترجمة الأمثال السائرة ـ ١٨. المِصْرَاعُ آلأَوَّلُ: يَفْدِي بنيك عُبَيْد اللّهِ حاسِدُهم جَعَلَ المتنبي العَيْرَ ـ الحِمارَ ـ مَثَلاً لِلدَّنيء والفَرسَ مَثَلاً لِلْكريم، وَآلْمَعْنى: بِأَعَزِّ شَيْءٍ في آللئيم يُفْدَى أَخسُّ شَيْءٍ فِي الكَرِيْم أَيْ أَنَّ حاسِدَهُم إذا فداهُم كانَ كَمَا يُفْدى حافِرُ الفَرَسِ بِوَجْهِ آلْحِمارِ.

آخَرُ:

٨٠٣ وَمَنْ قَصَدَ ٱلْبَحْرَ إسْتَقَلَّ ٱلسَّوَاقِيا[1]

آخَرُ:

٨٠٤ وَحَقٌّ عَلَىٰ ٱبْنِ ٱلصَّقْرِ أنْ يُشْبِهَ ٱلصَّقْرا

الحَرِيْرِيُّ:

٨٠٥ وَٱلشِّبْلُ فِي ٱلْمَخْبَرِ مِثْلُ ٱلأسَدِ

آخَرُ:

٨٠٦ عَلَىٰ أعراقِهَا تَجْرِي ٱلْجِيَادُ

السَّرِيُّ:

٨٠٧ والفَضْلُ ما شَهِدَتْ بِهِ ٱلأعْداءُ[2]

آخَرُ:

٨٠٨ والشَّمْسُ طَالِعَةٌ إنْ غُيِّبَ ٱلْقَمَرُ[3]

آخَرُ فِي شَرِيْفٍ خَلَع عَلَيْهِ:

٨٠٩ وَكَعْبَةُ اللّهِ لا تُكْسَىٰ لإعْوَازِ

---

(١) الشِّعْرُ للمتنبّي ـ شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٥١٤، ترجمة الأمثال السائرة ـ المِصْرَاعُ ٱلأوَّلُ قَواصِدَ كافُوْرٍ تَوارِكَ غَيْرِهِ محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٥٣٧، دلائل الإعجاز ـ ٣٧٩ قَواصِد: حالٌ مِنَ ٱلْجُرْدِ والسَّوَاقِي جَمْعُ ساقِيَةٍ وهي النُّهَيْرُ الصَّغِيْرُ. يقُول: قَصَدْنا بِها (أي بِالْخُيُولِ) كافوراً وَتَرَكْنا غَيْرَه مِنَ ٱلْمُلُوْكِ لأنَّهُ كالْبَحْرِ وَغَيْرُهُ كالسَّاقِيَة.

(٢) الشّعر للسَّرِيّ ٱلرَّفَّاء. المِصْرَاعُ ٱلأوَّلُ: وَشَمائِلُ شَهِدَ العَدُوُّ بِفَضْلِها الشوارد ـ ١ ـ ٣٢، شرح المضنون به على غير أهله ـ ١٨٣، شرح ديوان المتنبّي ـ ٢ ـ ٣٥٣، مرزبان نامه ـ ٢٦٩.

(٣) الشِّعْرُ لِلْبُحْتُرِيّ. المِصْرَاعُ الأوَّلُ: تَعَزَّ بالصَّبْرِ وٱسْتَبْدِلْ أسىً بِأسىً. محاضرات الأدباء ـ ٤ ـ ٥١٤.

العَرَبُ فِي ٱلتَّمَدُّحِ :

٨١٠ إنَّ ٱلْبُغَاثَ بِأَرْضِنَا يَسْتَنْسِرُ[١]

أَبُو تَمَّامٍ يَمْدَحُ ٱلسَّيْفَ :

٨١١ ٱلسَّيْفُ أَصْدَقُ إنباءً مِنَ ٱلْكُتُبِ[٢]

آخَرُ :

٨١٢ وَعَادَةُ ٱلسَّيْفِ أَنْ يَسْتَخْدِمَ ٱلْقَلَمَا

آخَرُ :

٨١٣ وَمَا حُسْنُ لَيْلٍ لَيْسَ فِيهِ نُجُوْمُ[٣]

آخَرُ فِي مَدْحِ ٱلشَّبَابِ :

٨١٤ ولِلشَّبَابِ تُرَاعَى حُرْمَةُ ٱلْكَتَمِ[٤]

---

(١) إن البُغاثَ بأرْضِنَا يَسْتَنْسِرُ: أيْ أنَّ الضعيفَ يَصِيرُ قَوِيّاً. (لسان العرب. مادة: ن ـ س ـ ر) فرائد اللآل ـ ١ ـ ١٤، الأمثال العربية القديمة. ٢٨.

(٢) ديوان أبي تمّام ـ ٧، محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ١٥٤، ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٧٧.

(٣) الشِّعْرُ لِلْفَرَزْدَقِ. المِصْرَاعُ ٱلْأَوَّلُ: تَفَارِيْقُ (تباريقُ) شَيْبٍ في الشّبابِ لَوَامِعٌ. الصناعتين ـ ٢٣٦، الشعر والشعراء ـ ٤٠١.

(٤) الكَتَمُ: بِالتَّحْرِيْكِ: نَبَاتٌ يُخْلَطُ مَعَ ٱلْوَسْمَةِ لِلْخِضَابِ ٱلأَسْوَدِ قالَ الأزهري: الكُتَمُ نَبْتٌ فيه حُمْرَةٌ (لسان العرب. مادة: ك ـ ت ـ م).

فصل چهارم

مثلهایی در غزل و مدح

یکی از شاعران گفته :

۷۸٤ــ شب عاشق پایانی ندارد.

دیگری گفته :

۷۸٥ــ دوستی جز از برای محبوب اول نباشد.

دیگری گفته :

۷۸٦ــ مردم را در چیزی‌که عاشق می‌شوند روشها و راههای‌مختلف است.

دیگری گفته :

۷۸۷ــ اگر دوستی از سوی تو راست باشد به‌چاره‌سازی‌ها رهنمون شوی.

عباس بن أحنف گفته :

۷۸۸ــ هرکه اشتیاق داشته باشد خانۀ دوست‌را دور نپندارد.

متنبی گفته :

۷۸۹ــ چیز اندك از سوی دوست بسیار است.

دیگری در مدح گفته :

۷۹۰ــ آیا روز برمردم پنهان می‌ماند؟

دیگری گفته :

۷۹۱ـ آبشخوار گوارا، بسیار ازدحام است.

دیگری گفته :

۷۹۲ـ اگر گل از میان رود تو گلابی.

درید بن صمه گفته :

۷۹۳ـ روغن قطران را به‌جایی‌که گری است مالند.

دیگری گفته :

۷۹٤ـ آری زر ناب با قالب در آوردن، پاك و زدوده می‌شود.

عرب گفته :

۷۹۵ـ تو از گلوبند سگ سودمندتری.

عرب گفته :

۷۹٦ـ خبر یقین و درست نزد جهینه است.

عرب گفته :

۷۹۷ـ نفس عصام است‌که به‌عصام سیادت آموخته.

عرب گفته :

۷۹۸ـ عادت و خوی غالبی است‌که آنرا از اخزم می‌شناسم (درشباهت به‌اخلاق مثل زده می‌شود).

عرب گفته :

۷۹۹ـ اسب، چشمش دندان اوست (مثل زده می‌شود برای کسی‌که ظاهرش دلالت برباطن می‌کند).

دیگری گفته :

۸۰۰ـ بهتر از گردن‌بند عقیله، گردن اوست.

دیگری گفته :

۸۰۱ـ اگر در (ستایش تو) خاموشی گزینند بار دانها (که ازبخشش تو پر است) ترا ستایش کند.

متنبی گفته :

۸۰۲ـ پیشانی خر را فدای سم اسب کنند.

دیگری گفته :

۸۰۳ـ کسی‌که دریا را اراده‌کند کند جویبارها را اندك می‌شمارد.

دیگری گفته :

۸۰٤ـ بربچهٔ چرغ شایسته است‌که به‌چرغ شباهت داشته باشد.

حریری گفته :

۸۰۵ـ بچه شیر در خوی و باطن، مانند شیر است.

دیگری گفته :

۸۰٦ـ اسبهابر گوهر و اصل خود روند.

دیگری گفته :

۸۰۷ـ فضل آنستکه دشمنان بدان گواهی دهند.

دیگری گفته :

۸۰۸ـ اگر ماه پنهان شود، خورشید طلوع می‌کند.

دیگری درباره شریفی‌که به‌او خلعت داده گفته :

۸۰۹ـ کعبه را به‌خاطر احتیاج، کسوت نپوشانند.

عرب در ادعای ستایش گفته :

۸۱۰ـ پرندهٔ ضعیف و مرده‌خوار در سرزمین‌ما، کرکس می‌شود.

ابوتمام در ستایش شمشیر گفته :

۸۱۱ـ شمشیر در خبردادن از کتاب راستگوتر است.

دیگری گفته :

۸۱۲ـ عادت شمشیر آنستکه قلم را بکار کشد.

دیگری گفته :

۸۱۳ـ شبی‌که ستاره در آن نیست چه‌زیبایی دارد؟

دیگری در ستایش جوانی گفته :

۸۱٤ـ حرمت وسمه را بخاطر جوانی رعایت کنند.

الفَصْلُ ٱلْخَامِسُ

فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ في ٱلْهَجْوِ وَٱلتَّوْبِيْخِ وٱلتَّهْدِيْدِ وَٱلتَّوَعُّدِ وَنَحْوِ ذٰلِكَ

٣

قال عَلِيٌّ (كَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ) :

٨١٥ وَٱلْجَاهِلُـوْنَ لأَهْـلِ ٱلْعِلْـمِ أَعْدَاءُ[١]

٦

آخَرُ فِي وَضِيْعٍ أَبُوهُ شَرِيفٌ :

٨١٦ وَمَـا خَبَـثٌ مِنْ فِضَّـةٍ بِعَجِيْبِ[٢]

آخَرُ فِي نَمَّامٍ :

٩

٨١٧ أَنَـمُّ مِنْ دَمْـعٍ عَلَىٰ عاشِقٍ

(١) ديوان علي بن أبي طالب (ع) ص ٢ ـ المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ. وقِيْمَةُ ٱلْمَرْءِ ما قَدْ كَانَ يُحْسِنُهُ. ونَسَبَ عَبْدُ ٱلْقَادِرِ ٱلْجُرْجَانِيُّ هذا ٱلْبَيْتَ في أَسْرَارِ ٱلْبَلاغَة إلىٰ مُحمدِ بنِ ٱلرَّبِيعِ المَوْصِلِيِّ. أسرار البلاغة ـ ٢٤٣.

(٢) الخَبَثُ: ما يَنْفيهِ الكِيرُ مِن ٱلْحدِيْد ونَحْوِهِ عِنْدَ إحمائه وطَرْقِهِ. (المعجم الوسيط. مادة: خ ـ ب ـ ث).

آخَرُ فِي ٱلنِّساءِ:

٨١٨ وَلَيْسَ لِمَخْضُوبِ ٱلْبَنَانِ يَمِينُ[١]

٣

آخَرُ:

٨١٩ ما فِي ٱلرِّجَالِ عَلَىٰ ٱلنِّسَاءِ أَمِينُ[٢]

آخَرُ:

٦

٨٢٠ مَتَىٰ جَنَى ٱلنَّاسُ مِنَ ٱلشَّوْكِ ٱلْعِنَب[٣]

آخَرُ:

٨٢١ لاَ يَشْكُرُ اللّهَ مَنْ لاَ يَشْكُرُ ٱلنَّاسَا[٤]

٩

آخَرُ:

٨٢٢ وَأَيُّ طَلاَقٍ لِلنِّسَاءِ ٱلطَّوَالِقِ

آخَرُ:

١٢

٨٢٣ أَعْمَىٰ يُدَلِّسُ نَفْسَهُ فِي ٱلْعُوْرِ[٥]

---

(١) يَقُوْلُ: مِن عادَةِ ٱلْحَسْناءِ وَٱلْغَانِيَة أن تَحْنَثَ في يَمِينِها.

(٢) الشِّعْرُ لِذي ٱلرُّمَّةِ. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: لاَ تَأْمَنَنَّ على ٱلنِّساءِ وَلَوْ أخاً محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ١١٤.
يَقُوْلُ: لاَ تَجْعَلِ مِنَ ٱلرِّجالِ على ٱلنِّساءِ أَمِيْناً لأَنَّ كُلَّ أَمِيْنٍ مِنَ ٱلرِّجالِ حَسَبَ ٱعتِقادِ ٱلْشَّاعِرِ يُمْكِنُ أَنْ يَخُوْنَ ٱلنِّسَاءَ وَيَتَّبِعَ هَواهُ.

(٣) يَقُوْلُ: الّذِي يَزْرَعُ ٱلشَّوْكَ لا يَحْصُدُ مِنْهُ ٱلْعِنَبَ.

(٤) هذا مِن أَمْثال المولّدينَ. مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٢٥٩ فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٢٢٣.

(٥) محاضرات الأدباء ـ ٣ ـ ٢٩٠. دَلَّسَ في ٱلْبَيْعِ وَفِي كُلِّ شَيْءٍ: إذا لَمْ يُبَيِّنْ عَيْبَهُ. (لسان العرب ـ مادة: د ـ ل ـ س).

آخَرُ:

٨٢٤ أَذَلُّ لأَقْدامِ آلرِّجالِ مِنَ آلنَّعْلِ[1]

آخَرُ:

٨٢٥ كَالنَّهْرِ يَشْرَبُ مِنْهُ آلْكَلْبُ وَآلأَسَدُ[2]

آخَرُ:

٨٢٦ كَالْكَلْبِ يَأْكُلُ فِي بُيُوتِ آلنَّاسِ

آخَرُ:

٨٢٧ كَالْكَلْبِ أَنْجَسُ ما يَكُونُ إذا آغْتَسَلْ[3]

آخَرُ:

٨٢٨ كانَ آلأَميرَ فَصارَ كَلْبَ آلْحارِسِ[4]

آخَرُ:

٨٢٩ وَمَنْ يَعَضُّ آلْكَلْبَ إنْ عَضَّا[5]

---

(١) يُضرَبُ فِي أَذَلِّ آلنَّاسِ وَأَحْقَرِهِم.

(٢) الشِّعْرُ لِنَصْرِ بن أحمد الخُبْزَ أرْزِي. المِصْراعُ آلأَوَّلُ: إنْ كانَ شارَكَني في حُبِّهِ وَقِحٌ. خاص الخاص - ١٤١.

(٣) الشعر رُوِيَ لأبي الحسن بن لَنْكَك آلبصريّ وأبي رياشٍ أحمد بن إبْراهِيم وأبي آلْحسن بن آلْمُوسَوِي آلنَّقِيبِ. المِصْراعُ آلأَوَّلُ: ما آزْدَدْتَ حِيْن وَلِيْتَ إلاّ خِسَّةً. معجم الأدباء - ٢ - ١٢٧، خاص الخاص - ١٤، مجمع الأمثال - ٢ - ٣٥٩، فرائد اللآل - ٢ - ٣١٨، ثمار القلوب ٣١٨، الاعجاز والايجاز - ٢٠٨، محاضرات الأدباء - ١ - ١٨٠، شرح المضنون به على غير أهله - ٤٩٢.

(٤) ثمار القلوب - ٣١٥.

(٥) المِصْراعُ آلأَوَّلُ: وَلَمْ أُجِبْهُ لاحْتِقارِي لَهُ. محاضرات الأدباء - ٢ - ٣٩٣، معجم الأدباء - ٥ - ١٣٧.

آخَرُ:

٨٣٠ عِنْـدَ ٱلْخَنَـازِيْرِ تَنْفُـقُ ٱلْعَذِرَه[1]

٣

آخَرُ:

٨٣١ مِثْـلُ النَّعَامَـةِ لا طَيْرٌ وَلاَ جَمَلُ[2]

آخَرُ:

٦

٨٣٢ جِسْـمُ ٱلْجِمَـالِ وَأَحْـلاَمُ ٱلْعَصَافِيْرِ[3]

آخَرُ:

٨٣٣ أَسَـدٌ عَلَـيَّ وَفِـي ٱلْحُـرُوْبِ نَعَامَةٌ[4]

٩

آخَرُ فِيْ خَسِيْسٍ يُوْلَعُ بِشَرِيفٍ:

٨٣٤ إنَّ ٱلذُّبَـابَ عَلَـىٰ ٱلْمَـاذِيِّ وَقَّاعُ[5]

---

(١) العَذِرَةُ: كِنَايَةٌ عَنِ ٱلخُرْءِ وأَصْلُهَا فِنَاءُ ٱلدَّارِكَانِ يُطْرَحُ بِهَا حتى سُمِّيَ الخُرْءُ عَذِرَةً. فَرائِدُ اللآل ـ ٢ ـ ٣١٢.

(٢) فرائِد اللآل ـ ٢ ـ ٢٥٤، يُضْرَب لِمَنْ لا يُحْكَمُ له بِخَيْرٍ ولا ضَرٍّ.

(٣) الشعر لحَسَّان بن ثابتٍ ٱلأَنْصارِيّ. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: لا عَيْبَ في ٱلْقَوْمِ مِن طُوْلٍ ومِنْ عِظَم. ديوان حسان بن ثابت ـ ١٧٨، ثمار القلوب ـ ٣٨٨، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٢٥٤، شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٣٣٩. يقُوْلُ: لا عَيْبَ فِيهِمْ مِنْ حَيْثُ أجْسَامِهِمْ وأبدانِهِم وقامَاتِهِم وَلٰكِنَّ عُقُولَهُم قَلِيْلَةٌ كَعَقْلِ ٱلْعَصَافِيْرِ وَلَهُمْ جُثَثٌ ضِخامٌ وطِوَالٌ كجِسْمِ ٱلْجِمَالِ وَٱلنِّيَاق.

(٤) الشِّعر لعمرانَ حِطّان. المِصْراعُ الأَوَّلُ، فَتْخاءُ تَنْفِرُ مِنْ صَفِيْرِ الصَّافِر. وفيات الأعيان ـ جزء ٢ ـ ١٥٥، قصص العرب ـ ٢ ـ ١٤٥، وَقَدْ شَرَحْنَا هذا ٱلْبَيْتَ في ٱلصَّفَحَاتِ السابقة شَرْحاً كامِلاً.

(٥) المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: وَجَلَّ قَدْري فاسْتَحْلَوا مُساجَلَتي. شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٣٤٢. سَاجَلَهُ: بَارَاهُ وفاخَرَه (المعجم الوسيط ـ مادة: س ـ ج ـ ل) المَاذِيُّ: العَسَلُ الرَّقِيْقُ الأَبْيَضُ. (معجم الوسيط. مادة: م ـ ذ ـ ي) يَقُوْلُ جَلَّ وعَظُم قَدْرِي فَوَجَدَ ٱلْمُتَنَافِسُوْنَ مُسَاجَلَتِي ومُبَاراتي حُلْوَةً كَمَا أَنّ الذُّبَاب يَسْقُطُ كثِيراً عَلَى ٱلْعَسَلِ.

وَلِلْأَحْنَفِ بنِ قَيْسٍ وَقَدْ بَلَغَهُ وَقِيْعَةُ بَعْضِ آلْأَرَاذِلِ فِيه :

٨٣٥ عُنَيْثَةٌ تَقْرِضُ جِلْداً أَمْلَسا[١]

٣

آخَرُ :

٨٣٦ عُصَارَةُ لُؤمٍ فِي قَرارَةِ خُبْثٍ[٢]

آخَرُ :

٦

٨٣٧ كَمْ زادَ فِي ذَنْبِ جَهُولٍ عُذْرَه

آخَرُ :

٨٣٨ كَمَنْ دَبَّ يَسْتَخْفِي وَفِي آلْحَلْقِ جُلْجُلُ[٣]

٩

آخَرُ :

٨٣٩ وَيَقُولُ إلاَّ أَنَّهُ لاَ يَفْعَلُ

آخَرُ فِي آلتَّوْبِيْخِ :

١٢

٨٤٠ كَمُلْتَمِسٍ إطفَاءَ نارٍ بِنَافِخٍ[٤]

---

(١) عُنَيْثَةٌ تَصْغِيرُ عُثَّةٍ وَهِي دُوَيْبَّةٌ تأكُلُ آلأَدَمَ يُضرَبُ لِلرَّجُل يَجتَهِدُ أن يُؤثِّرَ فِي آلشَّيْء فلا يَقْدِرُ عَلَيْهِ وَيُضْرَبُ عِنْدَ آحْتِقَارِ الرَّجُلِ وآحتقارِ كلامِهِ. فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٢٢، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٢٩، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٣٩٨.

(٢) هُوَ مِنْ أمثالِ المُوَلَّدين. فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٤١.

(٣) رُوِيَ آلشِّعْرُ في مُحاضَراتِ آلأدباء: وَليس الّذي فيه خَفاءٌ كمن. دبَّ يَسْتَخْفِي وفي العُنُقِ جُلْجُلُ ـ محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ١٢٩، مجمع الأمثال ٢ ـ ٣٥١. الجُلْجُلُ: الجَرَسُ آلصَّغِيْرُ (المعجم الوسيط ـ مادة: ج ـ ل ـ ج ـ ل).

(٤) الشِّعْرُ لإبراهيمَ بنِ العَبّاسِ. المِصْرَاعُ آلأَوَّلُ: وَإنّي وَإعدادي لِدَهْري مُحمَّداً. ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٠٠.

آخَرُ فِيه:

٨٤١ لَقَـدْ ذَلَّ مَنْ بالَـتْ عَلَيْهِ ٱلثَّعالِبُ[١]

آخَرُ فِيه:

٨٤٢ كَطَالِـبِ ٱلصَّيْدِ فِي عِرِّيسَـةِ ٱلأَسَدِ[٢]

آخَرُ فِي ٱلتَّهْدِيْدِ:

٨٤٣ إنْ كُنْتَ رِيحاً فَقَـدْ لاقَيْـتَ إعصَارا[٣]

آخَرُ فِيه:

٨٤٤ وَمَـنْ يُحَـاوِلُ قَلْـعَ ٱلطَّـوْدِ بِالابَرِ

آخَرُ فِي ٱلتَّوَعُّدِ:

٨٤٥ وإنَّ غداً لِلنَّاظِـرينَ قَرِيْبُ[٤]

---

(١) المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ مِنْ هذا ٱلشِّعْرِ: أَرَبٌّ يَبُوْلُ الثُّعْلُبَانُ بِرأسِهِ. نَسَبُوا البَيْتَ لِغاوي بن ظالِم السُّلَمي وَهُو الَّذي سَمَّاه النَّبِيُّ (ص) راشِد بنَ عَبْدِ رَبِّه. ونَسبُوهُ أيْضاً لأبي ذرٍّ ٱلْغِفـارِيِّ ونَسبُـوْه كذَلِكَ لِلْعَبَّاسِ بنِ مِرداسٍ. أدب الكاتب - ٨٣ و٣٢٧، مجمع الأمثال - ١ - ٢٨٤ و٢ - ١٨١، فرائد اللآل - ٢ - ١٥٠، و١ - ٢٣٥، يتيمة الدهر - ٤ - ٢٢١، المستقصي ١ - ١٣٦. الثُّعْلُبان: ذَكَرُ ٱلثَّعْلَب (أدب الكاتب - ٨٣) يَقُوْلُ: أَهذا رَبٌّ وَصاحِبٌ وَرئِيسٌ يَبُوْلُ ٱلثُّعْلُبَانُ بِرأسِهِ فإنَّهُ أَخسُّ ٱلأَرْبابِ وَأذَلُّهم لأَنَّ مَنْ بالَتْ على رَأْسِهِ ٱلثَّعالِبُ فَهُوَ ذَلِيْلٌ.

(٢) هومِنْ قَوْلِ ٱلطِرِمَّاحِ وَرُوِيَ شِعْرُهُ هكذا: يا طَيِّءَ ٱلسَّهْلِ وَٱلأَجْبالِ مَوْعِدُكم مبتغي الصَّيْدِ في عِرِّيْسةِ ٱلأَسَدِ. يُضْرَبُ لِطَالِبِ حَاجَةٍ تُورطُهُ. المستقصي - ٢ - ٢٣٢، محاضرات الأدباء - ٢ - ٦٠٢.

(٣) الاعصَارُ: رِيحٌ شَدِيدة تَهُبُّ بَيْنَ السَّماءِ وَٱلأَرض جَمْعُها: أعاصير. يُضْرَبُ لِلْمُدِلِّ بِنَفْسِهِ إذا صُلِيَ بِمَنْ هُوَ أدْهَى مِنْهُ وأشَدُّ. فرائد اللآل - ١ - ٢٨، مجمع الأمثال - ١ - ٣٠، محاضرات الأدباء - ٣ - ١٣٩.

(٤) الشِّعْرُ لِقُرادِ بن أَجْدَعَ. المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: فإن يَكُ صَدْرُ هذا اليَوْمِ وَلَّى. أَوَّلُ مَنْ قَالَ ذلك قُرادُ بنُ أَجْدَعَ لِلنُّعْمَانِ بنِ ٱلمُنْذِرِ لِناظِرِهِ. أَيْ لمنتَظِرِهِ يُقالُ: نَظَرْتُهُ أيْ ٱنتَظَرْتُهُ. فرائد اللآل - ١ - ٥٩، =

آخَرُ فِيه :

٨٤٦ عِنْـدَ الرِّهـانِ تُعْـرَفُ آلْسَّوابِقُ[1]

= مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٧٠، خاص الخاص ٣٦.

(١) فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٢٨. يُضْرَبُ لِلّذي يَدَّعِي ما لَيْسَ فيه. الرِّهانُ: السِّباقُ وَخَيْلُ الرِّهانِ: الّتي يُراهَنُ على سِبَاقِها بِمَالٍ أَوْ غَيْرِه. (المعجم الوسيط. مادة: ر ـ هـ ـ ن) السَّوابِقُ جَمْعُ سابِقَةٍ: الخَيْلُ. (المعجم الوسيط ـ مادة: س ـ ب ـ ق).

فصل پنجم

مثلهایی در هجو و توبیخ و تهدید

علی (علیه‌السلام) گفته :

۸۱۵ـ نادانان، دشمنانِ اهل دانشند.

دیگری درباره فرومایه‌ای‌که پدرش شریف است گفته :

۸۱۶ـ بیرون آمدن چرك (ریم آهن) از نقره، جای شگفتی نیست.

دیگری دربارهٔ سخن‌چین گفته :

۸۱۷ـ بازگو کننده‌تر و فاش‌کننده‌تر از اشك عاشق باشد.

دیگری دربارهٔ زنان گفته :

۸۱۸ـ برای آنکه انگشت خضاب می‌کند وفایی به‌سوگند نیست.

دیگری گفته :

۸۱۹ـ میان مردان برای زنان أمینی نیست.

دیگری گفته :

۸۲۰ـ مردم کی از (کشت) خار انگور بدست آورده‌اند؟

دیگری گفته :

۸۲۱ـ کسی‌که خدارا شکر نکند از مردم هم شکر نمی‌کند.

دیگری گفته :

۸۲۲ـ زنان یله‌ورها را چه جای طلاقی است؟

دیگری گفته :

۸۲۳- نابینایی است که خویشتن را میان یك چشم‌ها فریب می‌دهد.

دیگری گفته :

۸۲٤- خوارتر از کفش برای پای مردان است.

دیگری گفته :

۸۲۵- مانند رودخانه‌ای است که سگ و شیر از آن می‌نوشد.

دیگری گفته :

۸۲٦- چون سگ باشد که در خانهٔ مردم خورد.

دیگری گفته :

۸۲۷- چون سگ باشد که چون شستشو کند پلیدترین چیز است.

دیگری گفته :

۸۲۸- پادشاه بود و سگ پاسبان شد.

دیگری گفته :

۸۲۹- سگ را چه‌کسی گاز می‌گیرد اگر سگ گاز بگیرد.

دیگری گفته :

۸۳۰- مدفوع را نزد خوکان رواج باشد.

دیگری گفته :

۸۳۱- چون شتر مرغ است که نه مرغ و نه شتر باشد.

دیگری گفته :

۸۳۲- هیکل شتر و عقل گنجشك دارد.

دیگری گفته :

۸۳۳ـ برمن همچو شیر است در حالی‌که در جنگها (از تـرس) شترمرغ است.

دیگری گفته :

۸۳۴ـ مگسان برعسل نشینند.

احنف بن قیس گفته هنگامی‌که او را یکی از فرومایگان زخم زبانی رسانید :

۸۳۵ـ خوره‌ای است‌که می‌خواهد پوست نرم را بخورد و ببرد.

دیگری گفته :

۸۳۶ـ چکیدهٔ فرومایگی در نهایت بدطینتی است.

دیگری گفته :

۸۳۷ـ چه‌بسا عذر ، برگناه نادان بیافزاید.

دیگری گفته :

۸۳۸ـ مانند کسی باشد که آهسته می‌رود تا پنهان بماند وحال آنکـه زنگی به‌گردن دارد.

دیگری گفته :

۸۳۹ـ می‌گوید جز آنکه عمل نمی‌کند.

دیگری در توبیخ گفته :

۸۴۰ـ مانندکسی‌که خاموشی آتش‌را با فوت دهن خواهد.

دیگری گفته :

۸۴۱ـ خوار شد آنکه برسرش روبهان ادرار کنند.

دیگری گفته :

۸۴۲ـ چون کسی‌که در بیشهٔ شیر، شکار جستجو کند.

دیگری در تهدید گفته :

۸۴۳ـ اگر بادباشی پس با گردباد مواجه شده‌ای.

دیگری در همین معنی گفته :

۸۴۴ـ چه‌کسی برکندن‌کوه را با سوزن اراده کند؟

دیگری در وعید گفته :

۸۴۵ـ فردا برای منتظران نزدیك است.

دیگری در همین معنی گفته :

۸۴۶ـ بهنگام شرط بندی، اسبهای برنده و سبقت‌گیرنده شناخته شونـد.

الفَصْلُ ٱلْسَّادِسُ
فِيمَا يُتَمَثَّلُ فِي ٱلْعِتَاب وَٱلْشَّكْوىٰ وَٱلاعْتِذارِ

بَعْضُهُمْ :   ٣

٨٤٧ وَيَبْقَى ٱلْوُدُّ مَا بَقِيَ ٱلْعِتابُ[١]

آخرُ :

٨٤٨ وَتَرْكِي لِلْعَتابِ مِنَ ٱلْعِتابِ[٢]   ٦

العَرَبُ :

٨٤٩ هانَ عَلى ٱلأَمْلَسِ مَا لاقَىٰ ٱلدَّبِرُ[٣]

---

(١) الشِّعْرُ لإسحق ٱلْمَوْصِلِيِّ وَٱلْمِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: إذا ذَهَبَ ٱلْعِتَابُ فَلَيْس بوُدٌ. وَقَدْ وَرَدَ هَذا ٱلْبَيْتُ في هذا ٱلْكِتَاب في ٱلصَّفَحات ٱلسَّابِقَة.

(٢) المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: أهابُك أَنْ أَبُوحَ بِذاتِ نَفْسي الشوارد - ١ - ٧١.

(٣) (دَبِرَ البَعِيرُ دَبَراً: جُرِحَ وَتَقَرَّحَ ظَهْرُهُ فَهُوَ دَبِرٌ (معجم متن اللغة - مادة: د - ب - ر) يُضْرَبُ في سُوءِ ٱهْتِمام ٱلرَّجُلِ بِشأنِ صاحِبِهِ، وَقِيلَ يُضْرَبُ في ٱستِخفافِ ٱلسَّلِيْم بِشِدَّةِ ٱلْمُصَابِ وَٱلأَمْلَسُ خِلافُ ٱلأَجْرَبِ وَقِيْلَ الأَمْلَسُ: السَّلِيْمُ ٱلظَّهْرِ مِنَ ٱلأَبِلِ - فرائد اللآل - ٢ - ٣٤٥.

آخَرُ:

٨٥٠ أُرِيهَا ٱلسُّهَىٰ وَتُرِينِي ٱلْقَمَرَ[١]

آخَرُ: ٣

٨٥١ وَكَيْفَ يَعِيبُ ٱلْعُورَ مَنْ هُوَ أَعْوَرُ

آخَرُ:

٨٥٢ ثُمَّ ما سَلَّمَ حَتَّىٰ وَدَّعَا[٢] ٦

آخَرُ فِي ٱلشَّكْوَىٰ:

٨٥٣ قَبْلَ ٱلسَّحَابِ أَصَابَنِي ٱلْوَكْفُ[٣]

آخَرُ: ٩

٨٥٤ سَحَابُ عَدَانِي فَيضُهُ وَهُوَ صَيِّبُ

آخَرُ:

٨٥٥ وَإِلَىٰ مَتَىٰ يَتَحَمَّلُ ٱلْمُتَحَمِّلُ ١٢

---

(١) الْمِصْرَاعُ الأَوَّلُ: فَكُنَّا كَمَنْ قَالَ مَنْ قَبْلَنَا. السُهى: كَوْكَبُ صَغِيْرٌ مِنْ بنات نعْشٍ ٱلصُّغْرى وأَصْلُهُ أنَّ رَجُلاً كانَ يُكَلِّمُ ٱمْرَأَةً بِالْخَفِيِّ ٱلغَامِضِ مِن ٱلكَلامِ وهِيَ تُكلِّمُهُ بالْواضِحِ ٱلبَيِّنِ فضَرب السُّهى والقَمَرُ لكلامِهِ وكلامِهَا. يُضْرَبُ لِمَنْ ٱقْتَرح على صاحِبِهِ شَيْئاً فأجابه بِخلافِ مُرادِهِ. فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢٥١.

(٢) البَيْتُ لِعليّ بن جَبلةَ العَكوك. المصراعُ الأوَّل: كابد ٱلأَهْوال فِي زورتِهِ. شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٩ ورُوِيَ بيْتُ آخرُ بقَلِيْلٍ مِن ٱلاختِلافِ مِنْ هذا ٱلْبيْتِ لِحمْدون ٱلحامِض وهُو: ركِب الأَهْوالَ فِي زَوْرَتِهِ ـ ثُمَّ ما سلّم حتّى ودَّعا. معجم الأدباء ـ ١٧ ـ ١٢٣.

(٣) وَكَفَ الماءُ وَغَيْرُهُ وَكْفاً: سالَ وقَطَر قلِيْلاً قليلاً. (المعجم الوسيط ـ مادة: و ـ ك ـ ف).

آخَرُ:

٨٥٦ كَالثَّــوْرِ يُضْــرَبُ لَمَّــا عَافَــتِ ٱلْبَقَرُ[١]

٣

العَبَّاسُ بْنُ ٱلأَحْنَفِ:

٨٥٧ شَغَــلَ ٱلْحَلْــيُ أَهْلَــهُ أَنْ يُعَارا[٢]

آخَرُ:

٦

٨٥٨ وَٱلنَّمْـلُ يُعْــذَرُ فِي ٱلْقَــدْرِ ٱلّـذِي حَمَلا

آخَرُ:

٨٥٩ وَثَقَّلْــتُ حَتّــىٰ آنَ لِي أَنْ أُخَفِّفَها

٩

آخَرُ:

٨٦٠ لَعَــلَّ لَهَــا عُذْراً وَأَنْــتَ تَلُومُ[٣]

---

(١) هذا ٱلشِّعْرُ مِنْ كَلَامِ أَنسَ بن مُدْرِكَة الخَثْعَمِيّ. الْمِصْرَاعُ ٱلْأَوَّلُ: إِنّي وَقَتْلِي سُلَيْكاً ثُمَّ أَعْقِلَهُ. سُلَيْك: هُو سُلَيْك بنُ سَلْكَةَ وَهُوَ أَحَدُ ذُؤْبانِ ٱلْعَرَبِ وَشُذّاذِهِمْ وكان مِنْ حَدِيْثِهِ أَنّهُ مَرَّ بِبَيْتٍ مِنْ خثعم وَأَهْلُهُ خلوفٌ فَرَأَى امْرَأَة شَابَّةً بَضَّةً فَنال مِنْها فعلِم بهذا أنسُ بنُ مُدْرِكة فأدْركهُ فقتلهُ ـ أَعْقِلَهُ: أُؤدّي دِيَتَهُ. الثَّوْرُ: ذَكرُ البقرِ وَكَانَتِ ٱلْعربُ إذا رأت ٱلْبقر قدْ عافتْ وُرُوْد ٱلْماءِ تعْمِدُ إلى ٱلثّوْر فتضْرِبُهُ فَتَرِد ٱلْبَقَرُ حِينَئذٍ ٱلْمَاءَ وَلاَ تَمتنِع مِنْهُ، فِراراً مِنَ ٱلضَّرْبِ أن يُصِيْبها. شذور الذهب ـ ٣١٦، أوضح المسالك ـ ٣ ـ ١٨٤، شرح ابن عقيل ـ ٢ ـ ٣٥٩، ديوان المعاني ـ ٢ ـ ٢٤٩، الشعر والشعراء ـ ١ ـ ٢٨٥، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٤٤. مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ١٤٢، المستقصي ـ ٢ ـ ٢٠٥، لسان العرب. مادة: ث ـ و ـ ر . يُضْرَبُ هذا في عُقُوبَةِ إِنْسَانٍ بِذَنْبِ غَيْرِهِ يَقُوْلُ: إذا قَدَّمْتُ ٱلدِّيَةَ بَعْدَ أَن قَتَلْتُ سُلَيْكاً وَهُوَ مُذْنِبٌ كَأنّني عُوْقِبْتُ بِذَنْبٍ إِقْتَرَفَهُ غَيْرِي كَالثَّوْرِ الّذي يُضْرَبُ وَلَمْ يَرْتَكِبْ ذَنْباً بَلْ يُضْرَبُ هُوَ دُوْنَ جُنَاحٍ حَتّى تَرِدَ ٱلْبَقَرُ ٱلماءَ وَلا تَكْرَهَهُ.

(٢) فرائد اللآل ـ ١ ـ ٣١٩. أَيْ أَهْلُ ٱلْحَلْي ٱحْتَاجُوا أَنْ يُعَلِّقُوه على أَنْفُسِهِمْ فَلا يُعيْرونَهُ. يَضْرِبُهُ ٱلْمَسْؤُولُ شَيْئاً هُوَ أَحْوَجُ إِلَيْهِ مِنَ السَّائِلِ.

(٣) يُضْرَبُ لِمَنْ يَلُوْمُ مَنْ لَهُ عُذْرٌ وَلا يَعْلَمُهُ اللاّئِمُ. فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٦١.

فصل ششم

مثلهایی در عتاب و شکوی و عذر آوری

یکی از شاعران گفته

۸۴۷ـ دوستی برجای ماند تا زمانی‌که عتاب باقی است.

دیگری گفته :

۸۴۸ـ ترك عتاب از سوی من، خود عتاب است.

عرب گفته :

۸۴۹ـ رنجی‌که برشتر پشت‌زخم، رسیده، برشترسالم (اشتری‌که پشتش از ساییدگی پالان زخم نشده) آسان باشد.

دیگری گفته :

۸۵۰ـ ستاره سهی (ریز و نکتهٔ باریك) را براو می‌نمایم و او ماه را به‌من نشان می‌دهد.

دیگری گفته :

۸۵۱ـ چگونه عیب‌کند یك‌چشمی را که خود نیز یك چشمی است.

دیگری گفته :

۸۵۲ـ هنوز سلام نکرده بودکه وداع‌گفت.

دیگری در شکوی گفته :

۸۵۳ـ پیش از (ظاهرشدن) ابر، ریزش باران به‌من رسید.

دیگری گفته :

۸۵۴ـ ابری است‌که ریزشش از من تجاوزکرد (به‌من نرسید) وحال آنکه بسیار ریزان است.

دیگری گفته :

۸۵۵ـ تحمل کننده تا کی تحمل‌کند؟

دیگری گفته :

۸۵۶ـ چون گاوان نر که آنها را بزنند آنگاه‌که گاوان ماده از خوردن آب‌کراهت و خودداری‌کنند (یعنی بی‌گناه را به‌خطاکار مواخذه‌کنند).

عباس بن أحنف گفته :

۸۵۷ـ زیور، اهلش را مشغول کند از اینکه آنرا عاریه دهند.

دیگری گفته :

۸۵۸ـ مورچه دراندازهٔ باری‌که می‌کشد معذور باشد.

دیگری گفته :

۸۵۹ـ بار خویش را سنگین کردم تا جایی‌که می‌خواهم آنـــرا سبك گردانم.

دیگری گفته :

۸۶۰ـ شاید او را عذر است در حالی که تو او را سرزنش می‌کنی.

الفَصْـلُ ٱلْسَّابعُ

فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي ٱلْمُلَحِ

آخَرُ:

٨٦١ مَنْ لَمْ يُدَارِ ٱلْمُشْـطَ يَنْتِفْ لِحيَتَهُ[1]

٣

آخَرُ:

٨٦٢ مُشْـطٌ يُقَلِّبُـهُ خَـصِـيٌّ أَصْلَعُ

العَرَبُ:

٦

٨٦٣ خَلا لَكِ ٱلْجَـوُّ فَبِيْضِـي وَٱصْفِرِي[2]

---

(١) نَتَفَ الشَّعْرَ: نَزَعَهُ المعجم الوسيط ـ مادة: ن ـ ت ـ ف).

(٢) هذا الشِّعْرُ مِنَ طَرَفَةَ بن ٱلْعَبْدِ وَٱلْمِصْرَاعُ الأَوَّلُ ـ يا لَكِ مِنْ قُبْرَةٍ بمَعْمَرِ. ومُنَاسَبَةُ هذه الأبياتِ أَنَّهُ خَرَجَ طَرَفَةُ مع عَمِّهِ فِي سَفَرٍ وَهُوَ ٱبْنُ سبع سِنِيْنٍ ، فنَزَلوا على ماءٍ فَذَهَبَ طَرَفَةُ بِفَخٍ لَهُ إلى مَكانٍ ٱسْمُهُ مَعْمَرُ فَنَصَبَهُ لِلْقَنابِرِ وَبَقِيَ عَمُّهُ يَوْمَهُ لم يَصِد شَيْئاً ثُمَّ حَمَلَ فَخَّهُ وَعادَ إلى عَمِّهِ وَحَمَلوا وَرَحَلوا مِنْ ذلِكَ ٱلْمَكانِ فَرَأَى ٱلْقَنَابِرَ يَلْقُطْنَ ما نُثِرَ لَهُنَّ مِنَ ٱلْحَبِّ فَقَالَ هذه ٱلأَبْياتَ وَقِيْلَ هذه ٱلأَبْياتُ لِكُلَيْبٍ أخي ٱلْمُهَلْهِلِ وَلَعَلَّ طَرَفَةَ ٱسْتَشْهَدَ بها. ديوان طرفة ـ ٤٦. أدب الكاتب ـ ٢٩٠، شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٢٨٩، الفاخر ـ ١٨٠، المستقصي ـ ٢ ـ ٧٥، الشعر والشعراء ـ ١٢٠، مروج الذهب ـ ٣ ـ ٦٥، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٢٢٩ يَقُوْلُ: عَجَباً مِنْ قُبْرَةٍ بِمَعْمَرٍ فيا قُبَّرَةُ خَلالكِ ٱلْفَضاءُ وَٱلْوادي وَٱتَّسَعَ فاجْعَلي بَيْضَكِ بِكُلِّ راحَةٍ وَهُدوءٍ في أيِّ مَكانٍ تُرِيدينَ وَصَوِّتي كَيْفَما وَإلى متى تَقْصُدِيْنَ.

آخَرُ:

٨٦٤ وَمِـنَ ٱلْعَجَائِـبِ أَعْمَشٌ كَحّالُ[١]

٣

آخَرُ:

٨٦٥ طَبِيْبٌ يُدَاوِي وَٱلْـطَّبِيبُ مَرِيْضٌ[٢]

آخَرُ:

٨٦٦ فِي كَفِّـهِ مِنْ رَقْـيِ إبْلِيْسَ مِفْتَاحُ[٣]

٦

آخَرُ:

٨٦٧ وَمَا بِي دُخُوْلُ ٱلنَّارِ وَما بِي طَنْزُ مالِكِ[٤]

٩

آخَرُ:

٨٦٨ العَيْرُ قَد يَضْـرِطُ وَٱلْمِـكْوَاةُ فِي ٱلنَّارِ[٥]

---

(١) الأَعْمشُ مِنْ عمِش فُلانٌ: ضعُفَ بصرُهُ معَ سيلان دمْعِ عيْنِهِ في أكْثرِ ٱلأَوْقَـاتِ فهـو أعْمَشُ وَهِـي عمْشاءُ. (المعجم الوسيط ـ مادة : ع ـ م ـ ش).

(٢) الشِّعْرُ لابن عُيَيْنَة. المِصْراعُ الأوَّلُ: وَغَيْرُ تَقِيٍّ يَأْمُرُ النَّـاسَ بالتُقَـى. وفيات الأعيان ـ ٢ ـ ٣٧٠، خاص الخاص ـ ٣٥، محاضرات الأدباء ١ ـ ١٣٣ ـ فرائد اللآل ـ ١ ـ ٣٧٥.

(٣) رقى المريْض ونَحوَهُ رقْياً: عوَّذَهُ (المعجم الوسيط ـ مادة ـ ر ـ ق ـ ي).

(٤) محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٢٥٤، فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٢٩٣.

(٥) أَوّلُ مَنْ قال ذلِكَ عُرْفُطَةُ بنُ عَرْفجة الهِزّانِيُّ أَوْ مُسَافِرُ بنُ أبي عَمْرو بن أُميَّة بن عَبْدِ شَمْسٍ وَحدِيْثُ هذا ٱلْمثلِ طويْلٌ لا يَقْتَضِي ٱلْمقَامُ ذِكْرَهُ فعلى ٱلْطَّالِبِ أن يُراجعَ ٱلمَرَاجعَ ٱلآتِي ذِكْرُها. يُضْرَبُ هذا لِلرَّجُلِ يَخافُ ٱلأمْر فيَجْزَعُ قَبْلَ وُقُوْعِهِ فِيْهِ، مجمـع الأمثـال ـ ٢ ـ ٩٥، فرائـد اللآل ـ ٢ ـ ٧٧، الفاخر ـ ١٥٤.

آخَرُ:

٨٦٩ بالَ حِمارٌ وَٱسْتَبالَ أحْمِرَه[1]

آخَرُ:

٨٧٠ عِنْدَ النِّطَاحِ يُعْرَفُ ٱلْكَبْشُ ٱلْأَجَمُّ[2]

آخَرُ:

٨٧١ لا يَجْمَعُ ٱلدَّهْرُ بَيْنَ ٱلسَّخْلِ وَٱلْذِئبِ[3]

الْعَرَبُ:

٨٧٢ أوْسَعْتُهُمْ سَبّاً وَراحُوا بِالإِبِلِ[4]

آخَرُ:

٨٧٣ مُتَّخِمٌ يَفْسُوْ عَلَى جائِعٍ[5]

---

(١) أي حَمَلَهُنَّ على ٱلبَوْلِ يُضْرَبُ في تَعاوُنِ ٱلْقَوْمِ على ما تَكْرَهُهُ. فرائد اللآل - ١ - ٨٠، مجمع الأمثال - ١ - ٤٧٦.

(٢) مجمع الأمثال - ٢ - ١٣ - فرائد اللآل - ١ - ٨٠، ناطَحَهُ مُنَاطَحَةً ونِطاحاً: نَطَحَ كَلٌّ مِنها ٱلآخَرَ وغالبهُ في المُنَاطَحَة (المعجم الوسيط . مادة: ن - ط - ح). الأَجَمُّ الَّذي لا قَرْنَ له. يُضْرَبُ هذا لِمَنْ غَلَبَهُ صاحِبُهُ بِما أعَدَّ له.

(٣) الشِعْرُ لأبِي نُواسٍ. المِصْرَاعُ ٱلأوَّلُ: السَّخْلُ يَعْلَمُ أنَّ الذِئبَ آكِلُهُ - ديوان أبي نُواسٍ - ٤١٦.

(٤) رُوِيَ هذا في أكْثَرِ ٱلْكُتُبِ المُعْتَبَرَةِ. هكذا: أوْ سَعتُهُم سَبّاً وأوْدَوا بِالإِبِلْ: فرائد اللآل - ٢ - ص٣٢٢، مجمع الأمثال - ٢ - ٣٦٣، الفاخر - ١٧٦. يَقُولُ: أكْثَرتُ سَبَّهُم فَلَمْ أدَعْ مِنْهُم شَيئاً. يُضْرَبُ هذا لِمَنْ لَمْ يَكُنْ عِنده إلاّ ٱلْكَلامُ. قِيلَ أنَّ رجُلاً أُغِيْرَ على إبِلِهِ فلمّا ذُهِبَ بها وتوارتْ عَنْهُ صَعِدَ أكَمَةً وجَعَلَ يَشْتُمهم فلمّا رَجَعَ إلى قَومِهِ سَألُوه عَنْ مالِهِ فَقَالَ: أوْسَعْتُهم سَبّاً وأوْدَوا بالابل وقيل إنّ أوّلُ منَ قال ذلك كَعْبُ بن زُهير بن أبي سلمى - فرائد اللآل - ٢ - ٣٢٢.

(٥) يتيمة الدهر - ٣ - ٥٧ . مُتَخِمٌ من إتَّخَمَ فُلانٌ مِنَ ٱلطَّعَامِ : ثَقُلَ عَلَيْهِ. (المعجم الوسيط. مادة - و - خ - م).

فصل هفتم

مثلهایی در لطائف و سخنان نیکو

دیگری گفته :

۸۶۱ـ هر که باشانه مدارا نکند ریش خودرا بر کند.

دیگری گفته :

۸۶۲ـ شانه‌ای است که آنرا خایه بر کشیده و طاسی زیر و رومی کند. (مثل زنند درچیزی که بدان احتیاجی نیست).

دیگری گفته :

۸۶۳ـ فضا برای تو خلوت است، پس تخم کن و سوت زن (یعنی اوضاع بروفق مراد توست).

دیگری گفته :

۸۶۴ـ از شگفتیهاست که ضعیف چشم، سرمه بسیار کشد.

دیگری گفته :

۸۶۵ـ پزشکی است که مداوا می‌کند با آنکه طبیب خود بیمار است.

دیگری گفته :

۸۶۶ـ در کفش کلیدی از افسون شیطان است.

دیگری گفته :

۸۶۷ـ مرا با ورود به‌آتش و طنز مالك چه‌کار؟

دیگری گفته :

۸۶۸ـ خر ضرطه کند درحالی که آلت‌داغ‌نهادن برروی آتش است،

(مثل زنند برای کسی که از امری بترسد و قبل از وقوع آن جزع کند).

دیگری گفته :

۸۶۹ـ خری ادرار کرد و خران دیگر را هم به‌ادرار کردن واداشت.

دیگری گفته :

۸۷۰ـقوچ بی‌شاخ هنگام شاخ زدن شناخته شود.

دیگری گفته :

۸۷۱ـ روزگار میان میش و گرگ جمع نکند.

عرب گفته :

۸۷۲ـ برآنها دشنام بسیار گفتم و آنها شتران را بغارت بردند (مثل زنند درباره‌کسی که نزد او جز سخن نباشد و بکاری برنخیزد).

دیگری گفته :

۸۷۳ـ شکم پری است (از پرخوری) که برگرسنه ضرطه می‌کند.



الفَصْـلُ ٱلثَّامِنُ

فِيْمَا يُتَمَثَّلُ بِهِ فِي أَشياءَ مُخْتَلِفةٍ

لِلْعَرَبِ فِيْمَا يَعِزُّ ٱلْوُصُوْلُ إِلَيْهِ: ٣

٨٧٤ وَمِـنْ دُوْنِ ذٰلِكَ خَرْطُ ٱلْقَتَادِ[١]

وَلَهُمْ فِي تَفَاقُمِ ٱلْأَمْرِ:

٨٧٥ إِتَّسَعَ ٱلْخَـرْقُ عَلَـىٰ ٱلرَّاقِعِ[٢] ٦

وَلَهُمْ فِيْمَنْ ذَكَرَ إِنْساناً ما يَوَدُّ فِعْلَهُ:

٨٧٦ ذَكَّرْتَنِـي ٱلطَّعْـنَ وَكُنْـتُ نَاسِياً[٣]

آخَـر فِي تَفْضِيْلِ ٱلْقَـوِيِّ عَلَـىٰ ٱلضَّعِيفِ: ٩

---

(١) القَتادُ: شجرٌ له أشواكٌ أمثالُ ٱلإِبَرِ، يُضْرَبُ للأمر دونه مانعٌ. فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢١٦.

(٢) الشوارد ـ ١ ـ ٣١٦. المصراع الأَوَّلُ: لا نَسَبَ ٱلْيَوْمَ ولا خُلَّةَ.

(٣) فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢٣١، المستقصى ـ ٢ ـ ٨، الفاخر ـ ١٤١ أصلُهُ أنَّ رَجُلاً حَمَلَ على رَجُلٍ لِيَقْتُلَهُ وَكَانَ فِي يَدِ ٱلْمَحْمُولِ عَلَيْهِ رُمْحٌ فَأنساهُ ٱلدَّهْشُ وَٱلْجزعُ ما في يَدِهِ فَقالَ لَهُ ٱلحامِلُ عَلَيْهِ: أَلْقِ ٱلرُّمْحَ. فَأَجابَهُ: أنَّ معي رُمْحاً وَلاَ أشْعُرُ بِهِ ذَكَّرْتَني ٱلطَّعْنَ وَكُنْتُ ناسياً وَحملَ عَلَيْهِ فطعنَهُ حتى قتلَهُ ويُضْرَبُ فِي تَذَكُّرِ ٱلشَّيْءِ

٨٧٧ وهَــلْ تَجْــرِي ٱلْبَيَادِقُ كَالرِّخاخِ [1]

آخَــرُ فِي آستبعَــادِ ما بَيْنَ النَّفِيس وَٱلْخسِيسِ :

٨٧٨ كَمْ بَيْنَ ياقُوْتَــةٍ إلَــى سُبَيْحَه ٣

آخَرُ فِي ٱلْشَّرَابِ :

٨٧٩ وَمَــاءُ ٱلْــكَرْمِ لِلرَّجُــلِ ٱلْكَرِيْمِ [2]

آخَرُ : ٦

٨٨٠ وَلِـلأَرْضِ مِنْ كَأْسِ ٱلْـكِرامِ نَصِيبُ [3]

آخَرُ :

٨٨١ أَصْرَفُهــا لِلْهُمُــوْمِ أَصْرَفُهــا [4] ٩

المُتَنَبّي :

٨٨٢ وفِــي السُّلافَــةِ مَعْنــىً لَيْسَ فِي ٱلْعِنَبِ [5]

= بِغَيْرِهِ. (المنجد ـ فرائد الأدب في الأمثال والأقوال السائرة عند ٱلْعَرَبِ).

(١) البيادق: جَمْعُ ٱلْبَيْدَقِ : الجُنْدِيُّ الرَّاجِلُ وَمِنْهُ بَيْدَقُ الشِّطْرَنج (المعجم الوسيط ـ مادّة: ب ـ ي ـ د ـ ق ـ الرِّخاخُ: جَمْعُ الرُّخِّ: قِطْعَةٌ مِنْ قِطَعِ ٱلْشِّطْرَنْجِ . (المعجم الوسيط: مادَّةُ: ر ـ خ ـ خ).

(٢) المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: فإنَّ الكَرْمَ مِنْ كَرَمٍ وَجُودٍ. ثمار القلوب ـ ٤٥١.

(٣) وفيات الأعيان ـ ٢ ـ ٢٦٤.

(٤) يَقُوْلُ: أَدْفَعُها للأحزان أَخْلَصُهَا (الهاءُ في أَصْرَفُها الأولى وَفِي أَصْرِفُها الثانية تَعُوْدُ عَلى الْخَمْرَةِ).

(٥) شرح ديوان المتنبّي ـ ١ ـ ٦٥، محاضرات الأدباء ـ ١ ـ ٣٣٤، المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: وإن تَكُنْ تَغْلِبُ ٱلْغَلْبَاءُ عُنْصُرَهَا. وَقَدْ جاءَ (السُّلافَةُ) في ديوان ٱلشَّاعِرِ (الخَمْرُ) ترجمة الأمثال السائرة ـ ٧٠. تَغْلِبُ قَبِيْلَةُ سَيْفِ ٱلدَّوْلَةِ: الغَلْباءُ في الأَصْلِ ٱلْغَلِيْظَةُ ٱلرَّقَبَةِ وَٱلْمُرادُ العَزِيْزَةُ ٱلأَبِيَّةُ ٱلْمُمْتَنِعَةُ يَقُوْلُ: هِيَ وَإِنْ كانَتْ مِنْ تَغْلِبَ تلكَ ٱلقَبِيْلَةِ ٱلْمَعْرُوفَةِ بالعِزِّ والمَنَعَةِ بَيْدَ أَنَّ لَها مَعَ ذلك مِنَ ٱلْفَضَائِلِ ما تَمْتَازُ بِهِ عَنْهُم وتَفْضُلُهُمْ كالْخَمْرِ أَصْلُها ٱلْعِنَبُ وَلكِنَّ في الخَمْرِ مِنَ المزايا ما لَيْسَ في ٱلْعِنَبِ وَمَنْ ثَمَّ تَفْضُلُه وهذا مِثْلُ قَوْلِهِ فإِنَّ المِسْكَ بَعْضُ دَمِ ٱلْغَزَالِ.

وَلَهُ:

٨٨٣ وَمَا عَلَّمَتْنِي غَيْرَ مَا ٱلْقَلْبُ عالِمُه[١]

آخَرُ:

٨٨٤ أَرَقُّ مِنْ دَمْعَةِ مُشْتاقٍ[٢]

آخَرُ:

٨٨٥ أَشْوَقُ مِنْ عاشِقٍ طَرُوبِ[٣]

لِلْعَرَبِ في الجَيِّدِ إذا كَانَ مَستوراً بالرّديِّ:

٨٨٦ وَتَحْتَ الرُّغْوَةِ ٱللَّبَنُ ٱلْفَصِيحُ

آخَرُ:

٨٨٧ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ وَلٰكِنْ حَلْبَة[٤]

آخَرُ:

٨٨٨ وَمَا كُلُّ عامٍ رَوْضَةٌ وَغَدِيْرُ

---

(١) شرح ديوان المتنبّي - ٢ - ٢٣٦ - المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: وما ٱسْتَغْرَبَتْ عَيْني فِراقاً رَأَيْتُهُ. يَقُولُ: لا يَسْتَغْرِبُ فِراقاً رَآه ولا تُريه عَيْنُهُ شَيْئاً لَمْ يُعَلِّمْهُ قَلْبُهُ.

(٢) يَقُولُ: أَكْثَرُ رِقَّةً وَلَطافَةً مِنْ دَمْعَةِ مشتاقٍ ومُسْتَهامٍ.

(٣) يَقُولُ أَشَدُّ وأَكْثَرُ شَوْقاً وَٱشْتِياقاً مِن عاشِقٍ يَطْرَبُ. يُضْرَبُ لِمَنْ لَهُ شَوْقٌ وَحُبٌّ جَمٌّ وشَديدٌ في أَمْرٍ مِنَ الأُمُورِ.

(٤) الحَلْبَةُ خَيْلٌ تُجْمَعُ لِلسِّباقِ مِنْ كُلِّ أَوْبٍ ومَيْدانُ سِباقِ ٱلْخَيْلِ. (المعجم الوسيط - مادة: ح - ل - ب).

آخَرُ:

٨٨٩ وَمَـنْ لَمْ يَجِـدْ مَاءً طَهـوراً تَيَمَّما

٣

آخَرُ فِي التَّبَرِّي:

٨٩٠ لا ناقَـةٌ لِي فِي هذا وَلاَ جَمَلُ[١]

الطِّرِمَّاحُ:

٨٩١ أَحَـقُّ ٱلْخَيْلِ بالـرَّكْضِ ٱلْمُعَارِ[٢]

٦

آخَرُ:

٨٩٢ أَصَـحُّ مِنْ عَيْرِ أَبـي سَيَّارَه[٣]

٩

آخَرُ:

٨٩٣ قَدْ يُقْـدِمُ ٱلْعَيْرُ مِنْ ذُعْرٍ عَلَـىٰ ٱلْأَسَدِ[٤]

---

(١) هذا رُوِيَ «لا نَاقتي في هذا وَلا جَمَلي» أَيْضاً وَمَعْناهُ: أيْ لا خَيْرَ لي فيه ولا شَرَّ وأصْلُ ٱلْمثل لِلحارثِ ابن عَبّادٍ حينَ قَتَلَ جَسَّاسُ بنُ مُرَّةَ كُلَيْباً وَٱلْمَثَلُ يُضْرَبُ عِنْدَ التَّبَرِيِّ مِنَ ٱلظُّلْمِ وَٱلإساءَةِ. فرائد اللآل ـ ٢ ـ ١٨٨.

(٢) المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: أَعِيْروا خَيْلَكُمْ ثُمَّ أركضُوها ـ أو: وَجدْنا في كِتابِ بَني تميمٍ ـ وقِيْل بأنَّ ٱلْمثل مِنْ قَوْلِ بِشْر بن أبي خازِمٍ غَيْرَ أنَّ « وجدنا في كتابِ بني تميم » لَيْسَ مِنْهُ. يُضْرَبُ هذا في تَرْكِ إشْفَاقِ ٱلرَّجُلِ على غَيْرِ مُلْكِهِ قالوا ٱلْمعارُ مِنَ ٱلْعارِيَةِ وَقِيْلَ ٱلْمُعار: السَّمِيْنُ يُقَالُ أَعَرْتُ الفَرَس: سَمَّنْتُهُ وَقِيْلَ ٱلْمُعَارُ وهو المُضْمَرُ مِنْ إغارةِ ٱلْحَبْلِ وَهُوَ فَتْلُهُ. المستقصي ـ ١ ـ ٦٩، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٢٤٠، الأغاني ـ ٢١ ـ ٣٤٨، رغبة الآمل ـ ٧ ـ ٢١٣، فرائد اللآل ـ ١ ـ ١٨٨، الأمثال العربية القديمة ـ ٦٤، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٤٧٩، النوادر في اللغة ـ ٣٢.

(٣) قِيْلَ إنَّ أَبا سَيَّارَةَ رَجُلٌ مِنْ بَني عَدْوانَ اسمُهُ عُمَيْلَةُ بنُ خالدِ بنِ الأعزلِ كانَ لَهُ حِمارٌ أَسْوَدُ أجازَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهِ مِنَ المُزْدلفةِ إلى مِنىً أَرْبَعِيْنَ سَنَةً وكان يَقُوْلُ: أَشْرِقْ ثَبِيْرُ كَيْما نُغِير. اللَّهُمَّ حَبِّبْ بيْنَ نِسائِنا وَبَغِّضْ بَيْنَ رِعائِنا وَٱجْعَلِ ٱلْمالَ في سُمحائِنا. ثمار القلوب ـ ٢٩٥، مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٤١٠، فرائد اللآل ـ ١ ـ ٣٤٥، المستقصي ـ ١ ـ ٢٠٥.

(٤) رُوِيَ ٱلْمَثَلُ «قد يُقدِمُ ٱلعَيْرُ مِنْ ذُعْرٍ على ٱلأَسدِ». هُوَ قَوْلُ أبي تمّام. فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٩٩ ـ دلائل الإعجاز ـ ٣٧٨.

آخَرُ فِي ٱلنَّظَرِ ٱلشَّزْرِ:

٨٩٤ نَظَـرَ التُّيُوسِ إِلـىٰ شِفَـارِ ٱلجَازِرِ[1]

٣

العَرَبُ:

٨٩٥ سَقَـطَ العَشَـاءُ بِهِ عَلَـىٰ سِرْحَانِ[2]

آخَرُ:

٦

٨٩٦ طَوْقُ ٱلْحَمَامَـةِ لا يَبْلَـى عَلَـىٰ ٱلْقِدَمِ[3]

آخَرُ:

٨٩٧ كَأَطْـوَاقِ ٱلْحَمَائِـمِ فِي ٱلرِّقَابِ

---

(١) قال عَبْدُ ٱلرَّحْمٰنِ بنُ حَسّان: هُمْ يَنْظُرونَ إذا مَدَدْتُ إِلَيهِمُ ـ نَظَرَ التُّيُوسِ إِلى شِفَارِ الجازِرِ ـ الأغاني ـ ١٥ ـ ١١٧، وَقالَ شاعِرٌ آخرُ نَظَرَتْ إِلَيْكَ بِأَعْيُنٍ مُحْمَرَّةٍ ـ نَظَرَ التُّيُوسِ إِلى شِفَارِ الجازِرِ. الشوارد ـ ١ ـ ٢١١، مجمع الأمثال ـ ٢ ـ ٣٣٩ ـ فرائد اللآل ـ ٢ ـ ٣٠٣، المستقصي ـ ٢ ـ ٣٦٨. يُضْرَبُ هذا لِمَنْ قُهِرَ وَهُوَ يَنْظُرُ إلى عَدُوِّهِ. التَّيسُ: الذَّكَرُ مِنَ المَعْزِ. (المعجم الوسيط ـ مادة: ت ـ ي ـ س). الشَّفْرَةُ: ما عُرِّضَ وَحُدِّدَ مِنَ ٱلحَدِيْدِ كَحَدِّ ٱلسَّيْفِ وَٱلسِّكِّيْنِ. (المعجم الوسيط ـ مادة: ش ـ ف ـ ر). جَزَرَ الجَزُوْرَ: نَحَرَها فَهُوَ جازِرٌ (المعجم الوسيط ـ مادة: ج ـ ز ـ ر).

(٢) المِصْرَاعُ ٱلأَوَّلُ: أَبْلِغْ نَصِيْحَةً أَنَّ راعِيَ أَهلِها ـ يُضْرَبُ في طَلَبِ ٱلحَاجَةِ يُؤَدِّي صاحِبَها إلى ٱلتَّلَفِ. وَأَصْلُ هذا المَثَلِ أَنَّ رَجُلاً خَرَجَ يَلْتَمِسُ ٱلعَشَاءَ فَوَقَعَ على ذِئبٍ فَأَكَلَهُ وَقِيْلَ إِنَّ دَابَّةً خَرَجَتْ تَطْلُبُ العَشَاءَ فَلَقِيَها ذِئبٌ فَأَكَلَها وَقِيْلَ أَصْلُهُ أَنَّ رَجلاً من غَنِيٍّ يُقَالُ له سِرحانُ بن هَزْلَةَ كان بَطَلاً فاتِكاً يَتَّقِيه النَّاسُ فَقَالَ رَجُلٌ يَوْماً وَاللّهِ لأَرْعِيَنَّ إبلي هذا ٱلوَادِي وَلا أَخافُ سِرْحَانَ بن هَزْلَةَ فَوَرَدَ بِإِبِلِهِ ذلك ٱلوَادِيَ فَوَجَدَ به سِرْحان فَهَجَمَ عليه فَقَتَلَهُ وَأَخَذَ إِبِلَهُ وَقَالَ: أَبْلِغ . . ./ فرائد اللآل ـ ١ ـ ٢٧٦. مجمع الأمثال ـ ١ ـ ٣٢٨، محاضرات الأدباء ـ ٢ ـ ٦٠٢.

(٣) الشِّعْرُ لإبراهيمَ بن هَرْمَة. المِصْرَاعُ الأَوَّلُ: عَقَدْتُ في مُلْتَوى أَوْدَاجِ لَبَّتِهِ. ديوان إبراهيم بن هرمة ـ ٢١٠، ثمار القلوب ـ ٣٢٩. الأَوْدَاجُ. ما أَحاطَ بالحَلْقِ مِنْ عُرُوْقٍ. اللَّبَّةُ: العُنُقُ. لا يَبْلَىٰ على ٱلقِدَمِ: لا يَفْنىٰ عَلَـىٰ ٱلدَّهْـرِ. وَقالَ عليُّ بنُ مُحمدِ بنِ بَسّامٍ: أَبا عَليٍ لَقَدْ طَوَّقْتَني مِنّاً ـ طَوْقَ الحَمامَةِ لا يَبْلَىٰ على القِدَمِ. معجم الأدباء ـ ١٤ ـ ١٤٩.

آخَرُ:

٨٩٨ وَهَلْ يَنْجُلُ[1] ٱلْأَطْوَاقُ وُرْقَ ٱلحَمَائِمِ

آخَرُ: ٣

٨٩٩ وَجَادَتْ بِوَصْلٍ حِيْنَ لاَ يَنْفَعُ ٱلْوَصْلُ

تَمَّتْ ٱلْأَمْثَالُ وَٱلْحِكَمُ بِتَوْفِيْقِ مَنْ لَهُ ٱلْجُوْدُ وَٱلْكَرَمُ عَلَىٰ يَدَي أَضْعَفِ خَلْقِ اللَّهِ جِرْماً وَأَكْبَرِهِمْ جُرْماً. . . المشتهر بَيْنَ ٱلإِخْوَانِ بفَخْرِ ٱلسَّابِقاتي عافَاهُ اللَّهُ. . ٦ وَعَفَا عَنْهُ في أَوَّلِ مُحَرَّم سنة ٦٨٦ . . . وصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وآلِهِ ٱلطَّاهِرِيْنَ أَجْمَعِيْنَ.

إنّ المواضِعَ الموضوعة عليها بعض النقاط لم تكن قابلة للقراءةِ مَعَ أن ٩ مساعِيَ كبيرَةً توجهت لِلْكشفِ عن قراءَتِها صحيحةً وكما أَشَرْنا في مقدمة الكتاب أنَّ هذه النسخة الشمسية الموجودة في المكتبة المركزية بجامعة طهران من أصل المحطوطة الموجودة بمكتبة بادليان فى لندن وَحيدة في العالم حَسبَ معلوماتنا على ١٢ ما تَيَسَّرَ مِنَ الاجتهادات الدِّراسية العميقة التي بذلناها للعثور على نُسخةٍ أُخرى من الكتاب فَمهما يكن فإن امّحاء الكلمات القليلة في نهاية الكتاب لا يَضُرُّ بشيءٍ لأن جميع ما يجب كماله من محتويات الكتاب وكاتب النسخة وسنة الكتابة قد جاء ١٥ كاملاً دون أي نقصانٍ في أصل نسختنا الخطية أمّا عدم وضوح هذه الكلمات على عدد الأصابع فيعود على أنّ أصل النسخة الخطية تَبلَّلَ بالماء فامحت الكلمات الواردة في النَّص وهذا يبدو من صورة النسخة الخطية التي جعلناها تحت المجاهر ١٨ الخاصة الممهَّدة في المكتبة المركزية لاتّضاح موارد غير قابلة للقراءة مِن النسخ الخطية وصُوَرِها.

---

(١) الشِّعْر لابن الرُّومي ـ محاضرات الأُدباء ـ ٢ ـ ٣٨٦. فُلانٌ يَنْجُلُ النـاسَ : يَعِيْبُهُـمْ (المعجم الوسيط: مادة: ن ـ ج ـ ل).

فصل هشتم

مثلهایی در موضوعات پراکنده

عرب راست دربارهٔ چیزی که دسترسی بدان دشوار است:

۸۷٤- در برابر آن مانعی چون جدا کردن پوست از قتاد است (زیرا گیاه قتاد دارای خارهای تیزی است که جدا کردن پوستش تقریباً امکان‌پذیر نیست).

دیگری در دشواری امر گفته :

۸۷۵- پارگی و شکاف بر وصله زننده، باز و فراخ گشته است.

عرب راست دربارهٔ کسی که به‌انسانی یادآوری کند چیزی را که انجام آنرا دوست نمی‌دارد:

۸۷٦- سرنیزه زدن‌را به‌یاد من آوردی با آنکه آنرا فراموش کرده بودم.

دیگری در برتری قوی بر ضعیف گفته :

۸۷۷- آیا در صفحه شطرنج بیدقها چون رخ روان گردد؟

دیگری در فرق میان گرانبها و فرومایه گفته :

۸۷۸- چقدر فرق است میان یاقوت و دانهٔ تسبیح.

دیگری در شراب گفته :

۸۷۹- آب انگور از آنِ مرد بخشنده و بزرگوار است.

دیگری گفته :

۸۸۰- زمین را از جام بادهٔ بخشندگان و باکرامتها بهره‌ای است.

دیگری گفته :

۸۸۱ـ دفع کننده‌ترین باده برای غم و اندوه ناب‌ترین آن است.

دیگری گفته :

۸۸۲ـ در شراب معنایی است که درانگور نمی‌باشد.

دیگری گفته :

۸۸۳ـ مرا جز آنچه را که دل بدان آگاه است نیآموختی.

دیگری گفته :

۸۸٤ـ رقیق‌تر از اشك عاشق باشد.

دیگری گفته :

۸۸٥ـ با اشتیاق‌تر از عاشق طربناك است.

دیگری گفته :

۸۸٦ـ زیر سر شیر، شیر نا ب‌باشد.

دیگری گفته :

۸۸۷ـ او را مهتری نیست ولیکن اسب است.

دیگری گفته :

۸۸۸ـ نه هرسالی، گلستان و بر که باشد.

دیگری گفته :

۸۸۹ـ هر که آب پاکی نیابد، تیمم کند.

دیگری در تبری گفته :

۸۹۰ـ مرا در این امر نه‌شتر ماده‌ای است و نه نر.

طرماح گفته :

۸۹۱ـ شایسته‌ترین اسب برای دواندن، اسب عاریتی است (مثل زنند برای کسی که به‌مال دیگری رحم نمی‌کند).

دیگری گفته :

۸۹۲ـ سالم‌تر از خر ابوسیاره است (زیرا ابوسیاره خری داشت که با آن مردم را چهل سال از مزدلفه به‌منی می‌برد).

دیگری گفته :

۸۹۳ـ گاهی خر از غفلت و ساده لوحی، برشیر حمله کند.

دیگر ی‌در نگاه خشم‌آلود گفته :

۸۹٤ـ مانند نگاه بزهای نر، به‌تیزی چاقوی قصاب است.

عرب گفته :

۸۹٥ـ غذای شامگاه، او را نزد گرگ فرود آورده است (یعنی با پای خود به مرگ آمده است).

دیگری گفته :

۸۹٦ـ طوق کبوتر با قِدمت کهنه نگردد.

دیگری گفته :

۸۹۷ـ نعمتهای او مانند طوق کبوتران برگردانهاست.

دیگری گفته :

۸۹۸ـ آیا طوقها کبوتران را باعیب کند؟

دیگری گفته :

۸۹۹ـ از وصل خویش بهره‌مند کردم آنگاه که وصال سودی نداشت.

۱٤٠

امثال و حکم به‌پایان رسید با توفیق خداوندکریم بدست (به‌کتابت) بنده ضعیف وگناهکارکه‌میان دوستان‌به «فخرسابقاتی» مشهوراست «خداوند اوراعافیت‌دهاد وازخطای‌اودرگذرد» دراول‌محرم‌سال٦٨٦ـوصل‌الله‌علی سیدنامحمدوآله‌الطاهرین‌اجمعین. این‌ترجمه‌توسط این کمینه بنده ونیازمند به‌رحمت و عفو خدا ی‌تبارك و تعالی به‌توفیق و مدد الهی در نیمه شب ۲۷ر ۱۰ر ٦٧ به پایان رسید

فیروز حریرچی

فهرست منابع تحقيق

١ ـ أخلاق محتشمي لخواجه نصير الدين الطوسي ـ جامعة طهران ـ ١٣٦١ هـ. ش.

٢ ـ أدب الكاتب لابن قتيبة ـ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ـ مصر، ١٣٨٢ هـ ـ ١٩٦٣ م.

٣ ـ أسرار البلاغة. للشيخ الإمام عبد القاهر الجرجاني ـ تحقيق رتير ـ إستانبول ـ ١٩٥٤ م.

٤ ـ الإعجاز والإيجاز لأبي منصور الثعالبي ـ مكتبة دار البيان ـ بغداد ـ دار صعب ـ بيروت.

٥ ـ الأعلام لخير الدين الزركلي ـ بيروت.

٦ ـ الأغاني لأبي الفرج الأصبهاني ـ دار إحياء التراث العربي ـ بيروت ـ لبنان.

٧ ـ أقرب الموارد في فصح العربية والشوارد. لسعيد الخوري الشرتوني ـ بيروت ـ ١٨٨٩ م.

٨ ـ الأمالي للقالي البغدادي تحقيق محمد عبد الجواد الأصمعي ـ المكتب التجاري ـ بيروت.

٩ ـ أمالي المرتضي للشريف المرتضي ـ تحقيق محمد أبو الفضل إبراهيم ـ دار إحياء الكتب العربية ـ ١٣٧٣ هـ ـ ١٩٥٤ م.

١٠ ـ الأمثال السائرة من شعر أبي الطيب المتنبي ـ ترجمة الدكتور فيروز حريرجي ـ طهران ـ ١٣٥٦ هـ. ش.

١١ ـ الأمثال العربية القديمة لردولف زلهايم. ترجمة الدكتور رمضان عبد التواب ـ بيروت ـ ١٣٩١ هـ ـ ١٩٧١ م.

١٢ ـ أمثال قرآن ـ لعلي أصغر حكمت ـ طهران ـ سنة ١٣٣٣ هـ. ش.

١٣ ـ أوضح المسالك إلى الفيّة ابن مالك ـ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ـ بيروت ـ لبنان ـ ١٩٦٦ م.

١٤ ـ إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون لإسماعيل بن باشا بن محمد أمين بن مير سليم ـ ١٣٦٤ هـ ـ ١٩٤٥ م.

١٥ ـ البدء والتاريخ لأبي زيد أحمد بن سهل البلخي ـ ليدن ـ ١٩٠٣ م.

١٦ ـ البديع في نقد الشعر لأسامة بن منقذ ـ تحقيق الدكتور أحمد أحمد البدوي والدكتور حامد عبد المجيد. الجمهورية العربية المتّحدة ـ قاهرة ـ سنة ١٣٨٠ هـ. ١٩٦٠ م.

١٧ ـ البيان والتبيين. للجاحظ البصري ـ دار الفكر للجميع ١٩٦٨ م.

١٨ ـ ترجمة الأدب الوجير للولد الصغير ـ لخواجه نصير الدين الطوسي ـ تحقيق محمد تقي دانش يثروه ـ طهران ـ ١٣٦١ هـ. ش.

١٩ ـ ثمار القلوب في المضاف والمنسوب للثعالبي ـ قاهرة ـ ١٣٢٦ هـ ـ ١٩٠٨ م.

٢٠ ـ حدائق السحر في دقائق الشعر لرشيد الدين وطواط ـ تحقيق الأستاذ سعيد نفيسي ـ طهران ـ ١٣٣٩ هـ. ش.

٢١ ـ خاص الخاص لأبي منصور الثعالبي ـ تحقيق حسن الأمين ـ بيروت ١٩٦٦ .

٢٢ ـ خريدةالقصر للبغدادي ـ تحقيق الدكتور شكري فيصل ـ المطبعة الهاشميّة ـ دمشق ـ ١٣٧٥ هـ.

٢٣ ـ دلائل الإعجاز ـ للإمام عبد القاهر الجرجاني ـ تحقيق السيد محمد رشيد رضا ـ بيروت ـ لبنان ـ ١٤٠٢ هـ ـ ١٩٨١ م.

٢٤ ـ ديوان إبراهيم بن هرمة القرشي ـ تحقيق محمد نفاع ـ حسين عطوان دمشق ـ من منشورات مجمع اللغة العربية .

٢٥ ـ ديوان ابن خفاجة الاندلسي ـ تحقيق الدكتور مصطفى غازي ـ اسكندرية ـ ١٩٦٠ م.

٢٦ ـ ديوان ابن دريد ـ تحقيق عمر بن سالم ـ الدار التونسيّة للنشر ـ ١٩٧٣ م.

٢٧ ـ ديوان ابن الرومي ـ تحقيق الدكتور حسين نصار ـ دار الكتب ١٣٩٣ هـ ـ ١٩٧٣ م.

٢٨ ـ ديوان أبي تمام الطائي ـ تحقيق محيي الدين الخياط ـ بيروت .

٢٩ ـ ديوان أبي الحسن التهامي ـ مطبعة الاهرام ـ الاسكندرية ـ ١٨٩٣ م.

٣٠ ـ ديوان أبي العتاهية ـ المطبعة الكاثوليكية ـ بيروت ـ ١٨٨٨ م.

٣١ ـ ديوان أبي فراس الحمداني ـ بيروت ـ ١٩١٠ م.

٣٢ ـ ديوان أبي نواس ـ تحقيق أحمد عبد المجيد الغزالي ـ مصر ـ ١٩٥٣ م.

٣٣ ـ ديوان الأرّجاني ـ تحقيق أحمد بن عباس الأزهري ـ مطبعة جريدة بيروت ١٣٠٧ هـ.

٣٤ ـ ديوان الأعشى ـ دار صادر ـ بيروت ـ ١٣٨٠ هـ ـ ١٩٦٠ م.

٣٥ ـ ديوان البحتري ـ تحقيق حسن كامل الصيرفي ـ قاهرة ـ ١٩٦٣ م.

٣٦ ـ ديوان بشار بن برد ـ تحقيق محمد بن الطاهر بن عاشور ـ مصر ـ ١٣٧٦ هـ ـ ١٩٥٧ م.

٣٧ ـ ديوان جرير بن عطية الخطفي ـ دار صادر ـ بيروت ـ ١٣٧٩ هـ ـ ١٩٦٠ م.

٣٨ ـ ديوان حسان بن ثابت الأنصاري ـ تحقيق الدكتور سيد حنفي حسين ـ قاهرة ـ ١٣٢٤ هـ ـ ١٩٧٤ م.

٣٩ ـ ديوان شعر بشار بن برد ـ تحقيق السيد محمد بدر الدين ـ بيروت ـ ١٩٦٣ م.

٤٠ ـ ديوان طرفة بن العبد ـ تحقيق كرم البستاني ـ دار صادر ـ بيروت ـ ١٣٨٠ هـ ـ ١٩٦١ م.

٤١ ـ ديوان الطُّغرائي ـ قسطنطينية.

٤٢ ـ ديوان علي بن أبي طالب (ع) ايران ـ ١٣٨٤ هـ.

٤٣ ـ ديوان الفرزدق ـ دار صادر ـ بيروت ـ ١٣٨٠ هـ ـ ١٩٦٠ م.

٤٤ ـ ديوان القطامي ـ تحقيق الدكتور إبراهيم السامرائي وأحمد مطلوب ـ بيروت ١٩٦٠ م.

٤٥ ـ ديوان قيس بن الملوّح المعروف بالمجنون ـ تحقيق الدكتورة شوقية انا الجق ـ انقرة ـ ١٩٦٧ م.

٤٦ ـ ديوان المعاني لأبي الهلال العسكري ـ قاهرة ـ ١٣٥٢ هـ.

٤٧ ـ ديوان النابغة الذبياني ـ تحقيق كرم البستاني ـ دار صادر ـ بيروت ـ ١٣٧٩ ـ ١٩٦٠ م.

٤٨ ـ ديوان عبيد بن الأبرص ـ تحقيق كرم البستاني ـ دار صادر ـ بيروت ـ ١٣٨٤ هـ ـ ١٩٦٤ م.

٤٩ ـ الذريعة إلى تصانيف الشيعة للشيخ آغا بزرك الطهراني المجلد السابع عشر ـ المطبعة الاسلامية ـ ايران ـ ١٣٨٧ هـ ـ ١٩٦٧ م.

٥٠ ـ رغبة الآمل من كتاب الكامل للسيد بن علي المرصفي ـ ١٩٧٠ م.

٥١ ـ شذور الذهب لابن هشام ـ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ـ مصر ـ ١٣٨٠ هـ ـ ١٩٦٠ م.

٥٢ ـ شرح ابن عقيل لقاضي القضاة بهاء الدين عبدالله بن عقيل ـ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ـ بيروت ـ لبنان.

٥٣ ـ شرح ديوان الخنساء ـ دار التراث ـ بيروت ـ ١٣٨٨ هـ ـ ١٩٦٨ م.

٥٤ ـ شرح ديوان امرىء القيس ـ منشورات دار الفكر ـ بيروت ـ ١٩٦٨ م.

٥٥ ـ شرح ديوان صريع الغواني ـ تحقيق الدكتور سامي الدهان ـ مصر ـ ١٩٥٧ م.

٥٦ ـ شرح ديوان كعب بن زهير ـ صنعة أبي سعيد السكري ـ قاهرة ١٣٦٩ هـ ـ ١٩٥٠ م.

٥٧ ـ شرح ديوان المتنبّي ـ تأليف عبد الرحمن البرقوقي ـ مصر ـ ١٣٤٨ هـ ـ ١٩٣٠ م.

٥٨ ـ شرح قطر الندى وبلّ الصدى لابن هشام ـ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ـ قاهرة ـ مطبعة المدني.

٥٩ ـ شرح المضنون به على غير أهله ـ للشيخ العلامة عبيد بن الكافي العبيدي ـ مكتبة دار البيان ـ دار صعب ـ بيروت.

٦٠ ـ شرح مقصورة ابن دريد للخطيب التبريزي ـ المكتب الاسلامي ـ دمشق ـ ١٣٨٠ هـ ـ ١٩٦١ م.

٦١ ـ شعر الأخطل تحقيق الأب انطون صالحاني اليسوعي ـ بيروت ـ ١٩٢٥ م.

٦٢ ـ شعر دعبل بن علي الخزاعي ـ تحقيق الاستاذ الدكتور عبد الكريم الاشتر ـ دمشق ـ ١٤٠٣ هـ ـ ١٩٨٣ م.

٦٣ ـ الشعر والشعراء لابن قتيبة ـ بيروت ـ ١٩٦٤ م.
٦٤ ـ الشوارد ـ لعبد الله محمد بن خميس ـ دار اليمامة ـ للبحث والترجمة والنشر ـ ١٣٩٤ هـ ـ ١٩٧٤ م.
٦٥ ـ طبقات الشعراء لمحمد بن سلام الجمهي ـ ليدن ـ ١٩١٣ م.
٦٦ ـ الغيث المسجم في شرح لامية العجم لصلاح الدين الصفدي. مصر ـ ١٣٠٥.
٦٧ ـ الفاخر لأبي طالب المفضّل بن سلمة بن عاصم تحقيق عبد العليم الطحاوي ومحمد علي النجار ـ الجمهورية العربية المتحدة ـ ١٣٨٠ هـ ـ ١٩٦٠ م.
٦٨ ـ فرائد اللآل في مجمع الأمثال ـ لابراهيم بن السيد علي الأحدب الطرابلسي الحنفي.
٦٩ ـ قائمة مايكروفيلم للمكتبة المركزية لجامعة طهران ـ من منشورات جامعة طهران ـ ١٣٦٣ هـ. ش.
٧٠ ـ قصص العرب ـ لمحمد أبو الفضل إبراهيم ـ محمد أحمد جاد المولى ـ علي محمد البجاوي ـ بيروت ـ ١٣٨٢ هـ ـ ١٩٦٣ م.
٧١ ـ الكتاب ـ لسيبويه ـ مصر ـ ١٣١٦ هـ.
٧٢ ـ كتاب الصناعتين لأبي الهلال العسكري ـ تحقيق علي محمد البجاوي ـ محمد أبو الفضل إبراهيم ـ دار إحياء الكتب العربية ـ ١٣٧١ هـ ـ ١٩٥٢ م.
٧٣ ـ كتاب النمر و الثعلب لسهل بن هارون ـ تحقيق عبد القادر حريري ـ تونس ـ ١٩٧٣ م.
٧٤ ـ لسان العرب للعلاّمة ابن منظور الافريقي المصري ـ ايران ـ ١٤٠٥ هـ ـ ١٣٦٣ هـ. ش.
٧٥ ـ متنبي وسعدي للدكتور حسين علي محفوظ ـ طهران ـ ١٣٧٧ هـ.

٧٦ ـ المثل السائر في أدب الكاتب والشاعر لضياء الدين بن الأثير تحقيق الدكتور أحمد الحوفي وبدوي طبانه ـ مصر ـ ١٩٥٩ م ـ ١٣٧٩ هـ.

٧٧ ـ المجاني الحديثة عن مجاني الأدب ـ لفؤاد افرام البستاني ـ بيروت.

٧٨ ـ مجمع الأمثال لأبي الفضل الميداني ـ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ـ مصر ـ ١٣٧٩ هـ ـ ١٩٥٩ م.

٧٩ ـ محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء لأبي القاسم حسين محمد الراغب الأصبهاني ـ بيروت ـ ١٩٦١ م.

٨٠ ـ محاضرة الابرار ومسامرة الأخيار لمحيي الدين بن عربي ـ دار اليقظة العربية ـ ١٣٨٨ ـ ١٩٦٨ م.

٨١ ـ المختارات الشعرية للشيخ علي بن عبدالله ـ دمشق ـ ١٣٨٤ ـ ١٩٦٥.

٨٢ ـ المختار من كتاب الأوائل لأبي الهلال العسكري ـ إختيار محمد المصري ـ دمشق ـ ١٩٨٤.

٨٣ ـ مرزبان نامه لسعد الدين وراويني ـ تحقيق الاستاذ محمد روشن ـ إيران ـ ١٣٥٦ هـ.

٨٤ ـ مروج الذهب لأبي الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي ـ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ـ بيروت. ١٤٥٤ هـ . ١٩٨٣ م.

٨٥ ـ المستطرف ـ لشهاب الدين محمد بن أحمد أبي الفتح الأبشيهي ـ دار احياء التراث العربي.

٨٦ ـ المستقصى في أمثال العرب للزمخشري ـ تحقيق الدكتور محمد عبدالمجيد خان ـ حيدر آباد ـ ١٣٨١ هـ ـ ١٩٦٢ م.

٨٧ ـ معجم الأدباء لياقوت بن عبدالله الرومي الحموي ـ مصر ـ ١٣٥٥ هـ ـ ١٩٣٦ م.

٨٨ ـ معجم متن اللغة ـ للعلامة اللغوي الشيخ أحمد رضا ـ دار مكتبة الحياة ـ بيروت ـ ١٣٧٧ هـ ـ ١٩٥٨ م.

٨٩ ـ المعجم الوسيط للدكتور إبراهيم أنيس والدكتور عبد الحليم منتصر ـ القاهرة ـ ١٣٩٢ هـ ـ ١٩٧٢ م.

٩٠ ـ معجم المطبوعات العربية والمعربة ليوسف الياس سركيس ـ مصر ـ ١٣٤٦ هـ ـ ١٩٢٨.

٩١ ـ معجم المؤلفين لعمر رضا كحالة ـ دار إحياء التراث العربي ـ بيروت.

٩٢ ـ المعلّقات العشر ـ للشيخ أحمد الأمين الشنقيطي ـ مصر ـ ١٣٧٨ هـ ـ ١٩٥٩ م.

٩٣ ـ الموازنة بين شعر أبي تمام والبحتري ـ لأبي القاسم الحسن بن بشر الآمدي ـ تحقيق السيد أحمد صقر ـ دار المعارف بمصر ـ ١٣٨٠ هـ ـ ١٩٦١ م.

٩٤ ـ مغني اللبيب عن كتب الأعاريب لابن هشام ـ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ـ بيروت ـ لبنان.

٩٥ ـ النوادر في اللغة لأبي زيد سعيد بن أوس بن ثابت الأنصاري ـ تحقيق سعيد الخوري الشرتوني ـ بيروت ـ ١٣٨٧ هـ ـ ١٩٦٧ م.

٩٦ ـ الهادي للشادي ـ لأبي الفضل الميداني ـ تحقيق الدكتور حريرجي ـ ايران ـ ١٣٦١ هـ. ش.

٩٧ ـ وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان ـ تحقيق الدكتور احسان عباس.

٩٨ ـ يتيمة الدهر للثعالبي النيسابوري ـ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد ـ مصر ـ ١٣٥٧ هـ ـ ١٩٥٦ م.

فهرست اشعار

الهمـزة

البـاء

التــاء

الثـــاء

الجيـم

الحـاء

الخـاء

الـدال

الدال المضمومة رقم الشاهد

الـــذال

الـــراء

الراء المضمومة رقم الشاهد

الزاء

السين

السين المفتوحة — رقم الشاهد

لسين المضمومة — رقم الشاهد

السين المكسورة — رقم الشاهد

الشين

الصاد

الغيـن

الفـاء

القـاف

الكــاف

الــلام

اللام المضمومة — رقم الشاهد

الميـــم

الميم المكسورة — رقم الشاهد

النــون

الهاء

الواو

الياء

الألف المقصورة

فهرست نام اشخاص

الف

ب

ت

ث

ج

ح

خ

د

ش

ص

ض

ط

ع

ل

م

ن

و

ه

ی

فهرست مطالب

عنوان	صفحه

عنوان	صفحه
٤٠ـ فصل ششم مثلهایی در عتاب و شکوی و عذرآوری	٣٥٤ـ٣٥٧
٤١ـ الفصل‌السابع فیما یتمثل به‌فی‌الملح	٣٥٨ـ٣٦١
٤٢ـ فصل هفتم مثلهایی در لطائف و سخنان نیکو	٣٦٢ـ٣٦٥
٤٣ـ الفصل‌الثامن فیما یتمثل به‌فی‌أشیاء مختلفة	٣٣٦ـ٣٧١
٤٤ـ فصل هشتم مثلهایی در موضوعات پراکنده	٣٧٢ـ٣٧٦
٤٥ـ فهرست منابع تحقیق	٣٧٧ـ٣٨٤
٤٦ـ فهرست اشعار	٣٨٥ـ٤١٦
٤٧ـ فهرست مطالب	٤١٦ـ٤١٨

